



نبرد قدرت‌ها در زمین بازی اقتصاد: واکاوی راهبردهای ژئواکونومیک در روابط بین‌الملل

تدوین‌کنندگان:

میکائیل ویگل، سورن شولوین و میکا آلتولا

مترجمان:

رضا مجیدزاده، فرناز صفائی زند، مستانه جمشیدی رودباری و سپیده اکبریگی

انتشارات رایحه اقتصاد

پاییز ۱۴۰۴

عنوان و نام پدیدآور : نبرد قدرت‌ها در زمین بازی اقتصاد: واکاوی راهبردهای ژئواکونومیک در روابط بین‌الملل / تدوین کنندگان: میکائیل ویگل، سورن شولوین و میکا آلتولا؛ مترجمان: رضا مجیدزاده، ... [و دیگران].
 مشخصات نشر : تهران: رایحه اقتصاد، ۱۴۰۴.
 مشخصات ظاهری : ۳۸۰ ص.
 شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۹۲۱۶۱-۸-۷
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 یادداشت : عنوان اصلی:

Geo-economics and power politics in the 21st century: the revival of economic statecraft, 2019.

مترجمان : رضا مجیدزاده، فرناز صفائی زند، مستانه جمشیدی رودباری و سپیده اکبریگی.
 موضوع : اقتصاد بین‌الملل - جنبه‌های سیاسی

International economic relations--Political aspects

موازنه قدرت - جنبه‌های اقتصادی Balance of power--Economic aspects

سیاست جغرافیایی -- جنبه‌های اقتصادی Geopolitics-- Economic aspects

روابط بین‌المللی -- جنبه‌های اقتصادی International relations-- Economic aspects

ویگل، میکائیل، ویراستار / Wigel, Mikael شناسه افزوده

شولوین، سورن، ۱۹۸۴-م، ویراستار / Scholvin, Soren, 1984- شناسه افزوده

آلتولا، میکا، ۱۹۶۹-م، ویراستار / Altola, Mika, 1969- شناسه افزوده

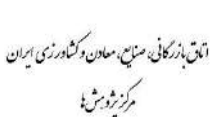
مجید زاده، رضا، ۱۳۵۷-، مترجم. شناسه افزوده

رده بندی کنگره : HF۱۳۵۹

رده بندی دیویی : ۳۳۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۰۳۴۶۷

اطلاعات رکورد کتاب شناسی : فیبا



رایحه اقتصاد

نام کتاب: نبرد قدرت‌ها در زمین بازی اقتصاد: واکاوی راهبردهای ژئواکونومیک در روابط بین‌الملل

تدوین‌کنندگان: میکائیل ویگل، سورن شولوین و میکا آلتولا

مترجمان: رضا مجیدزاده، فرناز صفائی زند، مستانه جمشیدی رودباری و سپیده اکبریگی

ناشر: رایحه اقتصاد

صفحه‌آرایی: سمیرا مؤدب

نمونه خوان: طوبی پور قربان

طراح جلد: عباس چراغ چشم

قطع: وزیری

نوبت و تاریخ چاپ: اول - پاییز ۱۴۰۴

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۷۰۰,۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۲۱۶۱-۸-۷

■ فهرست مطالب ۳

فهرست مطالب

۱. سیاست قدرت در ژئواکونومی؛ مقدمه.....	۱
سورن شولاین و میکائیل ویگل	
سیاست قدرت با ابزار اقتصادی.....	۱
ظهور ژئواکونومی از اوایل دهه ۱۹۹۰.....	۴
ژئواکونومی در سنت لوتواک.....	۶
رویکردهای غیرلوتواکی به ژئواکونومی.....	۱۰
ژئواکونومی به عنوان یک چارچوب تحلیلی و اقدام استراتژیک.....	۱۳
منابع.....	۱۶
۲. ژئواکونومیک به مثابه یکی از ابعاد استراتژی کلان، ملاحظات در باره مفهوم و تحول آن.....	۲۱
براز باراخوهی	
مقدمه.....	۲۱
ژئواکونومی در بافت استراتژی بزرگ.....	۲۲
چهار نسل از ژئواکونومی.....	۳۰
نتیجه گیری.....	۳۵
منابع.....	۳۷
۳. وابستگی متقابل به مثابه وابستگی، امنیت اقتصادی در عصر اتصال متقابل جهانی.....	۴۱
کریستین او. فیدر	
مقدمه.....	۴۱
وابستگی متقابل: حساسیت در مقابل آسیب پذیری.....	۴۴
جهانی به طور فزاینده به هم وابسته.....	۴۷
اقدامات مخرب در جهان وابسته به یکدیگر.....	۵۲
تحریم های اقتصادی.....	۵۲
زیرساخت های حیاتی.....	۵۶
نتیجه گیری.....	۵۹
منابع.....	۶۲
۴. زیرساخت های حیاتی در رقابت ژئواستراتژیک، مقایسه پروژه های جاده ابریشم چین و ایالات متحده.....	۶۵

جوها کاپیلا و میکا آلتولا

مقدمه	۶۵
ژئواکونومی ایالات متحده آمریکا در منطقه آسیای مرکزی بزرگ: ابتکار عمل راه ابریشم	۶۷
دگرگونی استراتژی جاده ابریشم	۷۱
چالش اقتصاد جغرافیا محور چین: ابتکار کمربند و جاده	۷۶
مقایسه اقتصاد جغرافیا محور چین و ایالات متحده آمریکا	۸۴
جمع بندی	۸۶
مراجع	۸۸
۵. ژئواکونومی لیبرال آلمان، استفاده از بازارها برای اهداف استراتژیک	۹۵

هانس کوندانی

مقدمه	۹۵
ژئواکونومی لیبرال	۹۷
آلمان به مثابه یک قدرت در ژئواکونومی فراتر از اتحادیه اروپا	۱۰۲
ژئواکونومی آلمان در اتحادیه اروپا	۱۰۵
نئولیبرالیسم آلمانی	۱۰۸
نتیجه گیری	۱۱۱
منابع	۱۱۳
۶. چرخش روسیه به آسیا - اقیانوسیه، انتظارات و ناامیدی های ژئواکونومیک	۱۱۷

پاول کی. بائف

مقدمه	۱۱۷
جولانگاه ژئواکونومی روس ها	۱۱۹
معاملات کلان گاز	۱۲۱
روسیه در آستانه پذیرش اقتصاد جغرافیا محور چینی	۱۲۴
دستورالعمل روسیه برای ترکیب ژئواکونومی با ژئوپلیتیک	۱۲۹
جمع بندی	۱۳۳
منابع	۱۳۶
۷. استراتژی کلان رو به تغییر ایالات متحده، ژئواکونومی، ژئوپلیتیک و نظم بین المللی لیبرال	۱۴۲

کاری موتولا

مقدمه	۱۴۲
ژئواکونومی، ژئوپلیتیک، ژئواستراتژی و استراتژی کلان	۱۴۴
استراتژی کلان اوباما و آینده آن	۱۴۷
چین، ایالات متحده و نظم بین المللی لیبرال	۱۵۱
جمع بندی	۱۵۳

منابع	۱۵۵
۸. اهرم فشار تحریم‌های اقتصادی، پرونده تحریم‌های آمریکا علیه ایران (۲۰۱۶-۱۹۷۹)	۱۵۸
پل ریولین	
مقدمه	۱۵۸
نظریه تحریم	۱۵۹
مرحله اول تحریم: ۱۳۶۲-۱۳۵۸ (۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳)	۱۶۱
مرحله دوم تحریم: ۱۳۸۱-۱۳۶۳ (۲۰۰۵-۱۹۸۴)	۱۶۳
مرحله سوم تحریم: ۱۳۹۵-۱۳۸۵ (۲۰۰۶-۲۰۱۶)	۱۶۸
تأثیر تحریم‌ها بر اقتصاد ایران	۱۷۳
جمع‌بندی	۱۷۶
منابع	۱۷۹
۹. انرژی و آینده هژمونی ایالات متحده، پیامدهای ژئواستراتژیک انقلاب شیل	۱۸۴
نیکلاس راسباخ	
مقدمه	۱۸۴
ظهور و احتمال زوال یک ابرقدرت	۱۸۶
ایالات متحده، یک ابرقدرت انرژی؟	۱۸۹
افسانه استقلال انرژی	۱۹۲
شیل یک بازی برد-برد برای ایالات متحده	۱۹۴
انرژی، ابزار سیاست خارجی	۱۹۶
جمع‌بندی	۱۹۹
منابع	۲۰۱
۱۰. یادگیری ژئواکونومی، مسیر آزمایشی چین به سوی رهبری مالی و پولی	۲۰۸
میکو هووتاری	
مقدمه	۲۰۸
ایجاد دسترسی به سرمایه در زمان بحران‌های مالی	۲۱۰
ابزار تأمین مالی خروجی جدید	۲۱۷
بین‌المللی شدن یوان	۲۲۳
نگاهی به آینده	۲۲۸
منابع	۲۳۱
۱۱. وام‌دهی توسعه‌ای به عنوان سیاست مالی دولتی؟ بررسی تطبیقی رویه‌های چین و ژاپن	۲۳۴
مایکل ماتلین و برت گینز	
مقدمه	۲۳۴
مدیریت مالی امور کشور	۲۳۶

تفکر سیاستی در مورد کمک‌های توسعه.....	۲۳۸
قالب‌های وام‌دهی.....	۲۴۱
کشورهای وام‌گیرنده.....	۲۴۴
مسئله تداخل و اهداف ژئواستراتژی.....	۲۴۶
نقش ژاپن در بانک توسعه آسیایی در مقایسه با نقش بنیادین چین در بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی (AIIB).....	۲۵۰
نتیجه‌گیری: وام‌دهی توسعه و اهداف سیاسی.....	۲۵۴
منابع.....	۲۵۷
۱۲. سیاست اقتصادی چین در آمریکای لاتین، پیامدهای ژئواستراتژیک برای ایالات متحده...۲۶۴	
میکائیل ویگل و آنا سولیز لاندیوار	
مقدمه.....	۲۶۴
نقش اقتصادی در حال تحول چین در آمریکای لاتین.....	۲۶۶
اهداف چین.....	۲۷۳
پیامدهای استراتژیک برای ایالات متحده.....	۲۷۹
نتیجه‌گیری.....	۲۸۵
منابع.....	۲۸۹
۱۳. نفت به‌عنوان ابزاری استراتژیک در سیاست خارجی ونزوئلا، بررسی موردی آلبا و پتروکاربه (۲۰۱۳-۱۹۹۸).....	۲۹۷
مارتا لوسیا مارکز رسترو	
مقدمه.....	۲۹۷
سیاست خارجی ونزوئلا در دوران چاوز.....	۲۹۸
ALBA و پتروکاربه.....	۳۰۱
هزینه-فایده برای ونزوئلا.....	۳۰۴
منابع.....	۳۰۹
۱۴. هند، پاکستان و رقابت برای هژمونی منطقه‌ای، نقش ژئواکونومی.....	۳۱۱
اسمروتی اس. پتتایک	
مقدمه.....	۳۱۱
قدرت ملی و عوامل تعیین‌کننده سیاست‌های ژئواکونومی.....	۳۱۲
گریدورهای تجاری حمل‌ونقل.....	۳۱۵
ادغام منطقه‌ای و همکاری‌های دوجانبه.....	۳۲۰
جمع‌بندی.....	۳۲۴
منابع.....	۳۲۶
۱۵. ژئواکونومی و ژئوپلیتیک در رقابت قدرت آفریقای جنوب صحرا.....	۳۲۹

سورن شلوین

مقدمه	۳۲۹
مناقشه، ژئواکونومی و ژئوپلیتیک	۳۳۱
ژئواکونومی و ژئوپلیتیک قدرت‌های درجه دوم در آفریقای جنوب صحرا	۳۳۴
آنگولا	۳۳۴
اتیوپی	۳۳۷
کنیا	۳۳۹
نیجریه	۳۴۳
نتیجه‌گیری	۳۴۶
منابع	۳۴۹
۱۶. نتیجه‌گیری	۳۵۵

سورن شلوین، میکائل ویگل و میکا آلتولا

یافته‌های این کتاب	۳۵۵
سؤالات برای تحقیقات آینده	۳۶۴
یادداشت	۳۶۸
منابع	۳۷۰

۱. سیاست قدرت در ژئواکونومی

سورن شولوین و میکائیل ویگل^۱

مقدمه: سیاست قدرت با ابزار اقتصادی

اعمال سیاست قدرت با ابزار اقتصادی در نزد دولت‌ها رو به افزایش است. خواه صحبت از برنامه هسته‌ای ایران باشد یا خواه الحاق کریمه به روسیه، دولت‌های غربی تحریم‌های اقتصادی را به نیروی نظامی ترجیح می‌دهند. این روند در ریاست‌جمهوری ترامپ، با وجود کشمکش آن با کره شمالی نیز برجسته شد: در سال ۲۰۱۷، ایالات متحده برای امنیت ملی یک استراتژی متفاوت از قبل را دنبال کرد که بر دیپلماسی اقتصادی تأکید داشت و اعلام کرد که «امنیت اقتصادی، امنیت ملی» است (کاخ سفید، ۲۰۱۷، ص ۱۷). به نظر می‌رسد که کاربرد چماق اقتصادی، ابزار اصلی رئیس‌جمهور ترامپ در متقاعدسازی سایرین به پیروی از سیاست‌های ایالات متحده است. تهدید به قطع کمک‌های اقتصادی در موضوع تصدیق اورشلیم به‌عنوان پایتخت اسرائیل که توسط واشنگتن پست (۲۰ دسامبر ۲۰۱۷) گزارش شد، نمونه‌ای اخیر از این رویکرد است.

قدرت‌های اقتصادی دیگر بر هویج اقتصادی تأکید بیشتری دارند: چین از تأمین مالی، سرمایه‌گذاری و تجارت به‌عنوان ابزار استفاده می‌کند تا با کشورهای آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین متحد شود و در آنها نفوذ کند (هولسلگ، ۲۰۱۶؛ خانا، ۲۰۱۶؛ یو، ۲۰۱۵). برزیل و آفریقای جنوبی نیز به جرگه عاملان زیرک کشورداری اقتصادی پیوسته‌اند و با استفاده از بانک‌ها و بنگاه‌های دولتی، با کشورهای همجوار وارد روابط نامتقارن می‌شوند تا حوزه‌های شبه‌قاره‌ای از نفوذ را نگاه دارند (باند، ۲۰۰۴؛ فلین، ۲۰۰۷؛ مک‌دونالد، ۲۰۰۹). کشورهای نفت‌خیزی مانند قطر و عربستان سعودی دیپلماسی مالی را به کار می‌گیرند تا نفوذ خود را در امور منطقه‌ای اعمال کنند (بلک‌ول و هریس، ۲۰۱۶). روسیه با اهرم‌بندی منابع انرژی

۱. Sören Scholvin and Mikael Wigell

خود به دنبال تحکیم اتحادهای سیاسی و سفت‌کردن جای پای خود در اتحادهای متقابل است. روسیه جریان‌های انرژی را هوشمندانه دستکاری می‌کند تا در رویکرد کلی اتحادیه اروپا به روسیه و رویکرد ویژه این اتحادیه به بحران اوکراین، تفرقه بیندازد (ویهما و ویگل، ۲۰۱۶؛ ویگل و ویهما، ۲۰۱۶).

با این وجود، روش دولت‌ها در کاربست ابزار اقتصادی برای تعقیب اهداف ژئواستراتژیک، جنبه‌ای از روابط بین‌المللی قلمداد می‌شود که به اندازه کافی مطالعه نشده است. این کتاب به‌عنوان یک پروژه همکارانه به مفهوم کلیدی ژئواکونومیکس نمی‌پردازد بلکه هدف آن، توضیح این شکل بدیل از سیاست قدرت است. کتاب حاضر نشان می‌دهد که چگونه دیگر از زوج قدرت و امنیت برای کنترل فیزیکی قلمرو حاکمیتی، استفاده نمی‌شود بلکه فرماندهی و دستکاری پیوندهای اقتصادی که کشورها را به یکدیگر مقید می‌کنند، کارکرد پیش‌گفته را دارند. ژئواکونومی با کاربست اهرم‌های حاصل از آسیب‌پذیری‌های نامتقارنی که در ذات این پیوندهای متقابل اقتصادی است، راهی را برای دولت‌ها باز می‌کند تا سیاست قدرت را اعمال کنند؛ راهی که از ژئوپلیتیک مبتنی بر قلمرو حاکمیتی، متفاوت است. درواقع، آن گونه که فصل‌های این کتاب نشان می‌دهد، در استراتژی‌های کلان قدرت‌های بزرگ، توانایی اعمال اهرم اقتصادی یک ابزار اساسی را شکل می‌دهد.

بنابراین می‌توان گفت که اگرچه رقابت یک بار دیگر پیشران اصلی روابط بین‌المللی است اما عکس مباحثات معمول در دانشگاه‌ها، ابزار مسلطی که دولت‌ها به کار می‌برند تا وارد این رقابت استراتژیک شوند، نظامی نیست (مانند مید، ۲۰۱۴). طی سال‌های اخیر، محدودیت‌های پارادایم وابستگی متقابل لیبرال آشکار شده است. یک عقیده محوری به‌عنوان عواقب جنگ سر شکل گرفت که جهان را در حال حرکت به سمت وابستگی متقابل بیشتر می‌انگاشت و بر مبنای آن، حکومت‌ها سیاست قدرت را به نفع سیاست خارجی همکارانه‌تر و ادغام در یک نظم جهانی لیبرال قاعده‌محور، کنار می‌گذاشتند (مانند ایکنبری، ۱۹۹۸؛ ماندلبوم، ۲۰۰۲). نزد بسیاری از پژوهشگران (مثل ایکنبری، ۲۰۱۱)، این باورها جذابیت بیشتری می‌یافت. بااین‌حال، در چند سال گذشته، شاهد افزایش همزمان در وابستگی متقابل و رقابت استراتژیک و حتی جدال بوده‌ایم (هاس، ۲۰۱۷؛ رایت، ۲۰۱۷). افزایش همزمان وابستگی متقابل و رقابت استراتژیک مشابه دوره‌های پیشینی مانند اواخر قرن نوزدهم است؛ یعنی زمانی که آلمان و

روسیه به مثابه قدرت‌های قاره‌ای پدیدار شدند و از پتانسیل کنترل کل سرزمین‌های وسیع اوراسیا، برخوردار بودند. آن زمان، هالفورد مکیندر (۱۹۰۴) در سخنرانی مشهورش در جامعه سلطنتی جغرافیا در لندن، اهمیت عوامل اقتصادی و پیشرفت فنی را برای اهداف ژئواستراتژی مانند خطوط راه‌آهن برای اتصال آسیا و اروپای مرکزی و به منظور دسترسی به منابع طبیعی، برجسته کرد.

ما بر این باوریم که ابزارهای اقتصادی، پیمان اصلی رقابت استراتژیک امروزی است. آن گونه که تحلیل کاری موتولا در فصل هفتم از کتابش نشان می‌دهد، کوشش‌های کابینه اوباما در پیشبرد دو ابرجامعه اقتصادی (مشارکت سرمایه‌گذاری و تجاری چندجانبه آتلانتیک و مشارکت چندجانبه پاسفیک) با هدف تقویت هژمونی آمریکا، تثبیت مشارکت چندجانبه آتلانتیک و تحدید قدرت چین، این واقعیت را به خوبی منعکس می‌سازد. همچنین در میان قدرت‌های غیرغربی، به استثنای دو مورد روسیه و البته به‌طور معقولی چین، شواهد اندکی از متوازن‌سازی نظامی در برابر ایالات متحده به چشم می‌خورد و شاهد تلاش برای موازنه‌سازی نرم هستیم؛ یعنی توازن از طریق غیرنظامی و از جمله با ابزارهای اقتصادی (فلیمس، ۲۰۱۰؛ پیچ، ۲۰۰۵). قدرت‌های نوپدید، در عوض به‌چالش کشیدن قدرت‌های غربی به صورت نظامی، اتحادیهایی مانند بریکس را شکل داده‌اند تا ساختارهای اقتصادی بدیلی را بسازند؛ جهانی بدون غرب (بارما، راتنر و وبر، ۲۰۱۴).

بانک بریکس فقط یک نمونه از میان تعداد زیادی از نهادهای اقتصادی نوپدید قلمداد می‌شود که در پیرامون نظم غرب‌محور، ریشه دوانیده است. تحلیل میکو هوتاری (فصل ۱۰)، میکائیل متلین و بارت گائنز (فصل ۱۱) و میکائیل ویگل و آنا سولیز لندیوار (فصل ۱۲)، همگی نشان می‌دهند که چگونه چین با استفاده از اهرم مالی روبه‌رشد خود، نهادهایی مانند بانک سرمایه‌گذاری در زیرساخت آسیا را تأسیس کرده است تا پیوندهای دیپلماتیک نزدیک‌تر با کشورهای پیرامونی جهان را تقویت و رشد جهانی خود را دیکته کند. در سطح منطقه‌ای، بیشتر قدرت‌های اصلی هنوز می‌کوشند تا سپهر نفوذ خود را بسازند اما در عوض فتح قلمرو، اغلب تلاش می‌کنند تا این مناطق را از نظر اقتصادی به قیدوبند خود درآورند. برای نمونه، شراکت شرقی اتحادیه اروپا و ابتکار عمل جاده ابریشم نو چین با امیال روسیه برای حفظ حوزه نفوذ تاریخی خود در اوراسیا در تضاد است (کاجزمارسکی، ۲۰۱۷؛ رایک و ساری،

۲۰۱۶؛ همچنین نک فصل ۴ این کتاب). این تضاد، درباره طرح‌ریزی اهرم اقتصادی است و سیاست قدرت مبتنی بر ژئواکونومی را شکل می‌دهد.

بنابراین هدف از کتاب «ژئواکونومی و سیاست قدرت در قرن بیست‌ویکم»، توضیح ژئواکونومی و به‌چالش کشیدن توضیح ساده از بازگشت به ژئوپلیتیک سنتی و نظامی‌محور است؛ درعین‌حال، کتاب پایبند به هیچ ایده‌آل‌گرایی بی‌اساسی نیست که بر آثار ظاهراً تثبیت‌کننده وابستگی متقابل در روابط بین‌المللی استوار است. آلبرت هیرشمن (۱۹۴۵) در مطالعه کلاسیک خود با عنوان «قدرت ملی و ساختار تجارت خارجی» که نادیده گرفته شده است، نشان داد که چگونه روابط تجاری بین‌المللی به مثابه ابزاری از قدرت آلمان، کاربرد داشت. آلمان با بهره‌گیری از روابط تجاری نامتقارن، تجارت را به یک ابزار ژئواستراتژی تبدیل کرد. مطالب این کتاب، از چنین بینشی استخراج شده‌اند و درک ما از ژئواکونومی را به مثابه یک اقدام استراتژیک و یک ره یافت تحلیلی در حوزه روابط بین‌الملل، افزایش می‌دهند.

ظهور ژئواکونومی از اوایل دهه ۱۹۹۰

ادوارد لوتواک^۱ (۱۹۹۰) در مقاله‌ای بدیع، اصطلاح ژئواکونومی را به کار برد تا توضیح دهد که چگونه در نظام بین‌المللی پس از جنگ دوم جهانی، حوزه اصلی رقابت در میان کشورها نظامی نیست و اقتصادی خواهد بود. لوتواک (۱۹۹۳) در کتابی که سه سال بعد منتشر کرد، این ایده‌ها را با جزئیات بیشتری توضیح داد. پس از پایان تهدید شوروی برای اروپا و ایالات متحده، لوتواک دیگر احتمال هیچ مواجهه نظامی بین‌کشوری دیگری را در آینده نزدیک نمی‌داد. هانتینگتون (۱۹۹۳، ص ۷۲) به سبکی مشابه مشاهده کرد که چگونه [...] در جهانی که درگیری نظامی بین دولت‌های بزرگ، محتمل نیست، اهرم اقتصادی در تعیین برتری یا پیرو بودن دولت‌ها، اهمیتی روزافزون می‌یابد. بنابراین، از منظر این ژئواکونومیست‌های اولیه، پایان جنگ سرد هم‌ارز با هیچ «پایان تاریخی» نیست (فوکویاما، ۱۹۹۲). در عوض، آنها در شیوه اجرای درگیری، تحولی را پیش‌بینی کردند؛ «سرمایه مصرفی به جای قدرت آتش، نوآوری غیرنظامی در عوض پیشرفت نظامی-فنی و جایگزینی پادگان و پایگاه با نفوذ به بازار»

۱. Edward Luttwak

(لوتواک، ۱۹۹۰، ص ۱۸). در عصر جدید ژئواکونومی، دولت‌ها همچنان در تعقیب اهداف متفاوتی خواهند بود اما در عوض ابزارهای نظامی، ابزارهای اقتصادی را به کار خواهند بست. ایده‌های لوتواک به سرعت از مد افتاد اما پس از اعلام «نظم جهانی جدید» توسط رئیس‌جمهور جورج اچ. بوش (۱۹۹۱) و اجماع واشنگتنی به نظر می‌رسید که یک نظام بین‌المللی همکارانه‌تر ایجاد شده است که در آن، تمام قدرت‌های بزرگ به جهانی شدن گرویده‌اند و امید به یک دوره طولانی از رشد اقتصادی، منافع متقابلی را به وجود می‌آورد که احتمال بروز درگیری نظامی جدی را می‌کاهد. برای این دوران لیبرالی که ادغام و همکاری اقتصادی در عوض ستیز، به غالب‌ترین خصوصیت روابط بین‌المللی تبدیل شده بود، فرض‌های واقع‌گرایانه‌ای که از سرمشق فکری اولیه ژئواکونومی به ارث رسیده بودند، مفید به نظر نمی‌رسیدند.

هرچند که در طی دهه ۱۹۹۰ و حتی پس از آن در دهه ۲۰۰۰ شاهد افزایش سریع در وابستگی متقابل اقتصادی در مقیاس بین‌المللی بودیم اما چالش‌ها و ریسک‌هایی که بسیاری از آنها سرشتی ژئواکونومیکی دارند نیز سر بر آوردند. آن چنان که اشاره شد، وابستگی متقابل اغلب نامتقارن است؛ یعنی قدرت چانه‌زنی در روابط موضوعیت می‌یابد. ریسک‌هایی که از وابستگی متقابل ناشی می‌شود و دولت‌ها را به‌طور نامتقارنی متاثر می‌سازد، شامل اختلال در زنجیره‌های تأمین جهانی و جریان‌های تجارت غیرقانونی و نیز استفاده از آسیب‌پذیری‌های نامتقارن به مثابه اهرم استراتژیک می‌شود (آلتولا و سایرین^۱، ۲۰۱۴، مجمع جهانی اقتصاد، ۲۰۱۶). بق براهین کریستین فژدر در فصل خود از این کتاب (فصل سوم) این آسیب‌پذیری‌ها امنیت اقتصادی را به محور دستور کار جهانی برای آینده پیش‌بینی‌پذیر سوق می‌دهند و از این‌روی، در دغدغه‌های قدرت‌های بزرگ و کوچک و محاسبات استراتژیک آنها، محاسبات ژئواکونومیک اهمیت بالایی پیدا می‌کنند.

بنابراین، در بحث‌های علمی و نیمه‌علمی، مفهوم ژئواکونومی به‌طور روزافزونی به سکه رایج تبدیل شده است. باین‌حال، مطابق با مشاهده متلین و ویگل (۲۰۱۶) شگفت‌آور است که بسیاری از پژوهشگران بدون این که واژه ژئواکونومی را به‌وضوح تعریف کنند یا حداقل شیوه کاربرد آن توسط دیگران را لحاظ کنند، آن را به مثابه واژه‌ای کلیدی به کار می‌برند.

۱. Aaltola et al.

بررسی اجمالی زیر نشان می‌دهد که درک معاصر از ژئواکونومی تا چه اندازه متفاوت است و تجمیع آنها در یک چارچوب مشترک، چقدر دشواری دارد. ما با نویسندگانی شروع می‌کنیم که درک آنها از ژئواکونومی تقریباً با لتواک سازگار است؛ سپس انواعی از ژئواکونومی را بررسی می‌کنیم که با مفهوم‌سازی لتواک، شباهت چندانی ندارند یا با آن کاملاً ناسازگار هستند. پس از آن و با تکیه بر این رویکردهای قبلی، درک خود را از ژئواکونومی ارائه می‌کنیم که اساس تحلیل‌های انفرادی این کتاب را تشکیل می‌دهد.

ژئواکونومی در سنت لتواک

از زمان پایان جنگ سرد، پژوهشگران پرشماری به مطالعه پدیده‌های ژئواکونومی پرداخته‌اند و به‌طور صریح یا ضمنی، از مقاله اصلی لتواک استفاده کرده‌اند. برای نمونه، هادسون و همکاران (۱۹۹۱) ژئواکونومی را به‌عنوان استراتژی‌های کنترل سرزمینی تعریف می‌کنند که انگیزه اقتصادی در پشت آنهاست و با ابزارهای اقتصادی، مهمتر از همه سرمایه‌گذاری و تجارت، دنبال می‌شوند. هسیونگ (۲۰۰۹) به‌خصوص با توجه به نقش جدید چین در سیاست اقتصادی، ژئواکونومی را به مثابه انتقال از دغدغه‌های نظامی به دغدغه‌های اقتصادی فهم می‌کند. متلین و ویگل (۲۰۱۶) نشان می‌دهند که برای قدرت‌های غیرغربی برزیل، چین و هند، راهبردهای ژئواکونومی معمول است چون آنها در توازن‌سازی نرم خود در برابر ایالات متحده به ابزارهای غیرنظامی متکی هستند.

ویهما و ویگل در مقالات پیشین خود، به بررسی چگونگی تلاش روسیه برای نمایش قدرت در منطقه همسایگی خود را براساس هر دو ابزار نظامی و اقتصادی پرداخته‌اند، و ماهیت استراتژیک متفاوت ژئواکونومی و ژئوپلیتیک و شیوه احتمالی تضعیف اثربخشی یکدیگر را در صورت اعمال همزمان آنها، نشان داده‌اند. تحقیقات بسیار گسترده‌ای که در مورد چگونگی دسترسی چین به مواد خام و نفوذ سیاسی از طریق شراکت با کشورهای درحال توسعه و همچنین چگونگی اعمال ترجیحات آلمان در اتحادیه اروپا با استفاده از قدرت بازار خود انجام شده‌اند، حتی اگر اصطلاح ژئواکونومی در تمامی آنها به کار نرفته باشد نیز از سنت لتواک پیروی کرده‌اند (برای مثال نک، آلوز، ۲۰۱۵؛ کارکاینن، ۲۰۱۶؛ کندنانی، ۲۰۱۱؛ شولوبین و اشتروور، ۲۰۱۳). تأثیر منابع نامتعارف نفت و گاز در آمریکای شمالی بر سیاست خارجی

ایالات متحده، موضوع مهم دیگری به شمار می‌رود که به‌عنوان مثال پیش‌بینی می‌شد بلافاصله پس از ۱۱ سپتامبر و کاهش علاقه قدرت جهانی [یعنی آمریکا] به منطقه آفریقای نیمه‌صحرائی، به یک تأمین‌کننده سیاسی قابل اعتماد در زمینه نفت و گاز، تبدیل شود (آندریاسون، ۲۰۱۵).

چندین فصل از این کتاب به بررسی این مسائل مهم می‌پردازد. نیکلاس راسباخ، با تمرکز بر اینکه چگونه این منابع جدید به قدرت آمریکا کمک می‌کند و چگونه استراتژی بزرگ سیاسی خارجی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد، تأثیر انقلاب گاز شیل بر ایالات متحده را تحلیل می‌کند (فصل ۹). هانس کوندنانی بر این باور است که آلمان برای تثبیت سیاست‌های مورد نظر خود، به‌ویژه در ارتباط با منطقه یورو، با استفاده از بازارهای استراتژیک از «ژئواکونومی نئولیبرال» را دنبال می‌کند (فصل ۵). پاول بایف به گرایش روسیه به سمت شرق و تمرکز آن بر استفاده از صادرات هیدروکربن‌ها به‌عنوان اهرم استراتژیک می‌پردازد (فصل ۶).

اما علی‌رغم آنچه لتواک انتظار داشت، ژئواکونومی به‌طور کامل جایگزین ابزارهای نظامی حکومت‌داری نشد. ابزارهای اقتصادی و نظامی همزیستی دارند و بسته به آنچه که دولت‌ها برای چالش‌های خاصی که با آن مواجه هستند مناسب می‌دانند، توسط آنها به کار می‌رود. بنابراین بلک‌ویل و هریس نشان می‌دهند که «در نزد پیشرفته‌ترین بازیگران ژئواکونومی امروز، ابعاد ژئواکونومی و نظامی کشورداری، تمایل به تقویت متقابل دارند» (۲۰۱۶، ص ۹). متأسفانه، اطلاق برچسب بازیگر ژئواکونومی به دولت‌هایی که به ابزار نظامی توسل می‌جویند، نمونه‌ای از اصطلاحات اغلب گیج‌کننده است که وضعیت موجود این حوزه را منعکس می‌سازد. درحالی‌که این مقدمه قصد دارد تا ژئواکونومی را به‌طور واضح تعریف کند و بین ژئواکونومی و ژئوپلیتیک تمایز قائل شود، این مجموعه همچنین به پیشبرد همزمان ابزارهای اقتصادی و نظامی در سیاست قدرت، به‌ویژه در فصل‌های براز باراکوئی (فصل ۲)، پل ریولین (فصل ۸) و سورن شولین (فصل ۱۵) می‌پردازد.

دیگر پژوهشگران نیز ژئواکونومی و ژئوپلیتیک (پیگیری اهداف استراتژیک از طریق روش‌های نظامی) را به‌عنوان استراتژی‌های همپوشان مفهوم‌سازی می‌کنند. اسکات (۲۰۰۸) در مطالعه خود درباره رقابت بین چین و هند، اشاره می‌کند که برای ژئواکونومی و ژئوپلیتیک،

کنترل بر خطوط ارتباطی دریا ضروری است؛ به همان اندازه دسترسی به منابع حیاتی نیز مهم است. گروس (۲۰۱۴) به تحلیل انباشت سرمایه داخلی چین و توسعه اقتصادی گسترده‌تر آن می‌پردازد و استدلال می‌کند که افزایش پایه‌های اقتصادی قدرت ملی، جمهوری خلق چین را قادر می‌سازد تا ساختارهای اقتصاد جهانی را براساس ترجیحات خود تغییر دهد. درحالی‌که اسکات به‌وضوح میان ژئواکونومی و ژئوپلیتیک تمایز قائل می‌شود، گروس نشان می‌دهد که ژئواکونومی به معنای ادغام اهداف اقتصادی و ژئوپلیتیک است و به این نکته اشاره می‌کند که در این زمینه، استراتژی‌ها به صورت ترکیبی از اهرم اقتصادی و نظامی هستند. به همین منوال، هانتینگتون (۱۹۹۳) نشان می‌دهد که دولت‌هایی که پایه‌های اقتصادی قدرت خود را تقویت می‌کنند احتمالاً در فناوری مزایایی به دست می‌آورند و بدین ترتیب در زمینه نظامی، قوی‌تر می‌شوند.

به‌ویژه در مقاله‌ای از سانجایا بارو، مدیر سابق ژئواکونومی و استراتژی در مؤسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک، خلط مفهومی به‌وضوح مشخص می‌شود. بارو (۲۰۱۲) ژئواکونومی را به‌عنوان تعامل متقابل اقتصاد و ژئوپلیتیک تعریف می‌کند: تحولات اقتصادی، مثلاً افت اهرم اقتصادی یک کشور خاص، بر ژئوپلیتیک اثر می‌گذارد؛ تغییرات ژئوپلیتیک مانند فتح سرزمینی بر اقتصاد کارگر می‌افتد. باین‌حال، به نظر می‌رسد که در بخش‌های دیگر همان متن، قدرت ژئواکونومی، جایگاهی است که از کاربست کامیابانه اهرم اقتصادی به دست می‌آید زیرا بارو استدلال می‌کند که در دهه ۱۹۸۰، ژاپن به یک اهرم اقتصادی تبدیل شد، اما «هرگز به یک قدرت اقتصاد جغرافیامحور تبدیل نشد چون نتوانست اهرم اقتصادی تازه‌یافته خود را به قدرت نظامی و سیاسی تبدیل کند» (۲۰۱۲، ص ۵۱). از منظر تحلیلی، اگر ژئواکونومی را فقط به مثابه سیاست‌های موفق در نظر بگیریم آنگاه به مشکل برمی‌خوریم. علاوه‌براین، اگر اهرم اقتصادی اعمالی، یک کشور را به یک قدرت ژئواکونومی تبدیل کند (به‌عنوان یک جایگاه)، یا قدرت، ژئواکونومی را تشکیل دهد (به‌عنوان یک عمل)، با توجه به اینکه بارو ژئواکونومی را به‌عنوان تأثیر متقابل اقتصاد و ژئوپلیتیک تعریف می‌کند آنگاه تفاوت بین یک قدرت در زمینه ژئواکونومی و ژئوپلیتیک چیست؟ و چرا طبق نقل قول فوق، قدرت‌های اقتصاد جغرافیامحور به ابزار نظامی اشاره می‌کنند؟ آیا بهتر نیست در زمانی که نظامی‌گری برای سیاست قدرت حیاتی است، درباره قدرت در زمینه ژئوپلیتیک صحبت کنیم؟

کتاب «جنگ‌های اتصال»^۱ (۲۰۱۶) دچار مشکلات مشابهی است. لئونارد در مقدمه‌اش استدلال می‌کند که سه عرصه جدید وجود دارد که در آن‌ها درگیری بین دولت‌ها در حال رخ دادن است: اقتصاد، نهادهای بین‌المللی و زیرساخت‌ها. وابستگی متقابل کلید درک روابط بین‌الملل در قرن بیست‌ویکم است: «همان چیزهایی که جهان را به هم متصل کرده‌اند اکنون به‌عنوان سلاح استفاده می‌شوند» (۲۰۱۶، ص. ۱۵). این وضعیت منجر به تاکتیک‌هایی می‌شود که در آن دولت A می‌کوشد از طریق روابط اقتصادی، وابستگی‌های نهادی و زیرساخت‌ها، دولت B را به خود وابسته کند تا به اهرم سیاسی دست یابد. اگرچه این مفهوم به نظر متقاعدکننده می‌رسد، اما ویژگی‌های تعیین‌کننده در زمینه ژئواکونومی که توسط لئونارد مطرح شده‌اند به هیچ وجه درباره چگونگی استفاده از قدرت، حرفی برای گفتن ندارند. به‌عنوان مثال، بمباران فرودگاه‌ها و نیروگاه‌ها که زیرساخت به شمار می‌روند، در زمره ژئواکونومی به حساب نمی‌آید. ساخت فرودگاه‌های مرکزی که کل قاره‌ها به آنها وابسته‌اند و تأسیس نیروگاه‌هایی که تأمین برق کشورهای همسایه را تضمین می‌کنند، ژئواکونومی به شمار می‌رود. فراتر از آن، لئونارد توضیح نمی‌دهد که «ژئو» در ژئواکونومیک به چه معناست، و این موضوع باعث می‌شود ژئواکونومی به شکلی بسیار گسترده و تا حدودی نیمه‌علمی از اقتصاد سیاسی بین‌الملل تبدیل شود.

بلکویل و هریس نیز در توضیح صحیح بعد جغرافیایی ناکام هستند. آنها سعی می‌کنند بین «ژئواکونومی» و «ژئوپلیتیک» تمایز قائل شوند و برهان می‌آورند که دومی «قدرت کشور را با ارجاع به مجموعه‌ای از عوامل جغرافیایی (سرزمین، جمعیت، عملکرد اقتصادی، منابع طبیعی، قابلیت‌های نظامی و غیره) توضیح می‌دهد و پیش‌بینی می‌کند». درعین‌حال، جغرافیا-اقتصاد «حسابی موازی از چگونگی ساخت و اعمال قدرت دولتی با ارجاع به عوامل اقتصادی» است (۲۰۱۶، ص. ۲۴). اول، در هر دو تعریف عوامل اقتصادی به‌گونه‌ای مبهم ظاهر می‌شوند. افزون بر این، عملکرد اقتصادی و قابلیت‌های نظامی، عوامل جغرافیایی نیستند. مگر اینکه کسی ادعا کند که همه چیز جغرافیایی است زیرا همه چیز در جایی واقع شده است، عوامل جغرافیایی به ویژگی‌های خاص مکان محدود می‌شوند؛ به‌عنوان مثال یک رشته‌کوه که به‌عنوان یک مانع طبیعی در برابر تهاجم‌های نظامی عمل می‌کند یا منابع انرژی

۱. Connectivity Wars

وسیع که پایه‌گذار رفاه اقتصادی هستند. هرگاه چنین عواملی در توضیحات سیاست خارجی و روابط بین‌الملل مدنظر قرار گیرند، می‌توان به‌طور منطقی استدلال کرد که ژئواکونومی و ژئوپلیتیک (به جای اقتصاد و سیاست) مورد تحلیل قرار می‌گیرند. قبل از بازگشت به این ایده‌ها، بخش بعدی گزارشی از رویکردهای ژئواکونومی را ارائه می‌دهد که در سنت لتواک قرار ندارند.

رویکردهای غیر لتواکی به ژئواکونومی

شاید برخی از آثاری که با عنوان اقتصاد جغرافیامحور منتشر می‌شوند، در مقایسه با اثر خود لتواک، یا ارتباط کمتری با سیاست قدرت دارند یا اصلاً هیچ ارتباطی ندارند. شولودین و دراپر (۲۰۱۲) و همچنین شولودین و مالمود (۲۰۱۴) بر تأثیر ساختارهای مادی در فضای جغرافیایی بر روابط اقتصادی منطقه‌ای برزیل و آفریقای جنوبی تمرکز می‌کنند. کپیلا و میکولا (۲۰۱۶) توضیح می‌دهند که شرایط جغرافیایی دولت‌ها را به همکاری در منطقه قطب شمال ترغیب می‌کند زیرا رویارویی آشکار، اهداف اقتصادی همه را به خطر می‌اندازد. به‌عنوان یک نکته فرعی، این مفهوم ژئواکونومی (شرایط جغرافیایی که نتایج اقتصادی را شکل می‌دهند) برابر با درک تاریخی ژئوپلیتیک است که توسط جغرافی‌دانان مطرح شده است، یعنی کسانی که ژئوپلیتیک را به مثابه نتایج سیاسی ناشی از شرایط جغرافیایی، در نظر می‌گرفتند (شولودین، ۲۰۱۶).

صاحب‌نظران دیگری ژئواکونومی را به ظهور بازیگران جدیدی مرتبط می‌سازند که برای پویایی‌های اقتصادی و سیاسی فراتر از مقیاس ملی، اهمیت دارند. به‌عنوان مثال، بارتون (۱۹۹۹) بر این باور است که هرچند دوران ژئوپلیتیک درباره کشورهای هژمونیک و ثبات در روابط بین‌الملل بود، دوران ژئواکونومی با بازیگران غیردولتی بسیار انعطاف‌پذیر و روابط فرامرزی مشخص می‌شود. مرسیل (۲۰۰۸) نشان می‌دهد که اگرچه بازرگانان براساس منطق ژئواکونومی عمل می‌کنند، اما منطق پشت اقدامات سیاستمداران ژئوپلیتیک است. از دیدگاهی کمی متفاوت، کاوئن و اسمیت (۲۰۰۹) نشان می‌دهند که مجموعه قلمرو، اقتصاد و مردم تحت اقتدار دولت-ملت‌ها (معیارهای کلیدی عصر ژئوپلیتیک) در حال بازتعریف است؛ عمدتاً به این دلیل که مرزهای مبتنی بر قلمرو از نقشی که قبلاً برای اقتصاد و جامعه ایفا

می‌کردند، محروم شده‌اند. دوران ژئواکونومی با تولید جهانی مشخص می‌شود که تقسیم‌بندی ارگانیکی روزافزونی دارد و با ظهور شرکت‌های فراملیتی، به مثابه بازیگران کلیدی، همراه است. تهدیدات امنیتی مانند تروریسم نیز محدود به مرزهای مبتنی بر قلمرو نیستند.

کوئن و اسمیت با تعریف ژئواکونومی از طریق منطق خاص سرزمینی خود، این برهان را نیز طرح می‌کنند که قبل از پایان جنگ سرد، ژئواکونومی برای روابط بین‌الملل بسیار حیاتی بود: در اوایل قرن بیستم، ظهور ایالات متحده به‌عنوان قدرت جهانی به تجارت آزاد مربوط می‌شود، یا بهتر بگوییم «انباشته کردن ثروت از طریق کنترل بازار» (۲۰۰۹، ص. ۴۲). ایالات متحده کنترل سرزمینی را که برای استراتژی‌های ژئوپلیتیک در نزد قدرت‌های بزرگ اروپایی در آن زمان ضروری بود، به طرز معقولی نادیده گرفته است. بر این اساس، اسمیت (۲۰۰۵) نشان می‌دهد که لیبرالیسم امپریالیستی که در دوران ریاست‌جمهوری وودرو ویلسون، فرانکلین دی. روزولت و جورج بوش پسر دنبال می‌شد، یک پروژه ژئواکونومی است؛ اگرچه این پروژه به ارتش ایالات متحده، به‌عنوان نوعی نیروی پلیس جهانی، وابسته است.

یکی دیگر از شاخه‌های تحقیق با تعریف ژئواکونومی براساس اهدافش (و نه براساس ابزارهایش) مشخص می‌شود. کلمن (۲۰۰۵) و سیداوی (۲۰۰۵) به بررسی جریان‌های مالی و تجاری می‌پردازند و جنبه‌های سیاسی پشت آنها را مدنظر قرار می‌دهند. به گفته یانگز، ژئواکونومی حول «استفاده از دیپلماسی دولتی برای اهداف اقتصادی» می‌چرخد (۲۰۱۱، ص. ۱۴). اوهارا و هفرنان (۲۰۰۶) ژئواکونومی را به‌عنوان داشته‌های یک منطقه از منابع طبیعی و سیاست‌های کنترل و بهره‌برداری از این منابع، درک می‌کنند. با این حال، همان‌طور که بلکویل و هاریس (۲۰۱۶) اشاره می‌کنند، تعریف انواع مختلف سیاست‌های قدرت براساس اهدافشان، قانع‌کننده نیست: اگر یک کتابخانه توسط موشک‌های کروزر تخریب شود، کسی از جنگ فرهنگی صحبت نمی‌کند؛ اگر یک کارخانه به همین روش تخریب شود، کسی این را جنگ اقتصادی نمی‌نامد. آنچه در طبقه‌بندی اعمال تهاجمی اهمیت دارد، ابزاری است که توسط مهاجم استفاده می‌شود.

هرچندکه این رویکردها با سنت لوتواک در یک پایه فرا-علمی اشتراک دارند اما ژئواکونومی ساخت‌گرا نسبت به تمام مقالات و کتاب‌های اشاره شده تاکنون، به‌طور بنیادی متفاوت است. به‌طور کلی، ساخت‌گرایان ژئواکونومی را به مثابه گفتمان درک می‌کنند. ما در

جای دیگری، نمای کلی از رویکردهای ساخت‌گرا به ژئواکونومی ارائه داده‌ایم (نک شولوپین و ویگل، ۲۰۱۸). با توجه به اینکه ساخت‌گرایی در مجموعه مقالات این کتاب، موضوعیتی ندارد، نمای کلی پیش‌گفته را در اینجا تکرار نخواهیم کرد. اگرچه به این نکته اذعان داریم که رویکردهای ساخت‌گرا به غنای بحث‌های علمی افزوده‌اند، اما می‌خواهیم به سه نقطه ضعف تحقیقات مربوطه اشاره کنیم. اول، ساخت‌گرایان با فرض اینکه مشاوره و تحقیق در زمینه سیاست ژئواکونومی ایدئولوژیک است، شروع می‌کنند، به این معنا که اطلاعات نادرستی که در خدمت منافع پنهان است، در نظر گرفته می‌شود (دالبی ۱۹۹۰؛ اوتایل ۱۹۹۸). این شک و تردید فراگیر به تولید نتایج گرایش دارد که درک آنها دشوار است؛ حداقل نزد خوانندگانی که دیدگاه‌های سیاسی بسیار جانبدارانه متعلق به پژوهشگران ساخت‌گرا را به اشتراک نمی‌گذارند.

دوم، ساخت‌گراها ژئواکونومی را به‌عنوان یک گفتمان امنیتی‌سازی تفسیر کرده‌اند. مفهوم امنیت‌سازی که به‌ویژه توسط مکتب کپنهاگ، در روابط بین‌الملل توسعه یافته است، نشان می‌دهد که چگونه خطرات امنیتی اغلب مصادره به مطلوب می‌شوند یا حتی به صورت گفتمانی، به‌عنوان تهدید نشان داده می‌شوند تا تدابیر فوق‌العاده‌ای را مشروعیت بخشند (به‌عنوان مثال، بوزان، واور و د ولده ۱۹۹۷). مورسی نشان می‌دهد که استراتژی کلان ایالات متحده در خاورمیانه حول «شناسایی گفتمانی و قرار دادن خلیج فارس به‌عنوان یک فضای ژئواکونومی غیرمطمئن اما محوری» می‌چرخد (۲۰۱۱، ص. ۸۷۴). او معتقد است که این تصویرسازی دائمی از منطقه به‌عنوان «محوری برای عملکرد مؤثر و تنظیم اقتصاد سیاسی جهانی [است که] استدلال استراتژیک برای ضرورت مداخله نظامی را مشروعیت می‌بخشد» (۲۰۱۱، ص. ۸۷۹). مورسی نیازی نمی‌بیند تا اهمیت ویژه و واقعی خلیج فارس برای اقتصاد جهانی را تحلیل کند. وقتی تنها گفتمان‌ها را به حساب می‌آورد، تحلیلگران نمی‌توانند ساختارهای مادی را که بر روابط بین‌الملل تأثیر می‌گذارند و فراتر از کنترل کسانی است که گفتمان‌ها را شکل می‌دهند، درک کنند.

سوم، ساخت‌گرایان معمولاً درباره این واقعیت که تفسیرهای جایگزینی که (حداقل از دیدگاه ساخت‌گرایانه خودشان) به‌طور ضمنی مطرح می‌کنند، نه بهتر/درست‌تر و نه بدتر/نادرست‌تر از گفتمان‌هایی هستند که شیوه‌های ژئواکونومی را شکل می‌دهند، سکوت

می‌گزینند. همانطور که ویهما اشاره می‌کند، غیاب جالب نویسنده در متن «پژوهشگر انتقادی را از این اتهام که خود او از رویدادهای سیاسی یا تاریخ، برداشت درستی ندارد، مبری می‌دارد» (۲۰۱۷، ص. ۱۲). و در عین کارکرد مهم ظن تحلیلی، هشدار ساخت‌گرایان علیه اندیشه ژئواکونومی که آن را کمک به دستورکارهای نئولیبرال و پروژه‌های امنیتی در ژئواکونومی می‌پندارند، این پرسش را پیش می‌آورد که آیا چنین ملاحظات باید دستور کار علمی را محدود کند.

ژئواکونومی به عنوان یک چارچوب تحلیلی و اقدام استراتژیک

بنا بر درک ما، ژئواکونومی هم یک عمل استراتژیک و هم یک چارچوب تحلیلی است. ژئواکونومی به عنوان یک چارچوب تحلیلی، در سنت واقع‌گرایی روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد که نکته برجسته آن، هدایت رفتار دولت‌ها از جانب رقابت بر سر قدرت نسبی است. بر همین مبنا، لوتواک نوشت که دولت‌ها «به‌طور ذاتی تمایل دارند تا در مقایسه با هستارهای مشابه، مزیت نسبی به دست آورند» (۱۹۹۰، ص. ۱۹). باین‌حال، ژئواکونومی از واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل فراتر می‌رود به گونه‌ای که تشخیص می‌دهد علاوه بر توزیع قدرت در میان کشورها، ویژگی‌های جغرافیایی خاص مکان‌ها و فضاها، روابط بین‌الملل (و سیاست‌های خارجی) را شکل می‌دهند. همان‌طور که در فصل ۹ و ۱۴ این کتاب به بهترین شکل نشان داده شده است، این عناصر ژئواکونومی به عنوان عوامل تعیین‌کننده قدرت ملی دیده می‌شوند.

ژئواکونومی (یا ژئواکونومی عملی) به مثابه یک اقدام استراتژیک به کاربرد ابزار اقتصادی قدرت توسط دولت‌ها اشاره دارد تا اهداف ژئواستراتژی را محقق کنند، یا به‌طور رسمی‌تر، به عنوان «استفاده ژئواستراتژی از اهرم اقتصادی» (وگیل ۲۰۱۶، ص. ۱۳۷). ابعاد جغرافیایی در ژئواکونومی بدین معناست که پایه‌های اقتصادی قدرت ملی باید ویژگی‌های جغرافیایی تعیین‌کننده‌ای داشته باشند: مانند منابعی که در مکان‌های خاصی قرار دارند، یا خطوط ارتباط دریایی که مسیرهای خاصی را طی می‌کنند. در عوض، هدف استراتژی‌های ژئواکونومی باید به لحاظ جغرافیایی محدود شده باشد، مانند موردی که در آن یک هژمون با وابسته کردن اقتصاد کشورهای همسایه به خود، حوزه نفوذ را کنترل می‌کند.

تمام فصل‌های این کتاب به این تعریف از ژئواکونومی پایبند هستند. احتمالاً در نوشته‌های مارتا مارکز و سمروتی پاتانایک در این کتاب، بهترین نمونه از مفهوم اقتصاد جغرافیامحور ارائه می‌شود. مارکز تحلیل می‌کند که چگونه ونزوئلای دوران هوگو چاوز برای اعمال نفوذ سیاسی در آمریکای لاتین و کارائیب، از فراوانی نفت داخلی خود استفاده کرده و پروژه‌های منطقه‌ای را علیه هژمونی ایالات متحده پیش می‌برد (فصل ۱۳). پاتانایک با تمرکز بر یک منطقه کاملاً مشخص که هند و پاکستان به دنبال کنترل آن هستند، استفاده از ابزارهای اقتصادی قدرت را در رقابت هند و پاکستان در آسیای مرکزی و جنوبی توضیح می‌دهد (فصل ۱۴). این ابزارها، به‌ویژه کریدورهای حمل‌ونقل به افغانستان و جمهوری‌های پساشوری در آسیای مرکزی، ابعاد جغرافیایی واضحی نیز دارند.

ما با تعریف ژئواکونومی و به‌ویژه بعد جغرافیایی آن به این روش، تا حدی از مقاله اصلی لوتواک، فاصله می‌گیریم. لوتواک اعتقاد داشت که نفوذ جریان‌های جهانی سرمایه، داده، کالا و افراد که به فضای حالت حاکمیتی، به این معنا نیست که دولت‌ها شخصیت سرزمینی خود را تغییر می‌دهند. دولت‌ها به طرق مختلف، مثلاً با جمع‌آوری مالیات و ارائه کالاهای عمومی مانند زیرساخت‌های حمل‌ونقل، اقتصاد را تنظیم می‌کنند. دولت‌ها محدود به قلمرو حاکمیتی هستند و بر این اساس، در عوض تمرکز بر نتایجی که عموماً برای اقتصاد جهانی بهتر باشد، به دنبال بهترین نتایج ملی هستند. در نزد لوتواک، این قلمرومحوری و رفتار رقابتی ناشی از آن، بعد جغرافیایی از ژئواکونومی را تشکیل می‌دهد. او پیشنهاد کرد که «اقتصاد بین‌الملل در عوض مشخصه‌های صرفاً اقتصادی، تحت تأثیر آن قسمت از حیات خود است که ژئواکونومی محسوب می‌شود» (۱۹۹۰، صص ۲۲-۲۳).

باین‌حال، در دنیای پر از جریان‌ها و اتصالات متقابل جهانی ما، الزامات استراتژیک برای اقدام دولت‌ها در حال تغییر است. همه کشورها برای امنیت و رفاه ملی خود، به‌طور فزاینده‌ای به این گردش‌های سیال سرمایه، داده‌ها، کالاها و افراد وابسته هستند. دولت‌ها باید دسترسی مداوم به جریان‌های مثبت (مانند جریان‌های تجاری و مالی یا شبکه‌های فناوری) را تدارک ببینند و نسبت به جریان‌های منفی مانند قاچاق موادمخدر، تاب‌آوری خود را حفظ کنند. دولت‌ها همچنان تأمین‌کنندگان امنیت باقی می‌مانند، اما به‌طور فزاینده‌ای نیاز دارند که با کنترل این جریان‌ها و کنترل قلمرو حاکمیتی خود، امنیت را فراهم کنند؛ و این ابزارهای

اقتصادی قدرت (نه نیروی نظامی) هستند که در بیشتر موارد برای این وظیفه مناسب به نظر می‌رسند (براتبرگ و همیلتون ۲۰۱۴).

با توجه به سردرگمی مکرر درباره اصطلاحات، ضروری است تأکید کنیم که ژئواکونومی عملی، حداقل در اصطلاحات لوتواک، فقط به معنای احیای ساده مکتب مرکانتیلیسم نیست. لوتواک با مقایسه منطق ژئواکونومی با منطق مرکانتیلیسم، اشاره کرد که دولت‌های مرکانتیلیستی برای دستیابی به اهداف خود از ابزارهای نظامی به‌عنوان نیروی برتر استفاده می‌کردند. در اوایل قرن شانزدهم، پرتغالی‌ها بر تجارت ادویه با هند تسلط داشتند زیرا کشتی‌های رقبای اقتصادی برتر خود، یعنی اعراب، را غرق کرده بودند. از دهه ۱۶۵۰ تا دهه ۱۷۳۰، دزدی دریایی بریتانیا در برابر برتری اقتصادی اسپانیا در تجارت با قاره آمریکا، مؤثر بود. ایالات متحده بر ژاپن فشار آورد تا بازار داخلی خود را برای واردات باز کند و در ژوئیه ۱۸۵۳، یک ناوگان دریایی را در بندر توکیو فرستاد. در دوران ژئواکونومی، قدرت نظامی دیگر بر اهرم اقتصادی چیره نمی‌شود: هیچ‌کس به منظور حمایت از تولیدکنندگان داخلی، کشتی‌های باربری صادراتی خارجی را غرق نمی‌کند یا از طریق حمله هوایی، سخت‌افزارهای پیشرفته اما دارای محدودیت واردات را به دست مشتریان نیازمندان نمی‌رسانند.

علاوه بر این، لوتواک (۱۹۹۰، ۱۹۹۳) و همچنین هانتینگتون (۱۹۹۳) بر روی سیاست‌های داخلی تمرکز یافتند که آن‌ها را به‌عنوان ویژگی کشورهای می‌پنداشتند که در تلاش بودند تا پایه‌های اقتصادی قدرت خود را افزایش دهند. تقویت اقتصاد داخلی یک کشور از طریق ارائه منتخبی از مشوق‌ها و بازدارنده‌ها به شرکت‌های داخلی و خارجی، هدف این سیاست‌ها است. نویسندگان این کتاب به روش‌هایی ناهمسان دو موضوع را تحلیل می‌کنند: چگونگی اعمال قدرت در ژئواکونومی و روش‌های سیاست قدرت در روابط بین‌الملل در شرایط معاصر وابستگی متقابل. بنابراین، ما معتقدیم که این کتاب نه تنها دانش تجربی در مورد شیوه‌های دولتی ژئواکونومی را پیش می‌برد، بلکه برای ژئواکونومی به‌عنوان یک رشته علمی، رویکردها و مفاهیم واقع‌گرایانه (و در برخی از فصل‌ها، نهادگرایانه) را تشریح می‌کند؛ در بافتار تکثرگرای روابط بین‌الملل، ژئواکونومی رشته‌ای شایسته شناخت بیشتر است.

منابع

- Aaltola, M., Kämpylä, J., Mikkola, H. and Behr, T. (2014) *Towards the Geopolitics of Flows: Implications for Finland*, FIIA Report No. 40 (Helsinki: The Finnish Institute of International Affairs). Available at: www.fiaa.fi/en/publication/towards-the-geopolitics-of-flows, accessed 10 January 2018.
- Alves, A. C. (2015) 'China and Brazil in Sub-Saharan African Fossil Fuels: A Comparative Analysis', in Scholvin, S. (ed.), *A New Scramble for Africa? The Rush for Energy Resources in Sub-Saharan Africa* (Farnham: Ashgate), pp. 33–51.
- Andreasson, S. (2015) 'British and US Strategies in the Competition for Energy Resources in Sub-Saharan Africa', in Scholvin, S. (ed.), *A New Scramble for Africa? The Rush for Energy Resources in Sub-Saharan Africa* (Farnham: Ashgate), pp. 13–31.
- Barma, N., Ratner, E. and Weber, S. (2014) 'Welcome to a World without the West', *National Interest*, 12 November. Available at: <http://nationalinterest.org/feature/welcome-the-world-without-the-west11651>, accessed 9 February 2018.
- Barton, J. R. (1999) "'Flags of Convenience": Geoeconomics and Regulatory Minimisation', *Tijdschrift voor Economische en Sociale Geografie*, 90, 2, pp. 142–155.
- Baru, S. (2012) 'Geo-economics and Strategy', *Survival*, 54, 3, pp. 47–58.
- Blackwill, R. D. and Harris, J. M. (2016) *War by Other Means: Geoeconomics and Statecraft* (Cambridge, MA: Harvard University Press).
- Bond, P. (2004) 'The ANC's "Left Turn" and South African Subimperialism', *Review of African Political Economy*, 102, pp. 599–616.
- Brattberg, E. and Hamilton, D. (2014) 'Introduction', in Brattberg, E. and Hamilton, D. (eds), *Global Flow Security: A New Security Agenda for the Transatlantic Community in 2030* (Washington: Center for Transatlantic Relations), pp. v–vii.
- Bush, G. H. (1991) 'Address Before a Joint Session of the Congress on the State of the Union', 21 January. Available at: www.presidency.ucsb.edu/ws/?pid=19253, accessed 30 November 2017.
- Buzan, B., Wæver, O. and de Wilde, J. (1997) *Security: A New Framework for Analysis* (Boulder, CO: Lynne Rienner).
- Coleman, M. (2005) 'U.S. Statecraft and the US–Mexico Border as Security/Economy Nexus', *Political Geography*, 24, 2, pp. 189–205.
- Cowen, D. and Smith, N. (2009) 'After Geopolitics? From the Geopolitical Social to Geoeconomics', *Antipode*, 41, 1, pp. 22–48.

- Dalby, S. (1990) *Creating the Second Cold War: The Discourse of Politics* (London: Pinter).
- Flemes, D. (2010) 'Brazil: Strategic Options in the Changing World Order', in Flemes, D. (ed.), *Regional Leadership in the Global System: Ideas, Interests and Strategies of Regional Powers* (New York: Routledge), pp. 93–112.
- Flynn, M. (2007) 'Between Subimperialism and Globalization: A Case Study in the Internationalization of Brazilian Capital', *Latin American Perspectives*, 34, 6, pp. 9–27.
- Fukuyama, F. (1992) *The End of History and the Last Man* (New York: Avon Books).
- Grosse, T. G. (2014) 'Goeconomic Relations between the EU and China: The Lessons from the EU Weapon Embargo and From Galileo', *Geopolitics*, 19, 1, pp. 40–65.
- Haass, R. (2017) *A World in Disarray: American Foreign Policy and the Crisis of the Old Order* (New York: Penguin Books).
- Hirschman, A. (1945) *National Power and the Structure of Foreign Trade* (Berkeley: University of California Press).
- Holslag, J. (2016) 'Geo-Economics in a Globalized World: the Case of China's Export Policy', *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 173–184.
- Hsiung, J. C. (2009) 'The Age of Geoeconomics, China's Global Role, and Prospects of Cross-strait Integration', *Journal of Chinese Political Science*, 14, 2, pp. 113–133.
- Hudson, V. M., Ford, R. E., Pack, D. and Giordano, E. R. (1991) 'Why the Third World Matters, Why Europe Probably Won't: The Geoeconomics of Circumscribed Engagement', *Journal of Strategic Studies*, 14, 3, pp. 255–298.
- Huntington, S. P. (1993) 'Why International Primacy Matters', *International Security*, 17, 4, pp. 68–83.
- Ikenberry, G. J. (1998) 'Institutions, Strategic Restraint, and the Persistence of American Postwar Order', *International Security*, 23, 3, pp. 43–78.
- Ikenberry, G. J. (2011) *Liberal Leviathan: The Origin, Crisis and Transformation of the American World Order* (Princeton, NJ: Princeton University Press).
- Kaczmarek, M. (2017) 'Non-Western Visions of Regionalism: China's New Silk Road and Russia's Eurasian Economic Union', *International Affairs*, 93, 6, pp. 1357–1376.
- Käpylä, J. and Mikkola, H. (2016) 'The Promise of the Geoeconomic Arctic: A Critical Analysis', *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 203–220.
- Kärkkäinen, A. (2016) 'Does China Have a Geoeconomic Strategy towards Zimbabwe? The Case of the Zimbabwean Natural Resource Sector', *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 185–202.

- Khanna, P. (2016) 'The Era of Infrastructure Alliances', in Leonard, M. (ed.), *Connectivity Wars: Why Migration, Finance and Trade Are the Geo-economic Battlegrounds of the Future* (London: European Council on Foreign Relations), pp. 103–108.
- Kundnani, H. (2011) 'Germany as a Geo-economic Power', *Washington Quarterly*, 34, 3, pp. 31–45.
- Leonard, M. (2016) 'Introduction: Connectivity Wars', in Leonard, M. (ed.), *Connectivity Wars: Why Migration, Finance and Trade Are the Geo-economic Battlegrounds of the Future* (London: European Council on Foreign Relations), pp. 13–30.
- Luttwak, E. N. (1990) 'From Geopolitics to Geo-economics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce', *The National Interest*, 20, pp. 17–23.
- Luttwak, E. N. (1993) *The Endangered American Dream: How to Stop the United States from Becoming a Third-World Country and How to Win the Geo-economic Struggle for Industrial Supremacy* (New York: Simon & Schuster).
- Mackinder, H. (1904) 'The Geographical Pivot of History', *The Geographical Journal*, 23, 4, pp. 421–437.
- Mandelbaum, M. (2002) *The Ideas that Conquered the World: Peace, Democracy, and Free Markets in the Twenty-First Century* (New York: Public Affairs).
- Mattlin, M. and Wigell, M. (2016) 'Geeconomics in the Context of Restive Regional Powers', *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 125–134.
- McDonald, D. A. (ed.) (2009) *Electric Capitalism, Recolonising Africa on the Power Grid* (Cape Town: HSRC Press).
- Mead, W. R. (2014) 'The Return of Geopolitics: The Revenge of the Revisionist Powers', *Foreign Affairs*, 93, 3, pp. 69–79.
- Mercille, J. (2008) 'The Radical Geopolitics of US Foreign Policy: Geopolitical and Geoeconomic Logics of Power', *Political Geography*, 27, 5, pp. 570–586.
- Morrissey, J. (2011) 'Closing the Neoliberal Gap: Risk and Regulation in the Long War of Securitization', *Antipode*, 43, 3, pp. 874–900.
- O'Hara, S. and Heffernan, M. (2006) 'From Geo-Strategy to Geoeconomics: The "Heartland" and British Imperialism Before and After Mackinder', *Geopolitics*, 11, 1, pp. 54–73.
- Ó Tuathail, G. (1998) 'Introduction', in Ó Tuathail, G., Dalby, S. and Routledge, P. (eds), *The Geopolitics Reader* (London: Routledge), pp. 103–113.
- Pape, R. A. (2005) 'Soft Balancing Against the United States', *International Security*, 30, 1, pp. 7–45.

- Raik, K. and Saari, S. (2016) *Key Actors in the EU's Eastern Neighbourhood: Competing Perspectives on Geostrategic Tensions*, FIIA Report No. 47 (Helsinki: The Finnish Institute of International Affairs). Available at: www.fiaa.fi/en/publication/key-actors-in-the-eus-easternneighbourhood, accessed 9 February 2018.
- Scholvin, S. (2016) 'Geographical Conditions and Political Outcomes', *Comparative Strategy*, 35, 4, pp. 274–283.
- Scholvin, S. and Draper, P. (2012) 'The Gateway to Africa? Geography and South Africa's Role as an Economic Hinge Joint between Africa and the World', *South African Journal of International Affairs*, 19, 3, pp. 381–400.
- Scholvin, S. and Strüver, G. (2013) 'Tying the Region Together or Tearing It Apart? China and Transport Infrastructure Projects in the SADC Region', in du Pisani, A., Erasmus, G. and Hartzenberg, T. (eds), *Monitoring Regional Integration in Southern Africa 2012* (Stellenbosch: TRALAC), pp. 175–193.
- Scholvin, S. and Malamud, A. (2014) 'Is There a Geoeconomic Node in South America? Geography, Politics and Brazil's Role in Regional Economic Integration', ICS Working Paper, N 2/2014. Available at: www.ics.ul.pt/publicacoes/workingpapers/wp2014/wp2014_2.pdf, accessed 9 February 2018.
- Scholvin, S. and Wigell, M. (2018) 'Power Politics by Economic Means: Geoeconomics as an Analytical Approach and Foreign Policy Practice', *Comparative Strategy*, 37, 1, pp. 73–84.
- Scott, D. (2008) 'The Great Power "Great Game" Between India and China: "The Logic of Geography"', *Geopolitics*, 13, 1, pp. 1–26.
- Sidaway, J. D. (2005) 'Asia–Europe–United States: The Geoeconomics of Uncertainty', *Area*, 37, 4, pp. 373–377.
- Smith, N. (2005) *The Endgame of Globalization* (London: Routledge).
- Vihma, A. (2017) 'Geoeconomic Analysis and the Limits of Critical Geopolitics: A New Engagement with Edward Luttwak', *Geopolitics*, 23, 1, pp. 1–12.
- Vihma, A. and Wigell, M. (2016) 'Unclear and Present Danger: Russia's Geoeconomics and the Nord Stream II Pipeline', *Global Affairs*, 2, 4, pp. 377–388.
- Washington Post. (2017) 'U.S. Threatens Countries with Loss of Aid over U.N. Vote on Jerusalem', *Washington Post*, 20 December. Available at: www.washingtonpost.com/world/national-security/us-threatenscountries-with-loss-of-aid-over-un-jerusalem-vote/2017/12/20/3ddacadce5bc-11e7-833f-155031558ff4_story.html?utm_term=.3607d559bae2, accessed 9 February 2018.
- White House. (2017) 'National Security Strategy of the United States of

- America', *The White House*, December. Available at: <http://nssarchive.us/wp-content/uploads/2017/12/2017.pdf>, accessed 10 January 2018.
- Wigell, M. (2016) 'Conceptualizing Regional Powers' Geoeconomic Strategies: Neo-Imperialism, Neo-Mercantilism, Hegemony, and Liberal Institutionalism', *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 135–151.
- Wigell, M. and Vihma, A. (2016) 'Geopolitics Versus Geoeconomics: The Case of Russia's Changing Geostrategy and Its Effects on the EU', *International Affairs*, 92, 3, pp. 605–627.
- World Economic Forum. (2016) 'The Age of Economic Coercion: How Geopolitics is Disrupting Supply Chains, Financial Systems, Energy Markets, Trade and the Internet', *World Economic Forum*. Available at: www3.weforum.org/docs/WEF_Age_of_Economic_coercion.pdf, accessed 14 January 2017.
- Wright, T. J. (2017) *All Measures Short of War: The Contest for the 21st Century and the Future of American Power* (New Haven, CT: Yale University Press).
- Youngs, R. (2011) 'Geo-economic Futures', in Martiningui, A. and Youngs, R. (eds), *Challenges for European Foreign Policy in 2012: What Kind of Geo-economic Europe?* (Madrid: Fundación para las Relaciones Internacionales y el Diálogo Exterior), pp. 13–17.
- Yu, L. (2015) 'China's Strategic Partnership with Latin America: A Fulcrum in China's Rise', *International Affairs*, 91, 5, pp. 1047–1068.

۲. ژئواکونومیک به مثابه یکی از ابعاد

استراتژی کلان

ملاحظات دربارۀ مفهوم و تحول آن

براز باراخوهی^۱

مقدمه

در سال‌های اخیر مطالعه و عمل به ژئواکونومی مجدداً مورد توجه قرار گرفته است. ژئواکونومی به‌طور گسترده به‌عنوان استفاده از ابزارهای اقتصادی قدرت برای دستیابی به اهداف استراتژیک درک می‌شود و شامل یک بعد جغرافیایی مشخص است (نک فصل اول این کتاب). این موضوع نباید تعجب‌آور باشد. همانند موارد دیگر در گذشته، به نظر می‌رسد احیای ژئواکونومی با برهه‌های خاصی از انتقال قدرت در سیستم بین‌المللی مرتبط باشد. تصادفی نیست که ظهور یک سیستم چندقطبی از اهرم اقتصادی، برای علاقه‌ی مجدد به ژئواکونومی، شرایط ایده‌آلی را ایجاد کرده است. اندیشکده‌های برجسته‌ای مانند چتم هاوس، شورای روابط خارجی، شورای اروپایی روابط خارجی، مؤسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک و همچنین مؤسسه امور بین‌المللی فنلاند تحقیقات گسترده‌ای در این زمینه انجام داده‌اند. در سال ۲۰۱۴، تغییر فرضی از ژئوپلیتیک به ژئواکونومی، که یکی از انگیزه‌های اصلی پشت این کتاب است، به‌خوبی در تغییر نام «شورای دستور کار ریسک‌های ژئوپلیتیک» مجمع جهانی اقتصاد به «شورای دستور کار ژئواکونومی» نشان داده شده است.

۱. نظرهای مطرح شده در این فصل شخصی هستند و لزوماً بازتاب‌دهنده دیدگاه‌های وزارت امور خارجه برزیل نیستند. نویسنده از Mikael Wigell، ören Scholvin، Elizabeth Bradley و Charles Hill برای اظهار نظرهای مفیدشان در نسخه‌های قبلی متن تشکر می‌کند.

این فصل به بررسی حوزه ژئواکونومی از منظر مفهومی و تاریخی اختصاص دارد. بخش اول به تعریف ژئواکونومی، تمایز آن از ژئوپلیتیک و بحث درباره جنبه‌های مختلف معاصر این مفهوم می‌پردازد و بر نقش ژئواکونومی، به‌عنوان یک بعد کلیدی از استراتژی کلان، تأکید می‌کند. بخش دوم تحول تاریخی مطالعات ژئواکونومی را ترسیم می‌کند و ارتباط آن را با رشته ژئوپلیتیک نشان می‌دهد. این تحول به چهار نسل تقسیم می‌شود: ژئواکونومی کلاسیک که در آغاز قرن بیستم ظهور کرد، نسل دوم از دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، نسل سوم از دهه ۱۹۹۰ و رویکردهای معاصر. در نتیجه‌گیری این فصل، استدلال می‌کنم که ژئواکونومی و ژئوپلیتیک باید در چارچوب ژئواستراتژی در کنار هم دیده شوند. همچنین از لزوم توجه بیشتر به ژئواکونومی در تحقیقات مربوط به روابط بین‌الملل، دفاع می‌کنم.

ژئواکونومی در بافت استراتژی بزرگ

ژئواکونومی و ژئوپلیتیک دو روی یک سکه هستند. اگرچه از نظر منطق ابزاری و عملیاتی تفاوت دارند اما هر دو رقابت ژئواستراتژی را در میان قدرت‌های بزرگ به تصویر می‌کشند و در سیاست خارجی از اهمیت و معنای خاصی برخوردارند. پیشوند «ژئو» نشانگر ویژگی جغرافیایی یا فضایی واضحی است که درغیراین‌صورت صرفاً به اقتصاد، سیاست و استراتژی محدود می‌شد: به‌عنوان مثال، حوزه نفوذی که قدرت‌های بزرگ به دنبال کنترل آن هستند. استراتژی کلان ژئواکونومی و ژئوپلیتیک را یکپارچه می‌سازد؛ استراتژی کلان به صورت «معماری فکری که به سیاست خارجی ساختار می‌بخشد» (برندز، ۲۰۱۴، ص ۱) تعریف می‌شود و ابزارهای موجود را به اهداف بزرگ‌تر دولت در سیستم بین‌المللی مرتبط می‌کند. به عبارت دیگر، در طراحی کلان استراتژیک سیاست خارجی، رقابت میان قدرت‌ها می‌تواند هم از طریق ژئواکونومی و هم از طریق ژئوپلیتیک دنبال شود. بنابراین، دو نوع استراتژی به لحاظ مفهومی متمایز اما درعین‌حال مرتبط و اغلب همزمان در اختیار دولت‌ها قرار دارد:

- استراتژی‌های ژئوپلیتیک: استفاده ژئواستراتژی از قدرت سیاسی. در این استراتژی‌ها، رهبران سیاسی با به‌کارگیری ابزارهای دیپلماتیک و نظامی و همچنین قابلیت‌های اطلاعاتی، به دنبال دستیابی به اهداف ژئواستراتژی هستند.

- استراتژي‌هاي ژئواکونومي: که به گفته ويگل، «استفاده ژئواستراتژي از اهرم اقتصادي» است (۲۰۱۶، ص ۱۳۵). در اين استراتژي‌ها، رهبران سياسي از طريق کنترل بازارها، منابع و قواعدی که تعاملات اقتصادي بين‌المللي را شکل مي‌دهند، به دنبال تحقق اهداف ژئواستراتژي هستند.

استراتژي کلان، اهداف سياست خارجي را تعيين کرده و به آن‌ها انسجام مي‌بخشد. اين اهداف زماني تحقق مي‌يابد که در فضاي جغرافيايي اجرا شوند، چراکه دولت‌ها براي پيگيري منافع خود توانمندی‌ها و ابزارهاي قدرت خود را به‌طور استراتژيک و تاکيکي به کار مي‌گیرند. پروژه‌هاي قدرت ژئواکونومي و ژئوپليتيک، در کنار هم، مورفولوژي استراتژيک نقشه جهاني را تعريف مي‌کنند.

منطقه آسيا-اقيانوسيه نمونه خوبي از کاربرد همزمان ژئواکونومي و ژئوپليتيک است. در سال ۲۰۱۱، ايالات متحده تحت دولت اوباما با راه‌اندازي استراتژي «چرخش به آسيا» به سمت «دروازه‌هاي قلب زمين» حرکت کرد؛ اصطلاحي که توسط نيكولاس اسپايکن ابداع شد. ایده اصلي اين بود که ايالات متحده تمرکز سياست خارجي خود را به سمت منطقه آسيا-اقيانوسيه تغيير دهد، دارايي‌هاي نظامي خود را توازني دوباره بخشد و مشارکت‌هاي ديپلماتيک سنتي خود را تقويت کند. تحت دولت اوباما، اين استراتژي يک مؤلفه حياتي از ژئواکونومي داشت؛ مشارکت فرا اقيانوسيه (TPP)^۱. اگرچه اين طرح توسط دولت ترامپ کنار گذاشته شد، TPP يک ابتکار تحت رهبري ايالات متحده بود که هدف آن بازگرداندن برتري مستحکم آمريکا در ايجاد قواعد تجاري منطقه‌اي بود (همچنين نک فصل ۷ اين کتاب). TPP با آرزوي فراتر رفتن از يک توافقنامه تجارت آزاد سنتي، طراحي شد تا براي شرکت‌هاي چندمليتي و زنجيره‌هاي ارزش آن‌ها، سرمايه‌گذاري و استانداردها را فراتر از مرزها تنظيم کند و يک محيط تجاري مطلوب ايجاد کند. عامل اصلي توازن مجدد ژئواستراتژي در منطقه آسيا-اقيانوسيه (هم از نظر ژئواکونومي و هم از نظر ژئوپليتيک) ظهور چين و نقش محوري آن در سرمايه‌گذاري‌ها و تجارت است، که به وابستگي‌هاي نامتقارن ميان برخي از کشورهاي منطقه منجر شده است.

۱. Trans-Pacific

استراتژی ژئواکونومی چین تحت عنوان یک کمربند- یک جاده با بهره‌برداری از منابع، ساخت زیرساخت‌ها و ایجاد وابستگی‌های اقتصادی در قلب اوراسیا، به مثابه واکنشی به TPP در زمان آغاز خود دیده شده است و پژواکی از فرمول‌بندی کلاسیک ژئوپلیتیک هالفورد مک‌کیندر^۱ به شمار می‌رود. مک‌کیندر (۱۹۰۴) در مقاله‌اش با عنوان «محور جغرافیایی تاریخ»، به یک نگرانی مرکزی در سیاست‌های بین‌الملل اشاره کرد: ترس از اینکه قلمرو و منابع وسیع اوراسیا می‌تواند تحت کنترل یک قدرت قاره‌ای واحد، سازماندهی شود، که در موقعیتی خواهد بود تا قدرت و نفوذ خود را به‌طور جهانی گسترش دهد و این قدرت با قدرت‌های دریایی قابل مقایسه نخواهد بود. مک‌کیندر سه نامزد بالقوه را که برای تغییر توازن در ژئوپلیتیک قدرت در موقعیت خوبی بودند، پیش‌بینی کرد: آلمان، روسیه و چین. او استدلال کرد که گسترش چین به سمت هسته اوراسیا، «به منابع قاره بزرگ یک جبهه اقیانوسی اضافه خواهد کرد، مزیتی که هنوز از اجاره‌دار روسی منطقه محوری سلب شده است» (۱۹۰۴، ص. ۴۳۷). کاپلان (۲۰۱۷) و نی (۲۰۱۷) و دیگران به تازگی این ایده را دوباره بیان کرده‌اند.

پیشبرد قدرت در جغرافیای اقتصادی ناشی از قابلیت‌های اقتصادی موجود در یک کشور است. اهرم اقتصادی در زمینه وابستگی‌های اقتصادی متقابل میان کشورها، اهرم قدرت ژئواستراتژیک را فراهم می‌کند. اهرم اقتصادی بر سه مؤلفه مبتنی است: بازارها، منابع و قواعدی که تعاملات اقتصادی بین‌المللی را شکل می‌دهند. ویژگی‌های مرتبط با بازارها شامل وزن اقتصادی دولت مربوطه و انتظارات رشد آن، دسترسی به بازار، جریان‌های بین‌المللی سرمایه‌گذاری و تجارت و وابستگی‌های ناشی از آن است. منابع به دسترسی و کنترل منابع مالی، طبیعی و فناوری اشاره دارد. قواعد به توانایی شکل‌دهی به نهادها و رژیم‌هایی اشاره دارد که نظم اقتصادی بین‌المللی را تعریف می‌کنند. این مؤلفه‌ها در ترکیبات مختلف، اساس اشکال مختلف قدرت هستند که از قدرت مالی و سرمایه‌گذاری تا قدرت تأمین منابع و قدرت تحریم متغیرند. رقابت ژئواستراتژیک میان قدرت‌های بزرگ زمانی نقش ایفا می‌کند که چنین اشکالی از اهرم اقتصادی به هدف جغرافیایی خاصی اشاره داشته باشد؛ به‌عنوان مثال، شکل‌دهی به منطقه آسیا-اقیانوسیه از طریق مجموعه‌ای جدید از قواعد. برای جلوگیری از یک سوءتفاهم رایج: اگرچه برای جغرافیای اقتصادی موفق، دیپلماسی اقتصادی و هنر

۱. Halford MacKinder

دیپلماسی اقتصادی ضروری هستند، اما آنها یکسان نیستند. دیپلماسی اقتصادی و هنر دیپلماسی اقتصادی، بعد جغرافیایی ندارند.^۱

در سال ۱۹۹۰، انتشار مقاله‌ای توسط ادوارد لوتواک، استراتژیست جغرافیامحور، سرآغازی برای رواج اصطلاح ژئواکونومی بود. مقاله لوتواک (۱۹۹۰) با عنوان «از ژئوپلیتیک به ژئواکونومی» بازتاب‌دهنده نگرانی‌ها درباره افزایش اهرم اقتصادی ژاپن بود که تصور می‌شد هژمونی ایالات متحده را به چالش می‌کشد. لوتواک پیشنهاد می‌کند که ژئواکونومی جایگزین ژئوپلیتیک شده و به استراتژی کلیدی در عرصه بین‌المللی تبدیل شده است. ایالات متحده باید سیاست خارجی خود را بر این اساس تطبیق دهد. با وجود اهمیت لوتواک در شکل‌دهی به اصطلاح ژئواکونومی، توصیه‌های او در واقع بازنویسی ابزارهای قدیمی رویه‌های مرکانتیلیستی است. علاوه‌براین، قدمت ژئواکونومی به‌عنوان یک رویه در سیاست خارجی، بیش از آن چیزی است مقاله لوتواک اشاره می‌کند. در ادامه نشان خواهیم داد که ژئواکونومی و ژئوپلیتیک هر دو در آغاز قرن بیستم پدید آمدند و همان‌طور که اشاره شد، همواره پس از تغییر در توازن قدرت بین‌المللی، علاقه به این دو وجه از رقابت ژئواستراتژیک، به‌طور مداوم بروز پیدا کرده است.

دیدگاه‌های معاصر درباره ژئواکونومی متنوع هستند. اما نگرش به ژئواکونومی به‌عنوان پدیده‌ای در تقاطع اقتصاد و ژئوپلیتیک، وجه مشترک بیشتر این دیدگاه‌ها است. پژوهشگرانی که این دیدگاه را اتخاذ می‌کنند، ژئواکونومی را به‌عنوان حوزه‌ای از مطالعات نزدیک یا هم‌سان با اقتصاد سیاسی بین‌المللی معرفی می‌کنند، که در آن اقتصاد و سیاست بین‌المللی با یکدیگر

۱. بلک‌ویل و هریس (۲۰۱۶ا) و یانگز (۲۰۱۱)، در میان سایر پژوهشگران، از ژئواکونومی به‌عنوان مترادف دیپلماسی اقتصادی استفاده می‌کنند. همین مفهوم در اظهارات سیاستمداران نیز دیده می‌شود. به‌عنوان مثال، هیلاری کلینتون استراتژی ژئواکونومی ایالات متحده را در قبال منطقه آسیا-اقیانوسیه به‌طور کلی و چین به‌طور خاص به‌عنوان دیپلماسی اقتصادی توصیف کرد.

«به همین دلیل است که من آنچه را که دیپلماسی اقتصادی می‌نامم، در قلب دستور کار سیاست خارجی‌مان قرار داده‌ام. دیپلماسی اقتصادی دو بخش دارد: اول، چگونه نیروهای اقتصاد جهانی را مهار کرده و از ابزارهای آن برای تقویت دیپلماسی و حضور خود در خارج استفاده کنیم؛ و دوم، چگونه از آن دیپلماسی و حضور برای تقویت اقتصاد داخلی خود استفاده کنیم.»

تلاقی می‌یابند. به‌عنوان مثال، بارو (۲۰۱۲) پیشنهاد می‌کند که ژئواکونومی به مطالعه پیامدهای ژئوپلیتیک ناشی از پدیده‌های اقتصادی و «پیامدهای اقتصادی روندهای ژئوپلیتیک» می‌پردازد. او بر این باور است که:

هم مفهوم «وابستگی نزدیک بازرگانی به توسعه‌طلبی سیاسی»، یعنی پیش‌برد قدرت ملی پیامدهای اقتصادی دارد و هم ایده «وابستگی نزدیک توسعه‌طلبی سیاسی به بازرگانی»، یعنی پدیده‌های اساساً اقتصادی پیامدهای ژئوپلیتیک دارند، موضوعات اصلی ژئواکونومی را تشکیل می‌دهند.

(۲۰۱۲، ص ۲)

به همین ترتیب، گروهی بیان می‌کند که «ژئواکونومی هم شامل تبدیل دارایی‌های اقتصادی به نفوذ سیاسی و هم شامل بسیج قدرت سیاسی برای دستیابی به اهداف اقتصادی از طریق ترکیبی از رقابت و همکاری است» (۲۰۱۱، ص ۲۸). بلانکه و کاسپرسن (۲۰۱۵) با تأکید بر یک سناریوی جدید از ریسک‌ها برای کسب‌وکارهای جهانی، پیشنهاد می‌کنند که «دیگر نمی‌توانیم درباره ژئوپلیتیک و اقتصاد به صورت جداگانه صحبت کنیم؛ در عوض باید درک عمیق‌تری از ژئواکونومی ایجاد کنیم».

این همپوشانی اقتصاد و ژئوپلیتیک، پدیده جدیدی نیست. اقتصاد یک کشور برای پیش‌برد قدرت و تحقق اهداف ژئوپلیتیک، افق امکانات را فراهم می‌کند. دولت‌ها نمی‌توانند بدون یک پایه اقتصادی، قدرت سیاسی خود (از نیروهای نظامی گرفته تا دستگاه‌های دیپلماتیک و اطلاعاتی) را حفظ کنند. درواقع، ادبیات نسبتاً گسترده‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد چگونه شرایط اقتصادی دولت‌ها بر قدرت سیاسی آن‌ها و در نتیجه جایگاه بین‌المللی‌شان تأثیر می‌گذارد. تاریخ‌نگار مشهور پل کندی در کتاب «ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ» به بررسی پنج قرن تاریخ بین‌المللی می‌پردازد و بر رابطه بین اقتصاد و قدرت سیاسی تمرکز می‌کند. او نشان می‌دهد که «بین تغییراتی که در طول زمان در تعادل‌های اقتصادی و تولید عمومی رخ داده و موقعیتی که قدرت‌های فردی در نظام بین‌المللی اشغال کرده‌اند، رابطه‌ای علت و معلولی وجود دارد» (۱۹۸۷، ص. xxii). مطالعه زکریا (۱۹۹۹) در مورد اهمیت تخصیص بودجه برای تبدیل ثروت اقتصادی به قدرت سیاسی، نمونه دیگری از این دست است.

از دیدگاه سیستمی، تعامل بین سیاست (جغرافیامحور) و روابط اقتصادی بین‌المللی نیز سابقه‌ای طولانی دارد. پدیده‌های اقتصادی، مانند بحران مالی سال ۲۰۰۸، همواره از نظر تأثیرشان بر ژئوپلیتیک مورد توجه قرار گرفته‌اند (به‌عنوان مثال، باروز و هریس، ۲۰۰۹). جهانی شدن اقتصادی (روند ادغام و وابستگی‌های متقابل اقتصادی در حال رشد میان کشورها از طریق جریان‌های سرمایه‌گذاری و تجارت) به پیکربندی قدرت دیپلماتیک و نظامی وابسته است. او'رورک نشان می‌دهد که «الگوی تجارت» تنها به‌عنوان نتیجه‌ای از تعادل نظامی یا سیاسی میان قدرت‌های متضاد قابل درک است (۲۰۰۹، ص ۸). اقتصاد بین‌المللی نیازمند یک تعادل مساعد در قدرت بین‌المللی است که برای عملیات روزمره روابط اقتصادی، نظم و ثبات را فراهم سازد و اطمینان حاصل کند که به‌عنوان مثال، نهادهای مالی کارآمد وجود دارند و خود تجارت مبتنی بر قوانین است و مسیرهای تجاری ایمن هستند. حتی پژوهشگرانی که به قابلیت‌های خالص قدرت خام در روابط بین‌الملل پایبند هستند، اهمیت قوانین را برای اقتصاد بین‌المللی، تصدیق می‌کنند و مطمئن هستند که این قوانین توسط قدرتمندترین دولت‌ها وضع می‌شوند. به‌عنوان مثال، والتز در این زمینه اشاره می‌کند که «اقتصاد بین‌المللی، مانند اقتصاد ملی، در چارچوب مجموعه‌ای از قوانین و نهادهایی که باید ایجاد و حفظ شوند، عمل می‌کند» (۲۰۰۰، ص ۵۳).

به اعتقاد من ژئواکونومی با وجود این نزدیکی مفهومی به اقتصاد و سیاست (جغرافیامحور)، به دلیل منطقی بنیادی که ادغام اهداف ژئواستراتژی و ابزارهای اقتصادی را در یک استراتژی کلان منسجم به وجود می‌آورد، متمایز است. رابطه بین اهداف ژئواستراتژی و ابزارهای اقتصادی که مشخصه ژئواکونومی است، تنها در بستر محاسبات کلان استراتژیک اهداف و ابزارها کاملاً درک‌پذیر می‌شود. ژئواکونومی ابعادی جدید به منطق رقابتی روابط ابرقدرت‌ها اضافه می‌کند. همانطور که بلکویل و هریس آن را تعریف می‌کنند، ژئواکونومی «استفاده از ابزارهای اقتصادی برای ترویج و دفاع از منافع ملی و تولید نتایج مفید [...]» است (۲۰۱۶، ص ۲۰). این بدان معناست که مطابق با استدلال لوتواک، ژئواکونومی جایگزین ژئواستراتژی نمی‌شود. برعکس، ژئواکونومی و ژئوپلیتیک انواعی متمایز اما مرتبط و مکمل از ژئواستراتژی هستند. پژوهشگر فرانسوی ایو لاگُست که برای چندین دهه به شکل‌گیری ژئواستراتژی

آکادمیک کمک کرده است، به همین ترتیب اشاره می‌کند که «ژئوپلیتیک و ژئواکونومی به‌طور کامل یکدیگر را تکمیل می‌کنند» (۱۹۹۷، ص. ۴۰).

در سیستم بین‌المللی، قدرت‌های بزرگ استراتژی‌های کلان را بر مبنای تعریف آنها با توجه به محدودیت‌ها و دسترسی‌های جغرافیایی زمان‌های خود، دنبال می‌کنند. توازن قدرت، به‌عنوان یک ویژگی ساختاری، شامل توزیع کلی قدرت است. برای اهداف تحلیلی، مفید است که دو بعد از این توزیع کلی قدرت را متمایز کنیم که سیستم بین‌المللی و استراتژی‌های کلان قدرت‌های بزرگ را پیوند می‌زند: توزیع قدرت سیاسی برای استفاده ژئواستراتژی، ساختار ژئوپلیتیک را تشکیل می‌دهد؛ توزیع اهرم اقتصادی برای استفاده ژئواستراتژی، ساختار ژئواکونومی را تشکیل می‌دهد.

ساختار قدرت ژئواکونومیک می‌تواند از ساختار قدرت ژئوپلیتیک جدا شود که برای استراتژی کلان و پیکربندی سیستم بین‌الملل، پیامدهایی خواهد داشت. در دهه ۱۹۹۰، فرایند جهانی‌سازی اساساً بر پایه همگرایی پساجنگ سرد در بین ژئواکونومی و ژئوپلیتیک بنا شده بود که به معنای هژمونی ایالات متحده در هر دو حوزه بود. اقیانوس اطلس شمالی مرکز اقتصادی جهان به شمار می‌رفت. فرایند جهانی‌سازی از آن هسته گسترش یافت تا کل جهان را از طریق سرمایه‌گذاری و تجارت در بر بگیرد. به‌عنوان یک نهاد سیاسی، گروه هفت (G7) توزیع جهانی اهرم اقتصادی را منعکس می‌کرد. در اوایل دهه ۱۹۹۰، گروه هفت ۵۵ درصد از تولید اقتصادی جهانی را ایجاد کرد و مسئول ۵۳ درصد از صادرات جهانی بود. ایالات متحده، با در هم آمیختن قدرت‌های عمده اروپایی و ژاپن به‌عنوان شرکای اقتصادی، نقش رهبری واضحی در گروه هفت داشت و سیستمی مبتنی بر قواعد را ساخت و حفظ کرد که نوآوری، سرمایه‌گذاری، تولید، تجارت و در نتیجه، رشد اقتصادی را هموار می‌کرد.

از نظر ژئوپلیتیک، جهانی‌سازی از ساختار قدرت یک‌قطبی پس از جنگ سرد بهره‌برداری کرد، که ایالات متحده را به جایگاه یک هژمون بی‌چون و چرا رسانید. ایالات متحده با همکاری متحدانش، در به نمایش گذاشتن قدرت خود در سطح جهانی از پیش‌دستی برخوردار بود. این وضعیت یک‌قطبی به‌عنوان مثال، مسیرهای دریایی ارتباطی را که برای اقتصاد جهانی بسیار حیاتی هستند، محافظت کرد. رایت برای توصیف این نکته که رابطه میان قدرت‌های بزرگ در دهه ۱۹۹۰ «براساس یک‌قطبی بودن و هژمونی ایالات متحده و همچنین آمادگی

جمعی [دیگر قدرت‌های بزرگ] برای همکاری در آن» شکل گرفته بود، اصطلاح «کنسرت یک‌قطبی» را ابداع کرد (۲۰۱۵، ص. ۱۰).

در پایان دهه ۲۰۰۰، بین توزیع جهانی اهرم اقتصادی و سیاسی یک واگرایی ساختاری نمایان شد که اقتصاد سیاسی و ژئوپلیتیک را از هم جدا کرد. یک ساختار اهرم اقتصادی چندقطبی در زمینه‌های نوآوری، سرمایه‌گذاری، تولید، تجارت و البته رشد اقتصادی شکل گرفت. مرکز جاذبه اقتصادی از شمال اقیانوس اطلس به سمت سایر مناطق، به‌ویژه شرق دور، حرکت کرد. قطب‌های مستقر اهرم اقتصادی و بازیگران اصلی جغرافیای اقتصادی (فرانسه، آلمان، بریتانیا، ژاپن و ایالات متحده) اکنون با قطب‌های جدید اهرم اقتصادی که در زمینه ژئواکونومی به‌طور فزاینده‌ای فعال شده‌اند، همزیستی دارند: برزیل، چین و هند از جمله آنها هستند.

اگرچه ساختار سیاسی بین‌المللی عمده‌تاً یک‌قطبی باقی مانده است، اما به دلیل تحولات ژئواکونومی تحت فشار فزاینده‌ای قرار می‌گیرد. به‌ویژه چین به‌تدریج موفقیت‌های اقتصادی خود را به توانایی‌های دیپلماتیک و نظامی تبدیل کرده است، روندی که می‌تواند به ساختار قدرت سیاسی دو قطبی در آینده منجر شود. اختلافات سرزمینی در دریا‌های چین به‌طور فزاینده‌ای بر مسیرهای دریایی ارتباطی تأثیر می‌گذارد و امروز نیز باعث اصطکاک در ژئوپلیتیک می‌شود. شاید نکته مهم‌تر از نظر ژئواستراتژی این باشد که قطب‌های جدید اهرم اقتصادی، از ایالات متحده در زمینه تعهدات دیپلماتیک و ترتیبات امنیتی جدا شده‌اند. به این معنی که مانند تجربه آلمان و ژاپن در دوران جنگ سرد، وابستگی‌های اقتصادی دیگر با ترتیبات امنیتی هم‌زمان نیستند. بنابراین، «سلطه ایالات متحده در عرصه امنیت بین‌المللی دیگر به نفوذ مؤثر در عرصه اقتصادی بین‌المللی تعبیر نمی‌شود» (مستاندونو ۲۰۰۹، ص. ۱۲۳).

۱. جدایی ژئواکونومی و ژئوپلیتیک لزوماً نباید ادامه داشته باشد. روندهای حاضر در ژئواستراتژی نزد قدرت‌های بزرگ نشانگر بازگشت به هم‌تنیدگی است. همانطور که زولیک (۲۰۱۶) اشاره می‌کند، قرن بیستم نشان داد که درگیری‌ها در شرق آسیا می‌توانند تهدیدی برای ایالات متحده باشند، اما همچنین ایمنی ایالات متحده می‌تواند پایه‌گذار رونق آسیا باشد. اکنون برای قرن ۲۱، ایالات متحده نیاز دارد که یک شبکه اقتصادی و امنیتی در منطقه آسیا-پاسفیک ایجاد کند.

چهار نسل از ژئواکونومی

اکنون می‌خواهم به جای ادامه گمانه‌زنی درباره آینده ژئواکونومی به‌عنوان یک اقدام در سیاست خارجی، تکامل ژئواکونومی را به‌عنوان یک رشته دانشگاهی، مرور کنم؛ رشته‌ای که همیشه دارای جهت‌گیری سیاستی قوی بوده است. همان‌طور که لوتواک در افزوده بدیع خود به این حوزه نشان داده بود، این یک تصور غلط است که ژئواکونومی، به‌طور طبیعی، از ژئوپلیتیک تکامل می‌یابد. این دو نوع تحلیل و عمل ژئواستراتژی، ریشه‌های فکری مشترکی دارند. اقتصاد و ژئوپلیتیک از خاستگاه‌های کلاسیک مشترکی برخوردارند و به واسطه آن پیوند ژرفی دارند و از این‌رو، روشن کردن این موضوع که ژئوپلیتیک چیست، مهم است.

همان‌طور که شومان (۱۹۴۲) به تفصیل توضیح می‌دهد در ادبیات بین‌المللی، اصطلاح ژئوپلیتیک معنای یکسانی ندارد و تاریخچه آن با اختلاف نظرهایی همراه است. در سال ۱۹۱۶ دانشمند سیاسی سوئدی، رادولف کلین واژه نوینی را به نام جغرافیای سیاسی ابداع کرد. از آن زمان، این شاخه اساساً به بررسی ارتباط بین فضای جغرافیایی (ژئو) و قدرت (سیاست) پرداخته و نحوه عملکرد چنین ارتباطی بسیار مورد بحث قرار گرفته است. یکی از روش‌های ورود به حوزه ژئوپلیتیک، این است که وزن تبیینی و غالب میان دو عامل را بررسی کنیم: فضای جغرافیایی یا قدرت، کدام یک عامل تعریف‌کننده سیاست خارجی است. در مورد اول، سنت‌های ژئوپلیتیک دامنه‌ای از انواع مختلف ژئوپلیتیک کلاسیک را در بر می‌گیرد که عبارتند از انواع به‌شدت مادی‌گرا تا نمایه‌های غیرمادی جغرافیا که ایده‌های سیاست خارجی را براساس ساختارگرایی پسامدرن امروزی شکل می‌دهند. احتمالاً بهترین مثال از مورد دوم کتاب «صفحه شطرنج بزرگ: برتری آمریکا و الزامات جغرافیایی‌اش»^۱ نوشته برژینسکی (۱۹۹۷) است. برژینسکی اوراسیا را به‌عنوان صحنه رقابت قدرت‌های بزرگ در دوره پس از جنگ سرد شناسایی می‌کند و به اهمیت فوق‌العاده آسیای مرکزی تأکید می‌کند که آن را به‌عنوان پرتنش‌ترین و ناپایدارترین بخش سیاسی و نظامی جهان به تصویر می‌کشد. آنچه در آسیای مرکزی اتفاق می‌افتد ناشی از قدرتی است که ایالات متحده و مناقشه‌کنندگان آن دارند.

۱. The Grand Chessboard: American Primacy and Its Geostrategic Imperatives

حتي در ادبيات جغرافيا محور نيز تفاوت هاي قابل توجهي وجود دارد. درحالي که دانشمندان آلماني مانند کارل هاوسهوفر و فريدريش راتزل براي توسعه دولت ها مدل هاي داروينيستي اجتماعي را ارائه کردند، پيروان انگلو-ساکسون ژئوپليتيک مانند مک کيندر، اسپايکمن و همچنين آلفرد ماهان به مکان به عنوان يک عامل کليدي و ديناميك بين قدرت نظامي و پيشرفت تکنولوژيک که جغرافياي سياسي زمان خود را شکل مي داد، علاقه مند بودند (شولوين، ۲۰۱۶). در شرايط کنوني سيستم بين المللي، عناصر کلاسيک ژئوپليتيک دوباره روزآمد مي شوند: تمايز بين قدرت هاي قاره اي و دريايي، اهميت استراتژيک اوراسيا به طور کلي و نقاط تنگي مانند تنگه هرمز به طور خاص، و ارتباط مواد خام.

از منظر تاريخي، چالش قدرت هاي نوظهور در يک سيستم بين المللي در حال تحول، همواره توجه را به سمت ژئواکونومي جلب کرده است. درواقع، ژئوپليتيک کلاسيک و رويکردهاي معاصري که اين سنت را تشکيل مي دهند (مانند اشاره جان ميرشايمر (۲۰۰۱) به «قدرت بازدارندگي آب») با ژئواکونومي همپوشاني دارند، که من آن را به چهار نسل تقسيم مي کنم. نسل اول، که من آن را ژئواکونومي کلاسيک مي نامم، به قدرتي به ژئوپليتيک کلاسيک نزديک است که درواقع مک کيندر را بايد نماينده هر دو دانست. تغيير توازن قدرت در اروپا در اواخر قرن نوزدهم و پيامدهاي ژئواستراتژي آن، محرک هاي اصلي تفکر ژئواکونومي کلاسيک بودند. آلمان و روسيه، به عنوان قدرت هاي نوظهور قاره اي که مي توانستند به طور بالقوه بر کل سرزمين اوراسيا کنترل داشته باشند، تهديدي براي امپراتوري بریتانيا و هژموني جهاني آن تلقي مي شدند که براساس قدرت دريايي استوار بود. مک کيندر اهميت عوامل اقتصادي و ابزارهاي فناوري براي اهداف ژئواستراتژي را مورد تاکيد قرار داد. اهميت استراتژيک راه آهن هايي که آسيا را به اروپا مرکزي متصل مي کنند براي دسترسي به منابع طبيعي و مقاصد نظامي، ويژگي اصلي سخنراني مک کيندر در سال ۱۹۰۴ در انجمن جغرافيايي سلطنتي است. کتاب «جغرافيا و قدرت جهاني» نوشته جيمز فيرگرويو (۱۹۱۵) و «دروازه هاي تجارت» (۱۹۲۱) که به همراه ارنست يانگ تأليف شده، دو نمونه ديگر از مطالعات در جغرافياي کلاسيک است که مي توان آن ها را ژئواکونومي نيز ناميد. کتاب اول درباره شرايط جغرافيايي است که تمدن ها را در طول تاريخ شکل مي دهد. کتاب دوم الزامات ژئواستراتژي بریتانيا را از توزيع جهاني منابع و توليد اقتصادي استخراج مي کند.

نسل اول ژئواکونومی شامل مطالعه کلاسیک آلبرت هیرشمن درباره ژئواستراتژی آلمان قبل از جنگ جهانی دوم نیز می‌شود. هیرشمن در کتاب «قدرت ملی و ساختار تجارت خارجی»، نشان داد که چگونه روابط تجاری بین‌المللی به‌عنوان ابزاری برای قدرت آلمان مورد استفاده قرار گرفت. آلمان با بهره‌برداری از روابط تجاری نامتقارن، تجارت را به یک ابزار ژئواستراتژی تبدیل کرد. به گفته هیرشمن «می‌توان برای اهداف سیاست قدرت ملی، یک سیستم تجارت بین‌المللی را به آسانی به کار گرفت» (۱۹۸۰، ص ۵). او نشان داد که به دلیل این پتانسیل برای استفاده استراتژیک، «یک کتاب درسی برای شاهزاده مدرن باید علاوه بر فصل‌های کلاسیک ماکیاولی، بخش‌های جدید گسترده‌ای درباره کارآمدترین استفاده از سهمیه‌ها، کنترل ارز، سرمایه‌گذاری و سایر ابزارهای جنگ اقتصادی داشته باشد» (۱۹۸۰، ص ۴).

در ذهن معماران نظم پس از جنگ جهانی دوم پیوندهای عملی بین اقتصاد و ژئوپلیتیک غایب نبود. سیستم برتون وودز، طرح مارشال و فرایند ادغام اقتصادی در اروپا نشان می‌دهد که چگونه ژئواکونومی در کنار ژئوپلیتیک پیش می‌رفت: حضور نظامی دائمی ایالات متحده در اروپا و تأسیس سازمان پیمان آتلانتیک شمالی. جالب است که استراتژی مهار (که الگوی نمونه‌ای از ژئوپلیتیک است) و طرح مارشال، که بنا بر درک من از این اصطلاح، اقدامی از ژئواکونومی بود، به سوی همان هدف ژئواستراتژی هدایت می‌شد: محدود کردن نفوذ شوروی در اروپا.

در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و تحت شرایط رکود نسبی اقتصادی قدرت‌های عمده غربی، نسل دوم از ژئواکونومی به‌وجود آمد، که پیامد عوامل مختلفی از جمله شوک‌های قیمت نفت، بحران عمیق سیستم برتون وودز و صدمات ناشی از جنگ ویتنام بود. همراه با گسترش شرکت‌های فراملی از اروپا و آمریکای شمالی به سایر نقاط جهان، عمیق‌تر شدن ادغام اقتصادی در اروپا و دیپلماسی اقتصادی گروه هفت (G7)، تحولات مهمی در اقتصاد جهان در حال وقوع بود. در چنین بافتاری بود که دانشمندان روابط بین‌الملل، به‌ویژه رابرت کیوهان و جوزف نای (۱۹۷۱، ۱۹۷۷) به مطالعه عدم تقارن‌های اقتصادی به‌مثابه منابع قدرت پرداختند. رژیم‌های بین‌المللی برای مالی و تجارت نیز با توجه به ارتباط آنها با قدرت در روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار گرفتند (مثلاً کراسنر، ۱۹۷۶). کوپر به «نفوذ مسائل تجاری در «سیاست

خارجی عالی» (۱۹۷۲، ص. ۱۸) اشاره کرد. او استدلال کرد که سیستم برتون وودز در سرکوب عناصر سیاسی مذاکرات مالی و تجاری موفق بود و آنها را در بحث‌های فنی در چارچوب یک ساختار نهادی محصور کرد. روزکرنس انتظار رقابت تجاری آینده بین کشورها را در کتاب رفتار تجاری دولت (۱۹۸۶) داشت.

در دهه ۱۹۹۰ و پس از گذار قدرت در پایان جنگ سرد، نسل سوم ژئواکونومی ظاهر شد. این تحقیقات، ازجمله مقاله معروف لوتواک، بر مشاوره‌های سیاستی برای ایالات متحده درخصوص دو چالش تمرکز داشت: چگونگی مقابله با رقابت اقتصادی یک ژاپن در حال ظهور و چگونگی هدایت فرایند جهانی‌سازی اقتصادی در یک جهان یک‌قطبی. برهان محوری این مجلدات، اهمیت اهرم اقتصادی برای صعود و سقوط قدرت‌های بزرگ بود. علاوه بر رقابت با ژاپن، گسترش دموکراسی بازار در دوران ریاست‌جمهوری بیل کلینتون، منطقه‌گرایی اقتصادی، مذاکرات در مورد تجارت آزاد، مسائل جدید تجاری مانند حقوق مالکیت فکری و بازطراحی سیستم چندجانبه با تأسیس سازمان جهانی تجارت، مشخصه این مباحثات بود. لوتواک و همچنین پژوهشگر فرانسوی پاسکال لورات تأکید کردند که در روابط بین‌الملل، قدرت نظامی دیگری برتری ندارد. این دیدگاه به‌شدت با خوش‌بینی فرانسوی فوکویاما در کتاب پایان تاریخ (۱۹۸۹) در تضاد بود، لورات و لوتواک (در «ترکیب منطق جدال با روش‌های تجارت»، ۱۹۹۰، ص ۱۹) نماینده افرادی بودند که به اعتقادشان در جهان پس از جنگ سرد، رقابت و درگیری بین کشورها، حتی به شکل ژئواکونومی، همچنان حاکم خواهند ماند.

آثار اخیر لوروت و لوتواک به درک چیستی ژئواکونومی کمک می‌کند. در یک مطالعه درباره چین، لوتواک (۲۰۱۲) بین محافظه‌کاری اقتصادی و ژئواکونومی تمایز قائل می‌شود. لوروت نیز فراتر از ابزارهای تجاری می‌رود و ژئواکونومی را به‌عنوان «تحلیل استراتژی‌های اقتصادی (به‌ویژه تجاری) که توسط دولت‌ها در چارچوب سیاست‌هایی برای محافظت از اقتصاد ملی خود و کمک به «شرکت‌های ملی» آنها تصمیم‌گیری می‌شود» تعریف می‌کند (۱۹۹۷، ص. ۱۴). یک خوانش دقیق نشان می‌دهد که هر دو نویسنده جغرافیای اقتصادی را با سیاست اقتصادی یا به عبارت دقیق‌تر، با نوعی سیاست تجاری و صنعتی، که ذاتاً مرکانتیلیستی است و به‌عنوان سرمایه‌داری دولتی نیز مورد بحث قرار گرفته، شناسایی می‌کنند (به‌عنوان مثال، برمر، ۲۰۰۸). این ابهام اولیه از اهمیت برخوردار است، زیرا این

تصدیق ژئواکونومی با یک نوع سیاست اقتصادی (مانند استفاده از قدرت ملی برای اهداف اقتصادی از طریق مداخله‌گرایی در اقتصاد، مثلاً از طریق حمایت‌گرایی) هنوز هم در مباحث آکادمیک و سیاست‌گذاری قابل ردیابی است.

البته ژئواکونومی مترادف با مرکانتیلیسم و سرمایه‌داری دولتی نیست. در ادبیات مربوط به رقابت، که در دهه ۱۹۹۰ محبوب بود و هدف انتقادات زیادی قرار گرفت، تفکر لوروت و لوتواک گنجانده شد. به‌عنوان مثال، پل کروگمن با این ایده که کشورها مانند شرکت‌ها در حال رقابت هستند، مخالف است. او اشاره می‌کند که نویسندگانی که از برچسب رقابت استفاده می‌کنند در واقع در حال صحبت درباره تولید و حمایت‌گرایی هستند. بدین ترتیب، کروگمن یک موضوع در علم اقتصاد سیاسی را شناسایی می‌کند: گروه‌های خاصی از منافع، اصطلاح رقابت را به خود اختصاص می‌دهند و به دنبال حمایت‌گرایی هستند و توجه را از علل واقعی تولید اقتصادی منحرف می‌کنند. به گفته خود کروگمن، «کشورهای بزرگ جهان، به هیچ درجه معناداری، در حال رقابت اقتصادی با یکدیگر نیستند». بااین‌حال، او اعتراف می‌کند که «همواره برای جایگاه و قدرت، نوعی رقابت وجود دارد؛ کشورهای که سریع‌تر رشد می‌کنند، رتبه سیاسی‌شان افزایش می‌یابد» (۱۹۹۴، صفحه ۳۵). این نکته نشان می‌دهد که ژئواکونومی چگونه از سیاست‌های حمایت‌گرایانه متمایز می‌شود.

چالش ژئواکونومی (که از تحلیل سیاست خارجی و توصیه‌های سیاستی به سمت اقدامات عملی سیاست خارجی تعبیر می‌شود) این است که اقتصاد خوب و سیاست خارجی خوب را با هم همسو کند. ژئواکونومی به‌عنوان یک اقدام عملی باید از منافع بلندمدت سیاست خارجی که به آن خدمت می‌کند، آگاه باشد و درعین‌حال، منافع اقتصادی کشور را ترویج کند یا حداقل از آسیب رسیدن به آن، جلوگیری کند تا حمایت گروه‌های کلیدی ذینفع داخلی را جلب نماید (برگستن، ۲۰۱۶). اگرچه در اینجا فضای کافی برای بسط بیشتر این موضوع ندارم، اما می‌خواهم تأکید کنم که تردید دارم توصیه‌های سیاستی ارائه‌شده توسط طرفداران نسل سوم ژئواکونومی، به نتایج اقتصادی مثبتی منجر شود.

بسیاری از عناصر ژئواکونومی کلاسیک، در نسل چهارم ژئواکونومی احیا می‌شود؛ به حدی که شاید بتوان آن را در یک زمینه جدید از تغییرات توازن قدرت: پیامدهای سیاست ژئوپلیتیک مربوط به پدیده‌های اقتصادی، وابستگی‌های اقتصادی و استفاده از آن‌ها برای

مقاصد ژئواستراتژی و اهمیت استراتژیک اوراسیا، آشکارا به عنوان «ژئواکونومی نئوکلاسیک» نامید. به دلیل بحران مالی ۲۰۰۸ و بحران منطقه یورو، و همچنین پیامدهایی که این دو بحران برای اهرم اقتصادی و نقش مرتبط آن‌ها در سیاست بین‌الملل قدرت‌های بزرگ اروپایی و ایالات متحده داشته است، این نسل از ژئواکونومی محبوبیت پیدا کرده است. موضوعات کلیدی مطالعات مربوط به این زمینه عبارتند از:

- اقتصادهای نوظهور (به‌ویژه برزیل، چین و هند) (به‌عنوان مثال، اونیل، ۲۰۱۱)،
- استراتژی «یک کمربند-یک جاده» چین (به‌عنوان مثال، ژائو، ۲۰۱۵ و فصل ۴ در این مجلد)،
- توازن جدید اهرم اقتصادی در مقیاس جهانی و پیامدهای آن برای حکمرانی جهانی، به‌ویژه بریکس به‌عنوان یک بلوک جدید و نقش‌های در حال تغییر G20 و G7 (به‌عنوان مثال، بارو و دوگرا، ۲۰۱۵؛ گرووی، ۲۰۱۱)،
- بین‌المللی‌سازی ارز، صندوق‌های ثروت ملی، بانک‌های توسعه جدید مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا و بانک توسعه جدید، و سایر اشکال همکاری مالی جنوب-جنوب (به‌عنوان مثال، باروز و هریس، ۲۰۰۹؛ کیشتر، ۲۰۰۵؛ ویتلی، ۲۰۱۳ و فصل‌های ۱۰ و ۱۱ در این مجموعه)،
- استفاده روسیه از منابع انرژی خود برای اهداف ژئواستراتژی (به‌عنوان مثال، ویگل و ویهما، ۲۰۱۶)،
- زنجیره‌های تأمین جهانی از منظر روابط بین‌الملل و قدرت (به‌عنوان مثال، آلتولا و همکاران، ۲۰۱۴؛ خانا، ۲۰۱۶)، و
- استراتژی ژئواکونومی آلمان در اروپا (به‌عنوان مثال، کوندانی، ۲۰۱۱ و فصل ۵ در این مجلد).

نتیجه‌گیری

چهار نسل از مطالعات ژئواکونومی، انتقال اهرم اقتصادی در سیستم بین‌المللی را به‌عنوان یک فرایند زیربنایی، به اشتراک می‌گذارند. نویسندگان این چهار نسل به‌طور مداوم بر روابط متقابل بین اقتصاد و ژئوپلیتیک تأکید کرده‌اند. در جهانی از کشورهای در حال رقابت،

ژئواکونومی و ژئوپلیتیک دو بعد مکمل از سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ به شمار می‌روند. اهمیت احیاشده مطالعه و عمل به ژئواکونومی (رقابت ژئواستراتژیک از طریق اعمال اهرم اقتصادی) بازتاب لحظه جاری از انتقال قدرت در سیستم بین‌المللی است. اگرچه پژوهشگرانی که در سنت لتواک قرار دارند ممکن است مخالف باشند، من پیشنهاد می‌کنم که دولت‌ها، در پیگیری استراتژیک منافع خود در عرصه بین‌المللی، باید ژئواکونومی و ژئوپلیتیک را در استراتژی‌های کلان خود ترکیب کنند.

ژئواکونومی از ابزارهای اقتصادی استفاده می‌کند. در رقابت ژئواستراتژیک بین کشورهای مختلف، عوامل اقتصادی (یعنی بازارها، منابع و قوانین) اساس به‌دست آوردن نفوذ را تشکیل می‌دهند، از جمله شکل‌گیری چارچوب نهادی که نظم اقتصادی بین‌المللی را مدیریت می‌کند. در آثار علمی، به‌ویژه در روابط بین‌الملل و استراتژی کلان، ژئواکونومی به‌عنوان یک حوزه مستقل از مطالعه که به نوع خاصی از شیوه‌های سیاست خارجی می‌پردازد، شایسته توجه بیشتری است. باین‌حال، این استقلال باید به صورت نسبی در نظر گرفته شود. همان‌طور که در بالا نشان داده شد، ژئواکونومی و ژئوپلیتیک به ابزارهای متفاوتی اشاره دارند، اما (به‌عنوان نوع خاصی از رقابت از نظر ژئواستراتژی) باید به‌عنوان اجزای تشکیل‌دهنده از درکی گسترده‌تر در نظر گرفته شوند که به پیکربندی قدرت در سیستم بین‌المللی و پیامدهای آن برای رقابت قدرت‌های بزرگ می‌پردازد.

در نهایت، ژئواکونومی و ژئوپلیتیک هدف کلان و استراتژیک مشابهی را به اشتراک می‌گذارند: موقعیت‌یابی ژئواستراتژی کشورها در عرصه بین‌المللی. هر دو به مدیریت و شکل‌دهی به محیط استراتژیکی مربوط می‌شوند که قدرت‌های بزرگ برای پیگیری منافع خود در آن عمل می‌کنند. اسپایکمن به دانشجویانش در دانشگاه ییل یادآوری می‌کرد که هر وزارت خارجه‌ای طبق نقشه ژئوپلیتیک جهان، عمل می‌کند. قطعاً در شرایط کنونی نظام بین‌المللی، این نکته برای او نادیده نخواهد ماند که نقشه‌های ژئوپلیتیکی نیز وجود دارند که وزارت‌های خارجه را در تصمیم‌گیری‌هایشان راهنمایی می‌کنند؛ یا شاید نقشه‌های کلان استراتژیکی که ژئواکونومی و ژئوپلیتیک را به هم پیوند می‌دهند.

منابع

- Aaltola, M., Kämpylä, J., Mikkola, H. and Behr, T. (2014) *Towards the Geopolitics of Flows: Implications for Finland*, FIIA Report No. 40 (Helsinki: The Finnish Institute of International Affairs). Available at: www.fiaa.fi/en/publication/towards-the-geopolitics-of-flows, accessed 31 January 2018.
- Baru, S. (2012) 'A New Era of Geo-economics: Assessing the Interplay of Economic and Political Risk', at the *IISS Seminar*, 23–25 March. Available at: www.iiss.org/-/media/images/events/conferences%20from%20import/seminars/papers/64319.pdf, accessed 16 October 2016.
- Baru, S. and Dogra, S. (eds) (2015) *Power Shifts and New Blocs in the Global Trading System* (London: International Institute for Strategic Studies).
- Bergsten, C. F. (2016) 'We Are All Geoeconomists Now', *Foreign Affairs*, May/June 2016 Issue. Available at: www.foreignaffairs.com/articles/2016-04-06/we-are-all-geoeconomistsnow, accessed 10 October 2016.
- Blackwill, R. D. and Harris, J. M. (2016a) 'The Lost Art of Economic Statecraft: Restoring an American Tradition', *Foreign Affairs*, March/April 2016 Issue. Available at: www.foreignaffairs.com/articles/2016-02-16/lost-art-economic-statecraft, accessed 17 October 2016.
- Blackwill, R. D. and Harris, J. M. (2016b) *War by Other Means: Geoeconomics and Statecraft* (Cambridge, MA: Harvard University Press).
- Blanke, J. and Kaspersen, A. (2015) 'Business, Like Government, Must Master Geo-economics', *World Economic Forum*, 6 February. Available at: www.weforum.org/agenda/2015/02/business-like-government-mustmaster-geo-economics, accessed 13 October 2016.
- Brands, H. (2014) *What Good Is Grand Strategy? Power and Purpose in American Statecraft from Harry S. Truman to George W. Bush* (Ithaca, NY: Cornell University Press).
- Bremmer, I. (2008) 'The Return of State Capitalism', *Survival*, 50, 3, pp. 55–64.
- Brzezinski, Z. (1997) *The Grand Chessboard: American Primacy and Its Geostrategic Imperatives* (New York: Basic Books).
- Burrows, M. J. and Harris, J. M. (2009) 'Revisiting the Future: Geopolitical Effects of the Financial Crisis', *Washington Quarterly*, 32, 2, pp. 27–38.
- Cooper, R. N. (1972) 'Trade Policy is Foreign Policy', *Foreign Policy*, 9, pp. 18–36.
- Fairgrieve, J. (1915) *Geography and World Power* (London: London University Press).

- Fairgrieve, J. and Young, E. (1921) *The Gateways of Commerce: An Introduction to Economic Geography* (London: George Philip & Son Ltd).
- Fukuyama, F. (1989) 'The End of History?', *The National Interest*, 19, pp. 3–18.
- Grevi, G. (2011) 'Geo-economics and Global Governance', in Martiningui, A. and Youngs, R. (eds), *Challenges for European Foreign Policy in 2012: What Kind of Geo-economic Europe?* (Madrid: Fundación para las Relaciones Internacionales y el Diálogo Exterior), pp. 27–36.
- Hirschman, A. O. (1980) [1945] *National Power and the Structure of Foreign Trade* (Berkeley: University of California Press).
- Kaplan, R. D. (2017) 'The Return of Marco Polo's World and the U.S. Military Response', *Center for New American Security*, May. Available at: <http://stories.cnas.org/the-return-of-marco-polos-world-and-the-us-military-response>, accessed 21 November 2017.
- Kennedy, P. (1987) *The Rise and Fall of the Great Powers: Economic Change and Military Conflict From 1500 to 2000* (New York: Random House).
- Keohane, R. O. and Nye, J. S. (eds) (1971) *Transnational Relations and World Politics* (Cambridge, MA: Harvard University Press).
- Keohane, R. O. and Nye, J. S. (1977) *Power and Interdependence* (Boston, MA: Little, Brown).
- Khanna, P. (2016) *Connectography: Mapping the Future of Global Civilization* (New York: Random House).
- Kirshner, J. (2005) 'Currency and Coercion in the Twenty-First Century', *European University Institute*, EUI Working Paper RSCAS No. 2005/13. Available at: http://cadmus.eui.eu/bitstream/handle/1814/3362/05_13.pdf, accessed 29 September 2016.
- Krasner, S. D. (1976) 'State Power and the Structure of International Trade', *World Politics*, 28, 3, pp. 317–347.
- Krugman, P. (1994) 'Competitiveness: A Dangerous Obsession', *Foreign Affairs*, March/April 1994 Issue. Available at: www.foreignaffairs.com/articles/1994-03-01/competitiveness-dangerousobsession, accessed 1 October 2016.
- Kundnani, H. (2011) 'Germany as a Geo-economic Power', *Washington Quarterly*, 34, 3, pp. 31–45.
- Lacoste, Y. (1997) 'Géopolitique, économie et nation', *Géoéconomie*, 50, pp. 39–44.
- Lorot, P. (1997) 'De la géopolitique à la géoéconomie', *Géoéconomie*, 50, pp. 9–19.
- Luttwak, E. N. (1990) 'From Geopolitics to Geo-economics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce', *The National Interest*, 20, pp. 17–23.

- Luttwak, E. N. (2012) *The Rise of China vs. The Logic of Strategy* (Cambridge, MA: Harvard University Press).
- Mackinder, H. J. (1904) 'The Geographical Pivot of History', *Geographical Journal*, 23, 4, pp. 421–437.
- Mastanduno, M. (2009) 'System Maker and Privilege Taker: U.S. Power and the International Political Economy', *World Politics*, 61, 1, pp. 121–154.
- Mearsheimer, J. J. (2001) *The Tragedy of Great Power Politics* (New York: Norton).
- Nye, J. S. (2017) 'Xi Jinping's Marco Polo Strategy', *Project Syndicate*, 12 June. Available at: <http://prosyn.org/e3IskU2>, accessed 21 November 2017.
- O'Neill, J. (2011) *The Growth Map: Economic Opportunity in the BRICs and Beyond* (New York: Portfolio).
- O'Rourke, K. H. (2009) 'Politics and Trade: Lessons from Past Globalisations', *Bruegel Essay and Lecture Series*. Available at: http://bruegel.org/wpcontent/uploads/imported/publications/el_0209_poltrade.pdf, accessed 6 October 2016.
- Rosecrance, R. N. (1986) *The Rise of the Trading State: Commerce and Conquest in the Modern World* (New York: Basic Books).
- Scholvin, S. (2016) 'Geopolitics: An Overview of Concepts and Empirical Examples from International Relations', *The Finnish Institute of International Affairs*, FIIA Working Paper No. 91. Available at www.fiaa.fi/en/publication/geopolitics, accessed 31 January 2018.
- Schuman, F. L. (1942) 'Let Us Learn our Geopolitics', *Current History*, 2, 9, pp. 161–165.
- Waltz, K. (2000) 'Globalisation and American Power', *The National Interest*, Spring 2000. Available at: <http://nationalinterest.org/article/globalization-and-american-power1225>, accessed 6 October 2016.
- Wheatley, A. (2013) *The Power of Currencies and Currencies of Power* (London: International Institute for Strategic Studies).
- Wigell, M. (2016) 'Conceptualizing Regional Powers' Geo-economic Strategies: Neo-imperialism, Neo-mercantilism, Hegemony, and Liberalinstitutionalism', *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 135–151.
- Wigell, M. and Vihma, A. (2016) 'Geopolitics Versus Geoeconomics: the Case of Russia's Geostrategy and Its Effects on the EU', *International Affairs*, 92, 3, pp. 605–627.
- Wright, T. (2015) 'The Rise and Fall of the Unipolar Concert', *Washington Quarterly*, 37, 4, pp. 7–24.
- Youngs, R. (2011) 'Geo-economic Futures', in Martiningui, A. and Youngs,

- R. (eds), *Challenges for European Foreign Policy in 2012: What Kind of Geo-economic Europe?* (Madrid: Fundación para las Relaciones Internacionales y el Diálogo Exterior), pp. 13–17.
- Zakaria, F. (1999) *From Wealth to Power: The Unusual Origins of America's World Role* (Princeton, NJ: Princeton University Press).
- Zhao, M. (2015) 'China's New Silk Road Initiative', *Istituto Affari Internazionali*, Working paper No. 15/37. Available at: www.iai.it/sites/default/files/iaiw1537.pdf, accessed 11 October 2016.
- Zoellick, R. B. (2016) 'Trade Is a National Security Imperative', *The Wall Street Journal*, 16 May. Available at: www.wsj.com/articles/trade-is-a-national-security-imperative-1463440063, accessed 16 October 2016.

۳. وابستگی متقابل به مثابه وابستگی

امنیت اقتصادی در عصر اتصال متقابل جهانی

کریستین او. فیدر^۱

مقدمه

این مقاله به دو نیروی به هم مرتبط، اما ذاتاً متناقض می‌پردازد که به‌طور فزاینده‌ای در سیستم بین‌المللی حاضر تأثیرگذار هستند. از یک‌سو، این مقاله می‌پذیرد که جهان معاصر ما به‌طور فزاینده‌ای با وابستگی متقابل بین بازیگران مختلف بین‌المللی مشخص می‌شود و این پدیده تا حد زیادی برای تمامی طرف‌های درگیر سودمند است. از سوی دیگر، استدلال می‌کند که وابستگی متقابل همواره متقارن نیست و بنابراین لزوماً به‌طور مساوی میان طرف‌های درگیر توزیع نمی‌شود. از این‌رو، وابستگی متقابل، تابع میزان توزیع میان طرفین، می‌تواند به صورت وابستگی نامتقارن یک طرف به دیگری باشد.

ظهور بازارهای جهانی بازتر و آزادی فزاینده در دسترسی به جریان‌های جهانی سرمایه، کالاها، اطلاعات، خدمات و افراد، به‌طور کلی فرصت‌های جدیدی را برای کسب‌وکارها، سازمان‌های مدنی، افراد و جوامع ایجاد کرده است. علاوه‌براین، از منظر سیستماتیک، وابستگی متقابل می‌تواند به این معنا باشد که بازیگران بین‌المللی نسبت به منافع یکدیگر حساس‌تر می‌شوند، زیرا وسعت و شدت وابستگی متقابل افزایش می‌یابد. بنابراین، پدیده وابستگی متقابل بین‌المللی، شرایط بی‌سابقه‌ای را برای تداوم صلح، ثبات و رفاه فراهم کرده است. این مفهوم به‌طور واضح در نظریه روابط بین‌الملل توسط کیوهان و نای^۲ (۱۹۷۷، ۱۹۹۸) درباره نظریه وابستگی‌های متقابل پیچیده مطرح شد. دنیای وابستگی‌های متقابل پیچیده، که از

۱. Christian O. Fjäder

۲. Keohane and Nye

طریق مجموعه‌ای از تعاملات متقابل در حوزه‌های سیاستی متعدد، مسیرهای گوناگون و میان بازیگران مختلف در هم تنیده شده است، پیش‌بینی می‌شد که به جهانی که در آن امنیت و نیروی نظامی اهمیت کمتری داشته باشند، منجر شود. براساس گفته‌های موراوچیک^۱ (۲۰۰۹)، کیوهان و نای، درحالی‌که به فرضیه واقع‌گرایانه پایه‌ای درباره ماهیت آنارشیک سیستم بین‌المللی اذعان داشتند، دیدگاه واقع‌گرایانه درباره سلطه بازی صفر و یک منافع امنیتی بر روابط بین‌دولتی را به چالش کشیدند. آنها همچنین کارآمدی نیروی نظامی در دنیای وابسته به هم را زیر سؤال بردند و استدلال کردند که رژیم‌ها و سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند به شکل قابل توجهی اثرات هرج‌ومرج در روابط بین‌الملل را کاهش دهند (موراوچیک، ۲۰۰۹).

جهان دارای وابستگی متقابل و پیچیده، دارای تعاملات درهم‌تنیده‌ای است که انتظار می‌رفت به جهانی منجر شود که در آن، امنیت و نیروی نظامی اهمیت کمتری داشته باشد؛ این وابستگی جهان را نه تنها از نظر اقتصادی، بلکه در حوزه‌های متعدد دیگر مانند فرهنگ و فناوری اطلاعات، وابسته‌تر کرده است. به نظر می‌رسد تفکر فکری غالب این است که جریان‌های فزاینده جهانی سرمایه، کالاها، اطلاعات و افراد در مرزها به نفع همه کشورهای درگیر است. بااین‌حال، هم‌زمان این جریان‌ها برای اقتصاد هر کشور حیاتی می‌شوند و قطع این ارتباطات می‌تواند خسارات قابل توجهی به بار آورد (میلنر^۲، ۲۰۰۹). بنابراین، اتصال به این جریان‌ها به یک ملاحظه امنیتی مهم برای دولت-ملت‌ها تبدیل شده است. به‌عنوان مثال، گزارشی از مؤسسه امور بین‌المللی فنلاند استدلال می‌کند که وابستگی فزاینده عملکردهای حیاتی یک جامعه به شبکه‌ها و جریان‌های فراملی، درک وابستگی‌ها به‌عنوان منبع آسیب‌پذیری را تشدید می‌کند (آلتولا و همکاران^۳، ۲۰۱۴). ازاین‌رو، اهمیت وابستگی متقابل و اتصال جهانی احتمالاً از منظر امنیت ملی افزایش خواهد یافت. واقع‌گرایان ممکن است وابستگی متقابل را به‌عنوان یک آسیب‌پذیری ببینند که منابع یا راه‌های بالقوه‌ای برای اقدامات مخرب فراهم می‌آورد که می‌تواند به‌عنوان ابزار سیاست قدرت مورد استفاده قرار گیرد و

۱. Moravcsik

۲. Milner

۳. Aaltola et al.

از این رو، منافع امنیتی دولت‌ها را تهدید کند. معمولاً در این زمینه استفاده از ابزارهای ژئواکونومی، مانند تحریم‌ها، دیده می‌شود و از نظر آنها ابزارهای اقتصادی در درجه دوم نسبت به قدرت نظامی محسوب می‌گردد. بنابراین، واقع‌گرایان ممکن است تلاش کنند که چنین استفاده‌ای از اهرم اقتصادی را به یک مانیفست از نئومرکانتیلیسم تقلیل دهند. با این حال، تقلیل ژئواکونومی به واقع‌گرایی تجاری، اهداف و استفاده‌های مختلف دیگری از ژئواکونومی به عنوان قدرت ژئواستراتژی را نادیده می‌گیرد. در عوض، درک صحیح استفاده از تدابیر اقتصادی به عنوان یک عنصر یکپارچه از ژئواستراتژی نیازمند رویکردی متنوع است که پذیرای هر دو فهم واقع‌گرایانه و لیبرال از استفاده استراتژیک از اهرم اقتصادی باشد (ویگل^۱، ۲۰۱۶). علاوه بر این، همان‌طور که در مقدمه این جلد اشاره شده است، ژئواکونومی در عصر ارتباطات با ژئوپلیتیک سنتی تفاوت دارد. در حالی که تمرکز بر امنیت نظامی و گسترش قلمرو، به‌طور نسبی کمتر به نظر می‌رسد، رویدادهای اخیر در اوکراین و دیگر نقاط جهان نشان می‌دهند که هنوز رابطه‌ای ناشناخته میان قدرت ژئواکونومی و منازعات سرزمینی در روابط بین‌المللی معاصر وجود دارد (ماتلین و ویگل^۲، ۲۰۱۶).

این فصل به بررسی چگونه امنیتی شدن مسئله افزایش سریع اتصال متقابل در اقتصادی جهانی در سطح ملی و بین‌المللی می‌پردازد. در این فصل، مفهوم وابستگی متقابل، جنبه‌های نامتقارن آن و چگونگی ایجاد منابع قدرت در روابط مذاکره‌ای بین دولت‌ها و همچنین خطرات سیستماتیک بررسی می‌شود. این خطرات شامل گسست در زنجیره‌های تأمین جهانی و جریان‌های تجارت غیرقانونی است و همچنین نشان می‌دهد که چگونه جنبه‌های نامتقارن وابستگی متقابل اقتصادی فعلی، روش‌های گسست جدیدی را ممکن می‌سازد که پیامدهای گسترده‌ای برای استراتژی‌های امنیت ملی دارند. از این رو، این فصل نشان می‌دهد که چگونه یک دیدگاه تحلیلی ژئواکونومی می‌تواند به روشن کردن آسیب‌پذیری‌های اغلب نادیده گرفته‌شده که در ذات وابستگی متقابل سیستم بین‌المللی اوایل قرن بیستم و یکم وجود دارند، کمک کند.

۱. Wigell

۲. Mattlin and Wigell

وابستگی متقابل: حساسیت در مقابل آسیب‌پذیری

جهان به‌طور فزاینده‌ای به‌عنوان یک سیستم متصل و وابسته به هم دیده می‌شود، اما منظور ما از وابستگی متقابل چیست؟ علاوه‌براین، در چارچوب این بحث، تفاوت میان وابستگی و وابستگی متقابل چیست؟ کیوهان و نای^۱ این تمایز را به این صورت تعریف کرده‌اند: «وابستگی به معنای وضعیتی است که در آن یک کشور یا بازیگر به‌طور قابل توجهی تحت تأثیر نیروهای خارجی قرار می‌گیرد. وابستگی متقابل، به ساده‌ترین شکل، به معنای وابستگی مشترک است. وابستگی متقابل در سیاست جهانی به شرایطی اشاره دارد که با تأثیرات متقابل میان کشورها یا میان بازیگران در کشورهای مختلف مشخص می‌شود» (کیوهان و نای، ۱۹۷۷، ص. ۸).

راه دیگری برای درک ابعاد قدرت ناشی از روابط وابستگی متقابل، بررسی تمایز میان وابستگی متقابل از نوع حساسیت و وابستگی متقابل از نوع آسیب‌پذیری است. کیوهان و نای، وابستگی متقابل از نوع حساس را به میزان واکنش‌پذیری یک طرف برای ایجاد تغییرات پرهزینه در چارچوب یک سیاست خاص برای سازگاری با اقدامات دیگران تعریف کرده‌اند. در مقابل، وابستگی متقابل از نوع آسیب‌پذیری به هزینه‌های فرصت ناشی از گسست در رابطه خاص و میزان توانایی بازیگران برای کنترل حساسیت به اقدامات دیگران اشاره دارد. بالدوین^۲ (۱۹۸۰) استدلال می‌کند که تمایز میان این دو نوع وابستگی متقابل مفید است، زیرا این دو مفهوم به تفاوت‌های در درجات و جهت‌های وابستگی اشاره دارند که پویایی روابط وابسته به هم را تعیین می‌کنند. بااین‌حال، بالدوین پیشنهاد می‌کند که اصطلاح وابستگی متقابل از نوع حساس به حساسیت متقابل تغییر یابد تا مفهوم پویای وابستگی متقابل میان طرف‌های درگیر را بهتر برجسته کند.

برخی انواع و کاربردهای وابستگی متقابل ممکن است به‌عنوان منبعی برای افزایش همکاری و کاهش تنش تلقی شوند، درحالی‌که برخی دیگر ممکن است اثر معکوس داشته باشند. کیوهان و نای^۳ (۱۹۷۷) همچنین به ماهیت نامتقارن وابستگی متقابل اشاره کردند و اذعان داشتند که این امر می‌تواند منجر به قطب‌بندی بین خودمختاری و وابستگی شود، که

۱. Keohane and Nye

۲. Baldwin

۳. Keohane and Nye

دومی ممکن است به‌طور بالقوه در تضاد با مفهوم وابستگی متقابل باشد. علاوه‌براین، آن‌ها استدلال کردند که وابستگی نامتقارن می‌تواند منبعی برای چانه‌زنی قدرت بین بازیگران باشد، به نفع طرف‌هایی که کمتر به دیگران وابسته هستند، و این امکان را فراهم می‌آورد که رابطه نامتقارن به‌عنوان ابزاری اجباری علیه بازیگران دیگر که وابستگی بیشتری دارند، مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین، تفاوت بین انواع مثبت و منفی وابستگی متقابل این است که در نوع اول، منافع به‌طور گسترده‌ای به اشتراک گذاشته می‌شوند و در نتیجه تبدیل رابطه وابستگی متقابل به ابزاری برای وارد کردن آسیب نامتناسب به طرف دیگر دشوار می‌شود، درحالی‌که نوع دوم شرایط را برای استفاده به‌عنوان اهرم فراهم می‌کند. به گفته رایت^۱ (۲۰۱۳)، چنین نوع منفی از وابستگی متقابل نامتقارن می‌تواند به‌طور بالقوه یک چرخه بحران تصاعدی ایجاد کند، اگر یک طرف تلاش کند با استفاده از برتری نامتقارن خود از آسیب‌پذیری طرف دیگر بهره‌برداری کند، و طرف مقابل را به تلافی در حوزه‌ای دیگر که در آن برتری دارد دعوت کند. این وضعیت تقریباً معادل معضل امنیتی (هرز^۲، ۱۹۵۰) است، پدیده‌ای که در حوزه امنیت با رویکرد نظامی بیشتر شناخته شده است.

در شرایط کنونی، با افزایش تنش‌ها در نظام بین‌المللی و بازگشت آشکار رقابت استراتژیک بین قدرت‌های بزرگ، وابستگی متقابل جهانی به‌عنوان یک مسئله امنیت ملی و یک نگرانی بالقوه در حال ظهور است. در این میان، وابستگی متقابل به‌طور فزاینده‌ای به‌عنوان آسیب‌پذیری وابستگی متقابل درک می‌شود که از منظر امنیت ملی گرایشی به امنیتی‌سازی به‌عنوان وابستگی آسیب‌پذیر دارد (لئونارد^۳، ۲۰۱۶). در مباحث سیاست امنیتی، وابستگی معمولاً نقطه مقابل استقلال تلقی شده و به‌عنوان چالشی برای خودمختاری ملی در نظر گرفته می‌شود، زیرا باعث کاهش کنترل بر منابع حیاتی امنیت می‌شود. براساس این دیدگاه، همچنان مسئولیت اصلی دولت است که عملیات مستمر سیستم‌هایی را که به‌عنوان اجزای ضروری زندگی روزمره شهروندان تلقی می‌شوند مانند برق تا خدمات مالی و ارتباطات از راه

۱. Wright

۲. Herz

۳. Leonard

دور، تضمین کند. وابستگی به دیگران در این حوزه‌ها معمولاً به‌عنوان یک آسیب‌پذیری است که باید به نوعی کاهش یابد (فجادر^۱، ۲۰۱۶).

درک وابستگی متقابل به‌عنوان یک آسیب‌پذیری بالقوه، با تأکید بر جنبه‌های گسست و از دست دادن کنترل حاکمیتی، وابستگی متقابل را به امنیت ملی پیوند می‌دهد. درعین‌حال، می‌توان آن را به‌عنوان یک مازاد ظرفیتی در نظر گرفت که فراتر از مقیاسی است که یک دولت به تنهایی می‌تواند تولید کند. به‌عنوان مثال، کشورهای کوچک اکنون به‌طور فزاینده‌ای می‌توانند از زیرساخت‌های جهانی برای دستیابی به مقیاس منابعی استفاده کنند که درغیراین‌صورت برای آن‌ها غیرممکن است، یا از آن‌ها به‌عنوان مازادهایی که خارج از قلمرو حاکمیتی آن‌ها قرار دارد اما می‌توانند برای بهبود امنیت ملی به کار روند، بهره ببرند. برای نمونه، تصمیم استونی برای پشتیبان‌گیری از داده‌های حیاتی در سفارتخانه‌های خود در خارج از کشور، می‌تواند نمونه‌ای جدید از چنین اقدامات باشد. بنابراین، وابستگی متقابل را می‌توان پدیده‌ای دانست که هم می‌تواند با ارائه منابع جایگزین یا مقیاس‌های اضافی، از اهداف امنیت ملی حمایت کند، و هم به دلیل ایجاد شیوه‌های گسست، خطراتی بالقوه برای آن به همراه داشته باشد. این فصل به‌ویژه بر جنبه‌های نامتقارن وابستگی متقابل متمرکز است که به اهمیت جنبه وابستگی اشاره دارد، جنبه‌ای که استدلال می‌شود فضایی برای شیوه‌های مخرب باقی می‌گذارد. با این کار، این فصل قصد دارد به گفتمان منتخب نوظهور در ژئواکونومی و امنیت در روابط بین‌الملل معاصر کمک کند.

با جهانی که به‌طور فزاینده‌ای به هم پیوسته و وابسته می‌شود، بیشتر شاهد ظهور وابستگی‌های فراملی و فراتر از سرزمینی در حوزه‌هایی خواهیم بود که به‌طور سنتی به‌عنوان حوزه‌های حیاتی برای امنیت ملی تلقی می‌شوند. این مسئله شاید در زمینه زیرساخت‌های حیاتی آشکارتر باشد. در اقتصادهای پیشرفته، بیشتر زیرساخت‌های حیاتی نه‌تنها به صورت خصوصی مالکیت و اداره می‌شوند، بلکه به‌طور فزاینده‌ای تحت مالکیت خارجی قرار دارند یا حداقل به منابع و ساختارهایی وابسته هستند که فراملی (خارج از قلمرو حاکمیتی کشور ارائه‌دهنده خدمات) یا حتی فراتر از سرزمینی (بی‌ارتباط با یک مکان خاص) هستند. اگرچه چنین ارتباطاتی به نوعی محدودیت‌های جغرافیا را نادیده می‌گیرد، ژئواکونومی می‌تواند یک

۱. Fjäder

جنبه تحلیلی مهم برای درک چگونگی تعامل جغرافیا، فعالیت اقتصادی و امنیت در روابط بین‌الملل معاصر به‌ویژه در زمینه نیروهای متضاد وابستگی متقابل و سیاست قدرت ارائه دهد.

جهانی به‌طور فزاینده به هم وابسته

همان‌طور که شاخص جهانی‌سازی^۱ نشان می‌دهد، جهانی‌سازی از سال ۱۹۷۰ به‌طور قابل توجهی پیشرفت کرده است (مؤسسه فناوری فدرال سوئیس^۲، ۲۰۱۷). اما ما تا چه اندازه به یکدیگر وابسته‌ایم؟ در حوزه‌هایی مانند سیاست‌های زیست‌محیطی، این مسئله به‌طور فزاینده‌ای به‌عنوان امری بدیهی شناخته می‌شود، زیرا این سیاست‌ها تقریباً غیرممکن است که به‌طور منظم براساس قلمروهای حاکمیتی تنظیم شوند. همین امر به‌طور فزاینده‌ای در مورد سیاست‌های امنیتی که به تهدیدهای فراملی مربوط می‌شود، نیز صدق می‌کند، و به‌ویژه در مسائل مربوط به قاچاق غیرقانونی اسلحه، موادمخدر، انسان، تروریسم و اخیراً امنیت سایبری مشهود است (میلنر^۳، ۲۰۰۹). در یک زمینه کلی‌تر، وابستگی متقابل به هر چیزی که در آن ارزشی افزوده می‌شود سیستماتیک اعمال می‌شود، یا در زمینه امنیت، که ارزش در معرض خطر است. واضح‌ترین مثال اقتصاد است، که ایجاد ارزش به‌طور گسترده‌ای وابسته به وابستگی متقابل بین‌المللی تلقی شده است (زورن^۴، ۲۰۰۷).

در زمینه اقتصادی، زورن (۲۰۰۷) پیشنهاد می‌کند که سطح وابستگی بین‌المللی جوامع را از طریق افزایش معاملات فرامرزی نسبت به معاملات درون مرزهای ملی اندازه‌گیری کنیم. چنین معیارهایی برای سنجش وابستگی اقتصادی عمدتاً به جریان‌های مالی و تجارت کالاها و خدمات مربوط می‌شوند، اما به سایر جریان‌ها- اطلاعات و افراد- نیز مربوط هستند. برای مثال، شاخص ارتباط جهانی^۵ ۱۲ نوع جریان سرمایه، اطلاعات، افراد و تجارت (کالاها و خدمات) - که به‌عنوان جریان‌های بین‌المللی نسبت به اندازه اقتصاد داخلی تعریف می‌شود- را با بررسی عمق و گستره، به معنای توزیع جغرافیایی آن‌ها تحلیل می‌کند. این شاخص

۱. KOF

۲. Swiss Federal Institute of Technology

۳. Milner

۴. Zürn

۵. DHL

همچنین به جهت‌گیری جریان‌ها توجه کرده و جریان‌های ورودی و خروجی را با استفاده از داده‌های ۱۴۰ کشور بررسی و مقایسه می‌کند. این کشورها ۹۹ درصد از تولید ناخالص داخلی^۱ جهانی و ۹۵ درصد از جمعیت کل جهان را پوشش می‌دهند.

جدول ۳-۱. شاخص ارتباط جهانی ۲۰۰۵-۲۰۱۴

رتبه (۲۰۱۴)	کشور	۲۰۱۲	۲۰۱۰	۲۰۰۸	۲۰۰۵
۱	هلند	۱	۱	۱	۱
۲	ایرلند	۳	۲	۵	۲
۳	سنگاپور	۲	۳	۳	۴
۴	بلژیک	۵	۵	۴	۵
۵	لوکزامبورگ	۴	۴	۲	۳
۶	سوئیس	۶	۶	۶	۶
۷	بریتانیا	۷	۷	۸	۷
۸	دانمارک	۱۰	۹	۹	۱۱
۹	آلمان	۸	۱۰	۱۰	۸
۱۰	سوئد	۹	۸	۷	۹
۱۱	هنگ کنگ (چین)	۱۱	۱۴	۱۶	۱۳
۱۲	امارات	۱۶	۱۸	۲۱	۱۹
۱۳	کره	۱۲	۱۹	۲۴	۳۱
۱۴	فرانسه	۱۵	۱۲	۱۱	۱۰
۱۵	نروژ	۱۳	۱۱	۱۲	۱۲
۱۶	اسرائیل	۱۴	۱۶	۱۳	۱۴
۱۷	مجارستان	۱۷	۱۳	۱۵	۲۳
۱۸	تایوان	۱۹	۱۷	۱۹	۲۱
۱۹	تایلند	۱۸	۲۵	۲۸	۳۰
۲۰	اتریش	۲۳	۲۱	۲۲	۱۶

شاخص سال ۲۰۱۴ نشان داد که به‌طور کلی، عمق ارتباط جهانی همچنان نسبتاً محدود است، اگرچه پس از رکود موقتی ناشی از بحران‌های مالی جهانی در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲ بهبودی حاصل شده است. این مطالعه نتیجه‌گیری کرد که کشورهایی که ثروتمند و نسبتاً کوچک هستند، از جمله هنگ کنگ، سنگاپور و لوکزامبورگ، بیشترین سطح ارتباط را دارند.

۱. GDP

بازارهای نوظهور علی‌رغم داشتن پتانسیل بیشتر برای بهره‌مندی از این اتصال، همچنان از اقتصادهای توسعه‌یافته عقب‌تر هستند. همچنین این مطالعه استدلال کرد که نسبت فعالیت‌های بین‌المللی به‌طور میانگین تنها بین ۱۰ تا ۲۰ درصد بوده است، که بسیار کمتر از پیش‌بینی اکثر ناظران است. اگرچه این سطح در حوزه‌های مختلف متفاوت است، مطالعه اشاره کرد که ارزش افزوده صادر شده در سطح جهانی تنها حدود ۲۳ درصد از کل را تشکیل می‌دهد. درنهایت، این مطالعه خاطرنشان کرد که سناریوی جهانی شدن به سبک جهان مسطح که موانع فاصله جغرافیایی را از بین می‌برد، ممکن است هنوز محقق نشده باشد، زیرا میانگین وزنی فاصله تعاملات تنها ۴/۹۰۴ کیلومتر بوده است. به نظر می‌رسد که همچنان نوعی تمایل به ارتباطات داخلی وجود دارد و نزدیکی جغرافیایی در تعاملات بین‌المللی همچنان اهمیت دارد.

گزارش «جریان‌های جهانی در عصر دیجیتال»، منتشر شده توسط مؤسسه جهانی مک‌کینزی (مانیکا^۱ و همکاران ۲۰۱۴)، رویکرد مشابهی نسبت به جریان‌های جهانی اتخاذ کرده است و وضعیت و آینده ورود و خروج‌های بین‌المللی را با استفاده از داده‌های ۱۹۵ کشور بررسی کرده است. این مطالعه نشان داد که ارزش کل جریان‌های جهانی مالی، کالاها و خدمات در سال ۲۰۱۲ تقریباً ۲۶ تریلیون دلار آمریکا بوده است، که معادل تقریباً ۳۶ درصد از تولید ناخالص داخلی جهانی است، یعنی ۱/۵ برابر بیشتر از سال ۱۹۹۰. علاوه‌براین، تخمین زده شده است که جریان‌های جهانی سالانه بین ۲۵۰ تا ۴۵۰ میلیارد دلار به رشد جهانی کمک می‌کنند، که معادل ۱۵ تا ۲۵ درصد از کل رشد است. سهم جریان‌های جهانی مالی، کالاها و خدمات می‌تواند طبق یک سناریوی محافظه‌کارانه به ۵۴ تریلیون دلار (معادل ۳۶ درصد از تولید ناخالص داخلی جهانی) افزایش یابد، یا طبق یک سناریوی خوش‌بینانه حتی به ۸۵ تریلیون دلار (معادل ۴۹ درصد از تولید ناخالص داخلی جهانی) برسد. این گزارش به‌طور کلی استدلال می‌کند که سهم فزاینده‌ای از فعالیت‌های اقتصادی جهانی در حال حاضر شامل معاملات بین‌المللی است. تجارت همچنان بزرگ‌ترین جریان از لحاظ سهم آن در تولید ناخالص داخلی جهانی (۲۴ درصد) است، اما جریان‌های جهانی در حوزه مالی نیز قابل توجه هستند، به‌طوری که منابع مالی خارجی یک‌سوم کل منابع مالی را تشکیل

می‌دهند. در حوزه ارتباطات و جریان‌های داده، یک‌چهارم این جریان‌ها بین‌المللی هستند. از سوی دیگر، سهم نسبی جریان‌های فرامرزی در حوزه افراد و خدمات به‌طور قابل توجهی پایین باقی مانده است و به ترتیب تنها ۳ درصد و ۷ درصد از کل را تشکیل می‌دهند.

جدول ۳-۲. رتبه‌بندی جهانی شاخص تضمین میلیم^۱

رتبه	کشور	کالاها	خدمات	مالی	مردم (۲۰۱۰)	داده‌ها و ارتباطات (۲۰۱۳)
۱	آلمان	۳	۵	۷	۵	۲
۲	هنگ‌کنگ (چین)	۱	۴	۳	۱۴	
۳	ایالات متحده	۸	۹	۵	۱	۷
۴	سنگاپور	۲	۳	۴	۱۸	۵
۵	بریتانیا	۱۳	۶	۹	۷	۳
۶	هلند	۶	۷	۱۵	۲۹	۱
۷	فرانسه	۹	۱۹	۳۶	۱۵	۴
۸	کانادا	۱۶	۲۲	۱۳	۹	۱۸
۹	روسیه	۱۹	۳۰	۱۶	۲	۲۱
۱۰	ایتالیا	۱۱	۲۰	۳۱	۱۶	۱۰
۱۱	بلژیک	۴	۸	۳۰	۳۹	۱۱
۱۲	اسپانیا	۲۱	۱۲	۳۵	۱۲	۱۲
۱۳	سوئیس	۲۳	۱۶	۱۱	۲۸	۱۷
۱۴	ایرلند	۲۹	۱	۲۳	۲۳	۲۴
۱۵	سوئد	۲۸	۱۵	۱۷	۴۵	۶
۱۶	عربستان سعودی	۲۰	۲۹	۱۹	۸	۴۴
۱۷	استرالیا	۳۲	۳۴	۳۴	۱۱	۳۰
۱۸	مالزی	۱۰	۲۳	۳۴	۲۶	۳۲
۱۹	لهستان	۲۲	۳۱	۲۸	۳۴	۲۲
۲۰	کره جنوبی	۷	۱۴	۲۵	۵۸	۳۴

این گزارش همچنین به مزایای اتصال بین‌المللی برای کشورها اشاره می‌کند و استدلال می‌کند که کشورهایی که بیشتر متصل هستند، حدود ۴۰ درصد بیشتر از جریان‌های جهانی نسبت به کشورهایی که کمتر متصل هستند بهره‌مند می‌شوند. علاوه‌براین، گزارش تأکید

۱. MGI global ranking

می‌کند که هنوز پتانسیل قابل توجهی برای افزایش اتصال جهانی به‌ویژه برای اقتصادهای نوظهور وجود دارد. اگرچه بازارهای نوظهور به سرعت سهم خود را افزایش می‌دهند، اما اقتصادهای توسعه‌یافته همچنان به جریان‌های جهانی بسیار بیشتر متصل هستند. جریان‌های اقتصادی از بازارهای نوظهور نیز به‌طور قابل ملاحظه‌ای به سمت سایر اقتصادهای نوظهور هدایت می‌شوند، به‌طوری که تجارت موسوم به جنوب ۶۰ درصد از کل تجارت را تشکیل می‌دهد. گزارش مک کینزی^۱، مشابه گزارش اتصال جهانی^۲ همچنین شواهدی از تمایل جغرافیایی در جریان‌ها را نشان می‌دهد که به سهم بزرگ و پایدار جریان‌های درون منطقه‌ای منجر شده است، هرچند سطح آن از یک جریان به جریان دیگر و بین مناطق مختلف متفاوت است. جریان‌های درون منطقه‌ای در حوزه داده‌ها، افراد و خدمات بیشترین تسلط را دارند، درحالی که تجارت کالاها و جریان‌های مالی به‌طور فزاینده‌ای جهانی شده‌اند.

به‌طور خلاصه، هر دو گزارش بر مزایای جهانی شدن جریان‌ها تأکید دارند و به بهره‌برداری از مزایای بیشتر از پتانسیل‌های استفاده‌نشده از طریق افزایش مشارکت در این جریان‌ها اشاره می‌کنند. بر این اساس، فرض زیربنایی این است که اتصال بیشتر باعث افزایش (حساسیت) و وابستگی متقابل می‌شود و چرخه‌ای مثبت ایجاد می‌کند که طرف‌های درگیر به نسبت مشارکت خود از آن بهره‌مند می‌شوند. با این حال، هر دو گزارش به نقاط ضعف وابستگی متقابل نیز اشاره دارند، به‌ویژه در ارتباط با تمایل جغرافیایی قابل توجهی که همچنان وجود دارد، و نشان می‌دهند که قلمروزدایی هنوز واقعیت غالب نیست. علاوه‌براین، چنین روایت‌های خوش‌بینانه توجه بسیار کمی به رویه‌های مختل‌کننده قدیمی و جدید دارند که می‌توانند چرخه مثبت را بشکنند و وابستگی متقابل بر مبنای حساسیت را به وابستگی متقابل آسیب‌پذیری تبدیل کنند. ناتوانی هر دو پارادایم سنتی لیبرال و واقع‌گرا در توضیح این دوگانگی در این زمینه آشکار می‌شود. روایت‌های لیبرال و نهادی اغلب پتانسیل رویه‌های مختل‌کننده را نادیده گرفته‌اند و بر جنبه‌های تقویت‌کننده ثبات در وابستگی متقابل تأکید کرده‌اند. از سوی دیگر، روایت‌های واقع‌گرا بیشتر بر قدرت نظامی و درگیری در یک جهان

۱. McKinsey

۲. DHL

آنارشیستیک تمرکز کرده‌اند، درحالی‌که جنبه‌های تقویت‌کننده ثبات در وابستگی متقابل را دست‌کم گرفته‌اند (ویگل^۱، ۲۰۱۶).

اقدامات مخرب در جهان وابسته به یکدیگر

تحریم‌های اقتصادی

الحاق غیرقانونی شبه‌جزیره کریمه^۲ توسط روسیه و درگیری‌های پس از آن با اوکراین در منطقه دونباس^۳، بار دیگر ژئواکونومی را به‌عنوان یک موضوع مهم در روابط بین‌الملل برجسته کرده است (مید^۴، ۲۰۱۴). بااین‌حال، تمرکز انحصاری بر ژئوپلیتیک و ابزارهای نظامی این واقعیت را پنهان می‌کند که بخش قابل توجهی از سیاست قدرت از طریق ابزارهای اقتصادی انجام می‌شود. در دنیای وابسته به هم کنونی، استفاده از ابزارهای نظامی برای دستیابی به اهداف استراتژیک به‌طور فزاینده‌ای ناکارآمد شده است. در جهانی که تحت سلطه جریان‌های جهانی و ارتباطات متقابل قرار دارد، رقابت استراتژیک کمتر بر کنترل سرزمین متمرکز است و بیشتر حول کنترل عملکردی این جریان‌ها که به فضای دولت نفوذ می‌کنند، می‌چرخد (خانا^۵، ۲۰۱۶). برای مثال، تلاش‌های قدرت‌های غربی برای منزوی کردن روسیه از جامعه بین‌المللی از بهار ۲۰۱۴ به بعد بر تحریم‌های اقتصادی، ازجمله ممنوعیت واردات، ممنوعیت سفر و مسدود کردن دارایی‌های افراد متمرکز بوده است.

درواقع، کشورها اهداف استراتژیک خود را از طریق مجموعه‌ای از ابزارهای اقتصادی، از سیاست‌های تجاری و سرمایه‌گذاری گرفته تا تحریم‌های اقتصادی و مالی، سیاست‌ها و برنامه‌های کمک‌رسانی، سیاست‌های مالی و پولی، و سیاست‌های انرژی و کالاها دنبال می‌کنند. برای مثال، استفاده از تجارت به‌عنوان یک سلاح در درگیری‌ها تاریخچه‌ای طولانی دارد که حداقل به جنگ پلوپونز^۶ بازمی‌گردد. در دوران مدرن، چنین رویه‌هایی نقش

۱. Wigell

۲. Crimean

۳. Donbass

۴. Mead

۵. Khanna

۶. the Peloponnesian War

برجسته‌ای در طول جنگ جهانی اول ایفا کردند. به‌عنوان یک چارچوب تحلیلی، ژئواکونومی به وابستگی تجاری قابل توجه افزایش‌یافته بین طرف‌های درگیر اشاره دارد و به شیوه‌ای که این وابستگی، مسیری برای دستیابی به اهداف استراتژیک از طریق ابزارهای اقتصادی فراهم کرده است، پرداخته است. برای مثال، قانون «تجارت با دشمن»^۱ که در سال ۱۹۱۷ توسط رئیس‌جمهور وودرو ویلسون^۲ امضا شد به رئیس‌جمهور ایالات متحده اختیاراتی داد تا هرگونه تجارت با کشورهای دشمن را نظارت یا محدود کند. در طول جنگ جهانی دوم، ایالات متحده دفتر جنگ اقتصادی^۳ را در ۱۹۴۳ تأسیس کرد تا تلاش‌های اقتصادی را به سمت اهداف جنگی هدایت کند. پس از جنگ، ایالات متحده طرح مارشال را ایجاد کرد تا به کشورهای اروپایی در بازیابی از جنگ و همچنین برای مهار گسترش طلبی شوروی کمک کند.

کشورهایی مانند ایتالیا و یونان، که احزاب کمونیستی تأثیرگذاری داشتند و بنابراین در خطر قرار گرفتن در حوزه نفوذ شوروی بودند، از طریق ابزارهای اقتصادی موجود در طرح مارشال به نظم لیبرال تحت رهبری ایالات متحده پیوند خوردند. کنفرانس برتون وودز^۴ در سال ۱۹۴۴، که یک رویداد مهم برای ایجاد امنیت اقتصادی در سال‌های پس از جنگ بود، مؤسسات اقتصادی بین‌المللی - بانک جهانی در ۱۹۴۴ و صندوق بین‌المللی پول در ۱۹۴۵ - را ایجاد کرد که یکی از ارکان اصلی نظم بین‌المللی لیبرال را شکل داده‌اند و ایالات متحده استراتژی کلان خود را براساس آن‌ها بنا نهاده است (نگاه کنید به فصل ۷ در این مجلد). ظهور جنگ سرد همچنین شاهد ظهور مکانیزم‌های کنترل صادرات بود که شوروی و متحدان آن را از منابع و فناوری‌های حیاتی مستثنی می‌کرد (بلک ویل و هریس، ۲۰۱۶).

از پایان جنگ سرد، این جعبه ابزار ژئواکونومی بزرگ‌تر و پیچیده‌تر شده است و شامل طیف وسیعی از ابزارها می‌شود که به‌طور مداوم در حال گسترش هستند. این ابزارها شامل تحریم‌های کامل و جزئی، اقدامات محدودکننده علیه شرکت‌ها و افراد مانند ممنوعیت‌های مالی و سفر، و همچنین استفاده عمدی از جریان‌های پناهجویان، همان‌طور که اخیراً در مورد

۱. the Trading with the Enemy Act

۲. Woodrow Wilson

۳. the Office of Economic Warfare

۴. The Bretton Woods Conference

۵. Blackwill and Harris

استفاده ترکیه از پناهجویان سوری به‌عنوان اهرم سیاسی علیه اتحادیه اروپا (گرینهیل^۱، ۲۰۱۶) مشخص شده است به‌عنوان ابزار فشار سیاسی است. علاوه‌براین، شیوه‌های جدید گسسته به منظور پاسخ به نقاط ضعف ناشی از افزایش ارتباطات جهانی به‌ویژه در حوزه جنگ سایبری و ترکیبی به وجود آمده‌اند. این شیوه‌ها تا حدی نمایش اهرم اقتصادی و نظامی را با یکدیگر تلفیق می‌کنند، و نشان می‌دهند که تفکیک واضح بین ژئوپلیتیک و ژئواکونومی، همان‌طور که در فصل اول این جلد مطرح شده است، همیشه امکان‌پذیر نیست. همه روش‌های ذکر شده برای نمایش قدرت ابزارهای سیاستی هستند که فراتر از دیپلماسی و پایین‌تر از جنگ قرار می‌گیرند، درحالی‌که جنگ ترکیبی در حال حاضر این مرز را به چالش می‌کشد. آن‌ها با هدف تغییر، قطع یا گسست در ارتباطات هدف با جریان‌های بین‌المللی به کار گرفته می‌شوند تا هدف را مجبور کنند سیاست‌های خود را با خواسته‌های نهاد اعمال‌کننده این ابزارها هماهنگ سازد. در برخی موارد، چنین اقداماتی همچنین به‌عنوان راهی برای آماده‌سازی جهت درگیری با تضعیف توانایی هدف برای گردآوری منابع اقتصادی یا اجتماعی برای دفاع مسلحانه استفاده شده‌اند (یا تهاجم، زمانی که با اهداف پیش‌گیرانه به کار گرفته شوند).

دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی تحریم‌های اقتصادی را با هدف وادار کردن اهداف خود به تغییر رفتارشان، به گونه‌ای که با منافع کشورهای اعمال‌کننده یا هنجارهای بین‌المللی همخوانی داشته باشد، اعمال کرده‌اند. انگیزه‌های اعمال تحریم‌ها به همین دلیل متنوع است و ممکن است شامل اهداف خاصی در سیاست خارجی باشد. به‌طور سنتی، تحریم‌ها دارای دامنه‌ای جامع و اثراتی غیرتفکیکی بوده‌اند، هرچند به‌طور خاص برای ایجاد گسست در جریان‌های اقتصادی و مالی متداول و به‌عنوان تنبیهی برای عدم تبعیت طراحی شده‌اند. بااین‌حال، از زمان ۱۱ سپتامبر، روند به سمت استفاده از تحریم‌های هوشمند که بر کسب‌وکارها یا افراد خاص تمرکز می‌کند متمایل شده است، درحالی‌که تلاش به حداقل رساندن اثرات جانبی بر جمعیت کشور هدف و احتمالاً بر طرف‌های ثالث است (زاراته^۲، ۲۰۱۳؛ همچنین به فصل ۸ این جلد مراجعه کنید). انتخاب اشکال مختلف تحریم‌ها درعین حال

۱. Greenhill

۲. Zarate

گسترده‌تر شده است و اکنون شامل اقداماتی مانند محدودیت‌های سرمایه، مسدود کردن دارایی‌ها، ممنوعیت سفر برای افراد و انواع مختلف محدودیت‌های تجاری می‌شود. محبوبیت تحریم‌ها به این تصور مرتبط است که این اقدامات هزینه کمتری نسبت به استفاده از نیروی نظامی دارند، کمتر خطرناک و کمتر تقابلی هستند، اما همچنان به‌عنوان یک ابزار فشار که شدیدتر از دیپلماسی عمل می‌کند، مورد استفاده قرار می‌گیرند. به همین دلیل، اغلب با انگیزه اینکه از رویارویی مستقیم نظامی جلوگیری کنند توجیه می‌شوند، درحالی‌که همچنان ابزار کافی و مؤثری برای وادار کردن هدف به تغییر رفتار خود فراهم می‌کنند. افزایش ارتباطات جهانی و پیچیدگی ناشی از آن، تحریم‌های اقتصادی را به یک ابزار کلیدی سیاست‌گذاری تبدیل کرده است که گاهی می‌تواند به‌عنوان ابزاری قوی‌تر از نیروی نظامی مستقیم عمل کند.

با این حال، سابقه تاریخی تحریم‌های اقتصادی نتایج متناقضی را نشان می‌دهد. از نظر اثربخشی، به نظر می‌رسد که این موضوع به‌شدت به شرایط داخلی کشور هدف و همچنین زمینه بین‌المللی بستگی دارد. در هر صورت، کارایی تحریم‌ها در یک دنیای به‌هم‌پیوسته، مبهم است. از یک سو، ارتباطات جدید، مانند وابستگی تراکنش‌های پرداخت بانکی الکترونیکی به شبکه سوئیفت (جامعه جهانی ارتباطات مالی بین بانکی)، مسیرهای جدید و مؤثری برای تحریم‌ها فراهم می‌کند (بلکویل و هریس^۱، ۲۰۱۶). در مورد سیاست تحریم‌های فعلی ایالات متحده، حذف روسیه از شبکه سوئیفت به‌عنوان «گزینه هسته‌ای» توصیف شده است که می‌تواند به‌طور مؤثر آسیب زیادی به اقتصاد روسیه وارد کند و آن را از جریان‌های حیاتی جهانی منزوی سازد (تت^۲، ۲۰۱۵). از سوی دیگر، این به‌هم‌پیوستگی و فرصت‌هایی که برای اعمال تحریم‌ها فراهم می‌کند، روی دیگری نیز دارد. اکنون قدرت‌های بزرگ که ایالات متحده ممکن است بخواهد آن‌ها را با تحریم‌های اقتصادی هدف قرار دهد، دارای مقادیر عظیمی از دارایی‌های مالی در ایالات متحده هستند، که استفاده از ضدتحریم‌ها و اقدامات تلافی‌جویانه را به ابزاری قوی برای مقابله تبدیل می‌کند، زیرا آن‌ها ممکن است توانایی ایجاد آسیب قابل توجهی به اقتصاد ایالات متحده را داشته باشند. به‌عنوان مثال، چین می‌تواند از ذخایر دلار

۱. Blackwill and Harris

۲. Tett

آمریکا به‌عنوان اهرم سیاسی استفاده کند. عربستان سعودی نیز تهدید کرده است که در صورت افشای بخش‌های محرمانه گزارش ۱۱ سپتامبر، اوراق قرضه دولتی ایالات متحده به ارزش صدها میلیارد دلار را به فروش خواهد رساند (مازتی^۱، ۲۰۱۶). جدول ۳-۳ دارندگان عمده خارجی اوراق خزانه‌داری ایالات متحده را رتبه‌بندی کرده و برآوردی کلی از این پتانسیل ضدتحریمی ارائه می‌دهد.

زیرساخت‌های حیاتی

دوگانگی بین باز بودن و گرایش به بازار برای تضمین رقابت‌پذیری اقتصادی از یک‌سو، و امنیت ملی از سوی دیگر، شاید در حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی بیش از هر جای دیگری مشهود باشد. این حوزه سیاست‌گذاری به حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی ملی اختصاص دارد، به‌طوری که ارائه، تسهیل و پشتیبانی از خدمات حیاتی برای شهروندان، جوامع و اقتصاد را ممکن می‌سازد. اگرچه تعاریف از کشوری به کشور دیگر متفاوت است، اما در بیشتر موارد، واژه «حیاتی» به زیرساخت‌هایی اشاره دارد که خدمات ضروری را برای رفاه اقتصادی و اجتماعی شهروندان، امنیت ملی و عمومی، و عملکردهای کلیدی دولت فراهم می‌کنند (سازمان توسعه و همکاری اقتصادی^۲، ۲۰۰۸). بخش‌هایی که معمولاً به‌عنوان زیرساخت‌های حیاتی در نظر گرفته می‌شوند عبارتند از: بانکداری و امور مالی، ارتباطات، انرژی، زنجیره‌های تأمین مواد غذایی، بهداشت، دارایی‌های مرتبط با امنیت ملی و دفاع، حمل‌ونقل و خدمات آبی. علاوه‌براین، درحالی که تعاریف زیرساخت‌ها در بیشتر موارد به زیرساخت‌های فیزیکی اشاره دارند، برخی کشورها اکنون دارایی‌های نامشهود، مانند زنجیره‌های تأمین که عملکرد زیرساخت‌های فیزیکی را ممکن می‌سازند و یا خدمات حیاتی ارائه می‌دهند، را نیز در نظر می‌گیرند. به‌عنوان مثال، استراتژی تاب‌آوری زیرساخت‌های حیاتی دولت استرالیا، زیرساخت‌های حیاتی را این‌گونه تعریف می‌کند:

تأسیسات فیزیکی، زنجیره‌های تأمین، فناوری‌های اطلاعات و شبکه‌های ارتباطی که در صورت تخریب، تضعیف یا عدم دسترسی برای مدت طولانی، تأثیر قابل توجهی بر رفاه

۱. Mazzetti

۲. OECD

اجتماعی یا اقتصادی کشور خواهند داشت یا توانایی استرالیا را برای انجام امور دفاع ملی و تضمین امنیت ملی تحت تأثیر قرار خواهند داد. (دولت استرالیا، ۲۰۱۰، ص. ۱)

درحالی که سازه‌های فیزیکی عمدتاً ماهیتی محلی دارند و در یک قلمرو مشخص قرار می‌گیرند، منابعی که آن‌ها را توانمند ساخته و پشتیبانی می‌کنند لزوماً محلی نیستند و می‌توانند از آن سوی جهان تأمین شوند. علاوه بر این، این وابستگی‌ها تنها به منابع و مواد محدود نمی‌شوند، بلکه به‌طور فزاینده‌ای شامل داده‌ها، پشتیبانی فنی از راه دور و فرایندهای تعمیر و نگهداری می‌شوند که در سطح جهانی توزیع شده‌اند تا از صرفه‌جویی‌های هزینه‌ای زنجیره ارزش جهانی بهره‌برداری شود. در بسیاری از موارد، ارتباط فیزیکی بین سیستم‌ها فراتر از مرزها گسترش می‌یابد، مانند شبکه‌های انتقال برق یا کابل‌های زیردریایی بین‌المللی که بخش عمده‌ای از ترافیک ارتباطات جهانی را به عهده دارند.

جدول ۳-۳. دارندگان عمده خارجی اوراق بهادار خزانه‌داری ایالات متحده تا ژوئن ۲۰۱۵ (به

میلیاردها دلار)

رتبه	کشور	هلدینگ
۱	چین	۱۲۴۰/۸۰
۲	ژاپن	۱۱۴۷/۷۰
۳	ایرلند	۲۷۰/۶۰
۴	جزایر کیمن	۲۶۹/۴۰
۵	برزیل	۲۵۱/۶۰
۶	سوئیس	۲۳۷/۷۰
۷	بریتانیا	۲۳۱/۳۰
۸	لوکزامبورگ	۲۲۵/۰۰
۹	تایوان	۱۸۷/۹۰
۱۰	هنگ کنگ	۱۸۴/۷۰
۱۱	بلژیک	۱۵۶/۳۰
۱۲	هند	۱۱۷/۲۰
۱۳	سنگاپور	۱۰۶/۹۰
۱۴	آلمان	۹۹/۴۰
۱۵	عربستان سعودی	۹۸/۳۰
۱۶	روسیه	۹۰/۹۰
۱۷	کانادا	۸۵/۳۰

۸۲/۱۰	کره	۱۸
۶۸/۹۰	برمودا	۱۹
۶۶/۲۰	امارات	۲۰

این نوع پویایی فراملی تاکنون تنها در موارد معدودی در سیاست‌های امنیتی مورد توجه قرار گرفته است. یکی از این استثناها، دستورالعمل شورای اتحادیه اروپا درباره زیرساخت‌های حیاتی اروپا و برنامه اروپایی حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی^۱ است که این دستورالعمل چارچوبی در سطح اتحادیه اروپا برای فعالیت‌هایی فراهم می‌کند که با هدف بهبود حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی در سراسر کشورهای عضو اتحادیه اروپا و در تمامی بخش‌های مرتبط با فعالیت‌های اقتصادی تدوین شده است. این دستورالعمل افزایش وابستگی‌های فراملی و حتی جهانی در زیرساخت‌های حیاتی را به رسمیت می‌شناسد و پنج نوع وابستگی متقابل را پیشنهاد می‌کند: فیزیکی، اطلاعاتی، جغرافیایی، سیاستی و فرایندی و اجتماعی (اتحادیه اروپا، ۲۰۰۸).

استثنای فراملی دیگر، برنامه کانادا برای رسیدگی به خطرات مرتبط با زیرساخت‌های حیاتی مشترک با ایالات متحده است که شامل یک پروژه آزمایشی می‌شود که ارزیابی تاب‌آوری مشترک و تحلیل ریسک برای منطقه مین-نیوبرانزویک^۳ را تولید خواهد کرد (دولت کانادا، ۲۰۱۵).

مسئله وابستگی‌های فراملی همچنین به‌عنوان یک نگرانی در استراتژی‌های امنیت ملی مطرح شده است. به‌عنوان مثال، استراتژی امنیت ملی بریتانیا-بریتانیا قوی در عصر عدم قطعیت^۵- اعلام می‌کند که بریتانیا بیشتر در معرض تهدیدات جهانی قرار دارد، «زیرا ما یکی از بازترین جوامع هستیم، در دنیایی که بیشتر از همیشه به هم متصل است» (دولت بریتانیا-دفتر کابینه، ۲۰۰۸، ص. ۳). این استراتژی همچنین به تهدیدات جدید اشاره دارد، از جمله

۱. EPCIP

۲. European Union

۳. Maine–New Brunswick region

۴. Government of Canada

۵. A Strong Britain in the Age of Uncertainty

۶. Government UK – Cabinet Office

تهدیداتی که توسط بازیگران غیردولتی به وجود می‌آید، ازجمله تأمین غذا و آب، امنیت انرژی و تأثیر تغییرات اقلیمی. براساس منطق مشابه، سیاست امنیت ملی کانادا- تأمین امنیت جامعه باز^۱- بیان می‌کند که: «هیچ نقشی بزرگتر از این نیست که دولت از شهروندان خود محافظت کند و ایمنی آن‌ها را تأمین کند. اما همانطور که همه کانادایی‌ها می‌دانند، ما در جهانی پیچیده، به‌طور فزاینده‌ای به هم متصل و اغلب خطرناک زندگی می‌کنیم» (دولت کانادا، ۲۰۱۵). هلند نیز استراتژی امنیت بین‌المللی فراگیر خود را اتخاذ کرده است تا به تغییرات سریع و گسترده در سیستم جهانی، چه در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی یا امنیتی، پاسخ دهد. این استراتژی بر عدم قطعیت و دشواری تمایز میان امنیت داخلی و خارجی در این واقعیت جدید تأکید می‌کند. روند نوظهوری که نشان می‌دهد زیرساخت‌های حیاتی به‌طور فزاینده‌ای نیازمند دسترسی به منابع و سیستم‌های خارج از قلمرو حاکمیتی کشور هستند، نشان می‌دهد که امنیت اقتصادی به‌طور فزاینده‌ای به اتصالات مداوم به گره‌هایی که چنین جریان‌هایی را تسهیل می‌کنند، وابسته است. به این ترتیب، این توسعه امنیت اقتصادی را در مقیاس اولویت‌های استراتژیک برای تعداد فزاینده‌ای از کشورها ارتقا می‌دهد. جایی که تحلیل‌های ژئواکونومی می‌تواند به‌خصوص مفید واقع شود، در بهبود درک ما از اینکه این گره‌ها کجا قرار دارند و چرا و همچنین کدام مکان‌ها قابل قبول و کدام غیر قابل قبول هستند است، و به این ترتیب ماهیت وابستگی متقابل را روشن می‌کند.

این موضوع به‌ویژه از این جهت حائز اهمیت است که می‌توان بسته به زمینه استدلال کرد وابستگی متقابل ممکن است نشان‌دهنده جنبه‌های حساسیت یا آسیب‌پذیری باشد. به هر حال، ابزارهای سیاست اقتصادی می‌توانند هم به‌عنوان ابزاری برای اعمال نفوذ سیاسی و هم برای اهداف صرفاً اقتصادی مورد استفاده قرار گیرند (ویگل^۲، ۲۰۱۶).

نتیجه‌گیری

همان‌طور که شاخص‌های مختلف جهانی شدن و ارتباطات بین‌المللی نشان می‌دهند، جهان معاصر ما احتمالاً بیش از هر زمان دیگری به هم پیوسته و دارای وابستگی متقابل است.

۱. Securing an Open Society

۲. Wigell

از این‌رو، می‌توان فرض کرد که حساسیت کنشگران بین‌المللی نسبت به منافع یکدیگر در حال افزایش است و این امر به نوبه خود به ثبات نظام جهانی، همان‌گونه که کیوهان^۱ و نای^۲ پیش‌بینی کرده‌اند کمک می‌کند. زمانی که کنشگران مختلف بین‌المللی - که در اینجا عمدتاً دولت‌ها هستند - در حوزه‌های مختلف سیاست‌گذاری به‌طور فزاینده‌ای به یکدیگر وابسته می‌شوند، بعید است که برای پیشبرد منافع مستقل خود به استفاده از زور یا اجبار متوسل شوند، زیرا بیم آن دارند که چنین اقداماتی به زیان خودشان تمام شود. باین‌حال، همزمان با گسترش وابستگی متقابل، مفاهیم وابستگی آسیب‌پذیر که بر جنبه وابستگی تأکید دارند نیز (شاید از قضا) بیش از پیش ظهور می‌کنند. ترس از اینکه دیگران ممکن است از ماهیت نامتقارن وابستگی متقابل سوءاستفاده کرده و از آن به‌عنوان ابزاری برای چانه‌زنی جهت پیشبرد اهداف خود به هزینه طرف‌های ضعیف‌تر استفاده کنند، می‌تواند به‌عنوان یک عامل بازدارنده قدرتمند برای کشورهای کوچک‌تر و ضعیف‌تر در ورود به چنین روابطی عمل کند. این ترس همچنین می‌تواند کشورهای بزرگ‌تر و قوی‌تر را از به‌کارگیری اقدامات مخرب برای تحقق اهداف سیاسی خود بازدارد. علاوه‌براین، استفاده از اقدامات مختل‌کننده مانند تحریم‌های اقتصادی، به‌طور آشکار این ترس‌ها را تشدید می‌کند. اقدامات مخرب، چه سنتی و چه جدید، احتمالاً در شرایط بحران و مناقشه برجسته‌تر می‌شوند و حتی در زمان صلح، به‌ویژه در شرایط تنش‌های فزاینده، مورد آزمایش قرار می‌گیرند. از این‌رو، استفاده از اقدامات مخرب و احساسات ناشی از وابستگی آسیب‌پذیر ممکن است منجر به وضعیتی شبیه به معمای امنیتی همان‌طور که نظریه واقع‌گرایی پیش‌بینی کرده است، شود. باین‌حال، نباید در مورد خطرات اقدامات مخرب برای وابستگی متقابل بین‌المللی اغراق کرد، زیرا هزینه‌های استفاده از چنین اقداماتی مانند دستاوردهای آن غیرقابل پیش‌بینی است. در نتیجه، واقعیت نوظهور به احتمال زیاد نوعی توازن میان منافع قابل توجهی است که می‌توان از افزایش وابستگی متقابل به دست آورد و آسیب‌پذیری‌ها و خطرات بالقوه پرهزینه‌ای که به همراه دارد. برخی از این خطرات ماهیت سیستماتیک دارند و از توان مدیریت دولت‌های ملی به‌تنهایی

۱. Keohane

۲. Nye

خارج هستند. بااین حال، برخی دیگر آن چنان حساس اند که نمی توان مسئولیت آن ها را با دیگران به اشتراک گذاشت.

علاوه براین، اگرچه به راحتی می توان استدلال کرد که جغرافیا دیگر سرنوشت ساز نیست، اما همچنان به وضوح اهمیت دارد. درعین حال، ارتباطات شاید هنوز سرنوشت ساز نباشد، اما بدون شک برای رقابت پذیری و امنیت از اهمیت زیادی برخوردار است. در نتیجه، به نظر می رسد که حداقل در حال حاضر، دو جهان به طور هم زمان وجود دارند؛ یکی متشکل از دولت های حاکم مبتنی بر قلمرو، و دیگری تحت تأثیر جریان های فراملی (و به طور فزاینده فرامکانی). نحوه عملکرد دولت ها در حوزه امنیتی در چنین دوگانگی ای موضوعی است که رویکردهای سنتی لیبرال و واقع گرایانه در توضیح آن با مشکل مواجه هستند. ژئواکونومی ابزاری تحلیلی مفید برای بررسی این دوگانگی ارائه می دهد، اما برای تحقق کامل پتانسیل آن، باید رویکردی التقاطی را در مطالعه ژئواکونومی و قدرت اتخاذ کنیم. (ویگل^۱، ۲۰۱۶)

منابع

- Aaltola, M., Kämpylä, J., Mikkola, H. and Behr, T. (2014) Towards the Geopolitics of Flows: Implications for Finland, FIIA Report No. 40. Helsinki: The Finnish Institute of International Affairs. Available at: www.fiia.fi/en/publication/towards-the-geopolitics-of-flows (Accessed: 4 December 2017).
- Australian Government (2010) Critical Infrastructure Resilience Strategy. Australian Government. Available at: www.tisn.gov.au/Documents/Australian+Government+s+Critical+Infrastructure+Resilience+Strategy.pdf (Accessed: 29 April 2018).
- Baldwin, D. A. (1980) 'Interdependence and Power: A Conceptual Analysis', *International Organization*, 34(4), pp. 471–506.
- Blackwill, R. and Harris, J. (2016) War by Other Means: Geoeconomics and Statecraft. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- European Union (2008) 'Council Directive 2008//114/EC'. European Union. Available at: <http://eur-lex.europa.eu/LexUriServ/LexUriServ.do?uri=OJ:L:2008:345:0075:0082:EN:PDF> (Accessed: 30 May 2016).
- Fjäder, C. (2016) 'National Security in a Hyper-connected World: Global Interdependence and National Security', in Masys, A. J. (ed.) Exploring the Security Landscape: Non-Traditional Security Challenges. Cham: Springer, pp. 31–58.
- Government of Canada (2015) Securing an Open Society: Canada's National Security Policy. Government of Canada. Available at: www.publicsafety.gc.ca/cnt/ntnl-scrnt/scrng-eng.aspx (Accessed: 31 August 2016).
- Government UK – Cabinet Office (2008) The National Security Strategy of the United Kingdom: Security in an Interdependent World. Government UK. Available at: www.gov.uk/government/uploads/system/uploads/attachment_data/file/228539/7291.pdf (Accessed: 10 November 2017).
- Greenhill, K. M. (2016) 'The Weaponisation of Migration', in Leonard, M. (ed.) Connectivity Wars: Why Migration, Finance and Trade Are the Geoeconomic Battlegrounds of the Future. London: European Council on Foreign Relations, pp. 76–80.
- Herz, J. H. (1950) 'Idealist Internationalism and the Security Dilemma', *World Politics*, 2(2), pp. 157–180.
- Keohane, R. O. and Nye, J. S. (1977) Power and Interdependence: World Politics in Transition. Boston, MA: Little, Brown.

- Keohane, R. and Nye, J. S. (1998) 'Power and Interdependence in the Information Age', *Foreign Affairs*, 20(5), pp. 81–94.
- Khanna, P. (2016) *Connectography: Mapping the Future of Global Civilization*. New York: Random House.
- Leonard, M. (2016) 'Introduction: Connectivity Wars', in Leonard, M. (ed.) *Connectivity Wars: Why Migration, Finance and Trade Are the Geo-economic Battlegrounds of the Future*. London: European Council on Foreign Relations, pp. 13–27.
- Manyika, J. et al. (2014) 'Global Flows in a Digital Age', McKinsey Global Institute, April. Available at: www.mckinsey.com/businessfunctions/strategy-and-corporate-finance/our-insights/global-flows-in-a-digital-age (Accessed: 22 November 2017).
- Mattlin, M. and Wigell, M. (2016) 'Goeconomics in the Context of Restive Regional Powers', *Asia Europe Journal*, 14(2), pp. 125–134.
- Mazzetti, M. (2016) 'Saudi Arabia Warns of Economic Fallout if Congress Passes 9/11 Bill', *New York Times*, 15 April. Available at: www.nytimes.com/2016/04/16/world/middleeast/saudi-arabia-warns-of-economic-fallout-if-congress-passes-9-11-bill.html (Accessed: November 2017).
- Mead, W. R. (2014) 'The Return of Geopolitics: The Revenge of the Revisionist Powers', *Foreign Affairs*, 93(3), pp. 69–79.
- Milner, H. (2009) 'Power, Interdependence, and Nonstate Actors in World Politics: Research Frontiers', in Milner, H. V. and Moravcsik, A. (eds) *Power, Interdependence, and Nonstate Actors in World Politics*. Princeton, NJ and Oxford: Princeton University Press, pp. 3–28.
- Moravcsik, A. (2009) 'Robert Keohane: Political Theorist', in Milner, H. V. and Moravcsik, A. (eds) *Power, Interdependence, and Nonstate Actors in World Politics*. Princeton, NJ and Oxford: Princeton University Press, pp. 243–263.
- OECD (2008) 'Protection of "Critical Infrastructure" and the Role of Investment Policies Relating to National Security'. OECD, May. Available at: www.oecd.org/daf/inv/investment-policy/40700392.pdf (Accessed: 8 May 2013).
- Pankaj, G. and Altman, S. A. (2014) 'DHL Global Connectedness Index 2014'. DHL, November. Available at: www.dhl.com/en/about_us/logistics_insights/studies_research/global_connectedness_index.html (Accessed: 28 May 2015).

- Swiss Federal Institute of Technology Zurich (2017) 'KOF Index of Globalization'. Available at: <http://globalization.kof.ethz.ch/> (Accessed: 22 November 2017).
- Tett, G. (2015) 'Russian Banker Warns West over SWIFT', *Financial Times*, 23 January. Available at: www.ft.com/content/7020c50c-a30a-11e4-9c06-00144feab7de (Accessed: 22 November 2017).
- US Department of Treasury (n.d.) 'Treasury International Capital (TIC) System'. Available at: www.treasury.gov/resource-center/data-chart-center/tic/Pages/index.aspx (Accessed: 22 November 2017).
- Wigell, M. (2016) 'Conceptualizing Regional Powers' Geoeconomic Strategies: Neo-imperialism, Neo-mercantilism, Hegemony, and Liberal Institutionalism', *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 135–151.
- Wright, T. (2013) 'Shifting through Interdependence', *The Washington Quarterly*, 36, 4, pp. 7–23.
- Zarate, J. (2013) *Treasury's War: The Unleashing of a New Era of Financial Warfare* (New York: Public Affairs).
- Zürn, M. (2007) 'From Interdependence to Globalization', in Carlsnaes, W., Risse, T. and Simmons, B. A. (eds), *Handbook of International Relations* (London: Sage Publications), pp. 235–254.

۴. زیرساخت‌های حیاتی در رقابت

ژئواستراتژیک:

مقایسه پروژه‌های جاده ابریشم چین و ایالات متحده

جوها کاپیلا و میکا آلتولا^۱

مقدمه

احتمالاً بافت تاریخی هر منطقه بر تحلیل ژئواستراتژی آن تأثیرگذار است. بنابراین انتخاب و استفاده از یک عینک استراتژیک می‌تواند برای تمرکز و شناخت برخی از ویژگی‌های استراتژیکی کمک‌کننده باشد. توزیع منابع در سرزمین‌های مختلف و دیگر ویژگی‌های توپوگرافی جغرافیایی می‌تواند به شفاف‌سازی سناریوی‌های پیچیده کمک کند و نقش پررنگ جغرافیا در مبارزه قدرت‌های بزرگ را بهتر نشان دهد.

ژئوپلیتیک با تمرکز بر صفحه شطرنج توپوگرافی، بینش مفیدی را در مورد بازی‌های استراتژیک قدرت‌های بزرگ ارائه می‌دهد. البته این رویکرد در طول تاریخ به دلایل ایدئولوژیک بودن، ساده‌انگارانه (تحویل‌گرایانه)^۲ و جبرگرا بودن مورد انتقاد بوده است (برای نمونه، نک استار^۳، ۲۰۱۳). اخیراً به انتقادات مذکور، ناتوانی در توصیف، پیش‌بینی و ارائه راهکار برای وقایع نیز اضافه شده است. (به‌عنوان مثال، نک فتوایز^۴، ۲۰۱۵).

۱. Juha Kämpylä and Mika Aaltola

نویسندگان از میکائیل ویگل (Mikael Wigell) و سورن شولوین (Sören Scholvin) برای پیشنهادهاشان در مورد پیش‌نویس قبلی این فصل سپاسگزارند.

۲. reductionist

۳. Starr

۴. Fettweis

رویکرد ژئواکونومی^۱ با معرفی الگوهای گسترده‌تر نظیر ارتباطات اقتصادی، عدم تقارن‌ها و وابستگی‌هایی که دولت‌ها در جهت منافع استراتژیک خود استفاده می‌کنند، به گسترش حیطه ژئوپلیتیک کمک می‌کند. در مقدمه این کتاب نیز اشاره شد که ایده اصلی تحلیل اقتصاد جغرافیامحور، گسترش رابطه بین امنیت، قدرت و قلمرو با تأکید بر توانایی استفاده و یا دستکاری اهرم «پیوندهای اقتصادی میان دولت‌ها» است.

این فصل به جریان‌های لجستیکی کلیدی پرداخته و به‌ویژه بر این نکته متمرکز شده است که دو قدرت بزرگ یعنی چین و ایالات متحده آمریکا چگونه با کنترل زیرساخت‌های حیاتی به نفع قدرت سیاسی خود بهره می‌برند. کنترلی عملی بر محیط‌های ساخته شده توسط انسان، مانند زیرساخت‌های حیاتی و فراهم آوردن ابزارهای مشخص برای اعمال قدرت نامتقارن. این خود نوعی کنترل جدید بر سرزمین‌هاست یعنی بازیگرانی که می‌توانند به‌واسطه موقعیت‌شان در پویایی این جریان‌ها و زیرساخت‌های لجستیکی کلیدی، از این نوع کنترل در جهت منافع سیاسی‌شان بهره‌مند می‌شوند. به‌عنوان مثال، نحوه پیوند شهرها و مناطق، از طریق جریان‌های جهانی منابع، کالاها، افراد و داده‌ها، نقش مهمی در سناریوهای ژئواستراتژی ایفا می‌کنند. این پیوندها و شبکه‌های مهندسی شده (مانند سیستم‌های هاب جاده‌ای^۲، خطوط دریایی، کابل‌های داده، فرودگاه‌ها و غیره) می‌توانند با توجه به اهداف قدرت‌های سیاسی برتر، تغییر مسیر یابند و یا دوباره سیم‌کشی شوند.

یک قلمرو را می‌توان تابعی از کاربری‌های آن دانست. هنگامی که استفاده از یک قلمرو خاص افزایش می‌یابد، وزن استراتژیک منطقه افزایش می‌یابد. برعکس، زمانی که استفاده از قلمرو کاهش می‌یابد، وزن استراتژیک آن نیز کاهش می‌یابد. این درک عملکردی از فضا، چارچوب و فلسفه فکری ژئواستراتژی را به این معنی که «بازی قدرت‌های سیاسی صرفاً مبتنی و متمرکز بر قلمروهایی با منابع کمیاب است» تغییر می‌دهد. به عبارت دیگر، هم اهمیت نسبی مناطق خاص و هم نحوه نگرش به منابع را تغییر می‌دهد. این تغییر لزوماً محدود نیست بلکه تغییری است دائمی، خلاقانه و پیشرونده با تغییرات فناورانه.

۱. Geo-economic

۲. Hub Spoke System, also known as a star scheme

The Hub Spoke System که به‌عنوان طرح ستاره‌ای نیز شناخته می‌شود، یک شبکه حمل‌ونقل ویژه است که از یک هاب مرکزی تشکیل شده است. در داخل این هاب، مسیرهای مختلفی با الگوی ستاره‌ای به سمت آن می‌روند. مترجم

با در نظر گرفتن نظریات کلی یادشده، این فصل به بررسی دو طرح رقابتی جاده ابریشم می‌پردازد که به ترتیب توسط ایالات متحده آمریکا و چین در منطقه آسیای مرکزی بزرگ^۱ در دهه ۲۰۱۰ راه‌اندازی شد. آنها درواقع آغازگر این شکل جدید از قدرت شدند یعنی قدرت سیاسی به کمک اقتصاد جغرافیامحور. سیاست در این «بازی بزرگ» جدید، متمرکز بر کاهش کنترل بر ارضی و منابع استراتژیک حیاتی است، همانطور که در بازی بزرگ ژئوپلیتیکی قدیمی در طول قرن نوزدهم بین امپراتوری بریتانیا و روسیه وجود داشت. گرچه قلمروها و منابع طبیعی، بخشی از معادلات این بازی باقی خواهند ماند اما تمرکز اصلی و فزاینده بر ایجاد و کنترل جریان‌های لجستیکی حیاتی و پیوندهای منطقه‌ای است.

ژئواکونومی ایالات متحده آمریکا در منطقه آسیای مرکزی بزرگ: ابتکار عمل راه

ابریشم

پیوند بین فناوری، ارتباطات و قلمرو در تفکر استراتژیک ایالات متحده نقش اساسی دارد. همواره در رقابت ژئواستراتژیک ایالات متحده، ایده‌های ماهانیانی^۲ در مورد اهمیت خطوط و کریدورهای حیاتی دریایی به دو منظور فعال کردن جریان‌های تجارت بین‌الملل و طراحی مطمئن قدرت نظامی، در مرکز توجه بوده است. گذشته این کشور نیز اهمیت ارتباط زمینی مهندسی شده را نشان می‌دهد، به‌عنوان مثال، ایالات متحده در اواخر دهه ۱۸۰۰ خطوط راه‌آهن را در سراسر آمریکای شمالی ساخت. به‌وجود آمدن هوانوردی، اشکال جدیدی از ارتباط و قدرت هوابرد را ممکن کرد. تلاش‌های بعدی این کشور برای توسعه ارتباطات فضایی و سایبری نیز حاکی از آن است که ایالات متحده را می‌توان کشوری با تمرکز قوی بر ارتباطات و حمل‌ونقل در نظر گرفت (وریسولا^۳، کاپیلا و آلتولا، ۲۰۱۴).

با توجه به این نکته که آسیای مرکزی محصور در خشکی است، تفکر استراتژیک ایالات متحده در مورد این منطقه مدتی است که حول محور توسعه زیرساخت‌های لجستیکی و

۱. Greater Central Asia region

۲. Mahanian

ماهان یکی از مهمترین حامیان «سیاست خارجی قوی» بود. ماهان معتقد بود که اقتصاد ایالات متحده به زودی قادر به جذب مقادیر انبوه کالاهای صنعتی و تجاری تولید شده در داخل نخواهد بود و استدلال می‌کرد که ایالات متحده باید به دنبال بازارهای جدید در خارج از کشور باشد. مترجم

۳. Vuorisalo

ایجاد نوعی ارتباطات جدید از این طریق که به نفع توسعه منطقه‌ای و منافع واشنگتن باشد، می‌چرخد. در اوایل دوران پس از جنگ سرد، نظر بر این بود که این منطقه را به سمت غرب (به قفقاز و به تبع آن اروپا) مرتبط کنیم اما این نظریه تغییر کرد و به این سمت متمایل شد که این منطقه را به سمت جنوب (به پاکستان و هند) وصل کنیم و در نتیجه اتصال شمال و شرق (به روسیه و چین) را محدود کنیم. از نظر ایالات متحده، منطقه و منابع طبیعی غنی آن نباید در انحصار روسیه باشد و نباید به جاه‌طلبی‌های ژئواستراتژی چین سرعت بخشد. بنابراین جاده‌های منطقه‌ای، راه‌آهن و خطوط لوله از منظر یک بازی بزرگ جدید دیده می‌شوند. از دیدگاه استراتژیک کلان جهانی، ظهور نکردن یک رقیب و همتای جهانی در آسیای مرکزی هدف بلندمدت ایالات متحده است. نتیجه این هدف ایجاد یک منطقه حائل دوستانه بین چین و روسیه با استفاده از دانش فناوری غربی و چگونگی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در منطقه بوده است (کوسرا^۱، ۲۰۱۳a و منکوف^۲، ۲۰۱۳).

با توجه به وضعیت افغانستان در دوره پس از ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده نیز مجبور به یافتن شبکه‌های لجستیکی برای تدارکات نظامی خود شد، اگرچه این محاسبات با باراک اوباما، که با تعهد پایان دادن به جنگ‌های خارجی پرهزینه به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد، شروع به تغییر کرد. در اینجا، ایده بهبود ارتباطات و زیرساخت‌های منطقه‌ای در آسیای مرکزی اهمیت جدیدی پیدا کرد، تا به توسعه جوامعی باثبات و با اقتصادهای به‌هم‌پیوسته و خودپایدار کمک کند. این مهم، ایالات متحده را قادر می‌سازد تا حضور نظامی مستقیم خود را در منطقه کاهش دهد (و در نهایت از آن خارج شود).

این ایده‌ها در مفهوم جاده ابریشم جدید تجسم یافتند. دولت اوباما با اطلاع از مباحثات در اتاق‌های فکر واشنگتن و با استفاده از درس‌های آموخته‌شده در ایجاد شبکه‌های لجستیکی نظامی و جریان‌های تدارکاتی به افغانستان، تصمیم گرفت طرح جاده ابریشم منطقه‌ای خود را توسعه دهد. به‌طور خاص، این طرح از شبکه توزیع شمالی الهام گرفت، شبکه موفقی از مسیرهای لجستیکی به افغانستان که توسط ارتش ایالات متحده در امتداد سه بردار کلیدی راه‌اندازی شد: مسیر شمالی که از تاجیکستان و قرقیزستان می‌گذرد، مسیر شمال غربی که

۱. Kucera

۲. Mankoff

از ازبکستان، قزاقستان، روسیه و لتونی و مسیر غربی که از ازبکستان، قزاقستان، آذربایجان و گرجستان می‌گذرد (کوچینز، ساندرسون و گوردون^۱، ۲۰۰۹، ۲۰۱۰؛ لی^۲، ۲۰۱۲).

سپس هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه وقت^۳ خطوط کلی سیاسی استراتژی راه ابریشم پس از خروج را در تابستان ۲۰۱۱ بیان کرد. این استراتژی بر افغانستان و قابلیت سیاسی و اقتصادی آن پس از خروج نهایی نیروهای نظامی ایالات متحده متمرکز بود. البته این استراتژی می‌بایست ایجاد یک عنصر قوی در منطقه را نیز در بر می‌گرفت زیرا افغانستان نمی‌توانست بدون اینکه ارتباطات منطقه‌ای آن تقویت شود از نظر اقتصادی مقرون‌به‌صرفه به حساب آید. بنابراین کشورهای آسیای مرکزی که محصور در خشکی بودند، شرکت‌کنندگان کلیدی در یک سناریوی برد-برد در نظر گرفته شدند. از منظر ایالات متحده، آنها برای بهره‌مندی کامل از منابع طبیعی و سایر منابع بالقوه خود به توسعه زیرساخت‌ها، هماهنگ‌سازی و آزادسازی سیاست‌های تجاری و همچنین ترویج حکمرانی خوب- به‌ویژه کاهش فساد و رانت‌خواری نخبگان نیاز داشتند. توسعه اجتماعی- اقتصادی این پروسه، این قابلیت را برای افغانستان فراهم می‌کند تا از بازارهای نوظهور در آسیای مرکزی استفاده کند. به‌طور خلاصه، طرح جاده ابریشم به دنبال ادغام آسیای مرکزی بزرگ به منظور بهبود وضعیت سیاسی نامشخص افغانستان و کاهش وابستگی آن به کمک‌های غربی بود. بنابراین به نظر می‌رسد که رهبری ایالات متحده به این نتیجه رسید که بهتر می‌تواند از طریق توسعه زیرساخت‌ها و سرمایه‌گذاری به اهداف خود برای افغانستان و منطقه دست یابد تا از طریق حضور نظامی و کمک‌های اقتصادی.

با این حال، این دیدگاه کاملاً جدید نبود، زیرا تعامل ایالات متحده در افغانستان قبلاً بر دکترین ضد شورش تکیه کرده بود (دولت ایالات متحده^۴، ۲۰۰۹)، یعنی بر ایجاد قابلیت‌های محلی، ملی و «به‌دست آوردن قلب و ذهن» جمعیت‌های هدف تأکید داشت مانند دوران «پروژه‌های تثبیت کوتاه‌مدت» (کلینتون^۵، ۲۰۱۱b). بنابراین ابتکار راه ابریشم با این دیدگاه

۱. Kuchins, Sanderson and Gordon

۲. Lee

۳. Clinton (2011a&b)

۴. US Government

۵. Clinton

تکمیل و بر پایه تلاش‌های بومی‌سازی شده چند میلیارد دلاری ایالات متحده آمریکا در افغانستان برای ملت‌سازی بنا شد. نمونه‌ای از این تلاش‌ها عبارتند از ساختن یا تعمیر راه‌ها و پل‌ها برای تسهیل تجارت، حمل‌ونقل و اتصال مردم به مردم در افغانستان و فراتر از آن، پروژه‌های کلیدی نظیر جاده کمربندی افغانستان که شهرهای بزرگ افغانستان را به هم متصل می‌کند و پل تاجیکستان-افغانستان بر روی رودخانه پنجی (بی‌بی‌سی^۱، ۲۰۰۷؛ بازرس کل ویژه برای بازسازی افغانستان^۲، ۲۰۱۶). همچنین ایالات متحده برای ساخت خطوط انتقال انرژی، نیروگاه‌های برق آبی و اصلاحات مرتبط در سراسر کشور حمایت مالی نیز انجام داد. علاوه‌براین‌ها، ایالات متحده برای بهبود ارتباطات سایبری، کمک‌های فنی برای ایجاد شبکه‌ای از کابل‌های فیبر نوری در این کشور ارائه کرد (تریسی^۳، ۲۰۱۳). هم‌زمان با این اقدامات، چارچوب جاده ابریشم نیز ابتکارات زیرساختی موجود در منطقه را تکمیل و حمایت کرد مانند توسعه کریدورهای حمل‌ونقل (دالان‌های ترابری) که توسط بانک توسعه آسیایی هماهنگ شده بود (بلیک^۴، ۲۰۱۳)^۵ و جز برنامه همکاری اقتصادی منطقه‌ای آسیای مرکزی قرار داشت.

همانطور که اشاره شد، این امید وجود داشت که ادغام کل منطقه در یک شبکه عمدتاً شمالی-جنوبی برای تجارت، ترانزیت و ارتباطات بتواند افغانستانی باثبات و به‌طور فزاینده‌ای مرفه را به‌عنوان مرکز پیوندهای منطقه‌ای و زنجیره‌های ارزش ایجاد کند (فدورنکو^۶، ۲۰۱۳). افغانستان به‌عنوان «قلب آسیا»ی جدید تصور می‌شد. یکی دیگر از اجزای اصلی این طرح شامل اقتصادهای روبه‌رشد پاکستان و هند بود که به منابع طبیعی فراوان از آسیای مرکزی نیاز داشتند. برای پاسخ به این نیاز، ابتکار راه ابریشم، ساخت و توسعه زیرساخت‌ها برای اتصال کشورهای آسیای مرکزی به پاکستان و هند از طریق افغانستان بود.

۱. BBC

۲. Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction

۳. Tracy

۴. Blake

۵. برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به www.carecprogram.org

۶. Fedorenko

به‌طور مشخص، وزارت امور خارجه ایالات متحده تا ۴۰ پروژه زیرساختی را برای پیگیری در منطقه شناسایی کرد (مانکف، ۲۰۱۳؛ کوسرا، ۲۰۱۱). اینها شامل ابتکاراتی برای توسعه شبکه‌های انتقال انرژی، خطوط لوله انرژی، ارتباطات حمل‌ونقل و شبکه‌های اطلاعاتی بودند. دو پروژه کلیدی اتصال منطقه‌ای که استراتژی ایالات متحده تعیین کرد عبارت بودند از (۱) خط لوله گاز ترکمنستان-افغانستان-پاکستان-هند (TAPI) که انتقال گاز طبیعی ترکمنستان به بازارهای در حال رشد و تشنه به منابع در هند را دنبال می‌کرد. (۲) شبکه انتقال انرژی (CASA, ۱۰۰۳)^۱ برای انتقال نیروی آبی مازاد از قرقیزستان و تاجیکستان به افغانستان و پاکستان (تریسی، ۲۰۱۳؛ بلیک، ۲۰۱۳).

با این حال در آینده، این طرح با یک تضاد کلیدی روبه‌رو می‌شد. به این معنی که ایالات متحده از زیرساخت‌ها به‌عنوان راهی برای تکمیل جعبه ابزار نظامی خود و در نهایت خاتمه دادن به عملیات پرهزینه در افغانستان استفاده می‌کرد و در همان زمان، برای ایده‌های زیرساختی خود به‌عنوان گزینه‌های سیاست غیرسیاسی و کاربردی برای کشورهای منطقه و دیگر قدرت‌های بزرگ علاقه‌مند، بازاریابی می‌کرد. به هر روی، این طرح صرف‌نظر از ایراداتش، ماهیت ژئواستراتژی پیشبرد ارتباطات فرامنطقه‌ای و فعالیت‌های اقتصادی را نشان می‌دهد.

دگرگونی استراتژی جاده ابریشم

افراد مختلفی سکان‌دار طرح جدید جاده ابریشم آمریکا بودند. همانطور که گفته شد، داشتن یک نقشه راه مشخص برای دوره پس از کاهش نیروها در افغانستان، ضروری بود. دولت اوباما باید نشان می‌داد که یک استراتژی خروج مبتنی بر یک چشم‌انداز جامع برای افغانستان دارد که کل منطقه را شامل می‌شود. اگر به نظر می‌رسید که ایالات متحده و شرکای آن علاقه خود را نسبت به کشور و منطقه از دست داده‌اند، فقدان یک برنامه مشخص می‌توانست به بی‌ثباتی وضعیت امنیتی در افغانستان کمک کند. شکست در دستیابی به هدف گسترده‌تر در افغانستان خودپایدار ممکن است تمایل متحدان و شرکا را در آینده برای پیوستن به مأموریت‌های دیگر تحت رهبری ایالات متحده تضعیف کند. فقدان چشم‌انداز نیز می‌توانست

۱. به‌عنوان مثال ببینید صفحه اصلی پروژه‌ها در: www.casa-1000.org

و بانک جهانی شرح پروژه در: <http://projects.worldbank.org/P145054?lang=en>

مردم افغانستان را نیز از خود بیگانه کند و شرایط را برای بی‌نظمی و افراط‌گرایی شدن فراهم کند. ایالات متحده باید نشان می‌داد فعالیت‌هایش صرفاً به دلیل حفظ امنیت خودش در افغانستان نیست (کوچینز^۱ و استار، ۲۰۱۰).

این نکته را نیز باید اضافه کرد که آینده‌ای خودپایدار برای جامعه افغانستان مستلزم همکاری نزدیک منطقه‌ای است و بسیار واضح بود که در این منطقه قدرت‌های غیرغربی، ایالات متحده را با چالش استراتژیک مواجه خواهند کرد. آمریکا فرض را بر این نهاده بود که با کاهش توجه و مشارکت خود در منطقه، چین و روسیه تعامل منطقه‌ای خود را افزایش خواهند داد. همانطور که پیشتر بحث شد، ردپای چین و نفوذ چین در آسیای مرکزی مدتی بود که به‌طور قابل توجهی افزایش یافته لذا در طول سال‌های ریاست‌جمهوری اوباما، فشاری برای یافتن سناریوهای برد-برد احتمالی با جمهوری خلق چین در آسیای مرکزی ایجاد شد. دولت اوباما در نهایت به این نتیجه رسید که سرمایه‌گذاری‌های چین می‌تواند به تلاش‌های این کشور برای رشد اقتصادی و یکپارچگی منطقه کمک کند. درحالی‌که ایالات متحده اوباما هنوز خود را یک شریک منطقه‌ای مهم می‌دانست و معتقد بود که شرکت‌های آمریکایی نقشی قابل توجه را ایفا خواهند کرد، اما چین به صراحت با عنوان «پیشرو در تجارت (در آسیای مرکزی) و سرمایه‌گذاری آینده» شناخته شد (تریسی، ۲۰۱۳).^۲

تمایل به سناریوهای برد-برد احتمالی با چین در آسیای مرکزی با روی کار آمدن دولت ترامپ و برعهده گرفتن رهبری سیاست خارجی ایالات متحده تغییر کرد. دیدگاه رقابتی‌تری که مبتنی بر سیاست معاملاتی (ترجیحاً و نه الزاماً براساس شرایط دوجانبه) و تمایل به مهار اشکال سخت‌تر قدرت برای دستیابی به مزیت نسبی، جایگزین شیوه تعامل فعال اوباما شد (سینکونن^۳، ۲۰۱۸). اچ آر مک مستر^۴، مشاور امنیت ملی ترامپ به همراه گری دی کوهن^۵، مدیر شورای اقتصاد ملی، دیدگاه فعلی دولت را خلاصه کردند:

۱. Kuchins

۲. احتمالاً، پس از آنکه جان کری رهبری وزارت امور خارجه را از کلینتون به عهده گرفت، علاقه به پیشبرد ارتباط منطقه‌ای به صراحت تحت عنوان طرح راه ابریشم در واشنگتن کاهش یافته است.

۳. Sinkkonen

۴. H. R. McMaster

۵. Gary D. Cohn

[...] جهان یک «جامعه جهانی» نیست، بلکه عرصه‌ای است که در آن کشورها، بازیگران غیردولتی و کسب‌وکارها برای کسب مزیت درگیرند و رقابت می‌کنند. ما قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی بی‌نظیری را به این مجمع می‌آوریم. ما به جای انکار این ماهیت اساسی امور بین‌الملل، از آن استقبال می‌کنیم.

(مک مستر و کوهن، ۲۰۱۷)

برای مثال، دیدگاه رقابتی‌تر به این معنی است که «فضاهای مشترک» در دیدگاه ژئواستراتژی اوباما یعنی دریاها، آزاد، فضا، حوزه سایبری و فضای هوایی، که یکی از ویژگی‌های کلیدی «استراتژی امنیت ملی»^۱ ۲۰۱۵، بودند، در سند سال ۲۰۱۷ که توسط دولت ترامپ تهیه شد، صرفاً به «دامنه» تبدیل شدند. همچنین برد-برد فراگیر، که مشخصه و ابتکار راه ابریشم در سال‌های اوباما بود، با لفظ‌های خصمانه بیشتری، به‌ویژه در مورد چین، جایگزین شد.

در این رابطه، آخرین «استراتژی امنیت ملی» (NSS) استدلال می‌کند که:

چین و روسیه می‌خواهند دنیایی را در تضاد با ارزش‌ها و منافع ایالات متحده شکل دهند. چین به دنبال خارج کردن ایالات متحده از منطقه اقیانوس هند-آرام^۲ است تا دامنه الگوی اقتصادی دولت‌محور خود را گسترش دهد و منطقه را به نفع خود تغییر دهد.

(کاخ سفید، ۲۰۱۷، ص. ۲۵)

همچنین این سند بدون اشاره مستقیم به پروژه «کمربند و جاده»^۳، تأکید می‌کند که «چین میلیاردها دلار در زیرساخت‌ها سرمایه‌گذاری می‌کند» و کشورهای درحال توسعه را

۱. National Security Strategy (NSS)

۲. این عبارت ترجمه عبارت Indo-Pacific است که به قسمت استوایی اقیانوس هند و قسمت غرب و مرکزی اقیانوس آرام اشاره دارد و منطقه وسیعی از کره زمین را شامل می‌شود. این منطقه، مفهومی ژئواستراتژی برای نامگذاری منطقه ژئوپلیتیکی، اقتصاد جغرافیایی است که از سواحل غربی ایالات متحده آمریکا تا ساحل شرقی قاره آفریقا و در مجموع کشورهای دو منطقه اقیانوس هند و اقیانوس آرام را شامل می‌شود. مترجم

۳. ابتکار کمربند و جاده چین [Belt and Road Initiative (BRI)] استراتژیک است که توسط جمهوری خلق چین آغاز شده و به دنبال اتصال آسیا با آفریقا و اروپا از طریق شبکه‌های زمینی و دریایی با هدف بهبود یکپارچگی منطقه‌ای، افزایش تجارت و تحریک رشد اقتصادی است. مترجم

هدف قرار می‌دهد تا «تأثیر خود را گسترش دهد» و «حاکمیت بسیاری از دولت‌ها در منطقه اقیانوس هند-آرام» را به نفع خود تغییر دهد. (کاخ سفید، ۲۰۱۷، ص. ۳۸، ۴۶). علاوه‌براین، افغانستان هنوز به‌عنوان یک قطعه مهم از پازل در آسیای مرکزی شناخته می‌شود و جهت اتصال منطقه‌ای از شمال به جنوب به‌شدت تأیید شده و ارجحیت دارد. همانطور که در سند آمده است:

ما به همکاری با افغانستان برای ارتقای صلح و امنیت در منطقه ادامه خواهیم داد. ... ما به کشورهای آسیای جنوبی کمک خواهیم کرد تا با افزایش نفوذ چین در منطقه، حاکمیت خود را حفظ کنند. ... ما یکپارچگی اقتصادی آسیای مرکزی و جنوبی را تشویق خواهیم کرد و با تقویت رونق و پیوندهای اقتصادی، اتصال و تجارت را بهبود می‌بخشیم. ما هند را تشویق خواهیم کرد تا کمک‌های اقتصادی خود را در منطقه افزایش دهد. در پاکستان، با بهبود امنیت و با نشان دادن اینکه پاکستان به ایالات متحده در اهداف ضد تروریسم کمک می‌کند، روابط تجاری و سرمایه‌گذاری ایجاد خواهیم کرد.

(کاخ سفید، ۲۰۱۷، ص. ۵۰)

به‌طور خلاصه، ژئواستراتژی معاصر ایالات متحده، پروژه‌های زیرساختی چین را بین قدرت‌های بزرگ در حوزه رقابت «با مجموع صفر» قلمداد می‌کند. این تعجب‌آور نیست، زیرا تفکر ژئواستراتژی واشنگتن گذشته‌ای قوی دارد و زیرساخت‌های تجاری را به‌عنوان بخشی از جعبه ابزار پیشبرد منافعتش در سراسر جهان می‌بیند (کورچیچ^۱، ۲۰۱۰، ص. ۲۱).

بااین‌حال می‌توانیم با نگاهی گسترده‌تر، این طور استدلال کنیم که ابتکار راه ابریشم دولت اوپاما نیز برخی از این عناصر ژئواستراتژی رقابتی‌تر بودن را در خود داشته است. در این ابتکار، مشارکت استراتژیک فزاینده بین ایالات متحده و هند، همچنین نقش هند در ایجاد تعادل استراتژیک بین ایالات متحده و چین بسیار مهم بوده است. در دوران اوپاما، هند براساس منافع استراتژیک، ارزش‌های دموکراتیک مشترک و دیدگاه مشترک درباره منطقه، به‌عنوان «شریک ضروری» در قرن بیست‌ویکم تعریف شده بود (شرمن^۲، ۲۰۱۲؛ برنز^۳، ۲۰۱۴). از این

۱. Kurečić

۲. Sherman

۳. Burns

منظر، جای تعجب نیست که دیدگاه ایالات متحده برای منطقه عمدتاً اتصال از شمال به جنوب بوده یعنی به دنبال پیوند آسیای مرکزی، از جمله افغانستان، به هند به جای چین بوده است.

این طور احساس می‌شود که قدرت و نفوذ چین در منطقه در حال افزایش است بنابراین شاخ غولی که دولت ترامپ با آن روبه‌روست توسعه یک پلتفرم رقابتی با مرکزی به قدر کافی قدرتمند در منطقه است. با توجه به نکات مذکور به نظر می‌رسد که ایالات متحده به‌جای دنبال کردن مفهوم محدودی از جاده ابریشم بهتر است که پیشبرد یک منطقه آزاد، باز و متصل به اقیانوس هند-آرام را دنبال کند (تیلرسون^۱، ۲۰۱۷؛ پاندا^۲، ۲۰۱۷). بنابراین می‌توان برای هند به‌عنوان متعادل‌کننده‌ای در منطقه، وزن بیشتری قائل شد تا گسترش اقتصاد جغرافیامحور چین را به سمت غرب مهار کند.

با این حال، مقابله با نفوذ اقتصادی فزاینده چین، تلاشی دشوار و پرهزینه خواهد بود و ایالات متحده در آسیای مرکزی با معماهایی مواجه خواهد شد. اگر ثبات افغانستان مبتنی بر رشد اقتصادی آن باشد و اگر این مسئله تا حد زیادی تابعی از همگرایی افغانستان با منطقه و همچنین ادغام منطقه با بازارهای جهانی گسترده‌تر باشد، چین از نظر جغرافیایی در موقعیت مناسبی قرار دارد و مقاومت کردن با قدرت جذب منطقه‌ای این کشور سخت خواهد بود (مانکف، ۲۰۱۳). این‌طور به نظر می‌رسد که ایالات متحده تحت رهبری ترامپ بیشتر در درون متمرکز شده است. بنابراین سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی توسط دولت ترامپ احتمالاً عمدتاً ماهیت داخلی دارند، حتی اگر دیدگاه ژئواستراتژی رقابتی این دولت مستلزم سرمایه‌گذاری بین‌المللی قابل توجهی باشد. پس در درازمدت، به نظر می‌رسد که چین توانایی بیشتری برای تأمین مالی پروژه‌های زیرساختی حیاتی و کسب دستاوردهای استراتژیک مرتبط در آسیای مرکزی خواهد داشت.

لازم است از نقطه نظر رقابت ژئواستراتژی نیز به ابتکار جاده ابریشم توجه کرد که اگرچه با یک محور روشن شمال به جنوب طراحی شده بود اما در این استراتژی، ایران (که اوباما به

۱. Tillerson

۲. Panda

دنبال توافق بر سر برنامه هسته‌ای آن کشور بود^۱ و روسیه (که اوباما می‌خواست روابطش را با آن مجدداً تنظیم کند) کنار گذاشته شده بودند حتی با وجود اینکه روسیه جریان تدارکات مهم نظامی ایالات متحده را از طریق شبکه توزیع شمالی در طول جنگ در افغانستان تسهیل می‌کرد.

با نگاهی به آینده، بعید است که همکاری اقتصادی واشنگتن در آسیای مرکزی با ایران یا روسیه به این زودی‌ها شکوفا شود. ایالات متحده به رهبریت ترامپ به‌وضوح به دنبال مقابله با ایران است (حداقل در لفاظی) (راس^۲، ۲۰۱۸) و شاید حتی به دنبال لغو توافق هسته‌ای نیز باشد. همچنین روابط با روسیه پس از جنگ سرد در پایین‌ترین سطح خود قرار دارد و به احتمال زیاد در همین سطح نیز باقی خواهد ماند و این، جهان‌بینی رقابتی این رهبر را منعکس می‌کند (کاتز^۳، ۲۰۱۸).

چالش اقتصاد جغرافیامحور چین: ابتکار کمربند و جاده^۴

چین نیز برای چشم‌انداز مدرن خود جاده ابریشمی تعریف کرده است که گرچه تقلیدی از ایالات متحده آمریکاست اما فراتر از آن است. آنچه امروزه به‌عنوان ابتکار کمربند و جاده شناخته می‌شود، توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل را برای تسهیل ارتباطات، تجارت و جریان منابع و در نهایت نفوذ اقتصادی و سیاسی چین در نظر می‌گیرد. جمهوری خلق چین به تأمین مالی و ایجاد شبکه گسترده‌ای از اتصالات زمینی شامل بزرگراه‌ها، راه‌آهن، خطوط لوله نفت و گاز، همچنین میادین نفت و گاز، معادن معدنی، سایت‌های تولید صنعتی و لجستیک، مناطق ویژه اقتصادی، بنادر و فرودگاه‌ها مشغول بوده است. چنین اقداماتی در غرب چین، در سراسر آسیای مرکزی و فراتر از آن، تا آفریقا و اروپا صورت گرفته است. این تلاش‌ها توسط سایر مؤلفه‌های ابتکاری مانند ارتباطات استراتژیک با شرکای کلیدی، استفاده از

۱. این مطلب در فصل هشتم این کتاب به تفصیل مطرح شده است.

۲. Ross

۳. Katz

۴. ابتکار کمربند و جاده چین [Belt and Road Initiative (BRI)] استراتژیک است که توسط جمهوری خلق چین آغاز شده و به دنبال اتصال آسیا با آفریقا و اروپا از طریق شبکه‌های زمینی و دریایی با هدف بهبود یکپارچگی منطقه‌ای، افزایش تجارت و تحریک رشد اقتصادی است. مترجم

سرمایه‌گذاری‌های مالی به‌عنوان یک اهرم، هماهنگ‌سازی سیاست‌ها و ارتباطات فرهنگی پشتیبانی شده‌اند (سجودیک و تاتار^۱، ۲۰۱۳).

دسترسی نسبی به دریاهای آزاد، انگیزه پروژه‌های زیرساختی چین است. ابتکار راه ابریشم چین شامل ابعاد دریایی نیز می‌شود، به‌ویژه مسیر دریایی جنوبی که «جاده ابریشم دریایی قرن بیست‌ویکم» از آن عبور می‌کند (شین‌هوانت^۲، ۲۰۱۳). اخیراً چین به‌طور رسمی، چشم‌انداز «جاده ابریشم قطبی» در قطب شمال را تأیید کرده است (رویترز، ۲۰۱۸) البته این جهت‌گیری‌ها ممکن است چین را با چالش‌های استراتژیک مهمی نیز روبه‌رو کند. پکن تلاش می‌کند با سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های بندری در امتداد مسیر جنوبی (احتمالاً در آینده در قطب شمال) (کینج^۳، ۲۰۱۷) همچنین با ایجاد زیرساخت‌های جزیره‌ای در دریای چین جنوبی، دسترسی دریایی خود را تضمین کند. درواقع برنامه‌های اورآسیا تاکنون عملی‌تر به نظر رسیده است. در راه‌های خشکی، هدف صریح چین نه‌تنها اتصال مجدد سرزمین اصلی به آسیای مرکزی، بلکه به اروپا، خاورمیانه و حتی آفریقا است به‌گونه‌ای که حامی دیدگاه چینی‌ها را در مورد یکپارچگی و توسعه باشد.

چشم‌انداز مؤلفه زمینی (کمربند) در ابتدا در یک سخنرانی توسط رئیس‌جمهور چین «شی جین پینگ»^۴ در سفرش به آسیای مرکزی در سپتامبر ۲۰۱۳ ارائه شد. «شی» پیشنهاد ساخت یک «کمربند اقتصادی در امتداد جاده ابریشم» را ارائه کرد که قاره اورآسیا را در بر می‌گرفت. از اقیانوس آرام تا دریای بالتیک. به گفته «شی» این منطقه اقتصادی عظیم که نزدیک به ۳ میلیارد نفر در آن زندگی می‌کنند، «بزرگ‌ترین بازار جهان را با پتانسیلی بی‌نظیر نشان می‌دهد» (وو و ژانگ^۵، ۲۰۱۳).

براساس طرح‌های اولیه منتشر شده در دسترس عموم، مسیر زمینی از آسیای مرکزی، خاورمیانه و ترکیه به سمت آلمان می‌رود و به بندر روتردام هلند ختم می‌شود. از روتردام، همچنین یک اتصال به ونیز ایتالیا جایی که مسیر به قسمت دریایی جاده ابریشم متصل

۱. Szczudlik & Tatar

۲. Xinhuanet

۳. Kynge

۴. Xi Jinping

۵. Wu and Zhang

می‌شود، وجود دارد. این جاده دریایی از ساحل شرقی چین آغاز می‌شود و از تنگه مالاکا و کلکته در هند می‌گذرد. سپس به سمت نایروبی در ساحل غربی آفریقا ادامه می‌یابد. از آنجا به سمت شمال تا مدیترانه می‌رود و به ونیز ختم می‌شود (تیتزی^۱، ۲۰۱۴).

پس از آن، طرح‌های چین تکامل یافت. برای نشان دادن چشم‌انداز اتصال زمینی، گاهی اوقات از ایده «پنج انگشت» استفاده می‌شد، که هر انگشت یک راهرو حرکت از چین به خارج و بالعکس را نشان می‌داد (به‌عنوان مثال مراجعه کنید به خانای^۲، ۲۰۱۲؛ ان جی^۳، ۲۰۱۷). در سال ۲۰۱۵، دولت چین یک سیاست رسمی با عنوان چشم‌اندازها و اقدامات مربوط به ایجاد هم‌زمان کمربند اقتصادی جاده ابریشم و جاده ابریشم دریایی قرن بیست‌ویکم منتشر کرد، که بیشتر آرزوهای روبه‌رشد چین را ترسیم و روشن می‌کرد و با طرح اولیه جاده ابریشم بسیار متفاوت بود (کمیسسیون توسعه و اصلاحات ملی^۴، ۲۰۱۵).

با توجه به ماهیت در حال ظهور پروژه، اهداف دقیق توسعه هنوز مشخص نشده است. ایجاد مکانیزم‌های تأمین مالی جدید، مانند صندوق راه ابریشم و بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیایی چندجانبه، همراه با حجم عظیم سرمایه‌گذاری‌های موجود، عملاً تضمین‌کننده تعداد روبه‌رشد پروژه‌های توسعه‌ای بالقوه خواهد بود. در کنار آن وجود اهرم اقتصاد جغرافیامحور^۵، به چین امکان انعطاف‌پذیر بودن را داده است زیرا بسیاری از شهرها و کشورها به منظور تبدیل شدن به بخشی از این شبکه‌های نوظهور ارتباط اقتصادی، مشتاق ایجاد ارتباط با چین‌اند. با این حال، این که چه تعداد از این پروژه‌های زیربنایی اجرا خواهد شد، سؤال است که هنوز جوابی برای آن نداریم. با توجه به هزینه‌های تخمینی که می‌تواند از ۱ تریلیون دلار آمریکا فراتر رود (پرلز و هوانگ^۶، ۲۰۱۷)، هیچ تضمینی وجود ندارد که در نهایت بودجه کافی برای هر پروژه در دسترس باشد یا اینکه کشورهای میزبان در نهایت قادر باشند سطوح بالای بدهی خود را به‌طور پایدار مدیریت کنند (هی^۷، ۲۰۱۸). درعین حال وجود

۱. Tiezzi

۲. Khanna

۳. Ng

۴. National Development and Reform Commission

۵. geo-economic

۶. Perlez and Huang

۷. He

طرح‌های فریبنده، تفکر اقتصادی و محاسبات بالقوه سیاسی را نیز تغییر می‌دهد، برای مثال پاسخ مناسب و مثبت کشورهای هدف در جهت منافع چین سبب بروز و تشدید اثر اقتصاد جغرافیامحور خواهد شد.

ایده چین برای احیای جاده ابریشم و راه‌اندازی طرح جامع کمربند و جاده را می‌توان به‌عنوان بخشی از گسترش وسیع‌تر و مداوم چین به سمت غرب خواند که با تمرکز قوی بر مدرن‌سازی داخلی آغاز شد (پاندا، ۲۰۱۳؛ وانگ، ۲۰۱۲). توجه استراتژیک چین مدرن - هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی - عمدتاً معطوف به مناطق ساحلی آن بوده و این الگو به سود شهرهای ساحلی و توسعه صنعتی آنها تمام شده است. ایجاد مناطق ویژه اقتصادی در جنوب شرقی چین این روند را شدت بخشید. اما مناطق غربی، کمتر توسعه یافتند و در تعامل با جهان بیرون جا ماندند (وانگ، ۲۰۱۲؛ سجودیک و تاتار، ۲۰۱۳).

با مطرح شدن «استراتژی توسعه بزرگ غرب»، توسعه مناطق غربی در اوایل دهه ۲۰۰۰ برای دولت چین جدی شد (کولی^۱، ۲۰۱۲؛ وانگ، ۲۰۱۲). این استراتژی نتایجی نیز با خود به همراه آورد به‌عنوان مثال با افزایش فعالیت اقتصادی، سبب کاهش جریان مهاجرت به مناطق ساحلی صنعتی‌تر شد (چن، ۲۰۱۴). درعین‌حال، این فرایند منجر به افزایش تقاضا برای انرژی موجود در نزدیکی آسیای مرکزی شد.

این نکته را نیز باید اضافه کرد که پروژه‌های زیرساختی داخلی برای بهبود انسجام سیاسی داخلی طراحی شدند که بی‌تردید عوایدی حیاتی برای رهبر سیاسی زمان خود به همراه خواهند آورد. به‌طور خاص می‌توان به استراتژی توسعه مربوط به تأمین تمامیت ارضی و حفظ ثبات سیاسی در مناطق غربی چین اشاره کرد به‌ویژه در منطقه چندقومیتی «سین کیانگ» که مرکز جمعیت فعالان سیاسی اویغور است. از دیدگاه پکن، مدرن‌سازی و شهرنشینی راه‌هایی برای کاهش محبوبیت هویت‌های قومی و فرهنگی محلی فراهم می‌کند و انتظار می‌رود از طریق توسعه، خطرات ناشی از بی‌ثباتی سیاسی داخلی و جدایی طلبی‌های آشکار، کاهش یابد. درعین‌حال، چین در مورد استفاده از ابزارهای اجباری برای حفظ امنیت و ثبات

۱. Cooley

داخلی هیچ ملاحظات جدی ندارد (بروگیر^۱، ۲۰۱۴؛ کلارک^۲، ۲۰۱۷). درواقع جمهوری خلق چین برای مبارزه با آنچه که «سه شر»- یعنی افراط‌گرایی مذهبی، جدایی‌طلبی و تروریسم- در استان‌های غربی و فراتر از مرزهای خود در آسیای مرکزی می‌داند، همکاری امنیتی منطقه‌ای خود را از طریق سازمان همکاری شانگهای توسعه داده است (کولی، ۲۰۱۲؛ رونی^۳، ۲۰۱۳).

چرخش چین به سمت غرب، اهداف استراتژیک برون‌مرزی کمتری را دنبال می‌کند. زیرا از یک طرف، دولت از اثرات بالقوه دومینووار می‌ترسد، که به موجب آن بی‌ثباتی در کشورهای همسایه به غرب چین سرایت کند. بنابراین جمهوری خلق چین با ایجاد ثبات در آسیای مرکزی از طریق روش ترکیبی بهبود روابط سیاسی، توسعه اقتصادی و همکاری امنیتی، در جهت تأمین منافع خود قدم برداشته است. بدین منظور، مشارکت‌های استراتژیک و سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی منطقه‌ای روبه‌رشد را هدف قرار می‌دهد. علاوه بر آنکه بهبود قابلیت‌های منطقه‌ای را برای مبارزه با «سه شر» دنبال می‌کند (بروگیر، ۲۰۱۴؛ سجودیک و تاتار، ۲۰۱۳).

از سوی دیگر، گسترش چین به سمت غرب از منظر ژئواستراتژی جهانی نیز اهمیت ویژه‌ای دارد چراکه ایالات متحده برای مقابله با ظهور چین به‌طور کلی و در آسیا و اقیانوسیه به‌طور خاص، مجدداً توجه استراتژیک خود به آن منطقه معطوف کرده است (گینز^۴، ۲۰۱۸) (برای یک فرمول سیاسی به کلینتون، ۲۰۱۱c مراجعه کنید). این موضوع به ترس از مهار در چین منجر شده است و این حس را ایجاد می‌کند که واشنگتن باید تلاش کند تا روابط و جایگاه چین در منطقه (آسیا- اقیانوس آرام) را تضعیف کند. با تشدید ترس‌ها، به‌ویژه در زمان دولت ترامپ و جهان‌بینی رقابتی‌تر، چین آشکارا خطر رویارویی با ایالات متحده را تشخیص داده است، بنابراین سیاستی را دنبال می‌کند که تقویت نظامی در داخل را با دیپلماسی سیاسی- اقتصادی در خارج از کشور ترکیب می‌کند (وانگ، ۲۰۱۲، ۲۰۱۵؛ سان^۵،

۱. Brugier

۲. Clarke

۳. Roney

۴. Gaens

۵. Sun

۲۰۱۳). توسعه زیرساخت‌ها و اتصال منطقه‌ای با نمای برد-برد اهداف مجموع صفر را که بر مقابله با سیاست‌های مهار ایالات متحده متمرکز است، پنهان می‌کند به‌ویژه با تغییر الگوهای منطقه‌ای وابستگی‌ها و عدم تقارن‌ها، آن هم به روش‌هایی که بیشتر به نفع تلاش‌های چین و افزایش نفوذ چین است.

با توجه به دریا‌های مستعد درگیری که در نزدیکی قلمرو چین قرار دارند به‌ویژه دریای چین جنوبی- آسیای مرکزی و خاورمیانه، در مقام مقایسه با ایالات متحده، رهبری پکن با گزینه‌های مطلوب‌تری روبه‌روست. به‌عنوان مثال، کاهش قابل توجه نیروهای ایالات متحده در افغانستان فضای ژئوپلیتیکی و اقتصاد جغرافیامحور را در آسیای مرکزی باز کرده است و چین می‌تواند به سمت آن پیشروی کند و می‌تواند از آن بدون خطر رویارویی مستقیم نظامی بین دو قدرت بزرگ، مزایای اقتصادی، سیاسی و امنیتی به‌دست آورد. این دستاوردی است که در آسیا-اقیانوسیه^۱ به سختی محقق می‌شود.

ابتکار راه ابریشم چین تا حد زیادی با استراتژی اقتصادی و چشم‌انداز ژئواستراتژی ایالات متحده رقابت می‌کند با این حال، چین و ایالات متحده منافع مشترکی نیز دارند که می‌تواند به‌عنوان مبنایی برای پیشبرد مشترک رفاه و ثبات منطقه‌ای باشد. در افغانستان، واشنگتن حتی نشان داد که جمهوری خلق چین در پی خروج ایالات متحده کمک بیشتری به ثبات افغانستان کند (وانگ و سان، ۲۰۱۳). گزارش‌های اخیر نیز حاکی از آن است که چین بازی خود را در این زمینه افزایش داده است. برای مثال، انجام گشت‌زنی مشترک با سربازان افغان. طبق گزارش‌ها، چین حتی در حال بررسی حمایت از ایجاد یک پایگاه نظامی در کریدور واخان است، نوار باریکی در شمال شرقی افغانستان که تا چین امتداد دارد و تاجیکستان را از پاکستان جدا می‌کند (جکسون و عباس^۲، ۲۰۱۸).

ارتباط مجدد مبتنی بر اقتصاد جغرافیامحور در منطقه بزرگ آسیای مرکزی، این پتانسیل را به وجود می‌آورد که پویایی ژئواستراتژی بیشتر تغییر کند. اکنون چین به یک سرمایه‌گذار و شریک تجاری مهم برای کشورهای آسیای مرکزی تبدیل شده است. همچنین چشم‌انداز «کمر بند و جاده» پکن، تلاش مسکو برای گسترش اتحادیه اقتصادی اورآسیا به آسیای مرکزی

۱. Asia-Pacific (APAC)

۲. Jackson and Abbas

را به چالش کشانده است و این برای اتحادیه مذکور مطلوب نیست زیرا در حال حاضر با چالش‌های دیگری نیز روبه‌روست (رابرتس و همکاران^۱، ۲۰۱۴).

با اینکه چین و روسیه برای مقابله با هژمونی ایالات متحده و ترویج نظم جهانی چندقطبی منافع استراتژیک مشترکی دارند اما احتمالاً روسیه از گسترش قابل توجه نفوذ اقتصادی چین از طریق ارتباط انرژی و حمل‌ونقل به آسیای مرکزی خوشحال نخواهد بود چراکه نفوذ اقتصادی روسیه را در آنجا تضعیف خواهد کرد و منجر به تقویت چین از نظر سیاسی در حوزه‌ای خواهد شد که مسکو به‌طور سنتی متعلق به خود می‌دانست. در حال حاضر، روسیه به‌راحتی به‌عنوان یک شریک کوچک جمهوری خلق چین در آسیای مرکزی تلقی می‌شود (بریل اولکات^۲، ۲۰۱۳؛ کولی، ۲۰۱۲) و این حقیقتی است که مسکو مسلماً از آن استقبال نمی‌کند.

علی‌رغم این ترس‌ها که می‌تواند ناشی از یک ضرورت محض در شرایط بسیار ملتهب بین‌المللی پس از سال ۲۰۱۴ باشد، روسیه به دنبال معاملات و سرمایه‌گذاری‌های انرژی جدید با شرایط خاص از سوی چین است، به‌ویژه برای پروژه‌های گران‌قیمت و چالش‌برانگیز استخراج هیدروکربن در سیبری شرقی و قطب شمال که احتمالاً به نفع پکن نیز خواهد بود. به‌عنوان مثال، شرکت ملی نفت چین^۳ (CNPC) و صندوق جاده ابریشم به تأمین مالی پروژه گاز طبیعی مایع^۴ (LNG) «یامال نواتک»^۵ در شرایط دشوار بین‌المللی کمک کرده‌اند. آنها اکنون دارای اقلیت قابل توجهی (و نفوذ مرتبط) در این سرمایه‌گذاری هستند و می‌توانند از منبع جدید LNG بهره‌مند شوند (رویترز، ۲۰۱۶a&b). درواقع، نقش یک شریک کوچک ممکن است حداقل در آینده نزدیک بهترین نقش موجود برای روسیه در مقابل چین باشد. این معضل ظاهراً چیزی بود که دولت ترامپ قصد داشت از آن به‌عنوان اهرمی برای تنظیم مجدد روابط وخیم آمریکا و روسیه استفاده کند اما تلاقی رویدادهای دیگر، منجر به یک دوره سرد فزاینده بین واشنگتن و مسکو شده است (کاتز، ۲۰۱۸).

۱. Roberts et al.

۲. Brill Olcott

۳. China National Petroleum Corporation (CNPC)

۴. liquefied Natural Gas (LNG)

۵. Novatek's Yamal

نکته دیگر آن است که هدف محور غربی چین تأمین منابع انرژی پایدار برای اقتصاد روبه‌رشد آن نیز هست. این امر مستلزم تنوع‌بخشی به سایت‌ها و مسیرهای تولیدی است که از طریق آنها انرژی وارد می‌شود. آسیای مرکزی بزرگ یک پایگاه و منبع حیاتی برای تحقق این اهداف فراهم می‌کند. در چارچوب طرح «کمربند و جاده»، چین بر سر قراردادهای تجاری، سرمایه‌گذاری، وام جهت تأمین حمایت سیاسی مورد نیاز، تأسیسات استخراج بتن و خطوط لوله در منطقه به توافق رسیده است. به‌عنوان مثال، در چارچوب راه‌اندازی پروژه جاده ابریشم در سال ۲۰۱۳ در قزاقستان، CNPC سرمایه‌گذاری چند میلیارد دلاری در میدان نفتی فراساحلی کاسغان^۱ (واقع در دریای خزر) را اعلام کرد که از آن نفت از طریق خطوط لوله موجود به چین منتقل می‌شود. متعاقباً قراردادهای قابل توجه دیگری با ازبکستان (از نظر تأمین نفت، گاز و اورانیوم) بسته شده است. همچنین در ترکمنستان، چین متعهد به توسعه زیرساخت‌های گاز طبیعی از جمله خطوط لوله برای میدان عظیم گازی گالکینیش^۲ شده است (فنگ^۳، ۲۰۱۴؛ سجودیک و تاتار، ۲۰۱۳).

چین همچنین به یکی از بزرگترین واردکنندگان نفت خاورمیانه تبدیل شده است. اما واردات از خاورمیانه، چین را با یک چالش استراتژیک آزاردهنده مواجه می‌کند. اگرچه بسیار بعید است، اما ایالات متحده می‌تواند مسیر عرضه را با مسدود کردن تنگه مالاکا قطع کند. این امر اهمیت مسیرهای حمل‌ونقل جایگزین را افزایش می‌دهد. با در نظر گرفتن خطر کاهش عرضه، جمهوری خلق چین در اعماق دریا در بندر گوادر^۴ پاکستان و کریدور حمل‌ونقل زمینی چندوجهی مرتبط بین کاشغر^۵ در غرب چین و گوادر سرمایه‌گذاری کرده است، استراتژی که در فصل ۱۴ این کتاب به آن پرداخته شده است. تمرکز بر جاده ابریشم قطبی در قطب شمال نیز می‌تواند مشکل امنیت چین را با توجه به حضور و نفوذ روسیه در منطقه کاهش دهد.

۱. Kasghan

۲. Galkynysh

۳. Feng

۴. Gwadar

۵. Kashgar

مقایسه اقتصاد جغرافیامحور چین و ایالات متحده آمریکا

تفاوت‌ها و شباهت‌های قابل توجهی بین رویکردهای اقتصاد جغرافیامحور اتخاذ شده توسط ایالات متحده و چین در آسیای مرکزی بزرگ وجود دارد. آنها را می‌توان از نظر ارتباط‌های حیاتی و ویژگی‌های آنها مقایسه کرد و وجوه اختلافشان را مطرح کرد:

دامنه جغرافیایی: ابتکار راه ابریشم ایالات متحده و تلاش‌های توسعه زیرساخت‌های آن از نظر جغرافیایی محدود بوده و بر اتصال افغانستان به جریان‌های منطقه‌ای انرژی و تجارت متمرکز شده است تا وابستگی پرهزینه این کشور به ایالات متحده آمریکا و متحدانش به‌عنوان تأمین‌کنندگان امنیت کاهش یابد. ابتکار «کمربند و جاده» چین بر توسعه زیرساخت‌ها متمرکز است و در حال حاضر از لحاظ جغرافیایی بسیار گسترده‌تر از رویکرد ایالات متحده است و چندین قاره و شهرهای متعدد را در بر می‌گیرد. علاوه‌براین، ابتکار چین جنبه داخلی روشنی نیز دارد، زیرا پکن به دنبال پیشبرد رشد اقتصادی و همچنین ثبات و انسجام سیاسی در داخل، به‌ویژه در بخش‌های کمتر توسعه‌یافته غربی کشور نیز بوده است.

هدف استراتژیک: گستره اهداف ژئواستراتژی راه ابریشم ایالات متحده بیشتر به صورت محدودسازی نفوذ چین بوده است اما رویکرد جهانی چین، تضمین رشد اقتصادی و ثبات سیاسی این کشور را به‌عنوان هدف دنبال می‌کرده است تا از طریق آنها، به آرزوی تبدیل شدن به قدرت سیاسی در جهان، جامه عمل بپوشاند. طرح ایالات متحده مبتنی بر کنش و واکنش بوده است این ویژگی به‌طور خاص در وضعیت افغانستان بیشتر قابل مشاهده است، درحالی‌که طرح چینی مبتنی بر حقایق روی میز و عملی برای تسهیل دستیابی چین به گسترش اقتصادی و سیاسی آن بنا شده است.

رویکرد برد-برد در مقابل مجموع صفر: در ابتدا، چین بخشی از معادله نبود اما برنامه‌های ایالات متحده به سمت یک موقعیت برد-برد تکامل یافت که شامل یک جزء چینی نیز باشد و این بیشتر به دلیل به رسمیت شناختن حضور اقتصادی و سیاسی روبه‌رشد چین در آسیای مرکزی بود. اما این وضعیت، تحت دولت ترامپ تغییر کرد و به نظر می‌رسد برای مهار رقبای منطقه‌ای به‌ویژه نفوذ فزاینده چین از رویکرد جمع صفر تبعیت می‌کند. به جای احیای رویکرد جاده ابریشم در آسیای مرکزی، نشانه‌های اولیه حرکت به سمت یک رویکرد جدید و

گسترده‌تر در منطقه اقیانوس هند- آرام^۱ با مزیت رقابتی دیده شد. اگرچه سرمایه‌گذاری‌های چینی معمولاً به‌عنوان پروژه‌هایی اقتصادی، غیرسیاسی و سودمند برای هر دو طرف، شناخته می‌شوند، اما قطعاً آنها روشی را برخواهند گزید که در آن دولت‌های منطقه و نخبگان مربوطه آن‌ها به هم متصل شوند یا در صورت نیاز، دور شوند. همچنین چینی‌ها نسبت به نحوه احترام یا انتقاد از منافعشان از سوی دیگر کشورها واکنش نشان خواهند داد.

حوزه‌های کلیدی: ژئواستراتژی ایالات متحده به‌طور معمول بر حوضه دریایی متمرکز است، جایی که جریان‌های کشتیرانی کلیدی حدود ۹۰ درصد حجم تجارت جهانی را حمل می‌کنند و ایالات متحده می‌تواند قدرت نظامی خود را آزادانه نشان دهد. در آسیای مرکزی، ایالات متحده رویکرد استراتژیکی که اتخاذ کرد ارتقای امنیت منطقه‌ای و ارتباط زمینی بود. متعاقباً، ایالات متحده رویکرد گسترده‌تر مقابله با نفوذ چین در اقیانوس هند و آرام^۲ را مطرح کرد که بیشتر بر حوضه دریایی متکی است.

اگرچه برنامه‌های ژئواستراتژی چین شامل مسیرهای دریایی می‌شود، اما تلاش‌های جدی برای ایجاد کریدورهای لجستیکی قاره‌ای را نیز در بر می‌گیرد. درواقع، مؤلفه زمینی طرح «کمربند و جاده» قبل از بُعد دریایی برنامه چین توسط رهبر این کشور رونمایی شد. طرح‌های زمینی چین از منظر حجم بالای محموله‌های حمل‌ونقل کارایی کمتری دارند، اما از منظر سرعت، کارآمدترند. حمل‌ونقل منابع انرژی از طریق خطوط لوله، یک استثنای قابل توجه از این قاعده کلی است، زیرا هم از منظر حجم و هم سرعت، بالاست. امنیت عرضه چین نیز که تابعی از ارتباطات جدید است به‌واسطه بهتر شدن ارتباطات، بهبود یافته است.

ریسک: توسعه زیرساخت‌های حیاتی در زمین، خطرات سیاسی قابل توجهی را به همراه دارد زیرا مسیرها از چندین سیاست و حوزه قضایی عبور می‌کنند. توانایی چین برای ایمن‌سازی این مسیرها مستلزم دور نگه داشتن ایالت‌ها و محلات کلیدی در طول مسیر از رانت‌جویی بسیار بالا برای فعالیت‌ها و سرمایه‌گذاری‌های توسعه‌ای است. تقاضای تدریجی

۱. این عبارت ترجمه عبارت Indo-Pacific است که به قسمت استوایی اقیانوس هند و قسمت غرب و مرکزی اقیانوس آرام اشاره دارد و منطقه وسیعی از کره زمین را شامل می‌شود. این منطقه، مفهومی ژئواستراتژی برای نامگذاری منطقه ژئوپلیتیکی، اقتصاد جغرافیایی است که از سواحل غربی ایالات متحده آمریکا تا ساحل شرقی قاره آفریقا و در مجموع کشورهای دو منطقه اقیانوس هند و اقیانوس آرام را شامل می‌شود. مترجم

برای تأمین امنیت، به‌ویژه با توجه به وضعیت افغانستان، جمهوری خلق چین را با چالش‌های بیشتری روبه‌رو می‌کند.

تمرکز کلی ایالات متحده بر دریا به این ابرقدرت اجازه می‌دهد تا از منابع نظامی قابل توجه خود برای ایمن‌سازی فعالیت کشتیرانی استفاده کند و در مقابل، این رویکرد، کنترل مستقیم ایالات متحده را بر اقتصاد جغرافیامحور و دخالت در مناطق و ایالت‌های مسیر زمینی بسیار کم می‌کند. این نکته در شرایط کنونی که «جنگ علیه تروریسم» و منافع غرب در افغانستان تغییر کرده است، بیشتر خودنمایی می‌کند.

جمع‌بندی

ایجاد ارتباط لجستیکی و برقراری ارتباط جهت‌دستیابی به منابع، در استراتژی هر دو طرح جاده ابریشم ایالات متحده آمریکا و چین در مرکز توجه بوده است. اگرچه جهت، دامنه و ابزارهای پیشنهادی برای ایجاد این روابط در هر یک از طرح‌ها منحصر به فرد است. استراتژی چین بر توسعه زیرساخت‌ها متمرکز است و کشورهای منطقه را به روش خود انتخاب و در یک شبکه لجستیکی کلی ادغام می‌کند، که تعداد کشورها و نقاط دسترسی به‌طور بالقوه توسط چین قابل کنترل است. این شکل از کنترل بر جریان‌های منابع حیاتی، در منطقه بزرگ آسیای مرکزی بر راه‌های توسعه وابستگی‌ها و عدم تقارن‌های اقتصادی در آینده تأثیر می‌گذارد.

استراتژی جاده ابریشم ایالات متحده یک استراتژی اقتصادی منطقه‌ای و چندجانبه در امتداد محور شمال به جنوب بوده که با ایجاد زیرساخت‌های انرژی و لجستیکی به وجود آمده است. این استراتژی به دنبال اتصال کشورهای غنی از منابع آسیای مرکزی به بازارهای نوظهور و تشنه انرژی در پاکستان و هند بود. افغانستان با توجه به موقعیت جغرافیایی خود، دروازه حیاتی است که در این میان توانایی بالقوه برای بانی خیر شدن را نیز دارد. البته بعدها تأکید ایالات متحده بر ادغام گسترده‌تر منطقه ژئوپلیتیکی اقیانوس هند- آرام قرار گرفت. از سوی دیگر به این نکته باید توجه کرد که استراتژی چین عمدتاً از روابط دوجانبه و بودجه دولتی برای ایجاد ارتباط زیرساختی شرق به غرب، هم با همسایگان چین و هم مرزهای دورتر یعنی با اروپا و آفریقا استفاده می‌کند. تاکنون افغانستان، بخش نسبتاً ناچیزی از سرمایه‌گذاری‌های

چین بوده است، اما وضعیت امنیتی دائماً شکننده این کشور مرکزی، نیازمند توجه بیشتری از سوی جمهوری خلق چین است. این امر زمانی بیشتر اهمیت پیدا می‌کند که ایالات متحده و هم‌پیمانانش به‌طور کامل از افغانستان خارج شوند.

همه اینها نشان می‌دهد که محیط ژئواستراتژی معاصر در آسیای مرکزی بزرگ به‌طور فزاینده‌ای از طریق توسعه زیرساخت‌ها و نیروی نوظهور و تقویت‌کننده جریان‌های منطقه‌ای و جهانی، سازماندهی و تعریف می‌شود. این امر مستلزم تغییر استراتژیک توازن به دور از ژئوپلیتیک سنتی، سخت‌گیرانه و متمرکز بر سرزمین‌هایی با دولت مستقل نسبتاً منزوی و متکی به خود است زیرا منظور این استراتژی‌ها ارتباطات متقابل به همراه وابستگی‌ها و عدم تقارن‌های جدید در داخل و در سراسر مرزهای سیاسی - حقوقی موجود است. همه کشورهای درگیر در امور آسیای مرکزی به میزان فزاینده و متفاوتی به جریان‌های استراتژیک مختلفی متکی‌اند. توانایی ایجاد، حفظ و در نهایت ایمن کردن شبکه‌های ارتباطی، سیاست اصلی و مرکزی قدرت‌های امروزی است.

مراجع

- Aaltola, A., K p yl , J. and Vuorisalo, V. (2014) *The Challenge of Global Commons and Flows for US Power: The Perils of Missing the Human Domain* (New York: Ashgate).
- BBC. (2007) ‘US-made Tajik-Afghan Bridge Opens’, BBC, 26 August. Available at: <http://news.bbc.co.uk/2/hi/asia-pacific/6964429.stm>, accessed 8 February 2018.
- Blake, R. O. (2013) ‘The New Silk Road and Regional Economic Integration’, U.S. Department of State Remarks, 13 March. Available at: <https://2009-2017.state.gov/p/sca/rls/rmks/2013/206167.htm>, accessed 8 February 2018.
- Brill Olcott, M. (2013) ‘China’s Unmatched Influence in Central Asia’, Carnegie Endowment for International Peace, 18 September. Available at: <http://carnegieendowment.org/2013/09/18/china-s-unmatchedinfluence-in-central-asia/gzw2>, accessed 31 January 2018.
- Brugier, C. (2014) ‘China’s Way: The New Silk Road’, European Union Institute for Security Studies, EUISS Brief No. 14. Available at: www.iss.europa.eu/uploads/media/Brief_14_New_Silk_Road.pdf, accessed 8 February 2018.
- Burns, N. (2014) ‘Passage to India: What Washington Can Do to Revive Relations with New Delhi’, *Foreign Affairs*, 93, 5, pp. 132–141.
- Chen, Y. (2014) ‘China’s Westward Strategy’, *The Diplomat*, 15 January. Available at: <http://thediplomat.com/2014/01/chinas-westward-strategy/>, accessed 8 February 2018.
- Clarke, M. (2017) ‘China’s “Three Warfares” in Xinjiang’, *East Asia Forum*, 27 November. Available at: www.eastasiaforum.org/2017/11/27/chinas-three-warfares-in-xinjiang/, accessed 8 February 2018.
- Clinton, H. (2011a) ‘Remarks on India and the United States: A Vision for the 21st Century’, U.S. Department of State, 20 July. Available at: <https://2009-2017.state.gov/secretary/20092013clinton/rm/2011/07/168840.htm>, accessed 8 February 2018.
- Clinton, H. (2011b) ‘Remarks at the New Silk Road Ministerial Meeting’, U.S. Department of State, 22 September. Available at: <https://20092017.state.gov/secretary/20092013clinton/rm/2011/09/173807.htm>, accessed 8 February 2018.
- Clinton, H. (2011c) ‘America’s Pacific Century’, *Foreign Policy*, November, 189, pp. 56–63.

- Cooley, A. (2012) *Great Games, Local Rules: The New Great Power Contest in Central Asia* (Oxford: Oxford University Press).
- Fedorenko, F. (2013) 'The New Silk Road Initiatives in Central Asia', Rethink Institute Washington DC, Rethink Paper No. 1. Available at: www.rethinkinstitute.org/wp-content/uploads/2013/11/Fedorenko-TheNew-Silk-Road.pdf, accessed 8 February 2018.
- Feng, E. (2014) 'Marching West: Regional Integration in Central Asia', The Huffington Post, 11 January. Available at: www.huffingtonpost.com/china-hands/marching-west-regionalintegration_b_4581020.html, accessed 8 February 2018.
- Fettweis, C. J. (2015) 'On Heartlands and Chessboards: Classical Geopolitics, Then and Now', *Orbis*, 59, 2, pp. 233–248.
- Gaens, B. (2018) 'The United States and the Transforming Security Environment in Asia', in Aaltola, A., Salenius-Pasternak, C., K  p  l  , J. and Sinkkonen, V. (eds), *Between Change and Continuity: Making Sense of America's Evolving Global Engagement, Government's Analysis, Assessment and Research Activities* (Helsinki: Prime Minister's Office), pp. 90–98. Available at: www.fiia.fi/en/publication/between-change-andcontinuity, accessed 8 February 2018.
- He, H. (2018) 'Is China's Belt and Road Infrastructure Development Plan about to Run Out of Money?', *South China Morning Post*, 14 April. Available at: www.scmp.com/news/china/economy/article/2141739/chinas-belt-androad-infrastructure-development-plan-about-run, accessed 23 April 2018.
- Jackson, A. and Abbas, G. (2018) 'China in Talks over Military Base in Remote Afghanistan: Officials', *Yahoo News*, 2 February. Available at: <https://sg.news.yahoo.com/china-talks-over-military-remote-afghanistanofficials-030210755.html>, accessed 8 February 2018.
- Katz, M. N. (2018) 'The US-Russia Relationship', in Aaltola, A., Salenius-Pasternak, C., K  p  l  , J. and Sinkkonen, V. (eds), *Between Change and Continuity: Making Sense of America's Evolving Global Engagement, Government's Analysis, Assessment and Research Activities* (Helsinki: Prime Minister's Office), pp. 81–89. Available at: www.fiia.fi/en/publication/between-change-and-continuity, accessed 8 February 2018.
- Khanna, P. (2012) 'The New Silk Road is Made of Iron – and Stretches from Scotland to Singapore', *Quartz*, 30 September. Available at: <https://qz.com/6140/the-new-silk-road-is-made-of-iron-and-stretchesfrom-scotland-to-singapore/>, accessed 8 February 2018.

- Kucera, J. (2011) 'The New Silk Road?', *The Diplomat*, 11 November. Available at: <http://thediplomat.com/2011/11/the-new-silk-road/>, accessed 8 February 2018.
- Kucera, J. (2013a) 'Great Game in Central Asia after Afghanistan', *The Diplomat*, 27 March. Available at: [http://thediplomat.com/2013/03/thegreat-game-in-central-asia-after-afghanis tan/](http://thediplomat.com/2013/03/thegreat-game-in-central-asia-after-afghanis-tan/), accessed 8 February 2018.
- Kucera, J. (2013b) 'U.S. Checked in Central Asia', *New York Times*, 4 November. Available at: www.nytimes.com/2013/11/05/opinion/uschecked-in-central-asia.html?_r=0, accessed 9 February 2018.
- Kuchins, A. C., Sanderson, T. M. and Gordon, D. A. (2009) 'The Northern Distribution Network and the Modern Silk Road: Planning for Afghanistan's Future', Center for Strategic & International Studies, December. Available at: http://csis.org/files/publication/091217_Kuchins_NorthernDistNet_Web.pdf, accessed 8 February 2018.
- Kuchins, A. C., Sanderson, T. M. and Gordon, D. A. (2010) 'Afghanistan: Building the Missing Link in the Modern Silk Road', *The Washington Quarterly*, 33, 2, pp. 33–47.
- Kurečić, P. (2010) 'The New Great Game: Rivalry of Geostrategies and Geoeconomies in Central Asia', *Croatian Geographical Bulletin*, 72, 1, pp. 21–48.
- Kynge, J. (2017) 'Chinese Purchase of Overseas Ports Top \$20bn in Past Year', *Financial Times*, 16 July. Available at: www.ft.com/content/e00fcfd4-6883-11e7-8526-7b38dcaef614, accessed 8 February 2018.
- Lee, G. (2012) 'The New Silk Road and the Northern Distribution Network: A Golden Road to Central Asian Trade Reform?', Open Society Foundation, Occasional Paper Series No. 8. Available at: www.opensocietyfoundations.org/sites/default/files/OPS-No-820121019.pdf, accessed 8 February 2018.
- McMaster, H. R. and Cohn, G. D. (2017) 'America First Doesn't Mean America Alone', *The Wall Street Journal*, 30 May. Available at: www.wsj.com/articles/america-first-doesnt-mean-america-alone1496187426, accessed 4 September 2017.
- Mankoff, J. (2013) 'The United States and Central Asia after 2014', Center for Strategic & International Studies, January. Available at: http://csis.org/files/publication/130122_Mankoff_USCentralAsia_Web.pdf, accessed 8 February 2018.

- National Development and Reform Commission. (2015) 'Vision and Actions on Jointly Building Silk Road Economic Belt and 21st-Century Maritime Silk Road', National Development and Reform Commission (NDRC) of People's Republic of China, 28 March. Available at: http://en.ndrc.gov.cn/newsrelease/201503/t20150330_669367.html, accessed 8 February 2018.
- Ng, E. (2017) 'Chinese Firms' Planned Investments of US\$350b in Projects along New Silk Road Exposed to Risk', South China Morning Post, 24 October. Available at: www.scmp.com/business/companies/article/2116784/chinese-firms-planned-investments-us350b-projects-along-new-silk, accessed 8 February 2018.
- Panda, A. (2013) 'China's Pivot West', The Diplomat, 29 October. Available at: <https://thediplomat.com/2013/10/chinas-pivot-west/>, accessed 8 February 2018.
- Panda, A. (2017) 'Is the Trump Administration About to Take on China's Belt and Road Initiative', The Diplomat, 19 October. Available at: <https://thediplomat.com/2017/10/is-the-trump-administration-about-to-take-on-chinas-belt-and-road-initiative/>, accessed 9 February 2018.
- Perlez, J. and Huang, Y. (2017) 'Behind China's \$1 Trillion Plan to Shake Up the Economic Order', New York Times, 13 May. Available at: www.nytimes.com/2017/05/13/business/china-railway-one-belt-one-road-1-trillion-plan.html, accessed 8 February 2018.
- Reuters. (2016a) 'Russia's Novatek Completes Deal to Sell Yamal LNG Stake to China's Silk Road', Reuters, 15 March. Available at: <https://af.reuters.com/article/commoditiesNews/idAFR4N0ZC01H>, accessed 8 February 2018.
- Reuters. (2016b) 'China's CNPC: Russia's Yamal LNG to Get Loans of around \$10 Billion', Reuters, 21 April. Available at: www.reuters.com/article/russia-yamal-china-loans/chinas-cnpc-russias-yamal-lng-to-get-loans-of-around-10-billion-idUSR4N17L02O, accessed 8 February 2018.
- Reuters. (2018) 'China Unveils Vision for "Polar Silk Road" across Arctic', Reuters, 26 January. Available at: www.reuters.com/article/us-chinaarctic/china-unveils-vision-for-polar-silk-road-across-arcticidUSKBN1FF0J8, accessed 8 February 2018.
- Roberts, S., Anaïs, M., Moshes, A. and Pynnöniemi, K. (2014) 'The Eurasian Economic Union: Breaking the Pattern of Post-Soviet Integration?', The Finnish Institute of International Affairs, FIIA Analysis No. 3. Available at: www.fii.fi/en/publication/the-eurasianeconomic-union, accessed 8 February 2018.

- Roney, T. (2013) 'The Shanghai Cooperation Organization: China's NATO?', *The Diplomat*, 11 September. Available at: <http://thediplomat.com/2013/09/the-shanghai-cooperation-organization-chinas-nato-2/>, accessed 8 February 2018.
- Ross, D. (2018) 'Trump Is All Talk on Iran', *Foreign Policy*, 8 February. Available at: <https://foreignpolicy.com/2018/02/08/trump-is-all-talk-oniran/>, accessed 9 February 2018.
- Sherman, W. (2012) 'The United States and India: An Indispensable Partnership for the 21st Century', U.S. Department of State, 2 April. Available at: <https://2009-2017.state.gov/p/us/rm/2012/187401.htm>, accessed 31 January 2018.
- Sinkkonen, V. (2018) 'US Foreign Policy: the "Trump Doctrine"', in Aaltola, A., Salenius-Pasternak, C., Kämpylä, J. and Sinkkonen, V. (eds), *Between Change and Continuity: Making Sense of America's Evolving Global Engagement, Government's Analysis, Assessment and Research Activities* (Helsinki: Prime Minister's Office), pp. 36–44. Available at: www.fiia.fi/en/publication/between-change-and-continuity, accessed 8 February 2018.
- Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction. (2016) 'Afghanistan's Road Infrastructure: Sustainment Challenges and Lack of Repairs Put U.S. Investment at Risk', Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction, SIGAR 17–11 Audit Report. Available at: www.sigar.mil/pdf/audits/SIGAR-17-11-AR.pdf, accessed 9 February 2018.
- Starr, S. F. and Kuchins, A. C. (2010) 'The Key to Success in Afghanistan: A Modern Silk Road Strategy', Central Asia-Caucasus Institute and Silk Road Studies Program, May. Available at: http://csis.org/files/publication/100610_key_to_success_in_afghanistan.pdf, accessed 8 February 2018.
- Sun, Y. (2013) 'March West: China's Response to the U.S. Rebalancing', Brookings Institution, 31 January. Available at: www.brookings.edu/blogs/up-front/posts/2013/01/31-china-us-sun, accessed 8 February 2018.
- Szczudlik-Tatar, J. (2013) 'China's New Silk Road Diplomacy', The Polish Institute of International Affairs, PISM Policy Paper No. 34 (82). Available at: www.pism.pl/files/?id_plik=15818, accessed 8 February 2018.
- Tiezzi, S. (2014) '"China's New Silk Road" Vision Revealed', *The Diplomat*, 9 May. Available at: <http://thediplomat.com/2014/05/chinasnew-silk-road-vision-revealed/>, accessed 8 February 2018.

- Tillerson, R. (2017) 'Remarks on "Defining Our Relationship with India for the Next Century"', U.S. Department of State, 18 October. Available at: www.state.gov/secretary/remarks/2017/10/274913.htm, accessed 9 February 2018.
- Tracy, L. M. (2013) 'The United States and the New Silk Road', U.S. Department of State, 25 October. Available at: <https://20092017.state.gov/p/sca/rls/rmks/2013/215906.htm>, accessed 8 February 2018.
- US Government. (2009) 'Counterinsurgency Guide', U.S. Government, January. Available at: www.state.gov/documents/organization/119629.pdf, accessed 8 February 2018.
- Wang, J. (2012) "'Marching Westwards": The Rebalancing of China's Geostrategy', International and Strategic Studies Report, 73.
- Wang, Z. (2015) 'China's Alternative Diplomacy', The Diplomat, 30 January. Available at: <http://thediplomat.com/2015/01/chinas-alternativediplomacy/>, accessed 31 January.
- White House. (2017) 'National Security Strategy of the United States of America', The White House, December. Available at: www.whitehouse.gov/wp-content/uploads/2017/12/NSS-Final-12-182017-0905-2.pdf, accessed 8 February 2018.
- Wu, J. and Zhang, Y. (2013) 'Xi Proposes a "New Silk Road" with Central Asia', China Daily, 8 September. Available at: http://usa.chinadaily.com.cn/china/2013-09/08/content_16952304.htm, accessed 8 February 2018.
- Xinhuanet. (2013) 'China to Pave Way for Maritime Silk Road', Xinhuanet, 11 October. Available at: http://news.xinhuanet.com/english/china/201310/11/c_132790018.htm, accessed 25 June 2016.

۵. ژئواکونومی لیبرال آلمان

استفاده از بازارها برای اهداف استراتژیک^۱

هانس کوندانی^۲

مقدمه

وقتی ادوارد لوتواک برای اولین بار درباره تغییر از ژئوپلیتیک به ژئواکونومی نوشت، استدلال او اساساً این بود که اهرم اقتصادی در حال جایگزینی قدرت نظامی در سیاست بین‌المللی است. برخلاف دیگرانی که می‌دیدند همکاری جایگزین رقابت در جهان پس از جنگ سرد شده است، او معتقد بود که روابط بین‌المللی همچنان از «منطق تضاد» پیروی خواهد کرد، که او آن را «خصمانه، جمع‌صفر و متناقض» نامید (۱۹۹۰، ص. ۱۷). لوتواک پیشنهاد کرد که دولت‌ها به‌طور فزاینده‌ای از «سرمایه قابل مصرف به جای قدرت آتش، نوآوری غیرنظامی به جای پیشرفت فنی-نظامی، و نفوذ بازار به جای پادگان‌ها و پایگاه‌ها» استفاده خواهند کرد (۱۹۹۰، ص. ۱۷). بنابراین، از نظر لوتواک، ژئواکونومی عمدتاً به استفاده از ابزارهای اقتصادی برای اهداف استراتژیک به شیوه‌ای بسیار تضادآمیز اشاره داشت؛ چیزی که او آن را «منطق جنگ در دستور زبان تجارت» نامید (۱۹۹۰، ص. ۱۹).

از حدود بحران مالی سال ۲۰۰۸، موج دوم تفکر درباره ژئواکونومی شکل گرفته است (بارو، ۲۰۱۲)^۳. اما این اصطلاح اکنون اغلب به شکلی گیج‌کننده استفاده می‌شود. وقتی نویسندگان معاصر به ژئواکونومی اشاره می‌کنند، اغلب معنایی متفاوت و «نرم‌تر» از آنچه

۱. نویسنده از میکائیل ویگل و سورن شاولین برای پیشنهاداتی که در نسخه اولیه این فصل ارائه کردند، سپاسگزار است.

۲. Hans Kundnani

۳. در مقاله خود در این جلد، براز باراچوی چهار نسل از تفکر درباره ژئواکونومی را شناسایی می‌کند. نسل‌های اول و دوم در ابتدای قرن بیستم و در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ پیش از خود واژه وجود دارند. نسل‌های سوم و چهارم به آنچه بارو (۲۰۱۲) دو موج ژئواکونومی می‌نامد، مربوط می‌شوند. بنابراین، دسته‌بندی باراچوی تقویت‌کننده و نه متضاد با بارو است.

لوتواک در نظر داشت، مدنظر دارند. به ویژه، آنها از این اصطلاح نه برای توصیف یک سیاست خارجی که از ابزارهای اقتصادی برای دستیابی به اهداف استراتژیک استفاده می‌کند، بلکه برای سیاست خارجی که در پی اهداف اقتصادی است، استفاده می‌کنند؛ رویکردی که گاهی به اشتباه مرکانتیلیسم نیز نامیده می‌شود (به‌عنوان مثال، مارتین‌گوی و یانگز، ۲۰۱۲). به عبارت دیگر، می‌توان تعاریف سخت و نرمی از ژئواکونومی ارائه داد. بخشی از این ابهام به خود لوتواک بازمی‌گردد. اگرچه او بیشتر بر ابزارها تمرکز داشت تا اهداف، اما همچنین پیشنهاد کرد که تغییر در ابزارها منجر به بازتعریف اهداف خواهد شد: «با کاهش اهمیت تهدیدات نظامی و اتحادهای نظامی، اولویت‌ها و روش‌های ژئواکونومی در اقدامات دولتی غالب می‌شوند» (۱۹۹۰، ص. ۲۰).

استفاده از تعریف نرم ژئواکونومی (پیگیری اهداف اقتصادی) منجر به گرایشی شده است که ژئواکونومی را صرفاً با ملی‌گرایی اقتصادی مرتبط دانسته و آن را با لیبرالیسم اقتصادی، ناسازگار بدانند. براساس این گرایش، بسیاری از بحث‌ها درباره ژئواکونومی بر تهدیدات درک‌شده یا حتی پایان شکل کنونی جهانی‌سازی متمرکز شده است (به‌عنوان مثال، لئونارد، ۲۰۱۵). بااین‌حال، همان‌طور که بلک‌ویل و هریس اخیراً نشان داده‌اند، این تقابل ژئواکونومی و لیبرالیسم اقتصادی یک تقابل کاذب است. آنها استدلال می‌کنند که «تا جایی که رهبران نسخه‌های لیبرالیسم اقتصادی (مداخله حداقلی دولت، تجارت آزاد و غیره) را با این باور دنبال می‌کنند که این سیاست‌ها به منافع ژئوپلیتیک خدمت می‌کنند، لیبرالیسم نیز به راحتی در میان طیف‌های مختلف ژئواکونومی قرار می‌گیرد» (۲۰۱۶، ص. ۳۲). اشاره به اهداف ژئوپلیتیک در چارچوب یک رویکرد ژئواکونومی در اینجا تا حدی گیج‌کننده است. برای حفظ سازگاری، من از اصطلاح «اهداف استراتژیک» استفاده خواهم کرد و اصطلاح ژئوپلیتیک را تنها برای اشاره به استفاده از ابزارهای سیاسی و نظامی در پیگیری چنین اهداف استراتژیکی به کار خواهم برد.

مهم‌تر از آن، من فکر می‌کنم که می‌توان نسخه‌ای از ژئواکونومی را تصور کرد که از نظر اقتصادی لیبرال باشد؛ یعنی چیزی که می‌توان آن را «ژئواکونومی لیبرال» نامید. در ادامه این فصل، من از اصطلاح لیبرالیسم به‌طور خاص برای اشاره به لیبرالیسم اقتصادی استفاده خواهم کرد. رابطه ژئواکونومی با مفهوم متفاوت لیبرالیسم در نظریه روابط بین‌الملل، سؤال

دیگری است که خارج از محدوده تحلیل من است. ویگل (۲۰۱۶) پاسخ‌های روشنی به این سؤال ارائه می‌دهد و آلمان را به‌عنوان نمونه‌ای از آنچه او یک قدرت ژئواکونومی «لیبرال-نهادگرا» می‌نامد، معرفی می‌کند.

من (کوندانی، ۲۰۱۱) در جای دیگر استدلال کرده‌ام که آلمان باید به‌عنوان یک «قدرت ژئواکونومی» درک شود. این فصل استدلال می‌کند که رویکرد آلمان به استفاده از ابزارهای اقتصادی برای اهداف استراتژیک در درون اتحادیه اروپا باید به‌عنوان نمونه‌ای از چنین ژئواکونومی لیبرال یا حتی نئولیبرال درک شود. به‌ویژه، این فصل سیاست آلمان را در چارچوب منطقه یورو بررسی می‌کند و استدلال می‌کند که آلمان در این منطقه عمدتاً از بازارها برای دستیابی به اهداف استراتژیک خود استفاده می‌کند. درحالی‌که آلمان گاهی به دلیل مزاد حساب جاری پیدارش مرکانتیلیست توصیف می‌شود، سیاست آن نسبت به منطقه یورو باید به معنایی دیگر به‌طور کلی لیبرال تلقی شود. درواقع، سیاست آلمان در منطقه یورو را می‌توان با سیاست ایالات متحده در کشورهای در حال توسعه مقایسه کرد که اغلب به‌عنوان نمونه‌ای پارادایمی از نئولیبرالیسم در یک زمینه بین‌المللی دیده می‌شود.

در بخش اول این فصل، من به بسط ژئواکونومی لیبرال به‌عنوان یک استراتژی سیاست خارجی می‌پردازم و تفاوت‌های بین رویکردهای ژئواکونومی دموکراسی‌های غربی از یک‌سو و دولت‌های اقتدارگرا از سوی دیگر را مورد بحث قرار می‌دهم. در بخش‌های دوم و سوم، تحلیل می‌کنم که چگونه آلمان ژئواکونومی لیبرال را فراتر از اتحادیه اروپا و درون آن اعمال کرده است. به‌ویژه، من بر روی مواجهه اخیر آلمان با روسیه و بحران منطقه یورو تمرکز می‌کنم. بخش چهارم، ژئواکونومی لیبرال آلمان را در چارچوب تاریخ نئولیبرالیسم قرار می‌دهد و استدلال می‌کند که آلمان از ابزارهای اقتصادی برای تثبیت سیاست‌های اقتصادی مطلوب خود در منطقه یورو به روشی مشابه سیاست ایالات متحده در کشورهای در حال توسعه در دهه ۱۹۸۰ استفاده کرده است.

ژئواکونومی لیبرال

بخش عمده‌ای از موج دوم ژئواکونومی به‌طور خاص بر نحوه استفاده دولت‌های اقتدارگرا، به‌ویژه چین، روسیه و کشورهای خلیج فارس، از ابزارهای اقتصادی برای اهداف استراتژیک

متمرکز شده است (به‌عنوان مثال، بارو، ۲۰۱۲؛ لوتواک، ۲۰۱۲؛ تیروول، ۲۰۱۰؛ ویگل و ویهما، ۲۰۱۶). در سال‌های اخیر، توجه ویژه‌ای به ابتکارات زیرساختی چین مانند ابتکار کمربند و جاده و ایجاد نهادهای جدیدی مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا شده است (به‌عنوان مثال، هیلپرت و واکر، ۲۰۱۵؛ همچنین به فصل‌های ۱۰ و ۱۱ این کتاب مراجعه کنید). همان‌طور که بلک‌ویل و هریس می‌نویسند، موج دوم ژئواکونومی «عمدتاً داستان بازگشت مدرن سرمایه‌داری دولتی است» (۲۰۱۶، ص. ۹). دولت‌ها اکنون مالک برخی از بزرگ‌ترین شرکت‌های جهان هستند. آنها از بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران جهان و بازیگران اصلی بازارهای اوراق قرضه به شمار می‌روند. این دولت‌ها قادرند از شرکت‌های دولتی (SOEs)، بانک‌های دولتی (SOBs)، صندوق‌های ثروت ملی (SWFs) و شرکت‌های ملی نفت (NOCs) به‌عنوان ابزارهای سیاست خارجی استفاده کنند. هیلاری کلینتون در یک سخنرانی در سال ۲۰۱۱ اشاره کرد که برخی «دولت‌ها به‌طور مستقیم از طریق ذخایر نقدی، منابع طبیعی و کسب‌وکارهایی که مالک و کنترل می‌کنند، وارد بازارها می‌شوند». آنها بازارها را «نه فقط برای سود، بلکه برای ساخت و اعمال قدرت به نمایندگی از دولت» شکل می‌دهند.^۱

براساس داستان بازگشت سرمایه‌داری دولتی، دموکراسی‌های غربی با اقتصادهای باز در موقعیت نامطلوبی قرار دارند، زیرا آنها منابع اقتصادی را به همان شیوه‌ای که دولت‌های اقتدارگرا کنترل می‌کنند، در اختیار ندارند. البته چین نیز در استفاده از منابع دولتی برای اهداف استراتژیک با مشکلات خاص خود روبه‌رو است (کارکاینن، ۲۰۱۶). بااین‌حال، به نظر می‌رسد دموکراسی‌های غربی در سیاست‌های قدرت ژئواکونومی محدود هستند، زیرا نمی‌توانند از شرکت‌های دولتی، بانک‌های دولتی، صندوق‌های ثروت ملی و شرکت‌های ملی نفت به همان شیوه‌ای که چین، روسیه و کشورهای خلیج فارس استفاده می‌کنند، بهره‌برداری کنند. البته برخی از دموکراسی‌های غربی دارای شرکت‌ها و بانک‌های دولتی هستند - به‌ویژه پس از ملی‌سازی عملی برخی بانک‌های اروپایی پس از بحران مالی. فرانسه و نروژ حتی صندوق‌های ثروت ملی دارند، اما این‌ها بیشتر استشنا هستند تا قاعده. از چرخش نئولیبرالی در دهه ۱۹۸۰، دموکراسی‌های غربی تلاش کرده‌اند تا دخالت خود در اقتصاد را به تنظیم‌گری،

۱. سخنرانی ارائه شده در ۱۴ اکتبر ۲۰۱۱ در آدرس زیر در دسترس است:

www.state.gov/secretary/20092013clinton/rm/2011/10/175552.htm

مالیات‌گیری و برخی یارانه‌های محدود کاهش دهند. به این ترتیب، آنها در نحوه استفاده از ابزارهای اقتصادی نسبتاً محدود هستند.

منتقدان ایده جغرافیای اقتصادی با این محدودیت‌ها در امکانات جمهوری‌های دموکراتیک بازار برای استفاده از اهرم اقتصادی به منظور اهداف استراتژیک آگاهی دارند. مائول (۱۹۹۱) در جریان اولین موج جغرافیای اقتصادی استدلال کرد که ترس از تسلط اقتصادی آلمان و ژاپن «به‌طور کافی ماهیت قدرت تکنولوژیک و اقتصادی را در نظر نمی‌گیرد [که] به‌شدت با قدرت سنتی دولت متفاوت است». به‌طور خاص، «منابع این اشکال از قدرت در دست بازیگران اقتصادی مانند شرکت‌ها یا بانک‌ها است که هدف‌ها و استراتژی‌های خود را دنبال می‌کنند. بنابراین «قدرت» اقتصادی به‌راحتی نمی‌تواند توسط دولت‌ها دستکاری و هدف‌گذاری شود». بنابراین، حداقل از نظر تجارت و سرمایه‌گذاری و سیاست انرژی، به نظر می‌رسد که دموکراسی‌ها گزینه‌های یکسانی با دولت‌های خودکامه ندارند. همچنین تنها این نیست که آن‌ها منابع یکسانی ندارند؛ چیزی که بلکویل و هریس (۲۰۱۶) آن را «مواهب ژئواکونومی» می‌نامند. بلکه دموکراسی‌ها تا حدی تحت تأثیر ایدئولوژی لیبرالیسم اقتصادی محدود شده‌اند. به‌هرحال، آن‌ها در گذشته منابع متعلق به دولت را به کار گرفته‌اند، به‌عنوان مثال در زمان طرح مارشال، و به‌طور نظری می‌توانند دوباره این کار را انجام دهند. آن‌ها حتی می‌توانند دوباره شرکت‌ها را ملی کنند و از آن‌ها برای فشار به سایر دولت‌ها به شیوه‌ای که دولت‌های خودکامه انجام می‌دهند، استفاده کنند. آنچه مانع آن‌ها می‌شود، تا حد زیادی شیوع این باور است که این کار «اقتصاد ناخوشایند»^۱ خواهد بود. به عبارت دیگر، مشکل این نیست که دولت‌های غربی نمی‌توانند منابع اقتصادی را به شیوه‌ای مشابه دولت‌های خودکامه به کار گیرند، بلکه مشکل این است که تمایلی به انجام این کار ندارند.

این موضوع نشان می‌دهد که تفاوت اساسی بین دموکراسی‌های غربی و دولت‌های اقتدارگرا بیشتر به ایدئولوژی اقتصادی مربوط می‌شود تا نوع رژیم. براساس تجربه تحول جوامع غربی، تمایلی وجود دارد که فرض کنیم لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی همیشه با هم همراه هستند. اما می‌توان یک دموکراسی‌ای را تصور کرد که دارای ایدئولوژی اقتصادی سرمایه‌داری دولتی و قادر به بسیج منابع اقتصادی به شیوه‌ای مشابه دولت‌های اقتدارگرا

۱. bad economics

است؛ شاید بتوان برزیل تحت ریاست لولا دا سیلوا و دیلما روسف را نزدیک‌ترین نمونه به حساب آورد. دلیل اینکه کشورهای خلیج فارس، چین و روسیه به نظر می‌رسد در ژئواکونومی در موقعیت برتری قرار دارند، بیشتر این نیست که آنها دولت‌های اقتدارگرا هستند، بلکه به این دلیل است که، همان‌طور که بلک‌ویل و هریس می‌نویسند، آنها «راضی هستند از ابزارهای مدرن اقتصاد و مالی بدون توجه به دستورالعمل‌ها و درک‌های لیبرال و نئولیبرال اقتصادی که به‌طور سنتی همراه با استفاده از آنها بوده است، بهره‌برداری کنند» (۲۰۱۶، ص. ۱۳).

اگرچه کشورهای عضو اتحادیه اروپا و ایالات متحده همان منابع اقتصادی را که دولت‌های اقتدارگرا در اختیار دارند، مالک نیستند، اما به شیوه‌ای متفاوت از دولت‌های اقتدارگرا، همچنان قادر به استفاده از ابزارهای اقتصادی هستند. به ویژه، آنها می‌توانند برای اجبار یا تشویق سایر دولت‌ها به انجام آنچه می‌خواهند از بازارها استفاده کنند؛ چیزی که می‌توان آن را «ژئواکونومی لیبرال» نامید. به‌عنوان مثال، در آنچه بلک‌ویل و هریس «یکی از بی‌پروترین اقدامات ژئواکونومی در قرن گذشته» می‌نامند (۲۰۱۶، ص. ۳)، ایالات متحده در سال ۱۹۵۶ با تهدید به ایجاد فروپاشی پوند، بریتانیا را مجبور کرد تا حمله خود به مصر را پایان داده و از کانال سوئز خارج شود. بریتانیا در آن زمان با فرار سرمایه از پول خود و احتمال تحریم توسط صادرکنندگان نفت عرب مواجه بود. رئیس‌جمهور آیزنهاور درخواست وام اضطراری بریتانیا از صندوق بین‌المللی پول (IMF) را مسدود کرد و تهدید کرد که بخشی از اوراق بدهی بریتانیا که در اختیار ایالات متحده بود را به فروش برساند (ویتلی، ۲۰۱۳، ص. ۲۰).

تحریم‌های هوشمندی که ایالات متحده از زمان ۱۱ سپتامبر توسعه داده و علیه بازیگران غیردولتی مانند القاعده و شوریهایی مانند ایران و روسیه استفاده کرده است، نمونه‌ای دیگر و معاصرتر از استفاده از ابزارهای اقتصادی در چارچوب لیبرال است. آنچه آنها را از تحریم‌های تجاری سنتی متمایز می‌کند این است که آنها به دنبال بهره‌برداری از نقش بازیگران بخش خصوصی، به‌ویژه بانک‌ها و سایر مؤسسات مالی - شریان‌های سیستم مالی بین‌المللی - هستند (زاراته، ۲۰۱۳؛ همچنین به فصل ۸ این کتاب مراجعه کنید). به جای ممنوعیت تعامل بازیگران بخش خصوصی با نهادها یا کشورهای تحریم‌شده، آنها صرفاً به دنبال تحمیل هزینه‌هایی بر آنها برای چنین تعاملاتی و در نتیجه تغییر محاسبات منافع آنها هستند. این تحریم‌ها را می‌توان نسخه‌ای قرن بیست‌ویکی از محاصره دریایی دانست. آنها به‌ویژه به دلیل

نقش غالب دلار آمریکا در سیستم مالی بین‌المللی و اندازه بازار ایالات متحده مؤثر هستند (ویتلی، ۲۰۱۳).

توافق‌های تجاری تحت رهبری ایالات متحده، مانند مشارکت تجاری و سرمایه‌گذاری فراتلانتیک (TTIP) و مشارکت فراپاسیفیک (TPP)، نیز ابزارهای ژئواکونومی لیبرال هستند (به فصل ۷ این کتاب مراجعه کنید). استدلال برای این توافق‌های تجاری، که توسط دولت اوباما پیشنهاد شد و اکنون توسط دولت ترامپ کنار گذاشته شده است، گاهی در قالب اقتصادی لیبرال برد-برد و گاهی در قالب استراتژیک جمع‌صفر مطرح می‌شد (فرومن، ۲۰۱۴؛ رودریک، ۲۰۱۵). استدلال می‌شد که TTIP به «تعیین قواعد و استانداردها برای تجارت در قرن ۲۱» کمک کرده و از این طریق از نظم بین‌المللی لیبرال حمایت می‌کند (پریترکر، ۲۰۱۶). برخی حتی آن را به‌عنوان «ناتوی اقتصادی» توصیف کردند (به‌عنوان مثال، ایگناتیوس، ۲۰۱۲؛ راسموسن، ۲۰۱۳). در همین حال، استدلال می‌شد که TPP به تقویت پیوندهای بین ایالات متحده و کشورهای آسیایی کمک خواهد کرد. از این‌رو، برخی آن را شکلی از مهار ژئواکونومی چین می‌دانستند (به‌عنوان مثال، تللیس، ۲۰۱۵). اینکه آیا TPP و TTIP در دستیابی به این اهداف موفق می‌شدند یا خیر، موضوع بحث نیست. نکته اینجا صرفاً این است که طرفداران این دو ابتکار اقتصادی معتقد بودند که آنها به دستیابی به اهداف استراتژیک فراتر از اقتصاد کمک می‌کنند.

این مثال‌ها نشان می‌دهند که کاملاً ممکن است نسخه‌ای لیبرال از ژئواکونومی در معنای سخت آن تصور شود، به‌طوری که اصطلاح لیبرال در معنای اقتصادی آن درک شود. لیبرال‌های اقتصادی می‌توانند به همان اندازه که ملی‌گرایان اقتصادی یا مرکانتیلیست‌ها از ابزارهای اقتصادی برای اهداف استراتژیک استفاده کنند، از این ابزارها بهره ببرند. جایی که آنها متفاوت هستند در این است که این ابزارها چگونه باید به کار گرفته شوند و نقش دولت در به‌کارگیری این ابزارها چه باید باشد. درحالی‌که مرکانتیلیست‌ها معتقدند که دولت باید به‌طور گسترده در اقتصاد مداخله کند، لیبرال‌ها سیاست عدم مداخله (لسه‌فر) را به‌عنوان راهی کارآمدتر برای تأمین منافع ملی می‌دانند (بلکویل و هاریس، ۲۰۱۶، ص. ۳۱). به‌ویژه، جایی که آنها متفاوت هستند در این است که آیا دولت باید خود به کارگیری منابع اقتصادی را برای وادار کردن سایر دولت‌ها انجام دهد یا به جای آن سعی کند از بازار برای وادار کردن

دولت‌های دیگر بهره بگیرد؛ به عبارتی دیگر، آیا دولت‌ها باید از ابزارهای اقتصادی به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم استفاده کنند.

آلمان به مثابه یک قدرت در ژئواکونومی فراتر از اتحادیه اروپا

من در مقاله‌ای که در تابستان ۲۰۱۱ منتشر شد، استدلال کردم که آلمان یک «قدرت ژئواکونومی» است (کوندنانی، ۲۰۱۱). قبل از اتحاد مجدد آلمان در سال ۱۹۹۰، و حتی در دهه اول پس از آن، جمهوری فدرال آلمان بیش از هر کشور دیگری (به جز شاید ژاپن) به نقش ایده‌آل‌گونه یک «قدرت مدنی» که مائول (۱۹۹۱) توصیف کرده بود، نزدیک شده بود- به عبارت دیگر، قدرتی که بیش از هر چیز به دنبال «تمدن‌سازی» روابط بین‌المللی است. اما تا سال ۲۰۱۰، این مفهوم دیگر به نظر نمی‌رسید که آلمان را به‌عنوان یک بازیگر در سیاست بین‌المللی توصیف کند. در دهه ۲۰۰۰، تعهد آلمان به چندجانبه‌گرایی تا حدی تضعیف شده بود؛ این کشور بیشتر اروپاستیز شده و بیشتر مایل به قطع رابطه با متحدان و شرکای خود بود و سیاست خارجی آن واقع‌گرایانه‌تر به نظر می‌رسید، زیرا اقتصاد آن بیشتر به صادرات وابسته شده بود. به‌ویژه، با بحران یورو که در سال ۲۰۱۰ آغاز شد، به نظر می‌رسید که آلمان مایل است از اهرم اقتصادی خود برای تحمیل ترجیحاتش بر دیگران در منطقه یورو استفاده کند.

درعین‌حال، آلمان فاصله زیادی داشت تا دوباره به یک قدرت بزرگ کلاسیک با نگرشی «عادی» نسبت به استفاده از نیروی نظامی تبدیل شود، همان‌گونه که نظریه‌پردازان واقع‌گرایی مانند جان میرشایمر (۱۹۹۰) پس از پایان جنگ سرد از آن هراس داشتند. در عوض، سیاست خارجی آلمان به نظر می‌رسید که با ترکیبی غیرمعمول از جسارت اقتصادی در درون اتحادیه‌ی اروپا و پرهیز نظامی در خارج از اتحادیه اروپا مشخص می‌شد. این تضاد به‌ویژه پس از خودداری آلمان در رأی‌گیری قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل در مورد ایجاد منطقه پرواز ممنوع بر فراز لیبی در سال ۲۰۱۱ آشکارتر شد. با مشاهده این تحولات، من این برداشت را داشتم که مفهوم ژئواکونومی لوتواک روشی مفید برای درک سیاست خارجی آلمان است. حتی تا آنجا پیش رفتم که پیشنهاد کردم ترکیب تمایل آلمان به استفاده از ابزارهای اقتصادی

و بی‌میلی آن به استفاده از ابزارهای نظامی، این کشور را به «ناب‌ترین نمونه یک قدرت ژئواکونومی در جهان امروز» تبدیل کرده است (۲۰۱۱، ص. ۴۲).

بخش عمده بحث‌هایی که درباره این موضوع صورت گرفته است که آیا آلمان یک قدرت ژئواکونومی است یا خیر، همان‌گونه که من استدلال کرده‌ام، بر سیاست خارجی آلمان در خارج از اتحادیه اروپا متمرکز بوده است (به‌عنوان مثال، سابو، ۲۰۱۵). به‌ویژه از زمان بحران اوکراین، بسیاری از ناظران شاهد تغییر چشمگیری در سیاست خارجی آلمان بوده‌اند. براساس نظر برخی از ناظران، آلمان حتی ژئوپلیتیک را دوباره کشف کرده است. این ناظران پیشنهاد می‌کنند که حتی اگر قبل از بحران اوکراین «اولویت اقتصاد» در سیاست خارجی آلمان وجود داشت، این امر تنها یک انحراف موقت بود و اکنون «اولویت سیاست» احیا شده است (براساس گفتگوهای نویسندگان با تحلیل‌گران و سیاست‌گذاران اروپایی و آمریکایی). این موضوع به نوبه خود نشان می‌داد که آلمان دیگر یک قدرت ژئواکونومی نیست، همان‌گونه که من استدلال کرده بودم. همان‌طور که مائول در یک بحث در شورای روابط خارجی آلمان در برلین در فوریه ۲۰۱۵ بیان کرد، من «به‌طور نادرستی از سیاست خارجی دولت «ائتلاف بزرگ»^۱ بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۳ تعمیم داده‌ام».

قطعاً از زمان آغاز بحران اوکراین، سیاست آلمان نسبت به روسیه تغییر کرده است. اگر به دوران تصدی گرهارد شرودر بازگردیم، روسیه نمونه الگویی از تمایل در سیاست خارجی آلمان بود که به دنبال اهداف اقتصادی فراتر از اتحادیه اروپا بود. بااین‌حال، پس از الحاق کریمه، صدراعظم آنگلا مرکل آماده بود تا بخش‌های بزرگی از جامعه تجاری آلمان را نادیده بگیرد و تحریم‌های سختی علیه روسیه اعمال کند. بنابراین، آلمان منافع اقتصادی گسترده خود در روسیه را به منافع استراتژیک حفاظت از نظم امنیتی اروپا مرتبط کرد که اکنون توسط تجدیدنظرطلبی روسیه تهدید می‌شود. به عبارت دیگر، پاسخ آلمان به بحران اوکراین به نظر می‌رسید که نشان می‌دهد این کشور در حال اولویت‌دهی مجدد به اهداف استراتژیک نسبت به اهداف اقتصادی است، هرچند هنوز مشخص نیست که آیا آلمان به این رویکرد جدید در میان‌مدت متعهد خواهد ماند یا خیر.

۱. black-yellow government

باین‌حال، حتی اگر این رویکرد ادامه یابد، رویکرد سختگیرانه جدید آلمان نسبت به روسیه عمدتاً بر پایه ابزارهای اقتصادی به جای نظامی استوار است. درحالی‌که صدراعظم مرکل تحریم‌ها علیه روسیه را حمایت کرده، او تلاش‌های مختلف برای استفاده از ابزارهای نظامی به‌عنوان بخشی از یک استراتژی جدید مهار روسیه را مسدود کرده است. به‌عنوان مثال، پیش از اجلاس ناتو در ولز در سال ۲۰۱۴، آلمان با برنامه‌هایی برای ایجاد یک حضور نظامی دائمی در اروپای مرکزی و شرقی مخالف بود. در فوریه ۲۰۱۵، زمانی که بحثی در ایالات متحده در مورد ارائه کمک‌های نظامی مستقیم به اوکراین آغاز شد و گزارش‌ها حاکی از آن بود که دولت اوباما به موضوع نگاهی «جدید» می‌کند (گوردون و اشمیت، ۲۰۱۵)، مرکل فوراً و به‌طور عمومی به آن مخالفت کرد (گوردون، اسمیل و ارلانگر، ۲۰۱۵). نکته اینجا این است که آیا سیاست آلمان صحیح یا نادرست بوده، بلکه این است که حتی پس از بحران اوکراین، آلمان هنوز هم به‌شدت تمایلی به استفاده از ابزارهای نظامی نداشت. به تبع آن، رویکرد اتحادیه اروپا نسبت به روسیه، به رهبری آلمان، عمدتاً ژئواکونومی بود (موراوسیک، ۲۰۱۶).

هرچند شوک استراتژیک بحران اوکراین باعث توجه جدیدی به سیاست دفاعی شد، اما هنوز مشخص نیست که نتیجه آن چه خواهد بود. آلمان اقداماتی برای افزایش هزینه‌های دفاعی انجام داده است، اما هنوز مشخص نیست که آیا هزینه‌های دفاعی آلمان به‌طور قابل توجهی به‌عنوان سهمی از تولید ناخالص داخلی‌اش افزایش خواهد یافت یا خیر و رسیدن به هدف ۲ درصد نیز مبهم است. در سال‌های گذشته، آلمان همچنین مشارکت نظامی قابل توجهی در مبارزه با آنچه که به اصطلاح دولت اسلامی خوانده می‌شود، داشته است. به‌عنوان مثال، در سال ۲۰۱۴ آلمان به پیش‌مرگ‌های کرد در شمال عراق تفنگ‌های خودکار، موشک‌های ضد تانک و پنج خودروی زرهی ارائه کرد و ۱۵۰ سرباز به منظور آموزش نیروهای امنیتی گرد ارسال کرد. پس از حملات تروریستی در پاریس در نوامبر ۲۰۱۵، آلمان شش فروند هواپیمای شناسایی تورنادو و یک ناوشکن به دریای مدیترانه ارسال کرد تا از عملیات نظامی که تحت رهبری فرانسه انجام می‌شد، حمایت کند. آلمان همچنین استقرار ارتش خود را به‌عنوان بخشی از مأموریت سازمان ملل در مالی گسترش داد. باین‌حال، این اقدامات درواقع جدید نیستند، شاید به جز تأمین سلاح برای یک منطقه درگیری. در هر صورت،

ارتش آلمان از دهه ۱۹۹۰ در عملیات حفظ صلح شرکت داشته و حتی در عملیات‌های نظامی در افغانستان و کوزوو نیز دخیل بوده است.

بنابراین، به نظر می‌رسد استدلال برای اینکه آلمان جغرافیای سیاسی را دوباره کشف کرده است، گمراه‌کننده باشد. بلکه، به نظر می‌رسد که نسخه سخت‌تری از ژئواکونومی را کشف کرده است. اگرچه ممکن است اکنون اولویت‌های استراتژیک را بر اهداف اقتصادی ترجیح دهد و به همین دلیل به نوعی قدرت ژئواکونومی «سخت‌تر» فراتر از اتحادیه اروپا تبدیل شود، اما هنوز هم نسبت به استفاده از وسایل نظامی بسیار بدبین است. علاوه‌براین، حتی این تغییر از اهداف اقتصادی به اهداف استراتژیک در حال حاضر به سیاست روسیه آلمان محدود به نظر می‌رسد- و توسعه‌های اخیر مانند پروژه خط لوله گاز نورد استریم II نشان می‌دهد که تمایل قدیمی در سیاست روسیه آلمان هنوز وجود دارد. درعین‌حال، در نقاط دیگر جهان، آلمان هنوز به‌طور چشمگیری به‌عنوان یک قدرت ژئواکونومی در معنای نرم عمل می‌کند. به عبارت دیگر، به‌عنوان یک قدرت که عمدتاً اهداف اقتصادی را دنبال می‌کند.

ژئواکونومی آلمان در اتحادیه اروپا

صرف‌نظر از اینکه چگونه باید تغییرات در سیاست آلمان نسبت به بقیه جهان فراتر از اتحادیه اروپا را درک کرد، همچنین سؤالی وجود دارد که آیا آلمان به‌عنوان یک قدرت ژئواکونومی در درون اتحادیه اروپا عمل می‌کند و اگر چنین است به چه سبکی آن را انجام می‌دهد. آلمان در معنای سخت به‌عنوان یک قدرت ژئواکونومی در درون اتحادیه اروپا عمل کرده است، زیرا این کشور مایل بوده است که از اهرم اقتصادی خود برای تحمیل ترجیحات خود به سایر کشورهای ناحیه یورو استفاده کند، به‌ویژه از زمانی که بحران ناحیه یورو در سال ۲۰۱۰ آغاز شد. وقتی در مقاله‌ام در سال ۲۰۱۱ به «اعتمادبه‌نفس اقتصادی» آلمان پرداختم، عمدتاً این نقش آلمان در درون ناحیه یورو در نظر من بود. در حقیقت، اعتمادبه‌نفس آلمان در این زمینه به‌قدری بود که بحث‌های زیادی درباره آلمان به‌عنوان یک هژمون اروپایی و حتی درباره امپراتوری آلمان وجود داشت (کوندانی، ۲۰۱۲a؛ ۲۰۱۲b).

دلیل دشواری در تصدیق آلمان به‌عنوان یک قدرت ژئواکونومی در درون اتحادیه اروپا ممکن است پیچیدگی مقاصد آن باشد؛ همان‌گونه که در مورد ابتکارات تجاری تحت رهبری ایالات متحده مانند TTIP و TPP مشاهده می‌شود. هم منتقدان و هم حامیان سیاست آلمان در منطقه یورو، به دلایل مختلف، تمایلی به توصیف این سیاست‌ها به‌عنوان دنبال کردن اهداف استراتژیک ندارند. منتقدان تمایل دارند آلمان را صرفاً در پی اهداف تجاری یا اقتصادی ببینند و آن را به مرکانتیلیسم متهم می‌کنند؛ به‌ویژه به این دلیل که آلمان از اتخاذ اقداماتی برای کاهش مازاد پایدار حساب جاری خود خودداری می‌کند (به‌عنوان مثال، ولف، ۲۰۱۲). از سوی دیگر، کسانی که نسبت به سیاست آلمان همدل‌تر هستند، آن را به‌عنوان یک قدرت هنجاری می‌بینند که به دنبال ایجاد و حفظ قوانین است (مانند راخمان، ۲۰۱۷).

درواقع، هدف استراتژیک آلمان جلوگیری از فروپاشی ارز واحد اروپایی و به تبع آن فروپاشی اتحادیه اروپا بوده است. ساده‌انگارانه خواهد بود که تعهد آلمان به یورو و اتحادیه اروپا را فقط به منافع اقتصادی تقلیل دهیم. نسل‌های متوالی سیاستگذاران آلمانی این ایده را درونی کرده‌اند که یکپارچگی اروپا در یک معنای بسیار گسترده‌تر به نفع کشور است. به‌ویژه، این امر به‌عنوان عنصری مرکزی در امنیت و بازسازی جمهوری فدرال تلقی می‌شود. بلکویل و هریس می‌نویسند که تلاش آلمان برای ایجاد ارز واحد باید به‌عنوان یک ابتکار ژئواکونومی در نظر گرفته شود که هدف آن «پیشگیری از نگرانی‌های غربی در مورد قدرت فزاینده آلمان» بوده است (۲۰۱۶، ص. ۲۸).

نکات بالا بدان معنا نیست که در دوران بحران منطقه یورو، اهداف آلمان به‌طور انحصاری استراتژیک بوده‌اند. به‌وضوح، این کشور اهداف اقتصادی را نیز دنبال کرده است. به‌ویژه، آلمان در پی جلوگیری از ظهور یک «اتحاد پرداخت انتقالی» بوده است؛ به عبارت دیگر، یک اتحادیه اروپا که در آن کشورهای مسئول از نظر مالی، هزینه کشورهای غیرمسئول از نظر مالی را به دوش بکشند. به این دلیل است که آلمان با تخصیص بدهی‌های اروپایی به‌صورت اوراق قرضه یورو به‌طور مداوم مخالفت کرده است. همچنین، آلمان به دنبال حفظ ثبات قیمت‌ها (یک ترجیح دیرینه آلمانی) بوده است. به عبارت دیگر، اگرچه آلمان در دوران بحران منطقه یورو ترکیبی از اهداف اقتصادی و استراتژیک را دنبال کرده است، اما هنوز هم معقول است که آن را به‌عنوان یک قدرت ژئواکونومی در نظر بگیریم: «دولت‌ها می‌توانند و غالباً سیاست‌های

ژئواکونومی را طراحی می‌کنند که به‌طور همزمان چندین منفعت (ژئوپلیتیک، اقتصادی و غیره) را تأمین می‌کنند» (بلکویل و هریس، ۲۰۱۶، ص. ۲۷).

از زمان آغاز بحران، آلمان تلاش کرده است تا اهداف اقتصادی و استراتژیک خود را با ارائه وام (نجات) به کشورهای بحران‌زده تعدیل کند، درحالی‌که این امر را مشروط به تقویت مالی و اصلاحات ساختاری کرده است. این موضوع با اولین نجات برای یونان در سال ۲۰۱۰ آغاز شد که نیازمند کاهش کسری بودجه از طریق ترکیبی از کاهش هزینه‌های دولت، افزایش درآمد از طریق خصوصی‌سازی دارایی‌های دولتی و اصلاح بازار کار بود. همچنین با شیوع بحران به کشورهای دیگر در چند سال بعد، آلمان پیمان مالی را به تصویب رساند که کشورهای عضو اتحادیه اروپا را ملزم به معرفی چیزی مشابه اصلاحیه بودجه متوازن (ترمز بدهی) کرد که آلمان در سال ۲۰۰۹ توسعه داده بود. مجموعه‌ای دیگر از تدابیر که توسط آلمان به تصویب رسید، مانند نیمسال اروپایی، هماهنگی و نظارت بر کسری‌های مالی، بدهی‌ها و کسری‌های هدفمند را افزایش می‌دهد و تحریم‌هایی علیه کشورهای غیرمتعهد معرفی می‌کند؛ به‌ویژه اقدام کمیسیون اروپا در مورد کسری‌های بیش از حد.

یعنی آلمان با ایجاد و اجرای قوانین به دنبال نهادینه کردن تصمیم‌گیری اقتصادی در حوزه یورو بوده است و در این راستا به نهادینه‌سازی ترجیحات خود پرداخته است. در مورد اینکه آیا این ترجیحات عمدتاً منعکس‌کننده ایده‌ها یا منافع هستند یا خیر بحث‌های زیادی در گرفته است. برخی ادعا کرده‌اند که رویکرد آلمان از اصولی ناشی شده است که از اقتصاد آلمان (به‌ویژه، نظریه اوردو لیبرالیسم) و تاریخ آلمان (به‌ویژه، حافظه جمعی از ابرتورم) تأثیر گرفته است (به‌عنوان مثال، بوفینگر، ۲۰۱۶؛ دالیان و ژروت، ۲۰۱۲). دیگران می‌گویند که ترجیحات آلمان صرفاً منعکس‌کننده منافع ملی آن به‌عنوان یک کشور طلبکار است (به‌عنوان مثال، بوردا، ۲۰۱۵). اما منبع ترجیحات آلمان در اینجا چندان مهم نیست. از آنجاکه آلمان به دنبال استفاده از اهرم اقتصادی خود به‌عنوان بزرگ‌ترین کشور بستانکار در حوزه یورو برای صادرات ترجیحات خود به بقیه قاره است، به نظر می‌رسد مناسب باشد که به آن به‌عنوان یک قدرت ژئواکونومی به معنای سخت اشاره شود.

برخلاف سیاست آلمان در قبال روسیه، در چند سال گذشته تغییر قابل توجهی در رویکرد این کشور به منطقه یورو وجود نداشته است. اگر چیزی باشد، آلمان حتی بیشتر از آنچه که

در اوایل بحران انجام داده بود، از اهرم اقتصادی خود استفاده کرده است. شاید چشمگیرترین و افراطی‌ترین نمونه از ژئواکونومی سخت آلمان در منطقه یورو، نشست اضطراری بود که در ژوئیه ۲۰۱۵ در بروکسل برگزار شد. در این نشست، وزیر دارایی ولفگانگ شوبل پیشنهاد داد تا ۵۰ میلیارد یورو از دارایی‌های یونان را در یک صندوق امانت در لوکزامبورگ قرار دهد و در صورت عدم توافق یونان با شرایط طلبکاران، موقتاً یونان را از منطقه یورو خارج کند. یونان در نهایت با شرایط طلبکاران موافقت کرد که پایه‌گذار یک نجات مالی سوم در مدت کوتاهی پس از آن شد. باین‌حال، این نشست ممکن است به‌عنوان یک نقطه عطف در بحران دیده شود. به‌عنوان مثال، پل دِ گراو، اقتصاددان بلژیکی و کارشناس شناخته‌شده‌ای در مورد یورو، گفت که یک الگوی جدید برای حکمرانی منطقه یورو ایجاد شده است: «تسلیم قانون آلمان شوید یا خارج شوید»^۱.

نئولیبرالیسم آلمانی

اگرچه سیاست اقتصادی آلمان در زمینه منطقه یورو به‌طور معقولی به‌عنوان مرکانتیلیستی توصیف شده است، اما از جنبه‌ای دیگر، یا به عبارتی که در این بخش نشان می‌دهم، نئولیبرال است. درواقع، اقتصاددانان و سیاست‌گذاران آلمانی اتهام مرکانتیلیسم را به‌دلیل اینکه آن را به‌عنوان نقش دولت برای کاهش مازاد حساب جاری آلمان نمی‌بینند، رد می‌کنند. آنها استدلال می‌کنند که مازاد، یک متغیر نتیجه‌ای است و نه یک متغیر سیاستی. به گفته آنها، این مازاد نشان‌دهنده رقابت‌پذیری نسبی اقتصاد آلمان است. ژئواکونومی لیبرال به معنای استفاده از ابزارهای اقتصادی در راستای اهداف استراتژیک، اما بدون مداخله مستقیم دولت، و با اتکا به نیروهای بازار است. به‌ویژه، آنها استدلال می‌کنند که مداخله دولت در اقتصاد برای افزایش دستمزدها یا اتخاذ تدابیر دیگر به‌منظور افزایش تقاضای کل نامناسب خواهد بود (گفتگوهای شخصی نویسنده). به‌طور خلاصه، سیاست اقتصادی آلمان ضدکینزی است. رویکرد آلمان به بحران منطقه یورو باید به‌عنوان یک رویکرد لیبرال در نظر گرفته شود، زیرا آلمان سعی کرده است از نیروهای بازار برای تنبیه کشورهای دیگر منطقه یورو استفاده

۱. submit to German rule or leave. مصاحبه‌ای که در ۱۳ نوامبر ۲۰۱۱ منتشر شد، در زیر در دسترس است:

www.ft.com/content/b3a2d19e-0de4-11e1-9d40-00144feabdc0

کند. آلمان از نوسانات نرخ بهره به عنوان ابزاری برای تشویق کشورهای منطقه یورو به پذیرش اصلاحات اقتصادی مورد نظر خود، استفاده کرده است (وودروف، ۲۰۱۶). «نرخ‌های بهره بازار در سوق دادن دولت‌ها به سمت اصلاحات نقش دارند»، ینس ویدمن، رئیس بانک مرکزی آلمان، در مصاحبه‌ای با فایننشال تایمز در سال ۲۰۱۱ گفت.^۱ حتی پیشنهاد شده است که مقامات آلمانی از چین خواسته‌اند تا خرید بدهی کشورهای آسیب‌دیده منطقه یورو را متوقف کند تا فشار برای انجام اصلاحات ساختاری حفظ شود (اوترو-ایگلسیا، ۲۰۱۴). آلمان همچنین سعی کرده است از این نوع فشار بازار برای وادار کردن کشورهای منطقه یورو به توافق بر سر مراحل بعدی ادغام استفاده کند.

به‌طور خاص، رویکرد آلمان به منطقه یورو باید به عنوان نئولیبرالیسم در نظر گرفته شود. مفهوم نئولیبرالیسم به طرق مختلفی مورد استفاده قرار گرفته است (ونگوپال، ۲۰۱۵). اما طبق یک مقاله اخیر که توسط سه مقام صندوق بین‌المللی پول به‌طور گسترده‌ای مورد بحث قرار گرفته است، آنچه که به عنوان دستور کار نئولیبرالی شناخته می‌شود، دارای دو عنصر است: اول، افزایش رقابت از طریق باز کردن بازارهای داخلی، از جمله بازارهای مالی، به روی رقابت خارجی؛ و دوم، کاهش نقش دولت که از طریق سیاست‌های ریاضتی و خصوصی‌سازی حاصل می‌شود (اوستری، لانگانی و فورکری، ۲۰۱۶). آلمان هر دو این عنصر را در سیاست‌های منطقه یورو دنبال کرده است. به‌ویژه، از زمان شکل‌گیری یورو، بر کاهش نقش دولت تمرکز کرده است. معیارهای ماستریخت و پیمان ثبات و رشد که هر دو توسط آلمان هدایت شده‌اند، محدودیت‌هایی را برای توانایی دولت‌ها در ایجاد کسری مالی و انباشت بدهی تعیین کرده‌اند. در تضاد با بسیاری از سیاستگذاران آلمانی، مقامات صندوق بین‌المللی پول مذکور، سیاست‌های ریاضتی را به عنوان یکی از ویژگی‌های مشکل‌ساز دستور کار نئولیبرالی شناسایی می‌کنند که اکنون باید دوباره ارزیابی شود.

این واقعیت که رویکرد آلمان به منطقه یورو یک رویکرد نئولیبرالی است، زمانی حتی آشکارتر می‌شود که آن را با رویکرد ایالات متحده نسبت به کشورهای در حال توسعه در دهه ۱۹۸۰ مقایسه کنیم، که اغلب به عنوان یک نمونه الگویی از نئولیبرالیسم در یک چارچوب بین‌المللی دیده می‌شود. نئولیبرالیسم به‌طور کلی به عنوان مفهومی شناخته می‌شود که «از

۱. تویییتی از ۱۲ جولای ۲۰۱۵ در twitter.com/pdegrauwe/status/620348860481806336 در دسترس است.

طریق نهادهای چندجانبه و کارشناسان اقتصادی به صورت بین‌المللی صادر شده است» (دیویس، ۲۰۱۴، ص. ۳۱۴) - به‌ویژه از طریق صندوق بین‌المللی پول (IMF). این آلمان بود که علی‌رغم مخالفت سایر کشورهای عضو اتحادیه اروپا و کمیسیون اروپا، اصرار داشت تا صندوق بین‌المللی پول را در نخستین بسته نجات مالی یونان دخیل کند (آرت، ۲۰۱۵). با حضور صندوق بین‌المللی پول، پاسخ به بحران از همان رویکرد پایه‌ای پیروی کرد که صندوق در کشورهای در حال توسعه در دهه ۱۹۸۰ اتخاذ کرده بود: تعدیل ساختاری در قبال وام‌ها. بنابراین، می‌توان آلمان را به‌عنوان کشوری در نظر گرفت که از روش‌های پیشتر به‌کاررفته در کشورهای در حال توسعه داخل اتحادیه اروپا، استفاده می‌کند. همان‌طور که بلایت گفته است: «در کشورهای جنوب جهان بود که سیاست‌های تحمیلی بر حاشیه اروپا [...] به بوته آزمون گذاشته شده بودند» (۲۰۱۳، ص. ۱۶۰). این موضوع به توضیح خشم برخی اروپایی‌ها نسبت به پیشنهادات آلمان در بحران یورو کمک می‌کند، مانند مشارکت صندوق بین‌المللی پول. وزیر مالی یونان، جیورگوس پاپاگوستانتینو، ادعا کرد که رئیس‌جمهور فرانسه نیکولا سارکوزی در برابر تصمیم برای همکاری با صندوق بین‌المللی پول «بسیار عصبانی» بوده است. به گفته پاپاگوستانتینو، سارکوزی گفت «صندوق بین‌المللی پول برای اروپا نیست»، «این صندوق برای بورکینافاسوست» (۲۰۱۶، صص. ۱۴۶۵-۱۴۷۰).

این ایده که سیاست آلمان در منطقه یورو به سیاست ایالات متحده در قبال کشورهای در حال توسعه در دهه ۱۹۸۰ شباهت دارد، به‌خودی‌خود شوکه‌کننده است؛ نسخه‌ای از نفولبرالیسم که ونوگوپال آن را «یک پروژه تسلط نواستعماری» نامیده است (۲۰۱۵، ص. ۱۷۶-۱۷۵). به هر حال، آلمان تعهدات قانونی و اخلاقی بسیار متفاوتی نسبت به شرکای خود در منطقه یورو نسبت به آنچه ایالات متحده نسبت به کشورهای در حال توسعه داشت، دارد. بسیاری از حامیان اروپا، از جمله شایوبله، اتحادیه اروپا را به‌عنوان یک جامعه هم‌سرنوشت^۱، مبتنی بر همبستگی می‌دانند. گروه کوچک‌تر از ۱۹ کشور عضو اتحادیه اروپا که به ارز واحد پیوسته‌اند، تعهد سیاسی و اقتصادی عمیق‌تری به یکدیگر دارند. ممکن است انتظار داشت که کشورهایی که ارز واحدی دارند، موظف به انجام تعدیلات به طریقی متقارن‌تر از دیگر بحران‌های بدهی باشند. بااین‌حال، بار تعدیل بر دوش کشورهای بدهکار در منطقه یورو بوده

۱. community of fate

است، درست مانند دیگر بحران‌های بدهی. از این نظر، آلمان به‌عنوان یک کشور طلبکار عادی عمل کرده است.

باین‌حال، از جهاتی، رویکرد آلمان به بحران یورو حتی بسیار افراطی‌تر از سیاست‌های ایالات متحده در قبال کشورهای در حال توسعه بود. ایجاد ارز واحد، کشورهای منطقه یورو را از گزینه کاهش ارزش پول خود محروم کرده است، که یکی از محدود گزینه‌هایی است که معمولاً کشورهای بدهکار دارند. بنابراین، تنظیم در منطقه یورو نه تنها نامتقارن بود، بلکه باید به‌طور کامل براساس کاهش داخلی ارزش بنا می‌شد؛ به عبارت دیگر، کاهش دستمزدها و سایر هزینه‌ها. چندین اقتصاددان، به‌ویژه جوزف استیگلیتز (۲۰۱۶)، استدلال می‌کنند که این کاهش داخلی شدید به سطوح بسیار بالای بیکاری در یونان و اسپانیا منجر شد. همان‌طور که در بالا توضیح داده شد، چارچوب نهادی اتحادیه اروپا نیز به آلمان اجازه داده است تا در تحول جوامع به نام رقابت‌پذیری، بیشتر مداخله کند و از آنچه ایالات متحده توانسته است در کشورهای در حال توسعه انجام دهد، فراتر برود.

نتیجه‌گیری

در موج دوم بحث در مورد ژئواکونومی، که بر استفاده از اهرم اقتصادی توسط دولت‌های اقتدارگرا مانند چین، روسیه و کشورهای عرب خلیج فارس تمرکز دارد، تمایل به معادل‌سازی این مفهوم با ملی‌گرایی اقتصادی به جای لیبرالیسم اقتصادی وجود دارد. باین‌حال، این رویکرد بسیار ساده‌انگارانه است. معادل‌سازی ژئواکونومی و ملی‌گرایی اقتصادی، نحوه‌ای که دموکراسی‌های غربی، از جمله آلمان و ایالات متحده، سعی کرده‌اند از ابزارهای اقتصادی برای اهداف استراتژیک استفاده کنند را نادیده می‌گیرد. درحالی‌که دولت‌های اقتدارگرا به‌طور مستقیم از اهرم اقتصادی استفاده می‌کنند، به نظر می‌رسد دموکراسی‌های غربی به صورت غیرمستقیم از اهرم اقتصادی استفاده می‌کنند و به نیروهای بازار برای وادار کردن سایر دولت‌ها تکیه می‌کنند. این رویکرد ممکن است به نام ژئواکونومی لیبرال نامیده شود.

در این فصل، من به بررسی استدلال اصلی مقاله‌ام که در سال ۲۰۱۱ منتشر شده، پرداخته‌ام که آلمان یک قدرت در ژئواکونومی است. واکنش آلمان به بحران اوکراین (اعمال تحریم‌ها علیه روسیه اما مخالفت با استفاده از قدرت نظامی) پارادایم ژئواکونومی در سیاست

خارجی آلمان را تأیید می‌کند. آلمان به جای کشف ژئوپلیتیک، به نسخه‌ای سخت از ژئواکونومی میل کرده است که به معنای دنبال کردن اهداف استراتژیک است. به نظر می‌رسد که این رویکرد جایگزینی برای ژئواکونومی نرم است که هدف آن اهداف اقتصادی بوده و بیشتر ویژگی رویکرد آلمان به روسیه قبل از بحران بوده است. من نشان داده‌ام که واکنش آلمان به بحران یورو نمونه‌ای از ژئواکونومی لیبرال است. ممکن است رویکرد لیبرال (یا بهتر بگوییم نئولیبرال) آلمان تا حدی باعث شود که آنچه را که شاهد آن هستیم ژئواکونومی به حساب نیاوریم: استفاده از اهرم اقتصادی، به‌ویژه وام‌ها، برای دستیابی به اهداف استراتژیک. این ژئواکونومی لیبرال است به دلیل نحوه‌ای که آلمان از فشار بازار، به‌ویژه نوسانات نرخ بهره، برای وادار کردن کشورهای دیگر منطقه یورو به پذیرش اقداماتی که ترجیحات خود را نهادی و تصمیم‌گیری اقتصادی را در چارچوب ارز واحد اروپایی قانونمند می‌کند، استفاده کرده است.

منابع

- Art, D. (2015) 'The German Rescue of the Eurozone: How Germany Is Getting the Eurozone it Always Wanted', *Political Science Quarterly*, 130, 2, pp. 181–212.
- Baru, S. (2012) 'Geo-economics and Strategy', *Survival*, 54, 3, pp. 47–58.
- Blackwill, R. D. and Harris, J. M. (2016) *War by Other Means: Geoeconomics and Statecraft* (Cambridge, MA: Harvard University Press).
- Blyth, M. (2013) *Austerity. The History of a Dangerous Idea* (New York: Oxford University Press).
- Bofinger, P. (2016) 'German Macroeconomics: The Long Shadow of Walter Eucken', in Bratsiotis, G. and Cobham, D. (eds), *German Macro: How It's Different and Why That Matters*, European Policy Centre, pp. 8–19. Available at: www.epc.eu/documents/uploads/pub_6497_german_macro_how_it_s_diferent_and_why_that_matters.pdf, accessed 21 November 2017.
- Burda, M. (2015) 'Dispelling Three Myths on Economics in Germany', *VoxEU.org*. Available at: <http://voxeu.org/article/dispelling-three-mythseconomics-germany>, accessed 18 November 2016.
- Davies, W. (2014) 'Neoliberalism: A Bibliographic Review', *Theory, Culture and Society*, 31, 7/8, pp. 309–317.
- Dullien, S. and Guérot, U. (2012) 'The Long Shadow of Ordoliberalism: Germany's Approach to the Euro Crisis', *European Council on Foreign Relations*, Policy Briefing. Available at: www.ecfr.eu/page/-/ECFR49_GERMANY_BRIEF.pdf, accessed 21 November 2017.
- Froman, M. B. (2014) 'The Strategic Logic of Trade', *Foreign Affairs*, November/December 2014 Issue. Available at: www.foreignaffairs.com/articles/americas/strategic-logic-trade, accessed 18 November 2016.
- Gordon, M. R. and Schmitt, E. (2015) 'U.S. Considers Supplying Arms to Ukraine Forces, Officials Say', *New York Times*, 1 February.
- Gordon, M. R., Smale, A. and Erlanger, S. (2015) 'Western Nations Split on Arming Kiev Forces', *New York Times*, 7 February.
- Hilpert, H. G. and Wacker, G. (2015) 'Geoeconomics Meets Geopolitics: China's New Economic and Foreign Policy Initiatives', *German Institute for International and Security Affairs*, SWP Comments. Available at: www.swp-berlin.org/fileadmin/contents/products/comments/2015C33_hlp_wkr.pdf, accessed 18 November 2016.

- Ignatius, D. (2012) 'A Free-trade Agreement with Europe?', *Washington Post*, 5 December. Available at: www.washingtonpost.com/opinions/david-ignatius-a-free-tradeagreement-with-europe/2012/12/05/7880b6b2-3f02-11e2-bca3aad9b7e29c5_story.html?utm_term=.76e9414ca4b3, accessed 29 September 2017.
- Kärkkäinen, A. (2016) 'Does China Have a Geoeconomic Strategy towards Zimbabwe? The Case of the Zimbabwean Natural Resource Sector', *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 185–202.
- Kundnani, H. (2011) 'Germany as a Geo-economic Power', *Washington Quarterly*, 34, 3, pp. 31–45.
- Kundnani, H. (2012a) 'Was für ein Hegemon? Berlins Politik Führt zu keinem Deutschen, sondern einem Chaotischen Europa', *Deutsche Gesellschaft für Auswärtige Politik e.V.* Available at: <https://zeitschriftip.dgap.org/de/ip-die-zeitschrift/archiv/jahrgang-2012/mai-juni/wasf%C3%BCr-ein-hegemon>, accessed 18 November 2016.
- Kundnani, H. (2012b) 'A German Empire?', *Project Syndicate*, 21 June. Available at: www.project-syndicate.org/blog/a-german-empire?barrier=true, accessed 18 November 2016.
- Leonard, M. (2015) 'Geo-economics: Seven Challenges to Globalization', *World Economic Forum*. Available at: www3.weforum.org/docs/WEF_Geoeconomics_7_Challenges_Globalization_2015_report.pdf, accessed 18 November 2016.
- Luttwak, E. N. (1990) 'From Geopolitics to Geo-economics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce', *The National Interest*, 20, pp. 17–23.
- Luttwak, E. N. (2012) *The Rise of China vs. The Logic of Strategy* (Cambridge, MA: Harvard University Press).
- Martiningui, A. and Youngs, R. (2012) *Challenges for European Foreign Policy in 2012: What kind of Geo-economic Europe?* (Madrid: Fundación para las Relaciones Internacionales y el Diálogo Exterior).
- Maull, H. W. (1991) 'Germany and Japan: The New Civilian Powers', *Foreign Affairs*, Winter 1990/91 Issue. Available at: www.foreignaffairs.com/articles/46262/hanns-w-maull/germany-and-japan-the-new-civilian-powers, accessed 18 November 2016.
- Mearsheimer, J. J. (1990) 'Back to the Future: Instability in Europe after the Cold War', *International Security*, 15, 1, pp. 5–56.
- Moravcsik, A. (2016) 'Lessons from Ukraine: Why a Europe-Led Geoeconomic Strategy is Succeeding', *Transatlantic Academy*, 2015–2016 Paper Series No. 10. Available at: www.gmfus.org/file/8807/download, accessed 18 November 2016.

- Ostry, J. D., Loungani, P. and Furceri, D. (2016) 'Neoliberalism: Oversold?', *Finance and Development*, 53, 2, pp. 38–41.
- Otero-Iglesias, M. (2014) 'The Euro for China: Too Important to Fail and Too Difficult to Rescue', *Pacific Review*, 27, 5, pp. 703–728.
- Papaconstantinou, G. (2016) *Game Over. The Inside Story of the Greek Crisis* [Kindle edition].
- Pritzker, P. (2016) 'Why U.S. Leadership on Trade and Investment is a Linchpin of the International Liberal Order', *Brookings*, 8 June. Available at: www.brookings.edu/blog/order-from-chaos/2016/06/08/why-u-s-leadership-on-trade-and-investment-is-a-linchpin-of-the-international-liberal-order/, accessed 29 September 2017.
- Rachman, G. (2017) 'The Isolation of Angela Merkel's Germany', *Financial Times*, 6 March 2017. Available at: www.ft.com/content/19e7bc4e-0010-11e7-8d8e-a5e3738f9ae4?mhq5j=e7, accessed 29 September 2017.
- Rasmussen, A. F. (2013) 'Speech at the Confederation of Danish Industry conference', 7 October. Available at: www.nato.int/cps/en/natolive/opinions_103863.htm, accessed 29 September 2017.
- Rodrik, D. (2015) 'The Muddled Case for Trade Agreements', *Project Syndicate*, 11 July. Available at: www.projectsyndicate.org/commentary/regional-trade-agreement-corporate-capture-by-dani-rodrik-2015-06, accessed 21 November 2017.
- Stiglitz, J. E. (2016) *The Euro: How a Common Currency Threatens the Future* (New York: Norton).
- Szabo, S. F. (2015) *Germany, Russia, and the Rise of Geo-economics* (London: Bloomsbury).
- Tellis, A. J. (2015) 'The Geopolitics of the TTIP and the TPP', in Baru, S. and Dogra, S. (eds), *Power Shifts and New Blocs in the Global Trading System* (London: International Institute for Strategic Studies), pp. 93–119.
- Thirlwell, M. P. (2010) 'The Return of Geo-economics: Globalisation and National Security', *Lowy Institute*, Perspectives. Available at: www.lowyinstitute.org/sites/default/files/pubfiles/Thirlwell%2C_The_return_of_geo-economics_web_and_print_1.pdf, accessed 18 November 2016.
- Venugopal, R. (2015) 'Neoliberalism as Concept', *Economy and Society*, 44, 2, pp. 165–187.
- Wheatley, A. (2013) 'The Origins and Use of Currency Power', in Wheatley, A. (ed.), *The Power of Currencies and the Currencies of Power* (London: International Institute for Strategic Studies), pp. 17–43.

- Wigell, M. (2016) 'Conceptualizing Regional Powers' Geoeconomic Strategies: Neo-imperialism, Neo-mercantilism, Hegemony, and Liberal Institutionalism', *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 135–151.
- Wigell, M. and Vihma, A. (2016) 'Geopolitics versus Geoeconomics: the Case of Russia's Geostrategy and its Effects on the EU', *International Affairs*, 92, 3, pp. 605–627.
- Wolf, M. (2012) 'Why Exit is an Option for Germany', *Financial Times*, 25 September. Available at: www.ft.com/content/1e2f2cd0-064e-11e2-bd2900144feabdc0, accessed 24 October 2017.
- Woodruff, D. M. (2016) 'Governing by Panic: The Politics of the Eurozone Crisis', *Politics and Society*, 44, 1, pp. 81–116.
- Zarate, J. (2013) *Treasury's War: The Unleashing of a New Era of Financial Warfare* (New York: Public Affairs).

۶. چرخش روسیه به آسیا-اقیانوسیه

انتظارات و ناامیدی‌های ژئواکونومیک

پاول کی. بائف^۱

مقدمه

ژئواکونومی به معنای استفاده از ابزارهای اقتصادی توسط دولت‌ها برای دستیابی به اهداف استراتژیک است. این مفهوم در منطقه بسیار پویای آسیا-اقیانوسیه اهمیت منحصربه‌فردی دارد و به سرعت در حال تکامل است. در بسیاری از تحلیل‌های امنیتی کنونی و تفسیرهای رسانه‌ای، تشدید تنش‌ها در اطراف جزایر کوچک، به‌ویژه در دریای چین جنوبی، توجه اصلی را به خود جلب کرده است. درواقع، مهمترین مسئله که منجر به پویایی در این منطقه شده است، حل‌وفصل مناقشه در این منطقه است. یعنی در منطقه‌ای که بیش از یک قرن شاهد جنگ‌های ویرانگر متوالی بوده، اکنون به مرکز پدیده‌ای موسوم به صلح آسیای شرقی بدل شده است.^۲ دانستن محدوده این تحلیل برای ارائه توضیحی از این پدیده ضروری است، اما ذکر این نکته نیز لازم است که نیروی محرکه اصلی در تکامل این تحلیل، ماهیتی اقتصادی و مبتنی بر جغرافیا دارد، زیرا بازیگران دولتی به دنبال پیشبرد منافع استراتژیک خود عمدتاً از طریق اقتصاداند. از آغاز دهه ۱۹۸۰ میلادی، رهبران سیاسی انتخابی دولت‌ها یکی پس از دیگری (ازجمله در چین) اقدامی آگاهانه برای نوسازی و رشد اقتصادی برای کسب پیروزی

۱. حمایت وزارت دفاع نروژ از تحقیقات من در مورد روابط روسیه و چین مزید امتنان است. نویسنده همچنین مایل است از سورن شولوین (Sören Scholvin) و میکائیل وگل (Mikael Wigell) برای نظرات خود در مورد پیش‌نویس‌های قبلی تشکر کند.

۲. این پدیده در کانون برنامه صلح آسیای شرقی به رهبری استین تونسون (Stein Tønnesson) در دانشگاه اوپسالا در سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۱۷ قرار داشت. برای فهرست بسیار چشمگیر انتشارات، به www.pcr.uu.se/research/eap مراجعه کنید.

در درگیری‌های خارجی و داخلی انجام دادند (تونسون^۱، ۲۰۱۷). همین اقدام و انتخاب همیشگی رهبران بود که کاهش اهمیت نیروی نظامی به‌عنوان ابزاری سیاسی و در کنار آن پررنگ شدن نقش اهرم اقتصادی برای تضمین دستیابی به بهترین موقعیت در این محیط به‌شدت رقابتی را معین نمود.

روسیه دیرنگام به اهمیت پویایی‌های اقتصادی در آسیا-اقیانوسیه پی برد و در آغاز دهه نخست سال ۲۰۰۰ میلادی، زمانی که طنین بحران سال‌های ۱۹۹۷-۱۹۹۹ فروکش کرد، تلاش‌های سیاسی برای ارتباط با این منطقه رشد را آغاز کرد. پیشنهاد دیمتری مدودف^۲ رئیس‌جمهور وقت روسیه برای نوسازی به این تلاش‌ها نیرو بخشید و اجلاس سال ۲۰۱۲ مجمع همکاری اقتصادی آسیا-اقیانوسیه^۳ در «ولادی وستوک»^۴ نقطه کانونی و شروع مناسبی برای آنها شد. چرخش استراتژیک سیاست آمریکا به آسیا-اقیانوسیه که در ابتدای این دهه توسط باراک اوباما اعلام شد رهبری روسیه را متقاعد کرد که باید به تعاملات استراتژیک و اقتصادی در این منطقه، توجه بیشتری داشته باشد و روابط خود را با همسایگان شرقی گسترش دهد. این نیاز از سال ۲۰۱۴ با شروع یک رویارویی جدید بین روسیه و غرب، ناشی از الحاق کریمه و تجاوز به شرق اوکراین، بسیار زیاد شده است. با این حال، چرخش روسیه به آسیا برای کسب قدرت و جایگاه جدید، و به‌ویژه ارتقای مشارکت اقتصادی با چین، نه تنها برای مسکو دلسردکننده بوده بلکه نگرانی‌هایی را در میان همتایانش در اروپا و آسیا برانگیخته است.

هدف این فصل ترکیب ارزیابی کاربرد ابزارهای اقتصادی روسیه در جهت اهداف استراتژیک خود در آسیا-اقیانوسیه و ارزیابی پیامدهای احتمالی دلسرد شدن رهبری روسیه در مورد موفقیت در اقتصاد جغرافیامحور به سبک روسی است. این مهم با بررسی مسیر تلاش‌های روسیه در ارتباط با داستان موفقیت رشد اقتصادی پایدار در شرق آسیا و کسب موقعیتی قدرتمند در تعاملات پیچیده ژئواکونومیک در آسیا-اقیانوسیه آغاز می‌شود. این تجزیه و تحلیل با بررسی روند و بستر انعقاد قرارداد بزرگ گاز طبیعی با چین در ماه مه

۱. Tønnesson

۲. Dmitry Medvedev

۳. Asia-Pacific Economic Cooperation (APEC)

۴. Vladivostok

۲۰۱۴ و کشف این نکته که ادامه می‌یابد که چگونه روسیه در معرض فشار ژئواکونومیک چین قرار گرفته است. در نهایت، تلاش‌های روسیه برای دستیابی به ترکیبی بهتر از ژئواکونومی و ژئوپلیتیک، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

جولانگاه ژئواکونومی روس‌ها

در دیدگاه نه چندان توسعه‌یافته رهبران روسیه، درک پیچیده‌ای از جهانی شدن وجود ندارد. اما موضوعی که باید به آن توجه ویژه‌ای داشت، ضرورت کنترل تولید منابع طبیعی به‌ویژه هیدروکربن‌هاست. موضوعی که باعث رقابت فزاینده بین مراکز اصلی قدرت می‌شود. این موضوع در استراتژی امنیت ملی این کشور که در آخرین روز سال ۲۰۱۵ میلادی توسط ولادیمیر پوتین تصویب شد، به‌وضوح قابل مشاهده است همانطور که در یک سری از اسناد اساسی دولتی قبلی نیز به چشم می‌خورد (اولیکار^۱، ۲۰۱۶). در مفهومی که در سال ۲۰۱۶ میلادی از سیاست خارجی این کشور ارائه شد، تشدید «مبارزه برای منابع» را به‌عنوان محرک مهم در افزایش تنش‌های جهانی شناسایی می‌کند همچنین به پتانسیل گذار قدرت جهانی به منطقه آسیا-اقیانوسیه نیز اشاره می‌شود (فرولاو^۲، ۲۰۱۶). گسترش کنترل دولت بر توسعه منابع طبیعی به‌ویژه در بخش انرژی، نتیجه طبیعی این فرض است. تمرکز دولت بر کنترل کردن، سبب شده است تا ابرشرکت‌های دولتی روسیه مانند گازپروم^۳ و رُز نفت^۴ به ابزاری برای درگیر شدن در رقابت استراتژیک بین قدرت‌های بزرگ تبدیل شود.

استفاده روسیه از صادرات نفت و گاز به‌عنوان سلاحی در برابر اروپا همواره در تحلیل‌های غربی مورد توجه بوده است از این‌رو با تحریکاتی مانند «درگیری گاز» در سال ۲۰۰۶ و «جنگ گاز» در سال ۲۰۰۹، روسیه را مورد هدف قراردادند که در آن اوکراین هدف فوری کاهش عرضه روسیه و اتحادیه اروپا مخاطب اصلی بود (رک. هدلاند^۵، ۲۰۱۴). با این حال، در بحران جاری بین روسیه و اوکراین، «سلاح گازی» برای مسکو فایده چندانی ندارد و به سختی

۱. Oliker

۲. Frolov

۳. Gazprom

۴. Rosneft

۵. Hedlund

می‌توان از آن استفاده کرد زیرا این امر تلاش گازپروم را برای دفاع از سهم خود از بازار اروپا که به سرعت در حال تغییر است تضعیف می‌کند. البته آینده‌نگری اقتصاد جغرافیامحور روسیه به صحنه نمایش اروپا محدود نشده، بلکه در آسیا-اقیانوسیه نیز به کار بسته شده است. باز هم در اینجا، مسکو از صادرات نفت و گاز به‌عنوان ابزار ضدشکست استفاده کرده است.

در اواخر دهه ۱۹۸۰، «تفکر سیاسی جدید» میخائیل گورباچف ایده‌های زیادی را ایجاد کرد که با صلح آسیای شرقی سازگار بود، اما آنها بیهوده تبلیغ شدند، زیرا بحران اقتصادی شوروی ابعاد فاجعه باری پیدا کرد. دولت تازه متولد شده روسیه سطح بسیار پایینی از تعامل و احترام در آسیا-اقیانوسیه را به ارث برده بود. بحران اقتصادی به‌وجود آمده پس از فروپاشی شوروی در دهه ۱۹۹۰ خاورِ دورِ روسیه را حتی بدتر از سایر مناطق آن تحت تأثیر قرار داد که عملاً روسیه را از تغییرات پویایی‌های اقتصادی در شرق آسیا خارج کرد. (تریسمن^۱، ۲۰۱۰).

در مسیر ترمیم و خروج از بحران اقتصادی ۱۹۹۸، شرکت‌های انرژی روسیه مانند «تی ان کی-بی پی»^۲ و «یوکاس»^۳ که به دنبال بازارهای جدیدی برای دارایی‌های تولیدی خود در سیبری شرقی بودند، به بررسی فرصت‌هایی برای پیوند مجدد با آسیا پرداختند. در این زمان، دولت پوتین متوجه ابزار قدرتمند اقتصاد جغرافیامحور شد و تصمیم گرفت این ابزار ارزشمند را از دست الیگارشی‌های مغرور دور کند. کرم‌لین با انجام یک‌سری اقدامات قهرآمیز با هدف کنترل پروژه‌های کلیدی، به دنبال دستیابی به ابزارهایی بود که از طریق آنها برنامه‌های ژئواکونومی خود را برای منطقه آسیا-اقیانوسیه پیش ببرد. در سال ۲۰۰۷، مالکان روسی و انگلیسی شرکت «تی ان کی-بی پی» مجبور شدند بخش بزرگی از سهام و کنترل^۴ میدان گازی کوویکتا^۵ را به گازپروم بفروشند (کرامر^۶، ۲۰۰۷). در سال ۲۰۰۶، کنسرسیوم

۱. Treisman

۲. TNK-BP

۳. Yukos

۴. این عبارت ترجمه controlling stake است. به مفهوم آن مقدار سهمی از یک شرکت که به دارنده آن قدرت کنترل شرکت را خواهد داد. مترجم

۵. Kovykta

۶. Kramer

بین‌المللی به رهبری شرکت نفتی «شل»^۱ مجبور شد ۵۰ درصد از سهام پروژه توسعه‌یافته «ساخالین-۲»^۲ را به گازپروم بفروشد (برادشاو^۳، ۲۰۱۴). دراماتیک‌ترین حرکت، تخریب «یوکاس» و زندانی شدن مالک آن میخائیل خودورکوفسکی^۴ بود. نقطه‌ضعف این مانورها به تأخیر افتادن شدید توسعه این دارایی‌ها بود مثلاً توسعه میدان گازی کوویکتا تا سال ۲۰۱۴ متوقف شد یا برنامه‌های توسعه تولید در پروژه ساخالین-۲ لغو شد. تخریب «یوکاس» عواقب بزرگی برای کل بخش انرژی روسیه داشت و ساخت خط لوله نفت به چین را یک دهه به تأخیر انداخت (سیکس اسمیت^۵، ۲۰۱۰).

به‌طور کلی، در دهه اول سال ۲۰۰۰، سیاست ایجاد کنترل دولتی بر پروژه‌های انرژی بزرگ در سیبری شرقی و خاور دور منجر به بی‌نظمی و سوءمدیریت جدی در آنها شد اما در دهه ۲۰۱۰ فرصت‌هایی برای کرم‌لین برای اجرای برنامه‌های ژئواکونومی باز شد.

معاملات کلان گاز

بحران شدید اما کوتاه‌مدت در روابط روسیه با غرب پس از جنگ ۲۰۰۸ گرجستان، مسکو را بر آن داشت تا نیمی از چرخش خود را به سمت شرق انجام دهد (کاراگانف^۶، ۲۰۱۱). ناگهان، بسیاری از کانال‌های تجاری به سمت شرق که برای سال‌ها توسط تشریفات اداری پوشش داده شده بودند، باز شدند و ساخت‌وساز کند خط لوله نفت سیبری شرقی-اقیانوس آرام^۷ با عجله استاخانوفیتی^۸ شتاب گرفت (بایف^۹، ۲۰۰۸). پوتین پس از کناره‌گیری موقت از سمت

۱. Shell

۲. Sakhalin-2

۳. Bradshaw

۴. Mikhail Khodorkovsky

۵. Sixsmith

۶. Karaganov

۷. Eastern Siberia-Pacific Ocean (ESPO)

۸. Stakhanovite

استاخانویت، جنبشی در اتحاد جماهیر شوروی بود و به کارگرانی اشاره می‌کند که از کارگری سختکوش به نام الکسی استاخانوف الگو می‌گرفتند. طبق تبلیغات رایج، این کارگران غرور و افتخار خودشان را در توانایی در تولید بی‌وقفه، سختکوشانه و بیش از حد نیاز می‌دانستند. مترجم

۹. Baev

نخست‌وزیری، وقتی اطمینان حاصل کرد که این پروژه همه حمایت‌های لازم را دریافت می‌کند، درگیر بازی با دو مشتری بالقوه نفت خام سیبری شرقی یعنی چین و ژاپن در برابر یکدیگر شد. همانطور که یک ناظر نکته‌سنج استدلال کرد: «افکار رویپردازانهٔ مسکو باعث شد تا محاسبات ژئوپلیتیکی آن از بازی سه‌جانبه بی‌هدف باشد» (ایتو^۱، ۲۰۱۱: ص ۲۲). به منظور تحریک این رقابت، پوتین اصرار داشت که ساخت مرحله دوم خط لوله نفت سیبری شرقی - اقیانوس آرام به طول ۲۱۰۰ کیلومتر تا پایانه نفتی کوزمینو^۲، بلافاصله پس از احداث مرحله اول که تا اسکوروودینو^۳ (۲۷۵۰ کیلومتر) می‌رفت، تا پایان سال ۲۰۰۹ ادامه یابد با انگیزه رسیدن به داکینگ^۴ (حدود ۱۰۰۰ کیلومتر که در پایان سال ۲۰۱۰ افتتاح شد). تقریباً در زمان اجلاس همکاری‌های اقتصادی آسیا - اقیانوسیه^۵ (APEC) در ولادی وستوک کل پروژه در دسامبر ۲۰۱۲ به پایان رسید.

طرح اقتصاد جغرافیامحور مسکو بر این فرض استوار بود که این جریان جدید نفت چنان جذابیتی برای سرمایه‌گذاران آسیایی ایجاد می‌کند که مقامات روسی نه تنها می‌توانند بهترین معامله را داشته باشند، بلکه می‌توانند قراردادهای انرژی را برای نفوذ سیاسی مبادله کنند (سانیف و سوکولوف^۶، ۲۰۱۴). با این حال، از آنجاکه این طرح هیچ‌گونه گشایشی را برای ورود شرکت‌های نفتی آسیایی یا غربی به بخش انرژی روسیه پیش‌بینی نمی‌کرد، این پیشنهاد هرگز ثمره ملموسی به همراه نداشت. بنابراین فریب نفت روسیه به اندازه کافی قوی نبود که بتواند سرمایه‌گذاران باهوش آسیایی را به این پروژه‌ها جذب کند، پروژه‌هایی که منطق اقتصادی مشخصی نداشت و فضای سرمایه‌گذاری سختی تلقی می‌شد.

زمانی که رهبری روسیه متوجه شد طرح آنها موفقیت چندانی نداشته است، به مدت یک سال و نیم برنامه‌های اقتصادی جغرافیامحور خود را در آسیا متوقف کرد. هنگامی که بحران

۱. Itoh

۲. Kozmino

۳. Skovorodino

۴. Daqing

یک شهر مرکزی در جمهوری خلق چین است که در هیلونگ‌جیانگ واقع شده است و بزرگترین میدان نفتی چین در آن واقع شده است. مترجم

۵. Asia-Pacific Economic Cooperation (APEC)

۶. Saneev and Sokolov

اوکراین شدت گرفت، در روابط اقتصادی روسیه با اروپا گسست ایجاد شد بنابراین اقدامات فوری برای شکستن انزوای روسیه و جبران خسارات به امری ضروری بدل شد. تنها راه برای دستیابی به این نتایج در کوتاه‌ترین زمان، ارتقاء و تقویت شراکت استراتژیک با چین بود. البته در جهت گسترش این رابطه قدم‌هایی نیز برداشته بودند. لو^۱ (۲۰۰۸) این راه‌حل را «محور مطمئن» اطلاق کرده است، این توصیف برای روسیه هنوز هم توصیف ناراحت‌کننده‌ای به حساب می‌آید. به منظور دستیابی به ارتقای روابط میان دو کشور، پوتین به گازپروم دستور داد تا برای انعقاد قرارداد بلندمدت جهت ساخت خط لوله گاز به چین از میادین گازی توسعه نیافته کوویکتا^۲ و چایاندا^۳ تمام امتیازات لازم را بدهد. در عمل، مقیاس این امتیازات کمتر از آن چیزی بود که وضعیت ناامیدکننده روسیه دیکته می‌کرد، زیرا پکن ترجیح داده بود از رفتار تهاجمی و بیرحمانه برای حمایت از شریک محتاج به کمکش، خودداری کند. (بائف، ۲۰۱۴).

قرارداد بین گازپروم و شرکت ملی نفت چین در جریان سفر پوتین به شانگهای در ماه مه ۲۰۱۴ با هیاهوی زیادی به امضا رسید و طنین سیاسی این «رویداد عصرانه» (طبق گفته پوتین) با بازتاب رسانه‌ای زیاد روی عنوان «معامله ۴۰۰ میلیارد دلاری» تقویت شد (پرلز، ۲۰۱۴). برخی از کارشناسان روسی آن را «پنجره‌ای به سوی آسیا» توصیف کردند و به راحتی این واقعیت را نادیده گرفتند که ترکمنستان قبلاً دو برابر میزانی که گازپروم امیدوار بود تا پایان دهه به چین صادر کند، گاز طبیعی به چین صادر می‌کرد (رک. گریواچ، ۲۰۱۴). اما در پایان سال ۲۰۱۴، نقدهایی به این قرارداد وارد شد مبتنی بر اینکه در این قرارداد موضع چانه‌زنی سرسختانه گازپروم، ارتباط بین قیمت گاز و قیمت نفت در بازار بود و چینی‌ها آن را درست در آستانه سفر پوتین پذیرفته بودند، لزوماً ارتباط خوبی نبود زیرا هیچ محافظتی در برابر نوسانات بازار جهانی نفت نداشت (کروتیهین^۴، ۲۰۱۴).

سقوط قیمت نفت در ابتدای سال ۲۰۱۵، پایه‌های این معامله بزرگ را تضعیف کرد زیرا ناگهان از نظر درآمدهای پیش‌بینی شده دو برابر کوچکتر شد اما از نظر سرمایه‌گذاری‌های

۱. Lo

۲. Kovykta

۳. Chayanda

۴. Krutihin

لازم برای توسعه میادین گازی و ساخت خط لوله ۳۲۰۰ کیلومتری، دو برابر سنگین‌تر شد؛ خط لوله‌ای که با آب و تاب فراوان «سیلا سبیری»^۱ (قدرت سبیری) نامیده می‌شد (چو^۲ ۲۰۱۵). درپیشنهاد دوم انتقال گاز، پوتین بر امضای قرارداد خط لوله‌ای که میادین گازی عملیاتی در شبه جزیره یامال^۳ را به سین جیان^۴ متصل می‌کند اصرار داشت، اما پکن تنها با یک تفاهم‌نامه غیرالزام‌آور موافقت کرد، زیرا فرض چین بر این بود که خیال مسکو از این طرح، دستیابی به انعطاف‌پذیری تغییر جریان گاز از اروپا به چین است و این را راه‌حلی برای نامنی عرضه خود می‌دانست (اوسالیوان^۵، ۲۰۱۴). همزمان با این طرح چین در حال بررسی پیشنهاد واردات گاز طبیعی مایع (LNG) از ایالات متحده جهت متنوع‌سازی منابع انرژی خود بود (کلمنته^۶، ۲۰۱۷). درواقع پنجره‌ای که مسکو به دنبال باز کردن آن به بازارهای آسیایی بود، داشت به تله‌ای خودساخته بدل می‌شد.

روسیه در آستانه پذیرش اقتصاد جغرافیامحور چینی

در سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ میلادی، سیاست مبتکرانه اقتصاد جغرافیامحور روسیه در آسیا-اقیانوسیه با زنجیره‌ای از شکست‌ها مواجه شد و از اوایل سال ۲۰۱۷، پوتین خود را در موقعیت و فشار ناخوشایند تبدیل شدن به هدفی برای ژئواکونومی چین، ژاپن و سایر بازیگران آسیایی دید. ضعف اساسی روسیه در این بازی از کاهش قیمت نفت سرچشمه می‌گرفت که مانند اوایل سال ۲۰۰۹ یک کاهش موقت نبود، بلکه روندی میان‌مدت بود که قیمت نفت را در سطح بشکه‌ای ۴۰ تا ۶۰ دلار ثابت نگاه داشته بود. این بازار که تحت حاکمیت خریداران قرار داشت عملاً فرصت شرکت‌های دولتی روسی را از موضع قدرتمند همیشگی خود برای معامله با مشتریان از بین برد. رهبران روسیه برای درونی کردن این واقعیت جدید در بازار جهانی انرژی یعنی مازاد عرضه با مشکل روبه‌رو هستند و این مهم می‌تواند عواقب قابل توجهی برای سیاست‌گذاری خارجی و امنیتی آنها به‌طور کلی و به‌طور اخص در آسیا-اقیانوسیه به ارمغان

۱. Sila Sibiri

۲. Chow

۳. Yamal

۴. Xinjian

۵. O'Sullivan

۶. Clemente

بیاورد (هندرسون و میترووا^۱، ۲۰۱۶). در این وضعیت، پوتین به جای تعیین اهداف استراتژیک عملی در این منطقه، به دنبال ارتقای موقعیت است. درحالی‌که استفاده نادرست وی از اهرم‌های اقتصادی که منجر به بی‌آبرویی روزافزون روسیه و از دست دادن موقعیت واقعی این کشور شده است، قابل انکار نیست.

در خلال به پایان رسیدن سومین دوره ریاست‌جمهوری پوتین، مقامات روسیه مجبور بودند سه پیامد عمده پیش‌بینی نشده تلاش‌های خود را برای قوت بخشیدن به محور آسیا و اقیانوسیه بپذیرند. اولین مورد، محدود کردن برنامه‌ریزی شده ارتباطات متنوع روسیه با اقتصادهای آسیای شرقی، در نتیجه ارتقای مشارکت استراتژیک با چین بود که برخی از کارشناسان مسکو قبلاً در سال ۲۰۱۴ در مورد آن هشدار داده بودند (رک. اینوزیم ترف^۲، ۲۰۱۴). به‌عنوان مثال، روابط سنتی روسیه با ویتنام رو به افول گذاشت زیرا دولت ویتنام نسبت به مسیر مشارکت روسیه و چین مشکوک شد و روابط بیشتر با ایالات متحده را انتخاب کرد (بائف و تونسون، ۲۰۱۵). در نتیجه، روسیه به جای به‌دست آوردن موقعیت بالاتر در منطقه، به طرز قابل اعتنایی به چینی وابسته شد که از این مشارکت هم‌ارز همراه با حسن نیت، نفع خوبی برده است (فلیک^۳، ۲۰۱۶). چین تمایل دارد با مسلم تلقی کردن رابطه با روسیه و برقراری رابطه مفید با دولت ترامپ به ایجاد نوع جدیدی از روابط با قدرت‌های بزرگ یعنی رابطه با ایالات متحده اولویت بیشتری دهد، اولییتی که در اواسط سال ۲۰۱۶ خود را نمایان کرده است. (زنگ و برسلین^۴، ۲۰۱۶).

پیامد دوم، شکست خوردن در ایجاد پایه‌های محکم اقتصادی در ارتقای مشارکت استراتژیک با چین بود. برخلاف وعده‌های بلندپروازانه سیاسی، حجم تجارت دوجانبه در سال ۲۰۱۵ حدود یک‌سوم کاهش یافت و در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ راکد ماند، به دو دلیل قیمت پایین صادرات نفت روسیه و کوچک شدن بازار مصرف روسیه برای کالاهای چینی (گابیواف^۵، ۲۰۱۶a). توافق پیوند اتحادیه اقتصادی اورآسیا به رهبری روسیه با ابتکار

۱. Henderson and Mitrova

۲. Inozemtsev

۳. Flikke

۴. Zeng and Breslin

۵. Gabuev

«کمربند- جاده» چین، از نظر سیاسی منطقی به نظر می‌رسید اما ثمرات اقتصادی کمی داشته است (بشکتوفا^۱، ۲۰۱۷). مسکو مجبور شد پیشنهاد ایجاد کریدور گاز غربی به چین از یامال را کنار بگذارد و التماس کند که اجرای قرارداد گاز کوویکتا- چایاندا را تغییر دهد، زیرا پکن در پرداخت پیش‌پرداخت‌ها کوتاهی می‌کرد. در این زمان چین در موضع قدرتمندی قرار داشت زیرا هیچ مشکلی در پوشش تقاضای گاز خود ندارد و انتظار می‌رود که در آینده نزدیک کمبودی نیز نداشته باشد. در مقابل، روسیه برای اجرای تعهدات قراردادی خود، علی‌رغم اینکه سود قابل توجهی از آنها به‌دست نمی‌آورد، باید سرمایه‌گذاری‌های عظیمی را متقبل شود. در بهار ۲۰۱۶، گازپروم در ازای وام ۲ میلیارد یورویی از بانک چین تضمین کرد تا امکان اولین انتقال گاز از طریق «سیلا سیری» را تا اوایل سال ۲۰۲۰ فراهم کند (فوی^۲، ۲۰۱۷).

سومین پیامد نامطلوب، عدم موفقیت روسیه در تلاش برای افزایش صادرات تسلیحات به شرق آسیا است. رهبری روسیه تمایل دارد ظرفیت فروش تسلیحات نسبتاً مدرن را به‌عنوان یک دارایی عمده در اقتصاد جغرافیامحور خود و تکمیل‌کننده ابزارهای نفت و گاز جهت امکان دستیابی به کشورهای رقیب در بازار انرژی در نظر بگیرد. بسیاری از تحلیل‌گران غربی پیش‌بینی کرده‌اند که صادرات تسلیحات به یکی از اجزای کلیدی محور روسیه به آسیا تبدیل می‌شود، که هم به مشارکت با چین کمک می‌کند و هم به تنوع بخشیدن به روابط در سراسر منطقه کمک خواهد کرد. (رک. بلنک و کیم^۳، ۲۰۱۴). بااین‌حال، تلاش‌های مسکو برای گسترش بازارها در آسیای جنوب شرقی، علی‌رغم پیگیری جهت مذاکره در مورد قراردادهای تهاتر میوه، نتایج قابل توجهی به همراه نداشته است (مسکو تایمز^۴، ۲۰۱۵). ویتنام به‌طور سنتی مشتری اصلی صادرات تسلیحات روسیه بوده است، با اینکه قراردادهایی که در ابتدای دهه حاضر امضا شده، طبق برنامه به اجرا درآمد اما هیچ قرارداد جدیدی امضا نشده است.

۱. Bashkatova

۲. Foy

۳. Blank and Kim

۴. Moscow Times

دلیل این امر مشخص نیست که عدم تمایل مسکو به تحریک پکن است یا تمایل هانوی^۱ برای تنوع‌بخشی به عرضه با روی آوردن به واشنگتن است (روزنامه صنایع دفاعی^۲، ۲۰۱۶). رهبری روسیه که به دنبال اضافه کردن ابعاد کالایی به مشارکت استراتژیکش با چین بود توانست به ازای عرضه تعهدشده‌اش به چین، تسلیحات به آن عرضه کند و در اواسط ۲۰۱۵ میلادی سامانه جدید پدافند زمین به هوای «S-۴۰۰» و جنگنده‌های سوخو-۳۵ (۳۵-Su) را به چین بفروشد (کلور^۳، ۲۰۱۶). بدین ترتیب چین دوباره واردکننده عمده تسلیحات روسیه می‌شد اما تا پایان ۲۰۱۷ روسیه توانست فقط ۴ عدد از ۲۴ فروند جنگنده سوخو-۳۵ و گردان پدافند «S-۴۰۰» را به چین تحویل دهد (نیکولاسکی^۴، ۲۰۱۶). با توجه به این شرایط واضح است که پکن در اصلاحات سریع ارتش آزادی‌بخش خلق چین، بر تولید داخلی تسلیحات تأکید ویژه داشته باشد.

کمبودهای یاد شده در اجرای این محورِ پرزحمت با رکود اقتصادی روسیه تشدید شد و در نتیجه، مسکو نه تنها با کمبود ابزارهای مورد نیاز برای اقتصاد جغرافیامحور خود مواجه شد، بلکه خود را هدف مانورها و برنامه‌های اقتصاد جغرافیامحور در میان همسایه‌های آسیایی خود دید. در این میان چین قطعاً قهرمان داستان است و عدم تمایل آشکار به سرمایه‌گذاری، به‌ویژه در خاور دور حتی در موارد خاصی که پیشترها خیلی سخاوتمندانه با آن رفتار شده بود، مبین این موضوع است (کاشین^۵، ۲۰۱۷). به‌عنوان مثال، بی‌توجهی آشکار سرمایه‌گذاران چینی به رویدادهای مهمی مانند مجمع اقتصادی «سن پترزبورگ» در ژوئن ۲۰۱۶ و ژوئن ۲۰۱۷ (که نخست‌وزیر هند «نارندرا مودی»^۶ مهمان افتخاری آن بود) یا مجمع اقتصادی شرق در «ولادی وستوک» در سپتامبر سال ۲۰۱۶ و سپتامبر ۲۰۱۷ (که در آن

۱. Hanoi (پایتخت ویتنام)

۲. DefenceIndustry Daily

۳. Clover

۴. Nikolski

۵. Kashin

۶. Narendra Modi

«شینزو آبه»^۱ نخست‌وزیر ژاپن مهمان افتخاری بود، شاهد نمایان شدن ابزارهای اقتصاد جغرافیامحور چین به شکل ظرفیتی هستیم.

این بی‌میلی آشکار در تضاد شدید با تصمیم سرمایه‌گذاری ۱۲ میلیارد دلاری در پروژه پردستان‌داز «LNG-یامال» قرار داشت درحالی‌که می‌توان در بهره‌وری هزینه^۲ آن شک کرد (مارسون^۳، ۲۰۱۶). انگیزه پشت این تصمیم ارتباط چندانی با دستیابی به منبع جدید گاز طبیعی نداشت. درواقع همه چیز مربوط به نوع خاصی از دیپلماسی یعنی «دیپلماسی دسته چک»^۴ بود، که مربوط می‌شد به خواست پوتین برای نجات «گنادی تیمچنکو»^۵، مالک «نوا تک»^۶ (مدیر شرکت «LNG-یامال») از یک تله مالی. این الیگارش یکی از اعضای شناخته شده حلقه درونی درباریان پوتین است (که توسط ایالات متحده و اتحادیه اروپا تحریم شده است) و البته به‌عنوان رئیس شورای بازرگانی روسیه و چین هم فعالیت می‌کند. چین با اعطای زندگی جدید به پروژه تیمچنکو، انتظار نوعی عمل متقابل سیاسی را داشت (گابائف، ۲۰۱۶b). درواقع، پوتین خود را موظف می‌دانست که این لطف را جبران کند، بنابراین باید یک نوع خدمت سیاسی ارائه می‌کرد و شرایط آن در ژوئیه ۲۰۱۶ فراهم آمد؛ زمانی که دادگاه دائمی داوری در لاهه، حکمی را در مورد پرونده اختلاف فیلیپین با چین در دریای چین جنوبی صادر کرد. پکن از رد قاطعانه ادعاهای خود توسط دادگاه ناراحت شد و اگرچه اولین واکنش مسکو نسبتاً خنثی بود، اما پوتین پس از بازدید از چین برای اجلاس G۲۰، حمایت کامل خود را از موضع قاطعانه «شی جین پینگ»^۷ ابراز کرد (تایر^۸، ۲۰۱۶).

به‌طور کلی، این‌طور می‌توان متصور شد که با بیشتر فرورفتن روسیه در رکود اقتصادی درحالی‌که به دنبال حفظ رویارویی با غرب است، چین می‌تواند از فرصت‌های جدید یعنی

۱. Shinzo Abe

۲. بهره‌وری هزینه عمل صرفه‌جویی در پول با تغییر محصول یا فرآیند برای کارکرد بهتر است. مترجم

۳. Marson

۴. دیپلماسی دسته‌چک یا chequebook diplomacy برای توصیف سیاست خارجی استفاده می‌شود که آشکارا از کمک‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری بین کشورها برای دستیابی به منافع دیپلماتیک استفاده می‌کند. مترجم

۵. Gennady Timchenko

۶. Novatek

۷. Xi Jinping's

۸. Thayer

تبدیل وابستگی اقتصادی شریک خود به امتیازات سیاسی، استفاده کند. سایر کشورهای آسیا-اقیانوسیه، اول از همه ژاپن، نیز در حال تلاشند یا ممکن است به زودی این روش را در پیش بگیرند.

دستورالعمل روسیه برای ترکیب ژئواکونومی با ژئوپلیتیک

ژئوپلیتیک همچنان یک رویکرد رایج در تفکر سیاسی روسیه است، بنابراین هر طرح اقتصادی جغرافیامحوری که در مسکو پدید می‌آید دارای جریان‌های پنهان ژئوپلیتیکی است و عناصر خاص بسیاری در سیاست‌های معطوف به آسیا-اقیانوسیه دارد. چرخش ایالات متحده به این منطقه در درجه اول از بعد قدرت نظامی آن دیده می‌شود و روسیه به دنبال نشان دادن تعهد به حفظ تعادل است. به عنوان مثال، مدودف، رئیس‌جمهور روسیه، در قالب یک دستاورد اقتصادی بزرگ (اما شکست‌خورده) با اجلاس سران سازمان همکاری‌های اقتصادی آسیا-اقیانوسیه (APEC) در سال ۲۰۱۲، از کوناشر (یکی از جزایر مورد مناقشه کوریل جنوبی)^۱ بازدید کرد و سپس دستور استقرار پدافند زمین به هوای S-300 را در این جزیره داد. مدودف که نخست‌وزیر روسیه شد، پیام قاطعانه خود را در بازدید از ایتوروپ^۲ در آگوست ۲۰۱۵ تکرار کرد (بولگوف^۳، ۲۰۱۵). ژاپن علیه این «بی‌ادبی» بی‌سابقه به تندی و خشمگینانه اعتراض کرد، اما ظاهراً رهبری روسیه لازم دانسته بود با توجه به قواعد بازی در منطقه آسیا-اقیانوسیه خود را برای تعامل با آن آماده کند. این قوانین بازی، در مسکو به عنوان پشتوانه‌ای در جهت پیشبرد صلح شرق آسیا تعبیر نمی‌شود بلکه از منظر ادامه نزاع‌های شدید بر سر جزایر کوچک و اختلاف نظرهای تلخ تاریخی تفسیر می‌شود. بر این اساس، روسیه تأکید بر تقویت روابط اقتصادی را با موضع‌گیری قاطعانه سیاسی در مورد اختلافات ارضی و دریایی ترکیب می‌کند.

۱. جزایر کوریل (Kuril islands) مجمع‌الجزایری آتشفشانی در استان ساخالین در روسیه است و از شمال شرقی هوکایدو در ژاپن تا کامچاتکا در روسیه کشیده شده است و دریای اختسک را از اقیانوس آرام شمالی جدا می‌سازد. ۵۶ جزیره و شمار بسیاری از صخره‌های کوچک این مجمع‌الجزایر را تشکیل می‌دهند. جزایر کوریل در روسیه جزایر کوریل جنوبی و در ژاپن سرزمین‌های شمالی خوانده می‌شود. ژاپن مدعی دو جزیره بزرگ جنوبی است و آن‌ها را همچون جزیره‌های کوچک شیکوتان و هابومای، بخشی از خاک خود می‌داند. این اختلاف بر سر مالکیت جزایر کوریل باعث بروز مناقشه‌ای بین دو کشور ژاپن و روسیه شده است. مترجم

۲. ایتوروپ (Iturup) یک جزیره مورد مناقشه میان روسیه و ژاپن است و یکی از جزایر کوریل محسوب می‌شود. مترجم

۳. Blagov

این ترکیب مستلزم تقویت ابزارهای «قدرت سخت»^۱ به میزان قانع‌کننده‌ای در خاور دور است. این منطقه در زمان شوروی یک سنگر به‌شدت نظامی به حساب می‌آمد، اما با فروپاشی شوروی، در دهه ۱۹۹۰ این سنگر تخریب و جمعیت آن تخلیه شد. مزیت حیاتی نظامی روسیه، در اختیار داشتن قابلیت‌های هسته‌ای است و پوتین به خاطر تصمیم به مدرن‌سازی پایگاه زیردریایی‌های استراتژیک در ویلیوچینسک^۲، کامچاتکا^۳ از اعتبار شخصی خود مایه گذاشت بدون توجه به استدلال‌های استراتژیکی که تمرکز داشتند بر روی کاهش قابل توجهی، که با این تصمیم، در ناوگان زیردریایی‌های پایگاه‌های شبه‌جزیره کولا پدید می‌آمد (کلوشینکوف^۴، ۲۰۰۶؛ کریستنسن^۵، ۲۰۱۵). بخش مهمی از این تصمیم، استقرار حداکثر چهار زیردریایی استراتژیک از کلاس جدید «بری»^۶ در ناوگان اقیانوس آرام بود، علی‌رغم مشکلاتی که تعمیر و نگهداری آنها به دور از کارخانه اصلی‌شان در «سورودوینسک»^۷ وجود داشت (سیمها^۸، ۲۰۱۶).

بخش دیگری از طرح احیای قدرت ژئوپلیتیک روسیه، پیش‌بینی برای افزایش قدرت ناوگان اقیانوس آرام بود و سریع‌ترین راه برای دستیابی به آن، توافق خرید دو کشتی تهاجمی هلیکوپتربر کلاس میسترال^۹ از فرانسه (با مجوز ساخت دوتای دیگر) بود. فرمانده نیروی دریایی روسیه در ابتدا نسبت به این معامله سیاسی مشکوک بود، اما دریا سالارها به زودی متوجه شدند که گزینه دیگری برای اضافه کردن جنگنده‌های سطح‌الارضی به رزم آرایش اصلی ناوگان خود ندارند بنابراین آنها برای انجام عملیات با میسترال‌هایی که آشنایی چندانی

۱. hard-power به استفاده از ابزار نظامی و اقتصادی برای اثرگذاری بر رفتار یا منافع دیگر نهادهای سیاسی گفته می‌شود. این شکل از قدرت سیاسی اغلب تهاجمی (اجبارآمیز) است، و زمانی مؤثر می‌باشد که توسط یک بازیگر سیاسی در مقابل بازیگر دیگری که از نظر قدرت نظامی یا اقتصادی ضعیف‌تر باشد، به کار رود. مترجم

۲. Vilyuchinsk

۳. Kamchatka

۴. Kolesnikov

۵. Kristensen

۶. Borei

۷. Severodvinsk

۸. Simha

۹. Mistral-class amphibious assault ships (کشتی‌هایی با فضای فرود ۵ بالگرد. مترجم)

با آن نداشتند خود را آماده کردند. (کندی و شلوار^۱، ۲۰۱۶؛ رای- نویستی^۲، ۲۰۱۱). درحالی‌که کشتی‌ها در «سینت‌نزیر^۳» در حال ساخت بودند، روسیه در پی به نمایش گذاردن پیشرفت سریعش در مدرن‌سازی نیروی هوایی‌اش بود و از نقض گاه‌به‌گاه حریم هوایی ژاپن ابایی نداشت.

یکی دیگر از برنامه‌های جاه‌طلبانه روسیه برای تقویت پرونده امنیتی خاور دور، پروژه عظیم ساخت پایگاه فضایی در استان آمور^۴ بود که وابستگی برنامه‌های فضایی روسیه را به استفاده (پرتاب) از پایگاه فضایی بایکونور^۵ قزاقستان، کاهش می‌داد. این برنامه جامع شامل ایجاد مجموعه‌ای از آزمایشگاه‌های علمی و شرکت‌هایی با فناوری پیشرفته در اطراف پایگاه فضایی وستوچنیه^۶ بود که باید برای شرکای آسیایی جذاب نیز باشد. برای ساخت این پروژه که به حیوان خانگی پوتین تبدیل شده بود، از هیچ هزینه‌ای دریغ نشد.

البته شیوه اجرای همه این طرح‌های جاه‌طلبانه از هم متفاوت بود و اجراهایی از ضعیف تا فاجعه‌بار داشتند. اولین پرتاب فضایی در آوریل ۲۰۱۶ با موفقیت در پایگاه فضایی وستوچنیه انجام شد، اما مقیاس ضایعات و اختلاس در این پروژه بسیار گرانقیمت به حدی رسید که به نمادی از فساد تبدیل شد و نتیجه این فساد در شکست دومین پرتاب در اواخر نوامبر ۲۰۱۷ عیان شد (برسکایا^۷، ۲۰۱۵). تلاش برای نشان دادن قدرت هوایی منجر به سقوط دو بمبافکن اتمی استراتژیک توپولوف ۹۵ (Tu-95MS) در پایگاه هوایی اوکراینکا^۸ در تابستان ۲۰۱۵ شد که برای این هواپیماها که دارایی اصلی نیروی هوایی دوربرد اتحاد جماهیر شوروی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بودند، بی‌سابقه بود (هارد^۹، ۲۰۱۵). تلخ‌ترین اتفاق دلسردکننده این بود که فرانسه قرارداد تحویل ناوهای هلیکوپتربر کلاس میسترال تازه

۱. Kennedy and Pant

۲. RIA-Novosti

۳. Saint-Nazaire

۴. Amur

۵. Baikonur

۶. Vostochny

۷. Burskaya

۸. Ukrainka

۹. Huard

ساخت را به دلیل تحریم‌های اعمال شده علیه روسیه در جریان تجاوز این کشور به اوکراین لغو کرد. فرماندهی نیروی دریایی باید وانمود می‌کرد که واقعاً نیازی به این نوع کشتی وجود ندارد، اما می‌دانست که حداقل در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، شانس کمی وجود دارد جهت تأمین مالی درخواست‌های آنها برای کشتی‌های آبی خاکی بزرگ و ناوهای هواپیمابر (گورنبرگ^۱، ۲۰۱۷).

هنگامی که ثابت شد موشک جدید بولاوا^۲ غیرقابل اعتماد است، شکستی کمتر قابل مشاهده اما همچنان قابل توجهی بود که بر قابلیت‌های بازدارندگی ناوگان زیردریایی‌های استراتژیک تأثیر می‌گذاشت (لیتوکن^۳، ۲۰۱۶). تا پایان سال ۲۰۱۷، دو زیردریایی کلاس بری^۴ در ویلیوچینسک^۵ در مستقر شدند، اما آنها قادر به انجام یک آزمایش موشکی از منطقه گشتی دریای اوخوتسک^۶ نبودند.

با اینکه روسیه در مدرن‌سازی قدرت نظامی خود در صحنه نمایش اقیانوس آرام موفق نبوده است، اما مسکو همچنان جبران فرسایش اهرم اقتصادی جغرافیامحورش را در افزایش قدرت ژئوپلیتیکی خود می‌بیند. پوتین بیهوده تلاش کرد تا سرمایه‌گذاران آسیایی را به ولادی وستوک جذب کند و شهر را محیطی باز برای گردشگران و تجارت‌پسند معرفی کند؛ برای کسانی که احتمالاً کازینوهای آن را جذاب‌تر از آب‌وهوای مه‌آلود آن می‌دانند (میر و رودنیسکی^۷، ۲۰۱۶). با این وجود، او نیاز به تقویت موضع خود در مذاکرات با ژاپن را احساس کرده است، ژاپنی که مجموعه‌ای از ابزارهای ژئواکونومی را به کار گرفته، از جمله رد سنگین پیشنهاد خط لوله گاز از ساخالین به هوکایدو، با استقرار ناوگان موشکی ضدکشتی در ایتوروپ و کوناشیر (رایال، دومینگوئز و گیبسون^۸، ۲۰۱۶)؛ همچنین گسترده کردن دامنه آن در

۱. Gorenburg

۲. Bulava (یکی از پیچیده‌ترین موشک‌های قاره‌پیمای بالستیک روسیه است. این موشک‌ها روی زیردریایی‌های استراتژیک روسیه نصب هستند. مترجم)

۳. Litovkin

۴. Borei

۵. Vilyuchinsk

۶. Okhotsk

۷. Meyer and Rudnitsky

۸. Ryall, Dominguez and Gibson

سپتامبر ۲۰۱۶ با تمرینات دریایی مشترک یک هفته‌ای با چین در دریای چین جنوبی (فنگ^۱، ۲۰۱۶). البته باید اشاره کرد که مشکل این رزمایش و نشان دادن قدرت دریایی این بود که به منظور حمایت و تحکیم حرکت‌های اقتصادی جغرافیامحور روسیه نبوده است برعکس در جهت پیشبرد موفقیت‌های ژئواکونومی چین و با هدف سرمایه‌گذاری در پروژه «LNG-یامال» بوده است؛ پروژه‌ای که وابستگی اقتصادی و سیاسی روسیه را به سخاوت و حسن نیت پکن نشان می‌داد.

روسیه تلاش می‌کند همسایگان آسیایی خود از جمله کشورهای عضو انجمن کشورهای جنوب شرق آسیا را با عزم خود برای مقابله با تلاش‌های ایالات متحده برای تسلط نظامی تحت تأثیر قرار دهد. درواقع، منطقه نگرانی‌های شدیدی در مورد قابل اطمینان بودن تضمین‌های امنیتی ایالات متحده آمریکا و تمایل دولت ترامپ به دستکاری ابزارهای نظامی دارد. با این حال، تظاهرات روسیه فقط این نگرانی‌ها را تشدید می‌کند و مطمئناً هیچ احترام و اطمینان جدیدی نسبت به روسیه ایجاد نخواهد کرد. رفتارهای رهبری روسیه حاصل از ضعف اقتصادی تلقی می‌شود که خود نتیجه حکمرانی بد است. ترکیب ژست‌های ژئوپلیتیکی و مانورهای ژئواکونومیک که مسکو برای آسیا-اقیانوسیه به کار گرفته است، با استراتژی‌های پیچیده این کشور در اروپا متفاوت است (ویگل و ویه‌ما، ۲۰۱۶) اما با این وجود در پایان سومین دوره ریاست جمهوری پوتین، نتایج موقت به دست آمده مشابه است: استفاده صریح از ابزارهای نظامی برای دستیابی به اهداف اقتصادی، حتی در جهت خاص ارتقای مشارکت با چین، معکوس عمل کرده است و قطعاً برای هدف کلیدی جذب سرمایه‌گذاری مفید نیست.

جمع‌بندی

روسیه از زمان رویارویی کنونی خود با غرب، تلاش‌های قاطعانه و بعضاً دلسردکننده‌ای برای ارتباط با منطقه پویای آسیا-اقیانوسیه و افزایش نقش خود در مدیریت درگیری‌ها انجام داده است. با این حال، تا پایان سال ۲۰۱۷، دلایل کمی برای رضایت از ثمره این تلاش‌ها وجود دارد. علی‌رغم تمرکز خاص بر قدرت سیاسی، مسکو به این درک رسیده است که فرایندهای سیاسی در این منطقه وسیع با مدرن‌سازی و رشد اقتصادی هدایت می‌شود، بنابراین محتوای

اصلی محور آن باید ماهیت اقتصادی جغرافیامحور داشته باشد. کرملین با این فرض کارهای خود را جلو می‌برده است که حفظ ظرفیت و کنترل قاطع بر صادرات منابع طبیعی ارزشمند، به‌ویژه هیدروکربن‌ها برای رهبری روسیه، موقعیت و مزیتی در طرح‌های اقتصاد جغرافیامحورش ایجاد می‌کند. اما ثابت شده است که این فرض اشتباه است: سود سیاسی منابع طبیعی اگر هم وجود داشته باشد بسیار اندک است و ارزشی کمتر از آن چیزی که تصور می‌شود دارد علاوه‌براینکه در واقعیت نشان داده است که منجر به ضعف و وابستگی اقتصاد جغرافیامحوری خواهد شد. البته همه اینها نتیجه زوال اقتصادی روسیه و به دنبال آن کاهش اهرم اقتصادی جغرافیامحور روسیه است. همانطور که در بالا نشان داده شد، چین به سرعت از توانایی‌های رو به کاهش کرملین استفاده کرده و منافع اقتصادی جغرافیامحور خود را به ضرر روسیه هدایت می‌کند. کشورهای آسیای شرقی متوجه‌اند که رویارویی روسیه با غرب مستلزم تمرکز توجه مسکو و اولویت‌بندی در تخصیص منابع به سمت صحنه نمایش غرب است، صرف‌نظر از شعار چرخش به سمت شرق.

ضعف آشکار موقعیت اقتصادی جغرافیامحور روسیه، آن را در معرض سوءاستفاده‌های اقتصادی و فشار همسایگان آسیایی خود، عمدتاً چین و البته ژاپن قرار داده است. پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، با اینکه از تحت تأثیر قرار گرفتن با انگیزه‌های اقتصادی ژاپن برای انجام معامله در مورد جزایر مورد مناقشه خودداری کرده اما درها را برای استفاده بیشتر از اهرم‌های مالی و تجاری باز گذاشته است. در مواجهه با چین، مقاومت در برابر فشار ظریف اما مؤثر اقتصادی جغرافیامحورش بسیار دشوارتر است و تغییر موضع پوتین از بی‌طرفی به موضع حمایتی بیشتر از چین در مورد مناقشه حقوقی بر سر دریای چین جنوبی، نشان می‌دهد که پکن امتیازات بیشتری برای خطوط حیاتی اقتصادی از مسکو مطالبه خواهد کرد.

در جهان‌بینی تقابل محور کرملین، تنها راه روسیه برای فرار از موقعیت ضعیف ژئواکونومی‌اش و بازدارندگی در برابر ژئواکونومی توسط همسایگان آسیایی خود، افزایش اتکا به ابزارهای ژئوپلیتیکی و به‌ویژه نظامی است. در اینجا نیز، طرح‌های بلندپروازانه برای مدرن‌سازی این ابزارهای قدرتمند با شکست‌های مختلف، محدود شده است به‌طوری که حتی قصد توسعه صادرات تسلیحات به آسیای جنوب شرقی نیز محقق نشده است. این کمبود قدرت نظامی که به دلیل نیاز استراتژیک به تمرکز منابع و دارایی‌ها در جبهه غرب ایجاد شده

است، می‌تواند با آمادگی بیشتر برای استفاده از آن جبران شود. رهبری روسیه به ناکارآمد بودن ترکیب ابزارهای ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک برای همسایگان آسیایی خود اعتراف نمی‌کند. روسیه با به‌دست آوردن تجربه منحصربه‌فرد در «طرح قدرت» و کسب منافع سیاسی از آن، ممکن است به استفاده مستقیم از ابزارهای نظامی و سوسه شود با این انتظار که زیان‌های اقتصادی لحظه‌ای ناچیز باشد و منافع بیشتری از موقعیت جدید قدرت حاصل شود.

منابع

- Baev, P. (2008) 'Asia-Pacific and the LNG: The Lure of New Markets', in Baryschm, K. (ed.), *Pipelines, Politics and Power – The Future of EURussia Energy Relations* (London: CER), pp. 83–92. Available at: www.cer.org.uk/sites/default/files/publications/attachments/pdf/2011/rp_851-271.pdf, accessed 23 November 2017.
- Baev, P. (2014) 'Upgrading Russia's Quasi-Strategic Pseudo-partnership with China', *PONARS Eurasia*, Ponars Euroasia Policy Memo No. 337, August. Available at: www.ponarseurasia.org/memo/upgradingrussia%E2%80%99s-quasi-strategic-pseudo-partnership-china, accessed 23 November 2017.
- Baev, P. K. and Tønnesson, S. (2015) 'Can Russia Keep Its Special Ties with Vietnam while Moving Closer and Closer to China?', *International Area Studies Review*, 18, 3, pp. 312–325.
- Bashkatova, A. (2017) 'Евразийский союз становится китайским', [Eurasian Union Becomes Chinese], *Независимая газета*, 14 July. Available at: www.ng.ru/economics/2017-07-14/1_7029_china.html, accessed 23 November 2017.
- Blagov, S. (2015) 'Russia Takes Hard-line Stance on Territorial Dispute with Japan', *Asia Times*, 23 August. Available at: www.atimes.com/article/russia-takes-hard-line-stance-on-territorialdispute-with-japan/, accessed 23 November 2017.
- Blank, S. and Kim, Y. (2014) 'Arms Sales and Russia's Future as an Asian Power', *Asian Politics & Policy*, 6, 2, pp. 267–284.
- Bradshaw, M. (2014) 'The Second Battle for Sakhalin', *Oil & Gas Monitor*, 8 October. Available at: www.oilgasmonitor.com/second-battle-sakhalin/, accessed 23 November 2017.
- Burskaya, Z. (2015) 'Вам оказана великая честь – строить космодром', [You Have Great Honour to Build the Cosmodrome], *Новая газета*, 10 July. Available at: www.novayagazeta.ru/articles/2015/07/10/64858-171vam-okazana-velikaya-chest-8212-stroit-kosmodrom-187, accessed 23 November 2017.
- Chow, E. C. (2015) 'Russia-China Gas Deal and Redeal', *Center for Strategic & International Studies*, 11 May. Available at: www.csis.org/analysis/russia-china-gas-deal-and-redeal, accessed 23 November 2017.
- Clemente, J. (2017) 'US Liquefied Natural Gas to China is a Game-Changer', *Forbes*, 25 May. Available at: www.forbes.com/sites/judeclemente/2017/05/25/u-s-liquefied-naturalgas-to-china-is-a-game-changer/#adbd11a671a0, accessed 23 November 2017.

- Clover, C. (2016) 'Russia Resumes Advanced Weapons Sales to China', *Financial Times*, 3 November. Available at: www.ft.com/content/90b1ada2-a18e-11e6-86d5-4e36b35c3550, accessed 23 November 2017.
- Defense Industry Daily. (2016) 'Vietnam's Restocking: Subs, Ships, Sukhois, and Now Perhaps F-16s and P-3s?', *Defetnse Industry Daily*, 28 June. Available at: www.defenseindustrydaily.com/vietnams-russianrestocking-subs-ships-sukhois-and-more-05396/, accessed 23 November 2017.
- Feng, H. (2016) 'The Great Russia-China South China Sea Naval Hook Up (and Why It Matters)', *National Interest*, 7 October. Available at: <http://nationalinterest.org/blog/the-buzz/the-great-russia-china-southchina-sea-naval-hook-why-it-17966>, accessed 23 November 2017.
- Flikke, G. (2016) 'Sino-Russian Relations: Status Exchange or Imbalanced Relationship?', *Problems of Post-Communism*, 63, 3, pp. 159–170.
- Foy, H. (2017) 'Gazprom Confident of \$400bn Chinese Gas Supply', *Financial Times*, 6 July. Available at: www.ft.com/content/623c739660cc-11e7-91a7-502f7ee26895, accessed 23 November 2017.
- Frolov, V. (2016) 'Russia's New Foreign Policy – A Show of Force and Power Projection', *Moscow Times*, 6 December. Available at: <https://themoscowtimes.com/articles/russias-new-foreign-policy-basedon-force-and-power-projection-56431>, accessed 23 November 2017.
- Gabuev, A. (2016a) 'A Pivot to Nowhere: The Realities of Russia's Asia Policy', *Carnegie Moscow Center*, 22 April. Available at: <http://carnegie.ru/commentary/?fa=63408>, accessed 23 November 2017.
- Gabuev, A. (2016b) 'China's Pivot to Putin's Friends', *Foreign Policy*, 25 June. Available at: <http://foreignpolicy.com/2016/06/25/chinas-pivot-toputin-friends-xi-russia-gazprom-timchenko-sinopec/>, accessed 23 November 2017.
- Gorenburg, D. (2017) 'Russia's New and Unrealistic Naval Doctrine', *Waron-the-Rocks*, 26 July. Available at: <https://warontherocks.com/2017/07/russias-new-and-unrealistic-navaldoctrine/>, accessed 23 November 2017.
- Grivach, A. (2014) 'A Window to Asia', *Russia in Global Affairs*, 23 September. Available at: <http://eng.globalaffairs.ru/number/A-Windowto-Asia-16999>, accessed 23 November 2017.
- Hedlund, S. (2014) *Putin's Energy Agenda: The Contradictions of Russia's Resource Wealth* (Boulder, CO: Lynne Rienner).
- Henderson, J. and Mitrova, T. (2016) 'Energy Relations between Russia and China: Playing Chess with the Dragon', *The Oxford Institute for Energy Studies*, OIES Paper, August. Available at:

- www.oxfordenergy.org/wpcms/wp-content/uploads/2016/08/EnergyRelations-between-Russia-and-China-Playing-Chess-with-the-DragonWPM-67.pdf, accessed 23 November 2017.
- Huard, P. R. (2015) 'Russia's Blast from the Past: Beware the Tu-95 Bear Strategic Bomber', *National Interest*, 22 August. Available at: <http://nationalinterest.org/blog/the-buzz/russias-blast-the-past-bewarethe-tu-95-bear-strategic-13669>, accessed 23 November 2017.
- Inozemtsev, V. (2014) 'Мы уже давно подсели на китайскую иглу', [We Have Developed Dependency upon the Chinese Needle], interview with *Новая газета*, 17 October. Available at: www.novayagazeta.ru/articles/2014/10/17/61602-171-my-uzhe-davnopodseli-na-kitayskuyu-iglu-187, accessed 23 November 2017.
- Itoh, S. (2011) 'Russia Looks East: Energy Markets and Geopolitics in North-East Asia', *Center for Strategic & International Studies*, July. Available at: [https://csis-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/legacy_files/files/publication/110721_Itoh_RussiaLooksEast_Web .pdf](https://csis-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/legacy_files/files/publication/110721_Itoh_RussiaLooksEast_Web.pdf), accessed 23 November 2017.
- Karaganov, S. (2011) 'Азиатская стратегия', [The Asian Strategy], *Russia in Global Affairs*, 17 June. Available at: www.globalaffairs.ru/pubcol/Aziatskaya-strategiya-15234, accessed 23 November 2017.
- Kashin, V. (2017) 'Много ли Китай инвестирует в Россию?', [How Much is China Investing in Russia?], Валдай Международный дискуссионный клуб, 9 June. Available at: <http://ru.valdaiclub.com/a/highlights/mnogo-li-kitay-investiruet-vrossiyu/>, accessed 23 November 2017.
- Kennedy, G. and Pant, H. V. (2016) 'Introduction', in Kennedy, G. and Pant, H. V. (eds), *Assessing Maritime Power in in Asia-Pacific, The Impact of American Strategic Re-Balance* (London: Routledge), pp. 1–7.
- Kolesnikov, A. (2006) 'Commander-in-Chief Visits Kamchatka', *Kommersant*, 6 September. Available at: www.kommersant.com/p801780/r_1/Russian_presidents_visit_to_Kamchatka_unnerved_some_federal_officials/, accessed 5 May 2016.
- Kramer, A. E. (2007) 'Moscow Presses BP to Sell a Big Gas Field to Gazprom', *New York Times*, 23 June. Available at: www.nytimes.com/2007/06/23/business/worldbusiness/23gazprom.html, accessed 23 November 2017.
- Kristensen, H. M. (2015) 'Russian Pacific Fleet Prepares for Arrival of New Missile Submarines', *Federation of American Scientists*, 14 September.

- Available at: <https://fas.org/blogs/security/2015/09/pacificfleet/>, accessed 23 November 2017.
- Krutihiin, M. (2014) 'Михаил Крутихин: Как Китай переигрывает «Роснефть» и «Газпром»', [How China Outplays Rosneft and Gazprom], *Ведомост*, 18 September. Available at: www.vedomosti.ru/opinion/articles/2014/09/18/poddavki-skitaem, accessed 23 November 2017.
- Litovkin, N. (2016) 'What's Wrong with Russia's New Bulava Missile?', *Russia Beyond the Headlines*, 3 October. Available at: www.rbth.com/defence/2016/10/03/whats-wrong-with-russias-newbulava-missile_635311, accessed 25 April 2018.
- Lo, B. (2008) *Axis of Convenience: Moscow, Beijing and the New Geopolitics* (Washington DC: Brookings Institution Press).
- Marson, J. (2016) 'Russian Natural Gas Project Gets Funding from China', *Wall Street Journal*, 29 April. Available at: www.wsj.com/articles/russian-natural-gas-project-gets-funding-fromchina-1461934776, accessed 23 November 2017.
- Meyer, R. and Rudnitsky, J. (2016) 'Putin's Making a Big Bet on Building Vegas in Vladivostok', *Bloomberg*, 31 August. Available at: www.bloomberg.com/news/articles/2016-08-31/putin-s-gamble-on-fareast-las-vegas-stirs-fears-of-china-influx, accessed 23 November 2017.
- Moscow Times. (2015) 'Russia is Ready to Give Thailand Weapons in Exchange for Fruit, Rubber', *Moscow Times*, 15 June. Available at: <https://themoscowtimes.com/articles/russia-ready-to-give-thailandweapons-in-exchange-for-fruit-rubber-48186>, accessed 23 November 2017.
- Nikolski, A. (2016) 'Китай вернулся в пятерку крупнейших импортеров российского оружия', [China Returned to the List of Five Top Importers of Russian Arms], *Ведомост*, 1 November. Available at: www.vedomosti.ru/politics/articles/2016/11/02/663309-kitaikrupneishih-importerov, accessed 23 November 2017.
- Oliker, O. (2016) 'Unpacking Russia's New National Security Strategy', *Center for Strategic & International Studies*, 7 January. Available at: www.csis.org/analysis/unpacking-russias-new-national-security-strategy, accessed 23 November 2017.
- O'Sullivan, M. L. (2014) 'New China-Russia Gas Pact is No Big Deal', *Bloomberg View*, 14 November. Available at: www.bloomberg.com/view/articles/2014-11-14/new-chinarussia-gaspact-is-no-big-deal, accessed 23 November 2017.

- Perlez, J. (2014) 'China and Russia Reach 30-Year Gas Deal', *New York Times*, 21 May. Available at: www.nytimes.com/2014/05/22/world/asia/china-russia-gas-deal.html?_r=0, accessed 23 November 2017.
- RIA-Novosti. (2011) 'Первые два "Мистраля" планируется направить на Тихоокеанский флот', [The First Two Mistrals Will Join the Pacific Fleet], 9 February. Available at: https://ria.ru/defense_safety/20110209/332397885.html, accessed 23 November 2017.
- Ryall, J., Dominguez, G. and Gibson, N. (2016) 'Russia Deploys Bal and Bastion-P Missile System to Disputed Kuril Islands', *Jane's 360*, 23 November. Available at: www.janes.com/article/65714/russia-deploysbal-and-bastion-p-missile-systems-to-disputed-kuril-islands-says-report, accessed 23 November 2017.
- Saneev, B. and Sokolov, D. (2014) 'Russia's Energy Development in Eastern Siberia and the Far East and Relations with East Asian Countries in the Energy Sector', in Akaha, T. and Vassilieva, A. (eds), *Russia and East Asia: Informal and Gradual Integration* (London and New York: Routledge), pp. 188–199.
- Simha, R. K. (2016) 'Why Russian Subs Will Once Again Dominate the Pacific', *Russia Beyond the Headlines*, 21 July. Available at: http://rbth.com/blogs/continental_drift/2016/07/21/why-russian-subswill-once-again-dominate-the-pacific_613635, accessed 23 November 2017.
- Sixsmith, M. (2010) *Putin's Oil: The Yukos Affair and the Struggle for Russia* (New York and London: Continuum).
- Thayer, C. A. (2016) 'Does Russia Have a South China Sea Problem?', *National Interest*, 27 September. Available at: <http://nationalinterest.org/blog/the-buzz/does-russia-have-south-chinasea-problem-17853>, accessed 23 November 2017.
- Treisman, D. (2010) 'Russian Politics in a Time of Economic Turmoil', in Åslund, A., Guriev, S. and Kuchin, A. C. (eds), *Russia After the Global Economic Crisis* (Washington D.C.: Peterson Institute for International Economics), pp. 39–57.
- Tønnesson, S. (2017) *Explaining the East Asian Peace* (Copenhagen: NIAS Press).
- Wigell, M. and Vihma, A. (2016) 'Geopolitics versus Geoeconomics: The Case of Russia's Geostrategy and Its Effects on the EU', *International Affairs*, 92, 3, pp. 605–627.
- Zeng, J. and Breslin, S. (2016) 'China's "New Type of Great Power relations": A G2 with Chinese characteristics?', *International Affairs*, 92, 4, pp. 773–794.

۷. استراتژی کلان رو به تغییر ایالات متحده

ژئواکونومی، ژئوپلیتیک و نظم بین‌المللی لیبرال

کاری موتولا^۱

مقدمه

هژمونی ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم از طریق سیاست خارجی بین‌المللی، که به شکلی مداوم میان لیبرالیسم مداخله‌گرا و واقع‌گرایی عمل‌گرایانه نوسان داشته، حفظ شده است. درحالی‌که این استراتژی تحت تأثیر سیاست داخلی و محدودیت‌های قدرت مادی قرار دارد، استراتژی کلان درگیری عمیق برای حفظ نظم بین‌المللی لیبرال، نسبت به رویکردهای جایگزینی مانند عقب‌نشینی استراتژیک از تعهدات جهانی، شامل موازنه‌سازی فراساحلی و مهار خارجی، از جمله انزواگرایی غالب بوده است (به‌عنوان مثال، آیکنبری^۲، ۲۰۱۱؛ مارشیمر^۳ و والت^۴، ۲۰۱۶؛ پوزن^۵، ۲۰۱۴). براساس رهبری هژمونیک ایالات متحده، نظم بین‌المللی لیبرال (که سیستمی باز از ائتلاف‌ها و شراکت‌ها، نهادهای چندجانبه و قوانین مشترک است) با ظهور چین و روسیه به‌عنوان قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی غیرلیبرال تحت فشار قرار گرفته است. درنتیجه، استراتژی کلان ایالات متحده نیاز به انطباق با تغییرات جهانی دارد درحالی‌که

۱. این متن در کارگاه‌های ژئواکونومی که در مؤسسه مطالعات بین‌المللی فنلاند در اکتبر ۲۰۱۵ و فوریه ۲۰۱۶ برگزار شد، مورد بحث قرار گرفت. نویسنده همچنین آن را در کنوانسیون سالانه انجمن مطالعات بین‌المللی در آتلانتا در مارس ۲۰۱۶ ارائه داد. او همچنین از سورن شولون و میکائل ویگل برای نظراتشان در مورد پیش‌نویس‌های این فصل تشکر می‌کند.

۲. Ikenberry

۳. Mearsheimer

۴. Walt

۵. Posen

وابستگی متقابل لزوماً عامل همکاری نیست، بلکه می‌تواند ابزاری برای رقابت قدرت‌های بزرگ نیز باشد (رایت^۱، ۲۰۱۷).

انتقال به یک استراتژی ملی تطبیق‌یافته به دلیل عدم پیوستگی آشکار بین فلسفه‌های سیاسی دوران ریاست‌جمهوری اوباما و ترامپ است و همچنین به دلیل فاصله میان شعار و عمل در دوران ریاست‌جمهوری ترامپ با پیچیدگی‌هایی همراه است. (موتولا^۲، ۲۰۱۷). درحالی‌که باراک اوباما سعی داشت نظم بین‌المللی لیبرال را علی‌رغم ظهور استراتژی‌های ژئواکونومی و بازگشت ژئوپلیتیک حفظ کند، ملی‌گرایی اقتصادی دونالد ترامپ به نظر می‌رسد که ارزش آن را برای منافع ایالات متحده به‌طور کلی و در مسائل جهانی و تجاری به‌طور خاص زیر سؤال می‌برد.

دولت اوباما مدل ترکیبی از استراتژی کلان را براساس درک اثرات ترکیبی ژئواکونومی و ژئوپلیتیک بر نظم جهانی ترسیم کرد. براساس این دیدگاه، ژئوپلیتیک سیستم بین‌المللی را به بخش‌هایی تقسیم می‌کند و مناطق متمایزی ایجاد می‌کند که هرکدام منطق خاص خود را دنبال می‌کنند و این با آرمان‌های لیبرال در تضاد است. ژئواکونومی نیز ممکن است مناطق کلانی ایجاد کند که از یکدیگر متفاوت باشند، اما استراتژی ایالات متحده باید هدف خود را بر حفظ و گسترش نظم اقتصادی و تجاری یکنواختی مبتنی بر قوانین لیبرال متمرکز کند. در این فصل، ابتدا به توضیح مفاهیم ژئواکونومی، ژئوپلیتیک، ژئواستراتژی و استراتژی کلان پرداخته و شرح می‌دهم که این مفاهیم امروز چه اهمیتی دارند و در مورد ایالات متحده و چالش‌گران آن چگونه به نظر می‌رسند. پس از آن، تلاش‌های ایالات متحده برای ایجاد ابتکارات تجاری کلان‌منطقه‌ای، شراکت ترانس‌پاسیفیک^۳ و شراکت تجاری و سرمایه‌گذاری فراآتلانتیک^۴ و چشم‌اندازهای مختلط آنها در دوران ترامپ را روشن می‌کنم. در نهایت، رقابت میان چین و ایالات متحده را تحلیل می‌کنم و به این نتیجه می‌رسم که به جای آنکه جمهوری خلق چین به دنبال تغییر اساسی در نظم بین‌المللی باشد، استراتژی پوشش ریسک متقابل در میان این دو قدرت جهانی غالب است.

۱. Wright

۲. Mottola

۳. Trans-Pacific Partnership (TPP)

۴. Transatlantic Trade and Investment Partnership (TTIP)

ژئواکونومی، ژئوپلیتیک، ژئواستراتژی و استراتژی کلان

ژئواکونومی و ژئوپلیتیک را می‌توان به‌عنوان شمایی از قدرت در نظر گرفت. آنها، چه به صورت ترکیب‌شده و چه به تنهایی، بخشی از جعبه ابزار ژئواستراتژی هستند (به فصل ۲ در این کتاب مراجعه کنید). به‌عنوان بخشی از یک استراتژی کلان، آنها بعد فضایی دارند که به حوزه نفوذ اشاره می‌کند. همانطور که ویگل^۱ و واهما^۲ (۲۰۱۶) نشان داده‌اند، تفاوت‌های عمده‌ای بین ژئواکونومی و ژئوپلیتیک از نظر استفاده از قدرت وجود دارد، به‌طوری که ژئواکونومی استفاده انطباق‌آمیز و پنهانی از اهرم اقتصادی با امکان استراتژیک بلندمدت و انعطاف‌پذیری است، درحالی‌که ژئوپلیتیک موضوع رویارویی، آشکار و مبتنی بر مسائل نظامی است که اغلب به موارد خاص و رویدادها مرتبط است. یک دلیل اصلی برای ظهور ژئواکونومی، اهمیت برجسته اقتصاد برای تغییرات قدرت امروزی در سیاست بین‌الملل است (به فصل ۳ در این کتاب مراجعه کنید). ایالات متحده نه‌تنها هژمونی نظامی یکه‌تاز خود را دارد، بلکه از نظر اهرم اقتصادی نیز از پایه جمعیتی قوی‌ای برخوردار است، از افزایش خودکفایی انرژی بهره‌مند است و همچنان در بالاترین سطح در آموزش عالی و فناوری نوآورانه قرار دارد. بااین‌حال، کاهش نسبی دموکراسی‌های لیبرال غربی از نظر اهرم اقتصادی چالشی برای ایالات متحده و شرکای اروپایی آن به شمار می‌رود.

استدلال اصلی من این است که مجاورت و تأثیرات نامتوازن ژئواکونومی و ژئوپلیتیک به‌عنوان ارکان اصلی سیاست خارجی، تغییرات بنیادی بالقوه‌ای در استراتژی کلان ایالات متحده ایجاد کرده است. رهبری ایالات متحده در امور جهانی ممکن است از آنچه که در شرایط هژمونی بی‌چون و چرا یک انتخاب بود، به تعدیل تحت رهبری مورد مناقشه تبدیل شود. این تغییر در ژئواکونومی و ژئوپلیتیک رخ می‌دهد. اگرچه که ما به سوی جهانی‌شدن با گسترش حوزه‌های عمل مشترک و قوانین فراگیر که وضعیت‌های برد-برد ایجاد می‌کنند، در حال حرکت هستیم، به نظر می‌رسد فرایند بلندمدت و اجتناب‌ناپذیر افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تعمیق یکپارچگی منطقه‌ای و گسترش تجارت جهانی در حال توقف است. در نتیجه، رقابت و دشمنی افزایش یافته است؛ به‌طوری که دارایی‌های اقتصادی برای اهداف

۱. Wigell and Vihma

۲. Vihma

سیاسی استفاده می‌شوند، مانند استفاده روسیه از منابع انرژی به‌عنوان اهرم سیاسی در مقابل همسایگان غربی خود و اتحادیه اروپا (ویگل و واهما)^۱ (۲۰۱۶). علاوه‌براین، مدل‌هایی از یکپارچگی اقتصادی منطقه‌ای وجود دارند که با لیبرالیسم تحت سلطه غرب رقابت می‌کنند: بازی قدرت تجاری چین- که توسط ابتکار کمربند و جاده^۲ در زمینه سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی راه‌اندازی شده است- از اروپای غربی تا شرق آسیا گسترش یافته است؛ روسیه یکپارچگی اقتصادی را در منطقه‌ای که زمانی اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل می‌داد، ترویج می‌کند. ایالات متحده در پاسخ، برنامه ژئواکونومی خود را بر احیای جامعه ترانس‌آتلانتیک^۳ به‌عنوان محرک قانون‌گذاری جهانی متمرکز کرده است، درحالی‌که به‌طور همزمان دموکراسی‌های لیبرال و شرکای جدید را در درون جامعه ترانس‌پاسیفیک^۴ هماهنگ می‌کند (در این مورد بیشتر در ادامه).

در ژئوپلیتیک، ما به سوی منطقه‌گرایی‌هایی با قوانین متنوع حرکت می‌کنیم: روسیه در تلاش است تا نظم پس از جنگ سرد را در اروپا با استفاده از استراتژی ترکیبی از ابزارهای نظامی و دیگر ابزارها بازچینی و بازنگری کند، چین نفوذ خود را با کمک قدرت نظامی آشکار و پنهان بر کنترل سرزمینی در منطقه آسیا-اقیانوسیه گسترش داده است، در خاورمیانه، ترکیبی از همکاری و رقابت قدرت‌های بزرگ تمایل دارد که به جای آرام کردن آشوب و خشونت، آن را افزایش دهد، به‌طوری‌که دخالت نظامی ظاهراً امری ضروری به نظر می‌رسد. دولت اواما استراتژی‌های ژئوپلیتیکی را به شکل شراکت‌های نظامی منطقه‌ای خاص توسعه داد: همبستگی بیشتر در جامعه ترانس‌آتلانتیک^۵ به منظور تعادل در برابر ژئوپلیتیک تهاجمی روسیه؛ افزایش تعهدات نظامی در شرق و جنوب شرق آسیا، به منظور تعادل در برابر چین؛ و تعمیق شراکت‌های بین‌المللی، به‌ویژه با کشورهای اروپایی، به‌گونه‌ای که بتوانند بار مسئولیت امنیتی در خاورمیانه را به اشتراک بگذارند.

۱. Wigell and Vihma

2. Belt and Road initiative (BRI)

۳. the transatlantic community

۴. the trans-Pacific community

۵. transatlantic community

همان‌طور که گفته شد، ژئوپلیتیک در حال حاضر درباره قدرت‌های نوظهوری است که به دنبال ایجاد و تثبیت مناطق نفوذ خود هستند. ایالات متحده همچنان قدرت نظامی پیشرو در جهان باقی مانده است، اما استراتژی محتاطانه اوباما برای اجتناب از مداخلات نظامی مستقیم و گسترده به قدرت‌های نوظهور اجازه داده است تا مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای را به‌طور فزاینده‌ای شکل دهند. با این حال، اتحادها و مشارکت‌های ایالات متحده، همراه با دسترسی نظامی جهانی آن، همچنان به این کشور امکان می‌دهد تا بر تمامی نقاط جهان تأثیر قابل توجهی بگذارد. هنوز زود است که ادعا کنیم وارد یک نظم امنیتی غیرمتمرکز و منطقه‌ای شده‌ایم (بوزان^۱، ۲۰۱۱). اهمیت همیشگی ایالات متحده برای ژئوپلیتیک در سراسر جهان با واکنش آن به بحران اوکراین نشان داده شده است. در این بحران، تداوم سیاست‌ها از دولت اوباما به دولت ترامپ دیده می‌شود، به‌طوری‌که این ابرقدرت بودجه سپر آسمان اروپا^۲ را افزایش داده و به تقویت آمادگی ناتو^۳ در برابر پیشروی‌های نظامی روسیه پرداخته است. علاوه بر این، ایالات متحده نقش رهبری را در استقرار نیروهای چندملیتی در کشورهای عضو ناتو در اروپای مرکزی و شرقی برعهده گرفته و فعالیت‌های تمرینی را افزایش داده است. آمریکا همچنین متحدان خود را در مورد تعهداتش به سیاست‌های دفاع موشکی بالستیک و سپر هسته‌ای مطمئن کرده است. مذاکرات و پیگیری توافق مینسک^۴ در مورد درگیری جاری در شرق اوکراین نیز عمده‌تاً تحت مدیریت فرانسه و آلمان با حمایت ایالات متحده بوده است. در حوزه ژئواکونومی، ایالات متحده همراه با اتحادیه اروپا پاسخی هماهنگ به اقدامات نظامی روسیه ارائه کرده‌اند و تحریم‌های اقتصادی علیه این کشور اعمال کرده‌اند. اگرچه اقتصاد روسیه تاب‌آوری کرد و نشانه‌ای از تأثیر تحریم‌ها بر موضع روسیه در مورد اوکراین مشاهده نمی‌شود، اما ممکن است این تحریم‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در بازداشتن روسیه از تهاجمات نظامی بیشتر ایفا کرده و به توقف درگیری‌ها در شرق اوکراین کمک کرده باشند. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که تحریم‌ها به حداکثر تأثیر خود رسیده‌اند، زیرا گسترش یا تشدید آن‌ها احتمالاً حمایت کافی از سوی اعضای اتحادیه اروپا را دیگر نخواهد داشت. در

۱. Buzan

۲. European Deterrence Initiative

۳. NATO

۴. the Minsk agreement

نتیجه، تحریم‌های اقتصادی تنها در صورتی می‌توانند به‌طور مؤثر ادامه یابند که بخشی از یک سیاست گسترده‌تر باشند، به این معنا که لازم است ژئواکونومی و ژئوپلیتیک با یکدیگر ترکیب شوند (مورت^۱ و دیگران، ۲۰۱۶؛ وایس و نفیو^۲، ۲۰۱۶).

غلبه ژئواکونومی و تکمیل آن توسط ژئوپلیتیک در استراتژی کلان ایالات متحده در مورد سیاست‌های تجاری که در بخش بعدی مورد بحث قرار خواهد گرفت، به‌وضوح نمایان است. درعین‌حال، در استفاده از ژئواکونومی، بیشترین عدم قطعیت در دوران انتقالی ریاست‌جمهوری ترامپ مشاهده می‌شود.

استراتژی کلان اوباما و آینده آن

یک سؤال کلیدی این است که ایالات متحده چگونه می‌تواند موقعیت رهبری خود را در یک نظم جهانی لیبرال حفظ کند، درحالی‌که ژئواکونومی و ژئوپلیتیک نیازمند پاسخ‌های متفاوت به چالش‌های امروز هستند. در چنین زمینه ژئواستراتژی ترکیبی، ایالات متحده استراتژی احتیاطی را در قبال ژئوپلیتیک دنبال می‌کند: با قرار گرفتن به‌عنوان یک بازیگر مؤثر اما انعطاف‌پذیر، این ابرقدرت سیاست خود را در برابر رقبای در حال ظهور در قالبی از نظم‌های منطقه‌ای پویا تنظیم می‌کند. همزمان، ایالات متحده استراتژی همگرایی را در ژئواکونومی ترجیح می‌دهد: با هدایت گروه‌هایی از کشورهای همفکر، ایالات متحده قصد دارد به سمت یکنواختی در حکمرانی اقتصادی جهانی براساس هنجارها و اصول بازار لیبرال پیش رود.

بحث‌های سیاست خارجی در ایالات متحده – که تحت تأثیر پژوهشگرانی مانند بلک‌ویل^۳ و هریس^۴ (۲۰۱۶a؛ b۲۰۱۶)، گلدمن^۵ و روزنبرگ^۶ (۲۰۱۵)، و همچنین سیاست‌گذاران سابق مانند رابرت زولیک^۷ (۲۰۱۵) شکل گرفته است – به‌طور فزاینده‌ای بر ضرورت استفاده از ابزارهای ژئواکونومی، از جمله اقدامات قهری، برای دستیابی به اهداف ژئواستراتژی، چه به

۱. Moret

۲. Weiss and Nephew

۳. Blackwill

۴. Harris

۵. Goldman

۶. Rosenberg

۷. Robert Zoellick

صورت مستقل و چه به‌عنوان پشتیبان ژئوپلیتیک، تأکید می‌کند. یک سؤال کلیدی در این زمینه این است که آیا ایالات متحده قادر خواهد بود روش نظم‌دهی جهانی که مشخصه سال‌های اولیه پس از جنگ جهانی دوم یعنی شکل‌دهی به نظم بین‌المللی و ایجاد یک مسیر هژمونیک پایدار بود را تکرار کند. در این بحث‌ها، ایالات متحده در دهه ۱۹۵۰ در موقعیتی بلامنازع از هژمونی اقتصادی قرار داشت، به‌طوری که توانست نهادهای برتون وودز^۱ را بنا کند و برنامه مارشال^۲ را تأمین مالی کند؛ برنامه اخیر در خدمت اهداف استراتژیک آن در اروپا بود. تجربه نامیدکننده اخیر از یک‌سری ماجراجویی‌های نظامی، چالش‌های امنیتی جدید و دشوار، و استفاده چین و روسیه از ابزارهای ژئواکونومی، از دیگر عواملی هستند که بر ضرورت بررسی دقیق‌تر مبادلات بین اجزای سیاسی-نظامی و اقتصادی استراتژی بزرگ ایالات متحده تأکید کرده‌اند.

در سیاست خارجی عملیاتی، دولت اواما منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال تطبیق‌یافته را با ابتکارات گسترده در سیاست تجاری دنبال کرد. هدف ژئواستراتژی مشارکت ترانس پاسیفیک^۳ و تجارت و سرمایه‌گذاری ترانس آتلانتیک^۴ این بود که به‌عنوان محرک‌های ژئواکونومی یک نظم لیبرال مبتنی بر قواعد عمل کنند، نظامی که تحت تأثیر تغییرات جهانی در رشد اقتصادی، بهره‌وری، مدرن‌سازی و توسعه شکل گرفته است. در پاسخ به تأثیر بی‌وقفه جهانی‌سازی و با استفاده از فرصتی که از توقف نشست دوحه به‌وجود آمده بود، ایالات متحده قصد داشت ترتیبات تجاری و سرمایه‌گذاری بین‌منطقه‌ای را معرفی کند تا قواعد و نهادهای زیربنایی نظم جهانی را شکل دهد، چه حکمرانی اقتصادی جهانی به‌طور بلندمدت یک ساختار مجزا باقی بماند و چه به مسیر همگرایی جهانی بازگردد.

همان‌طور که دولت اواما پیش‌بینی کرده بود، شراکت ترانس پاسیفیک^۵ به توازن مجدد وضعیت در شرق و جنوب شرق آسیا کمک می‌کرد و پاسخی به استراتژی‌های ژئواکونومی

۱. Bretton Woods

۲. Marshall Plan

۳. TPP arrangements

۴. TTIP arrangements

۵. TPP

تهاجمی فزاینده چین بود که با ایجاد بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی^۱، پیشنهاد برای مشارکت جامع اقتصادی منطقه‌ای^۲ و طرح کمربند و جاده^۳ هدایت می‌شد. هدف این بود که ایالات متحده را به دموکراسی‌های تثبیت‌شده و نوظهور در شرق و جنوب شرق آسیا نزدیک کند؛ کشورهایی که همگی در پشت هدف مشترک مدرن‌سازی و توسعه از طریق حکمرانی اقتصادی مبتنی بر قواعد متحد شده‌اند. از دیدگاه ژئوپلیتیکی، شراکت ترانس پاسیفیک می‌توانست به تأیید و تقویت تضمین‌های امنیتی ایالات متحده نسبت به شرکای منطقه‌ای خود کمک کند؛ شرکایی که به‌طور فزاینده‌ای در ابعاد نظامی با چالش‌های چین مواجه‌اند (پیرا و کرونین^۴، ۲۰۱۶). با کنار گذاشتن شراکت ترنس پاسیفیک، ممکن است رئیس‌جمهور ترامپ یک ریسک استراتژیک بزرگ را پذیرفته باشد، مگر اینکه بتواند جایگزینی ارائه کند که برای کشورش سودمندتر باشد.

تجارت و سرمایه‌گذاری ترانس آتلانتیک به گونه‌ای طراحی شده است که برای اقتصادهای فراآتلانتیک^۵ پویایی اقتصادی ایجاد کند و موقعیت غرب را در جایگاه رهبری برای ساختن هنجارهای آینده در حکمرانی اقتصادی جهانی قرار دهد. در حوزه تبعات ژئوپلیتیکی، هدف تجارت و سرمایه‌گذاری ترانس آتلانتیک^۶ تقویت شراکت فراآتلانتیکی است که برای امنیت اروپا حیاتی است همراه با احیای هدف مشترک غرب، که در گفتمان عمومی به در حال افول دیده می‌شود (هامیلتون و بلوکرمانز^۷، ۲۰۱۵). با لغو شراکت ترانس پاسیفیک و تعلیق تجارت و سرمایه‌گذاری ترانس آتلانتیک، که منتظر مذاکرات آینده براساس توافق متقابل هستند، دولت ترامپ مجبور خواهد بود انتخاب‌های جایگزینی فراتر از جنگ تعرفه‌ها انجام دهد تا ژئواکونومی و ژئوپلیتیک قرن بیست‌ویکم را شکل دهد.

به‌طور تاریخی، تغییر قدرت بین دو کشور که قدرتمندترین هستند، یک مرحله تحولی و همچنین یک مرحله پرخطر در سیستم بین‌المللی بوده است. درحالی‌که توزیع توانایی مادی

۱. AIIB

۲. RCEP

۳. BRI

۴. Pereira and Cronin

۵. transatlantic economies

۶. TTIP

۷. Hamilton and Blockmans

به نظر می‌رسد که هژمونی ایالات متحده را تضعیف کرده و قدرت چین را برای اعمال اجبار به‌عنوان بخشی از سیاست خارجی خود افزایش می‌دهد، سؤالات به‌جایی در مورد ارتباط و پایداری لیبرالیسم بین‌المللی مطرح شده است. فراتر از آن، عدم اطمینان در مورد سیاست خارجی ایالات متحده ناشی از پوپولیسم فزاینده - اغلب خواستار خروج از تعهدات بین‌المللی است - که ترامپ را به قدرت رساند. (فوکویاما،^۱ ۲۰۱۶؛ اوور هوس و بروزووس^۲، ۲۰۱۶).

مهم است که تا چه حد و چگونه دولت ترامپ محدودیت‌ها و تحولات قدرت ایالات متحده را شناسایی خواهد کرد و استراتژی کلان خود را چه در ادامه و چه در جهت عکس میراث اوباما تطبیق خواهد داد. مسیر انتخابی دولت اوباما به‌عنوان اولین گام در یک بازی طولانی از خویشتن‌داری استراتژیک بود (چولت^۳، ۲۰۱۶)، که هدف آن تأمین اهداف اساسی رهبری جهانی بدون نیاز به انتخاب بین بازسازی یا جایگزینی لیبرالیسم بین‌المللی بود (ایندیک^۴، لیبرثال و اوهارن^۵، ۲۰۱۲؛ موتولا^۶، ۲۰۱۶). موضوع مورد نظر به شناخت چگونگی و میزان عملکرد چین خلاصه می‌شود که به‌طور قابل بحث تنها کشور دیگری است که می‌تواند به‌طور قاطعانه سیستم بین‌المللی را شکل دهد. چین نه تنها به‌عنوان یک چالش‌گر قوی، بلکه به‌عنوان یک شریک در تحول نظم بین‌المللی عمل می‌کند. با چین و ایالات متحده به‌عنوان قدرت‌های دوقلوئی که قادر به پیشبرد استراتژی‌های کلان برای نظم جهانی هستند، رهبری ایالات متحده در امور بین‌المللی در درازمدت به کاربرد ماهرانه ژئواکونومی وابسته خواهد بود و به‌طور فزاینده‌ای با ژئوپلیتیک تکمیل خواهد شد. روش‌هایی که ایالات متحده (و به همین ترتیب چین) دو مؤلفه ژئواستراتژی را به کار می‌برد، مسیر نظم جهانی را شکل خواهد داد (ایکنبری^۷، ۲۰۱۵؛ وانگ و ژو^۸، ۲۰۱۵).

۱. Fukuyama

۲. Overhaus and Brozus

۳. Chollet

۴. Indyk

۵. Lieberthal and O'Hanlon

۶. Möttölä

۷. Ikenberry

۸. Wang and Zhu

چین، ایالات متحده و نظم بین‌المللی لیبرال

با این اوصاف، فروپاشی نظم لیبرال به رهبری ایالات متحده در پس‌زمینه تغییرات جاری در استراتژی کلان چگونه به نظر خواهد رسید؟ ممکن است تغییری به‌صورت پیش‌فرض رخ دهد، به معنای جابجایی قدرت، در صورتی که چین بتواند ایالات متحده را به چالش بکشد و به موقعیتی برابر یا بالاتر از نظر اهرم اقتصادی و سیاسی دست یابد. از سوی دیگر، ممکن است شاهد تغییری طراحی‌شده باشیم - به این معنا که تحولی در سیاست رخ دهد و ایالات متحده لیبرالیسم بین‌المللی خود را به انزوای ملی و عقب‌نشینی از امور جهانی تغییر دهد.

با وجود رشد چشمگیر اقتصادی و سیاسی چین، به نظر می‌رسد که سناریوی اول دور از ذهن باشد. مطالعه اخیر که بر قدرت مادی، به‌ویژه توانایی‌های نظامی و فناوری تمرکز دارد، نتیجه‌گیری می‌کند که ایالات متحده در آینده قابل پیش‌بینی تنها ابرقدرت باقی خواهد ماند (بروکس و ولفورث^۱، ۲۰۱۵). نویسندگان پیشنهاد می‌کنند که چین عمدتاً به دلیل پیشرفت اقتصادی‌اش به جایگاه بالاتری از آنچه داشته صعود کرده، پشت سر ایالات متحده اما جلوتر از سایرین. چین از موقعیت یک قدرت بزرگ منطقه‌ای مانند آلمان، ژاپن یا روسیه فراتر رفته است، اما همچنان به جایگاهی برابر با ایالات متحده نزدیک نیست. این بدان معناست که سیستم بین‌المللی، با در نظر گرفتن توزیع توانایی‌ها میان قدرت‌های بزرگ، از ساختار $1+X$ به $1+1+X$ تغییر یافته است. در این میان، با وجود برتری ایالات متحده، صحبت از تک‌قطبی بودن گمراه‌کننده خواهد بود، زیرا صعود چین پیامدهای گسترده‌ای دارد.

درحالی‌که ایالات متحده امروز بسیار مسلط‌تر از هژمون‌های دوران‌های دیگر است که با تغییرات قدرت مشخص می‌شدند، قابلیت استفاده از قدرت نظامی در اوایل قرن بیست‌ویکم کاهش یافته است. این تغییر نه‌تنها به دلیل تغییرات ساختاری است که لوتواک^۲ (۱۹۹۰) در مقاله مهم خود به آن‌ها پرداخته، بلکه نتیجه افزایش چالش‌های نظامی چین علیه ایالات متحده در شرق و جنوب شرق آسیا نیز می‌باشد (میرشایمر و والت^۳، ۲۰۱۶؛ رایت^۴، ۲۰۱۷).

۱. Brooks and Wohlforth

۲. Luttwak

۳. Mearsheimer and Walt

۴. Wright

با توجه به ملی‌گرایی اقتصادی برجسته رئیس‌جمهور، هنوز مشخص نیست که دولت ترامپ رویکرد دولت قبلی را دنبال خواهد کرد یا وارد رقابت ژئواکونومی شدیدتری با چین خواهد شد، که این امر موضوع را حتی پیچیده‌تر خواهد کرد.

چین بی‌شک در حال به چالش کشیدن غرب، عمدتاً در اوراسیا، همچنین در آفریقا و آمریکای لاتین است. این چالش بیشتر اقتصادی است: جمهوری خلق چین ظرفیت صنعتی ایجاد می‌کند و در تلاش است تا تقاضا برای محصولات و خدمات چینی در خارج از کشور ایجاد کند. مدل توسعه اقتصادی چین با سرمایه‌گذاری‌های عظیم دولتی در زیرساخت‌ها مشخص می‌شود و به موضوعاتی که برای غرب اهمیت دارد، از جمله در مورد نظم بین‌المللی مانند مسائلی مبارزه با فساد، جامعه مدنی، بهداشت عمومی و حقوق زنان توجهی نمی‌کند. نظم لیبرال جهانی از پیش تحت فشار است، زیرا مدل توسعه اقتصادی چین به‌عنوان یک جایگزین برای کشورهای در حال توسعه عمل می‌کند و رژیم‌های اقتدارگرا را به‌عنوان محرکان مدرنیزاسیون جذاب می‌سازد. رهبری چین همچنین جمهوری خلق را به‌طور فزاینده‌ای به‌عنوان یک رقیب ایده‌آل برای غرب نشان می‌دهد به مفهوم تاریخی چین به‌عنوان یک قدرت مستقل در مرکز نظم جهانی اشاره می‌کند. (بادر^۱، ۲۰۱۶؛ کالیو^۲، ۲۰۱۶).

اگر چین بخواهد جایگزینی برای نظم بین‌المللی لیبرال ارائه دهد، اهمیت تعامل ایالات متحده با چین افزایش خواهد یافت (آیکن‌بری^۳، ۲۰۱۵). با این حال، منافع کلیدی چین و ایالات متحده در برخی موارد هم‌پوشانی داشته‌اند، همان‌طور که ادغام گام‌به‌گام چین در نظم بین‌المللی لیبرال نشان می‌دهد، مهم‌ترین نمونه آن عضویت چین در سازمان تجارت جهانی است. هرچند چین مدل غربی شفافیت و باز بودن را دنبال نمی‌کند، که این امر برای ایالات متحده در مورد چشم‌انداز همکاری با چین ابهام ایجاد می‌کند، جمهوری خلق به روابط عمل‌گرایانه تمایل دارد و غرب و سایر شرکا را نیز در این روابط وارد می‌کند. به نظر می‌رسد چین علاقه‌ای به تغییر اساسی در سیستم بین‌المللی ندارد، اما نسبت به تغییر رژیم‌ها کمی مردد است. از این‌رو، وانگ و ژو^۴ (۲۰۱۵) نتیجه می‌گیرند که تضادی مستقیم بین چین و

۱. Bader

۲. Kallio

۳. Ikenberry

۴. Wang and Zhu

ایالات متحده وجود ندارد، بلکه نوعی احتیاط متقابل در شکل‌دهی به نظم جهانی دیده می‌شود. با این حال، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، اختلافات ژئواکونومی و ژئوپلیتیک قابل توجهی میان چین و ایالات متحده وجود دارد. تکامل نظم بین‌المللی پس از جنگ سرد تا حد زیادی به موفقیت ایالات متحده در سازگاری با صعود چین در زمینه‌های اقتصادی، مالی، نظامی و سیاسی بستگی خواهد داشت.

سناریوی دوم مطرح شده که نوعی انزوایی ایالات متحده است، تا پیش از دوران ترامپ از منظر یک تغییر بنیادین در نظم بین‌المللی بعید تلقی می‌شد. اما ترامپ با ایجاد ابهام در مورد تعهدات پایدار ایالات متحده به مشارکت‌های بین‌المللی، چه از نظر اقتصادی و چه نظامی، این احتمال را مطرح کرد. بنابراین، لیبرالیسم بین‌المللی به‌عنوان یک استراتژی بزرگ زیر سؤال می‌رود، به‌ویژه اگر ترامپ در مخالفت خود با توافقنامه‌های تجارت آزاد مانند توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی^۱ مصمم باشد و به جای راه‌حل‌های چندجانبه نظیر شراکت فراپاسیفیک^۲ لغو شده و تجارت و سرمایه‌گذاری فرآتلانتیک^۳ معوقه، به مسیر دوجانبه روی آورد. همبستگی اتحادها که مشروط شده و حکمرانی اقتصادی مبتنی بر مرکانتیلیسم در استراتژی کلان ایالات متحده می‌تواند بحرانی جهانی در آنچه به‌عنوان نظم بین‌المللی لیبرال شناخته می‌شود، ایجاد کند (رایت^۴، ۲۰۱۶).

جمع‌بندی

این فصل استراتژی کلان ایالات متحده را که هدف آن حفظ نظم بین‌المللی لیبرال است، در چارچوب ژئواکونومی و ژئوپلیتیک قرار داده است. ژئوپلیتیک، سیاست‌های خارجی چالش‌گران نظم لیبرال را شکل می‌دهد و اساساً منطقه‌ای شده است. چین از قدرت نظامی برای گسترش نفوذ خود در شرق و جنوب شرق آسیا، به‌ویژه در مناطق دریایی، استفاده می‌کند. روسیه نیز با استفاده از ژئوپلیتیک، به دنبال بازسازی شرق اروپا و اوراسیا است. در حالی که چین و روسیه درگیر ژئواکونومی نیز هستند، این مؤلفه از ژئواستراتژی، مشخصه

۱. NAFTA

۲. TPP

۳. TTIP

۴. Wright

ایالات متحده و به‌طور کلی غرب است: پروژه‌هایی مانند شراکت ترانس پاسیفیک^۱ و تجارت و سرمایه‌گذاری ترانس آتلانتیک^۲ با هدف شکل‌دهی به مناطق کلان براساس ارزش‌های لیبرال طراحی شده‌اند و درعین حال به قدرت‌هایی که نظم بین‌المللی لیبرال را به چالش می‌کشند نیز توجه دارند.

هم‌زمان، ایالات متحده درگیر ژئوپلیتیک شده است، همان‌طور که تعهد نظامی آن به شرکا در اروپا و خاور دور نشان می‌دهد. ایالات متحده با یک استراتژی کلان متعادل که ژئواکونومی و ژئوپلیتیک را ترکیب می‌کند، قصد دارد نظم بین‌المللی لیبرال را که برای مدت طولانی به منافع آن خدمت کرده است، تثبیت و گسترش دهد. به‌عنوان یک نکته فرعی، نه‌تنها ایالات متحده بلکه سایر کشورها نیز در استراتژی‌های کلان خود ژئواکونومی و ژئوپلیتیک را ادغام می‌کنند. مشارکت جهانی چین در تجارت نیازمند استقرار نیروهای دریایی در بخش‌های استراتژیک اقیانوس‌های آرام و هند است تا خطوط کلیدی ارتباط دریایی را حفظ کند.

اجزای ژئواکونومی و ژئوپلیتیک در استراتژی کلان ایالات متحده، همان‌طور که در دوران اوباما هدایت می‌شد، پیامدهای متفاوتی برای سیستم بین‌المللی داشتند. در مورد ژئواکونومی، ایالات متحده استراتژی تفرقه‌افکنی را دنبال می‌کرد که هدف آن پیشرفت گام‌به‌گام به سوی یک نظم جهانی یکنواخت بود. شراکت ترانس پاسیفیک^۳ در نهایت تجارت و سرمایه‌گذاری ترانس آتلانتیک^۴ به‌عنوان قانون‌گذاران یک حکمرانی اقتصادی جهانی بازسازی شده عمل می‌کردند. در مقابل، ژئوپلیتیک ایالات متحده شبیه به یک استراتژی احتیاطی است که در آن ایالات متحده با مجموعه‌ای پراکنده از شرکا هماهنگ می‌شود و در مناطق مختلف جهان با قدرت‌های رقیب رقابت می‌کند. با توجه به رویکرد بداهه‌گرایانه و موقعیتی رئیس‌جمهور ترامپ در سیاست و تبلیغات، پیش‌بینی این‌که دولت او تا چه حد مسیر تعیین‌شده توسط دولت قبلی را ادامه خواهد داد و اولویت را به تصور خود از ژئواکونومی در مدیریت نظم بین‌المللی خواهد داد، همچنان دشوار است.

۱. TPP

۲. TTIP

۳. TPP

۴. TTIP

منابع

- Bader, J. A. (2016) 'How Xi Jinping Sees the World ... and Why', *Brookings, Asia Working Group Paper 2*, February. Available at: www.brookings.edu/wpcontent/uploads/2016/07/xi_jinping_worldview_bader-1.pdf, accessed 3 November 2016.
- Blackwill, R. D. and Harris, J. M. (2016a) 'The Lost Art of Economic Statecraft: Restoring an American Tradition', *Foreign Affairs*, 95, 2, pp. 99–110.
- Blackwill, R. D. and Harris, J. M. (2016b) *War by Other Means: Geoeconomics and Statecraft* (Cambridge, MA: Harvard University Press).
- Brooks, S. C. and Wohlforth, W. C. (2015) 'The Rise and Fall of the Great Powers in the Twenty-first Century: China's Rise and the Fate of America's Global Position', *International Security*, 40, 3, pp. 7–53.
- Buzan, B. (2011) 'A World without Superpowers: Decentred Globalism', *International Relations*, 25, 1, pp. 3–25.
- Chollet, D. (2016) *The Long Game: How Obama Defied Washington and Redefined America's Role in the World* (New York: Public Affairs).
- Fukuyama, F. (2016) 'American Political Decay or Renewal?', *Foreign Affairs*, 95, 4, pp. 58–68.
- Goldman, Z. K. and Rosenberg, E. (2015) 'American Economic Power and the New Face of Financial Warfare', *Center for a New American Security*, June. Available at: www.cnas.org/publications/reports/economic-statecraft-americaneconomic-power-and-the-new-face-of-financial-warfare, accessed 21 November 2017.
- Hamilton, D. S. and Blockmans, S. (2015) 'TTIP's Broader Geostrategic Implications', in Hamilton, D. S. and Pelkmans, J. (eds), *Rule-Makers or Rule-Takers? Exploring the Transatlantic Trade and Investment Partnership* (London: Rowman & Littlefield), pp. 237–256.
- Ikenberry, G. J. (2011) *Liberal Leviathan: The Origins, Crisis, and Transformation of the American World Order* (Princeton, NJ: Princeton University Press).
- Ikenberry, G. J. (2015) 'Introduction: The United States, China, and Global Order', in Ikenberry, G. J., Wang, J. and Zhu, F. (eds), *America, China, and the Struggle for World Order: Ideas, Traditions, Historical Legacies, and Global Visions* (New York: Palgrave), pp. 1–18.
- Indyk, M. S., Lieberthal, K. G. and O'Hanlon, M. E. (2012) *Bending History: Barack Obama's Foreign Policy* (Washington, DC: Brookings Institution Press).

- Kallio, J. (2016) 'China's New Foreign Politics: Xi Jinping's Universal Rule by Virtue?', *The Finnish Institute of International Affairs*, FIIA Briefing Paper No. 189. Available at: www.fiaa.fi/en/publication/chinasnew-foreign-politics-2, accessed 9 February 2018.
- Luttwak, E. N. (1990) 'From Geopolitics to Geo-economics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce', *The National Interest*, 20, pp. 17–23.
- Mearsheimer, J. J. and Walt, S. M. (2016) 'The Case for Offshore Balancing: A Superior U.S. Grand Strategy', *Foreign Affairs*, 95, 4, pp. 70–83. Moret, E., Biersteker, T., Giumelli, F., Portela, C., Veber, M., Bastiat-Jarosz, D. and Boboccea, C. (2016) 'The New Deterrent? International Sanctions against Russia over the Ukraine Crisis, Impacts, Costs and Further Action', *Programme for the Study of International Governance at the Graduate Institute of International and Development Studies*. Available at: <http://repository.graduateinstitute.ch/record/294704/files/The%20New%20Deterrent%20International%20Sanctions%20Against%20Russia%20Over%20the%20Ukraine%20Crisis%20-%20Impacts,%20Costs%20and%20Further%20Action.pdf>, accessed 21 November 2017.
- Möttölä, K. (2016) 'Obama's Grand Strategy as Legacy', in Aaltola, M. and Krondlund, A. (2016), *After Rebalance: Visions for the Future of US Foreign Policy and Global Role Beyond 2016*, FIIA Report No. 46 (Helsinki: The Finnish Institute of International Affairs), pp. 39–55. Available at: www.fiaa.fi/en/publication/after-rebalance, accessed 9 February 2018.
- Möttölä, K. (2017) 'Present at the (Re)creation? Words and Deeds in an Emerging Trump Foreign Policy and the Consequences for European Security', in Aaltola, M. and Gaens, B. (eds), *Managing Unpredictability, Transatlantic Relations in the Trump Era*, FIIA Report No. 51, (Helsinki: the Finnish Institute of International Affairs), pp. 33–54. Available at: www.fiaa.fi/en/publication/managing-unpredictability, accessed 9 February 2018.
- Overhaus, M. and Brozus, L. (2016) 'US Foreign Policy after the 2016 Elections', *German Institute for International and Security Affairs*, SWP Comments, No. 33, July. Available at: www.swp-berlin.org/fileadmin/contents/products/comments/2016C33_ovs_bzs.pdf, accessed 23 October 2016.
- Pereira, D. and Cronin, P. (2016) 'Patrick Cronin and Derwin Pereira – The East Asia Summit and Obama's Asia legacy', *Harvard Kennedy School, Belfer*

- Center for Science and International Affairs*, 15 August. Available at: www.belfercenter.org/publication/patrick-cronin-and-derwin-pereira-east-asia-summit-and-obamas-asia-legacy, accessed 21 November 2017.
- Posen, B. R. (2014) *Restraint: A New Foundation for U.S. Grand Strategy* (Ithaca, NY and London: Cornell University Press).
- Wang, J. and Zhu, F. (2015) 'Conclusion: The United States, China, and World Order', in Ikenberry, G. J., Wang, J. and Zhu, F. (eds), *America, China, and the Struggle for World Order: Ideas, Traditions, Historical Legacies, and Global Visions* (New York: Palgrave), pp. 359–378.
- Weiss, A. S. and Nephew, R. (2016) 'The Role of Sanctions in US–Russian Relations', *Carnegie Endowment for International Peace*, Task Force White Paper, 11 July. Available at: http://carnegieendowment.org/files/629-16_Weiss_and_Nephew_Sanctions.pdf, accessed 24 October 2016.
- Wigell, M. and Vihma, A. (2016) 'Geopolitics versus Geoeconomics: The Case of Russia's Geostrategy and Its Effects on the EU', *International Affairs*, 92, 3, pp. 605–627.
- Wright, T. (2016) 'The 2016 Presidential Campaign and the Crisis of US Foreign Policy' *Lowy Institute*, Analysis, 10 October. Available at: www.lowyinstitute.org/publications/2016-presidential-campaign-and-crisis-us-foreign-policy, accessed 21 November 2017.
- Wright, T. J. (2017) *All Measures Short of War: The Contest for the 21st Century of American Power* (New Haven, CT and London: Yale University Press).
- Zoellick, R. B. (2015) 'The Currency of Power: Economics and Security in U.S. Foreign Policy', *Foreign Policy Research Institute*, E-notes, November. Available at: www.fpri.org/wpcontent/uploads/2016/01/zoellick_-_dinner_transcript.pdf, accessed 30 October 201

۸. اهرم فشار تحریم‌های اقتصادی

پرونده تحریم‌های آمریکا علیه ایران

(۱۹۷۹-۲۰۱۶)

پل ریولین^۱

مقدمه

تحریم‌های ایالات متحده علیه ایران از سال ۱۹۷۹، نمونه‌ای کلاسیک از استفاده ابزاری از اقتصاد برای تحقق اهداف سیاسی بود (بارو^۲، ۲۰۱۲؛ لوتواک^۳، ۱۹۹۰). تحریم‌ها بخش‌های مختلف اقتصاد و افراد را هدف قرار دادند تا رفتار سیاسی رهبری ایران را تغییر دهند. این تحریم‌ها شامل ممنوعیت تجارت و امور مالی، تحریم یا تهدید به تحریم اشخاص ثالثی که با ایران دادوستد داشتند، بستن راه‌های حمل‌ونقل، مسدودسازی دارایی‌های مالی ایران در خارج از کشور و سایر اقدامات بود. این فصل سیر تحول و اثربخشی تحریم‌های ایالات متحده آمریکا علیه ایران را از نظر محدوده و نوع طراحی آنها، بررسی می‌کند. همچنین تحریم‌های مذکور را در قیاس با دیگر چارچوب‌های تحریمی آمریکا علیه سایر کشورهای خاورمیانه و اثر بر توسعه اقتصادی ایران مورد مطالعه قرار می‌دهد.

۱. نویسنده مایل است از سورن شولوین (Sören Scholvin) و میکائیل ویگل (Mikael Wigell) برای نظرات مفیدشان در مورد نسخه‌های پیش‌نویس این فصل تشکر کند. او همچنین از شرکت‌کنندگان کارگاهی که در انستیتوی امور بین‌الملل فنلاند در فوریه ۲۰۱۶ برگزار شد و از مفاهیم مطرح شده در آن کارگاه در این فصل استفاده شده است، تشکر می‌کند.

۲. Baru

۳. Luttwak

بین وضع تحریم‌ها در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) و امضای برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)^۱ در ژوئیه ۲۰۱۵ (تیر ۱۳۹۴)، هدف و دامنه این تحریم‌ها تغییر کرد. در سال ۱۹۷۹، تحریم‌های ایالات متحده برای تضمین آزادی گروگان‌های آمریکایی در دست ایران طراحی شد. در سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۳)، تحریم‌های بیشتر آمریکا علیه ایران اعمال شد، زیرا ایالات متحده ایران را به‌عنوان یک کشور حامی تروریسم معرفی کرد. در سال ۲۰۰۶ (۱۳۸۵)، شورای امنیت سازمان ملل متحد پس از اینکه ایران از تعلیق برنامه غنی‌سازی اورانیوم خودداری کرد، تحریم‌هایی را وضع کرد. تحریم‌های ایالات متحده در ابتدا، برنامه هسته‌ای ایران، سرمایه‌گذاری در نفت و گاز و پتروشیمی، صادرات فرآورده‌های نفتی پالایش‌شده و همچنین معاملات تجاری با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، معاملات بانکی برون‌مرزی و بیمه‌ای (ازجمله بانک مرکزی ایران)، حمل‌ونقل، اینترنت و سایر خدمات را هدف قرار داد. در اولین و آخرین مورد، توافقاتی انجام شد. در مورد دوم، هیچ توافقی حاصل نشد و تحریم‌های آمریکا علیه ایران به دلیل دست داشتن در تروریسم به قوت خود باقی است. در سال‌های اخیر اتحادیه اروپا و سایر کشورها نقش مهمی در رژیم تحریم‌ها معطوف به موضوع هسته‌ای ایران ایفا کردند.

نظریه تحریم

طبق نظر بلانچارد و ریپسمن^۲ (۲۰۰۸)، موفقیت در استفاده از ابزارهای اقتصادی زمامداری^۳ (که شامل تحریم‌ها نیز می‌شود) به این بستگی دارد که آیا تنگناها یا دستاوردهای اقتصادی‌ای که به‌وجود می‌آورد منجر به هزینه‌های سیاسی می‌شود یا فرصت‌های سیاسی. تأثیرات سیاسی ابزارهای اقتصادی زمامداری به عوامل سیاسی داخلی و بین‌المللی بستگی دارد؛ مهم‌ترین آنها سطح اقتدار دولت است و هدف اصلی استفاده از این ابزارهاست. اقتدار دولت سه جزء دارد: استقلال، ظرفیت و مشروعیت. وقتی ابزارهای اقتصادی زمامداری، ائتلاف‌های

۱. برجام ایران را ملزم کرد که ذخایر اورانیوم با غنای متوسط خود را حذف کند، ذخایر اورانیوم با غنای پایین خود را تا ۹۸ درصد کاهش دهد و تعداد سانتریفیوژهای گازی را حدود دوسوم کاهش دهد. این توافق مقرر می‌کرد که در ازای پایبندی قابل‌راستی‌آزمایی به تعهدات خود، ایران از تحریم‌های مرتبط با هسته‌ای که توسط ایالات متحده، اتحادیه اروپا و سازمان ملل اعمال شده بود، معاف شود.

۲. Blanchard and Ripsman

۳. economic statecraft

حیاتی داخلی را به فشار بر روی تغییر سیاست‌ها تشویق می‌کند، اقتدار بالای دولت این توانایی را برای رهبران دولت هدف ایجاد می‌کند که به این فشارها پاسخ ندهند و از درخواست‌های آنان سرباز زند. برعکس وقتی ابزارهای اقتصادی زمامداری، رهبران کشور هدف را متقاعد می‌کند تا با خواسته‌های گروه تحریم‌کننده منطبق شود، آنگاه اقتدار بالای دولت، وی را قادر می‌سازد تا بر مخالفت داخلی برای سازش غلبه کنند. به عبارت دیگر، اثربخشی تحریم‌ها تا حدی توسط عوامل درون‌زای کشور مورد تحریم تعیین می‌شود.

بالدوین^۱ (۱۹۹۹) بسیاری از ادبیات تحریم‌ها و اثربخشی آنها را مورد انتقاد قرار می‌دهد. سؤال این است که تحریم‌ها با توجه به منظور آن و اهداف تعیین شده آن، به چه قیمتی در مقایسه با سیاست‌های جایگزین مؤثر خواهند بود؟ درواقع سؤال متعارف این است که آیا تحریم‌ها می‌توانند رفتار یک کشور دیگر را بدون توسل به نیروی نظامی تغییر دهند؟ این مهم به تنهایی حتی برای مقدمه کار نیز کافی نیست زیرا انتظارات هزینه‌ای و کارایی هر دو در تصمیم‌گیری‌های یک سیاست‌گذار عقلایی نقش ایفا می‌کند. همچنین علاوه‌براین اطلاعات، سیاست‌گذاران علاقه دارند از سود و زیان انتظاری سیاست‌های جایگزین نیز مطلع شوند.

درزرنر^۲ در مقاله‌ای که در سال ۲۰۱۱ منتشر شد، تحریم‌های هوشمند را ارزیابی کرد و به این نتیجه رسید که به‌طور متوسط می‌توان از تحریم‌های هوشمند حمایت کرد، آنها تحریم‌هایی که جنبه‌های انسانی بیشتری دارند نسب به اقدامات جامع تأثیر کمتری دارند. به‌عنوان مثال، طیف وسیعی از ابزارهای سیاسی جهت وادار کردن لیبی برای تغییر مسیر استفاده شد، از جمله مذاکرات پشت پرده، PSI^۳، و تهدید غیرمستقیم به اقدام نظامی پس از حمله به عراق در سال ۲۰۰۳.

ترکیبی از این ابزارهای سیاستی - همچنین ماهیت ابلهانه محمد قذافی - بود که به رضایت لیبی منجر شد. [...] شواهد نشان می‌دهد که تحریم‌های مالی

۱. Baldwin

۲. Drezner

۳. Proliferation Security Initiative (PSI). «ابتکار مقابله با گسترش سلاح‌های کشتار جمعی» نیز به آن اطلاق می‌شود. یک تلاش جهانی پایدار است که هدف آن متوقف کردن قاچاق سلاح‌های کشتار جمعی، سیستم‌های ارسال آنها و مواد مرتبط (به و از) دولت‌ها و بازیگران غیردولتی است. مترجم

به اقتصاد ایران و کره شمالی آسیب رسانده است. یکی از مقامات سابق ایرانی در اواخر سال ۲۰۰۸ اعتراف کرد که تحریم‌های سازمان ملل قیمت واردات را از ۱۰ به ۳۰ درصد افزایش داده است. اما در هیچ یک از این دو مورد، تحریم‌های مالی منجر به امتیازاتی در میز مذاکره نشده است.

(درزور، ۲۰۱۱، صص. ۱۰۳-۱۰۴)

این فصل نشان می‌دهد که نتیجه‌گیری درزور، حداقل در مورد ایران، نیاز به اصلاح دارد.

مرحله اول تحریم: ۱۳۶۲-۱۳۵۸ (۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳)

ایالات متحده اولین بار در جریان گروگانگیری که در نوامبر ۱۹۷۹ (آبان ۱۳۵۸)، ۹ ماه پس از انقلاب اسلامی آغاز شد، تحریم‌ها را علیه ایران اجرا کرد. در آن ماه، رئیس‌جمهور جیمی کارتر واردات نفت از ایران را ممنوع کرد و سپس تمامی دارایی‌های ایران به ارزش حدود ۱۲ میلیارد دلار را که تحت صلاحیت ایالات متحده بود، مسدود کرد. در آوریل ۱۹۸۰ (فروردین ۱۳۵۹)، دولت آمریکا تجارت و سفر به ایران را تحریم کرد و همچنین روابط دیپلماتیک خود را با ایران قطع کرد (کلاوسون^۱، ۲۰۱۵). این اقدامات در زمان اختلالات گسترده در اقتصاد ایران پس از انقلاب انجام شد (مالونی^۲، ۲۰۱۶). قیمت‌های بین‌المللی نفت بسیار پایین بود و درآمدهای نفتی ایران به شدت کاهش یافت. در نتیجه رشد اقتصادی آن از میانگین سالانه ۹ درصد در سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۶ (۱۳۵۵-۱۳۳۹) به منفی ۳ تا منفی ۵ درصد از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۰ (۱۳۷۹-۱۳۵۶) کاهش یافت (حکیمیان، ۱۳۸۶).

در همان ماه، کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا یک مأموریت نجات گروگان توسط یک واحد شبه‌نظامی نخبه را تصویب کرد. این یک شکست ناگوار بود: چندین هلیکوپتر نظامی در صحرا خراب شدند و هشت کماندو در اثر برخورد دو هواپیما در حین عقب‌نشینی جان باختند. شکست مأموریت نظامی با نشان دادن به هر دو طرف که هیچ گزینه نظامی در دسترس ایالات متحده وجود ندارد، به ایجاد یک معامله کمک کرد. ایالات متحده خواهان آزادی گروگان‌ها بود و برای تأمین آزادی آنها تحریم‌هایی را اعمال کرد. ایرانی‌ها خواستار لغو تحریم‌ها بودند و در ازای آن آماده بودند گروگان‌ها را آزاد کنند. همچنین برخی از پارامترهایی

۱. Clawson

۲. Maloney

را که دو طرف در آینده علیه یکدیگر اعمال خواهند کرد نیز در این معامله مشخص شد. اقدامات اقتصادی، به‌ویژه اقدامات مالی و همچنین تبلیغات، محوریت داشتند. هیچ اقدام نظامی مستقیمی وجود نخواهد داشت، اگرچه به نظر می‌رسد که اقدام نظامی مخفی توسط هر دو طرف مورد استفاده قرار گرفته است.

آیت‌الله خمینی در ۱۲ شهریور ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) چهار شرط را برای حل بحران اعلام کرد که عبارت بودند از بازگشت ثروت شاه به ایران، ابطال کلیه دعاوی مالی علیه ایران، تعهد آمریکا مبنی بر عدم مداخله نظامی و سیاسی در ایران و آزادسازی دارایی‌های ایران. این اعلامیه بن‌بست بین دو کشور را شکست و سه روز بعد، وارن کریستوفر، معاون وزیر امور خارجه، مخفیانه با صادق طباطبائی، یکی از نزدیکان آیت‌الله خمینی دیدار کرد. این آغاز مذاکرات نهایی برای آزادی گروگان‌هایی بود که تحت نظارت الجزایر بودند. هر دو کشور توافق کردند که به شکایت‌ها پایان دهند. همه دعاوی به داوری بین‌المللی در دادگاه دعاوی ایران و ایالات متحده که در لاهه تشکیل شده بود ارجاع می‌شود (ایران پرایمر^۱، ۲۰۱۳ و نیویورک تایمز^۲، ۱۹۸۱). در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ۱۳۵۹)، عراق به ایران حمله کرد و آغاز جنگی بود که هشت سال به طول انجامید. در ژانویه ۱۹۸۱ (دی ماه ۱۳۵۹)، گروگان‌ها آزاد شدند و مسدود کردن سرمایه‌های ایران از سوی ایالات متحده لغو شد (دایره‌المعارف ایرانیکا^۳، ۲۰۰۴).

انعقاد این معامله حاکی از آن است که واکنش آمریکا به گروگان‌گیری ایران مؤثر بوده است، زیرا اقدامات خاص و دردناک بوده است. اقدامات ایالات متحده یک تهدید بزرگ برای رژیم جدید تهران بود. این کشور به‌شدت به ارز خارجی برای تأمین مالی واردات نیاز داشت تا ثابت کند که می‌تواند به تعهدات خود برای بهبود استانداردهای زندگی میلیون‌ها ایرانی که از انقلاب حمایت کرده بودند عمل کند. به گفته مالونی:

فشارهای مالی ناشی از مسدودسازی دارایی‌ها ممکن است اقتصاد ایران را که پیش از این در نتیجه هرج‌ومرج انقلابی در حال چرخش بود، به‌طور کامل فلج

۱. Iran Primer

۲. New York Times

۳. Encyclopedia Iranica

نکرده باشد، اما پیامدهای منفی مدیریت نادرست و ایدئولوژیک ایران و در نهایت فشارهای جنگ را بزرگ‌تر کرد.

(مالونی، ۲۰۱۵، ص. ۴۳۱)

اقدامات آمریکا همان چیزی بود که بعدها به تحریم‌های هوشمند معروف شد و این بخشی از توضیح موفقیت آنهاست. بااین‌حال، چنین نتیجه‌گیری‌ای باید با احتیاط انجام شود، زیرا شرایط در ایران نیز نقش مهمی ایفا کرده است. رژیم در داخل با مخالفت‌هایی مواجه شد که خواهان سیاست رادیکال‌تر بودند یعنی کسانی که از اشغال سفارت آمریکا و گرفتن گروگان‌ها و مخالفان رژیم حمایت کرده بودند. این معامله پس از آن صورت گرفت که برای هر دو طرف مشخص شد که ایالات متحده گزینه نظامی ندارد. این آزادی عمل محدود ایالات متحده ممکن است برای ایرانیان روشن کند که ایالات متحده بدون آزادی گروگان‌ها از تحریم‌ها کوتاه نمی‌آید.

مرحله دوم تحریم: ۱۳۸۱-۱۳۶۳ (۱۹۸۴-۲۰۰۵)

در ژانویه ۱۹۸۴ (دی ماه ۱۳۶۳)، زمانی که گروه حزب‌الله مستقر در لبنان در بمباران پایگاه دریایی آمریکا در بیروت نقش ایفا کردند، ایالات متحده تحریم‌های بیشتری را علیه ایران اعمال کرد. در آن سال، ایالات متحده ایران را به‌عنوان کشور حامی تروریسم معرفی کرد. این امر باعث ایجاد طیف وسیعی از تحریم‌ها، از جمله محدودیت در کمک‌های خارجی ایالات متحده، ممنوعیت انتقال تسلیحات و کنترل صادرات اقلام با کاربرد دوگانه^۱ شد. همانطور که اشاره شد، تحریم‌های مربوط به حمایت از تروریسم و نقض حقوق بشر تحت تأثیر توافق هسته‌ای قرار نگرفت و امروز نیز پابرجاست (گودناف، ۲۰۱۶).

تحریم‌ها موضوعات مختلفی را در ارتباط با امور داخلی و خارجی کشور، از گسترش سلاح تا نقض حقوق بشر در داخل ایران تا حمایت دولتی از تروریسم و دامن زدن به بی‌ثباتی در خارج از کشور را پوشش می‌دهد. آنها بخش‌های گسترده و همچنین افراد و نهادهای خاص، چه اتباع ایرانی و چه خارجی‌هایی را که با ایرانیان تحریم شده معامله دارند، هدف قرار می‌دهند.

۱. Dual-use. کالاها و فناوری‌هایی هستند که ممکن است برای اهداف غیرنظامی و نظامی استفاده شوند. مترجم

در طول سال‌ها، اتهامات متعددی مبنی بر حمایت مالی ایران از تروریسم وجود داشته است. وقایع اصلی شامل اعلام فتوایی در فوریه ۱۹۸۹ (بهمن ۱۳۶۷) برای مرگ سلمان رُشدی نویسنده انگلیسی کتاب آیات شیطانی، بمب‌گذاری انتحاری مارس ۱۹۹۲ (اسفند ۱۳۷۱) در سفارت اسرائیل در بوئینس‌آیرس است که ۳۰ کشته و زخمی برجای گذاشت. مسئولیت این حمله را بیش از ۳۰۰ نفر از سازمان جهاد اسلامی (یکی دیگر از شبه‌نظامیان شیعه اسلام‌گرا که به دلیل فعالیت‌های خود در دهه ۱۹۸۰ در جریان جنگ داخلی لبنان، با اتهام ارتباط با ایران و حزب‌الله شناخته می‌شود) بر عهده گرفت. بمب‌گذاری در ژوئیه ۱۹۹۴ (تیر ۱۳۷۳) در یک مرکز جامعه یهودیان در بوئینس‌آیرس که منجر به کشته شدن ۸۵ نفر و زخمی شدن ۳۰۰ نفر شد، ایران و حزب‌الله نیز مقصر شناخته شدند. علاوه‌براین، ایران مظنون به سازماندهی بمباران برج‌های خوبر^۱، مجتمع مسکونی نیروی هوایی ایالات متحده در عربستان سعودی در ژوئن ۱۹۹۶ (خرداد ۱۳۷۵) است. ایالات متحده مدعی شد که مدارک مستقیمی دال بر دخالت سپاه پاسداران در این حملات در اختیار دارد. در آوریل ۱۹۹۷ (اسفند ۱۳۷۶)، یک دادگاه آلمانی حکم داد که ایران مسئول قتل چهار معترض‌گرد در برلین در سال ۱۹۹۲ (۱۳۷۱) است. دولت آلمان دیپلمات‌های ایرانی را اخراج کرد و سفیر خود را از تهران فراخواند. اتحادیه اروپا سپس فراخوان دسته‌جمعی سفرای خود را از تهران اعلام کرد و در تعلیق گفتگوهای به اصطلاح انتقادی با ایران، به آلمان پیوست (گودرزی، ۲۰۱۵؛ نیکو، ۲۰۱۶).

در سال ۲۰۰۲ (۱۳۸۱)، اسرائیل یک قایق به نام کاراین‌ای^۲ را در مسیر حرکت به سمت غزه تصرف کرد. این کشتی حامل ۵۰ تن تسلیحات پیشرفته از جمله راکت کاتیوشا، تفنگ، گلوله خمپاره، مین و موشک‌های ضدتانک بود که در آب‌های ایران بارگیری شده بود (براندنبورگ^۳، ۲۰۱۶). در سال ۲۰۰۹ (۱۳۸۸)، کشتی دیگری با سلاح‌های ایرانی به مقصد حزب‌الله لبنان متوقف شد (بودرو^۴، ۲۰۰۹). با این حال کشتی دیگری در سال ۲۰۱۱ (۱۳۹۰)

۱. Khobar Towers

۲. Karine A

۳. Brandenburg

۴. Boudreaux

متوقف شد (ویزا، ۲۰۰۱). در مارس ۲۰۱۴ (اسفند ۱۳۹۳)، اسرائیل تسلیحات ایرانی، از جمله موشک‌های زمین به زمین (M-۳۰۲) را در قایق عازم غزه کشف کرد (بی‌بی‌سی، ۲۰۱۴). ایران پس از شروع جنگ داخلی سوریه در سال ۲۰۱۱، حمایت خود از رژیم بشار اسد، رئیس‌جمهور این کشور را افزایش داد. تهران مستشاران نظامی، تجهیزات و میلیاردها دلار کمک برای تقویت منافع ایران در سوریه فرستاد. تهران همچنین نیروهای دفاع ملی را برای کمک به ارتش سوریه در نبرد ایجاد کرد (گروهی متشکل از نزدیک به ۸۰۰۰ علوی، شیعه و دیگران). مقامات بلندپایه ایرانی از دمشق و مقامات دفاعی سوریه از تهران بازدید کردند (گودرزی، ۲۰۱۵).

در طول دهه ۱۹۹۰، ایالات متحده تحریم‌های هوشمند یا مجازات‌های منتخب را برای فشار بر گروه‌های خاص و جلوگیری از مشکلات ناخواسته ناشی از تحریم‌های گسترده وضع کرد. اساس این تحریم‌ها، محدود کردن دسترسی به بازارهای ایالات متحده یا سیستم‌های مالی برای دادوستد با ایران بود. با گذشت زمان، کشورهای بیشتری به رژیم تحریم‌ها پیوستند به‌ویژه کشورهای عضو اتحادیه اروپا، روسیه، چین، ژاپن و کره جنوبی (فرناندز^۲، ۲۰۱۲).

بر طبق قانون منع گسترش تسلیحات ایران و عراق در سال ۱۹۹۲ هر شخص یا نهادی که به تهران در توسعه تسلیحات یا دستیابی به تعداد یا انواع سلاح‌های متعارف پیشرفته شیمیایی، بیولوژیکی، هسته‌ای یا بی‌ثبات‌کننده کمک می‌کند نیز مشمول تحریم می‌شود. قوانین منع گسترش و اقدامات اجرایی دیگری که بعداً وضع شدند؛ افراد و نهادهایی را که به تولید سلاح‌های کشتار جمعی کمک می‌کردند، تحریم کرد. ممنوعیت‌های بیشتر معطوف به صادرات کالاهایی با کاربرد دوگانه که توجیهی برای ممنوعیت خودرو بود براساس توافق اولیه پنج عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل و آلمان (۵+۱) با ایران در نوامبر ۲۰۱۴ (آبان ۱۳۹۳)، موسوم به برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) لغو شد.

در مارس ۱۹۹۵ (اسفند ۱۳۷۴)، ایالات متحده تحریمی را اعمال کرد که طبق آن، شرکت‌های آمریکایی در توسعه نفت ایران ممنوع شد. این اتفاق پس از آن رخ داد

۱. Weiss

۲. Fernandez

که ایران قرارداد یک میلیارد دلاری با کونوکو^۱، یک شرکت نفتی مستقر در ایالات متحده، برای توسعه میادین نفت و گاز منتخب را اعلام کرد. سپس دولت کلینتون همه شرکت‌های آمریکایی را در توسعه نفت ایران ممنوع کرد. در ماه مه ۱۹۹۵ (اردیبهشت ۱۳۷۴) این محدودیت برای دربرگرفتن یک تحریم کامل تجاری و سرمایه‌گذاری علیه ایران تمدید شد. در سال ۱۹۹۶ (۱۳۷۵)، کنگره قانون تحریم‌های ایران و لیبی را تصویب کرد که بر شرکت‌های خارجی فشار می‌آورد تا در صنعت نفت و گاز ایران سرمایه‌گذاری نکنند (کلاوسون، ۲۰۱۵). حرکت به سمت تحریم‌های هوشمند در اثر فشارهای بشردوستانه پس از تحریم‌های تحمیل شده بر عراق در دهه ۱۹۹۰ بود. این تحریم‌ها شامل یک تحریم مالی و تجاری تقریباً کامل بودند که توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد اعمال شد. هدف اصلی این تحریم‌ها وادار کردن عراق به عقب‌نشینی از کویت، پرداخت غرامت، افشا و حذف هرگونه سلاح کشتار جمعی بود. این تحریم‌ها در نهایت همه منابع تجاری و مالی به جز دارو و مواد غذایی را (به دلیل موازین بشردوستانه و تأثیر مستقیم بر رفاه مردم) ممنوع کرد و واردات آنها به عراق به‌شدت تحت نظارت بود.

محدودیت‌های صادرات عراق - عمدتاً نفت - تأمین مالی واردات را با مشکل مواجه کرد. پس از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، یک هیأت بین‌سازمانی سازمان ملل ارزیابی کرد که «مردم عراق ممکن است به‌زودی با یک فاجعه قریب‌الوقوع بیشتر مواجه شوند، که می‌تواند شامل اپیدمی و قحطی باشد، در صورتی که نیازهای حیاتی گسترده به سرعت برآورده نشود» (دفتر برنامه نفت در برابر غذای عراق^۲). دولت عراق پیشنهادهای مندرج در قطعنامه‌های ۷۰۶ و ۷۱۲ شورای امنیت سازمان ملل را که به عراق امکان می‌داد مقادیر محدودی نفت را برای تأمین نیازهای اساسی مردم بفروشد، رد کرد. پیامدهای تحریم همه‌جانبه عراق توسط سازمان ملل برای مردم و اقتصاد فاجعه‌بار بود. البته عوامل دیگری نیز نقش داشتند از جمله: تصمیم دولت عراق برای آغاز جنگ ۱۳۶۷-۱۳۵۹ (۱۹۸۰-۱۹۸۸) علیه ایران. نظامی کردن اقتصاد عراق، حمله عراق به کویت و متعاقب آن جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱. درحالی‌که عوامل

۱. Conoco

۲. Office of the Iraq Programm Oil for-Food n.d

غیرتحریمی نقش متفاوت خود را ایفا کردند، این شدت و باز بودن رژیم تحریم بود که سهم عمده‌ای از مسئولیت شرایط به‌وجود آمده در عراق را بر عهده دارد (عباس، ۲۰۰۱). پیامد بخش عراق تشویق به توسعه تحریم‌های هوشمند بود. این تحریم‌ها گرچه تأثیر تحریم‌های تجاری گسترده بر رفاه مردم را نداشتند، اما با اعمال فشار مستقیم بر تک‌تک سیاست‌گذاران ملی و سازمان‌های کلیدی در ایران، مانند سپاه، مؤثرتر بودند. این تحریم‌های هدفمند شامل تحریم‌های تسلیحاتی، تحریم‌های مالی بر دارایی‌های افراد و شرکت‌ها، محدودیت‌های مسافرتی برای رهبران کشورهای تحریم‌شده، و تحریم‌های تجاری بر روی کالاهای خاص بود.

در اواخر دهه ۱۹۹۰، سازمان ملل متحد با اعمال ممنوعیت‌های سفر، مسدود کردن دارایی‌ها و تحریم‌های الماس خونی علیه گروه شورشی آنگولایی یونیتا^۱ و با توانمندسازی کمیته و هیئتی از کارشناسان برای نظارت بر تخلفات، شروع به توسعه تحریم‌های هدفمند یا هوشمند کرد. سرگئی لاوروف^۲ که پس از آن به‌عنوان سفیر روسیه در سازمان ملل متحد خدمت می‌کرد (فریدمن^۳، ۲۰۱۲) گفت: ما تحریم‌هایی را [در آنگولا] بدون عواقب بر رفاه مردم پیشنهاد خواهیم کرد. پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، دولت جورج دبلیو بوش، دارایی‌های نهادهای حامی تروریسم بین‌المللی را مسدود کرد. این موضوع ده‌ها فرد و مؤسسه ایرانی از جمله بانک‌ها، پیمانکاران دفاعی و سپاه را تحت تأثیر قرار داد.

تجربیات لیبی از تحریم‌های بین‌المللی و تحولات بعدی آن از جمله سقوط معمر قذافی ممکن است بر علاقه ایران به تولید سلاح‌های هسته‌ای تأثیر بگذارد. بررسی پرونده لیبی به منظور درک زمینه‌ای که تحریم‌ها علیه ایران در آن اعمال می‌شود، ارزشمند است.

تحریم‌ها علیه لیبی از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۴ در تلاشی برای متقاعد کردن قذافی به کنار گذاشتن برنامه تسلیحات غیرمعارف و حمایتش از تروریسم بین‌المللی اعمال شد. در سال ۲۰۰۳، او حمایت خود را از تروریسم در خارج از کشور کنار گذاشت و به برنامه تسلیحات غیرمعارف پایان داد. برای درک توسعه سیاست لیبی، باید به خاطر داشت که ایالات متحده

۱. UNITA

۲. Sergey Lavrov

۳. Friedman

در آوریل ۱۹۸۶ لیبی را بمباران کرد و ۶۰ نفر را کشت. این در تلافی انفجار یک رستوران در برلین غربی در آوریل ۱۹۸۶ بود که در آن سه نفر کشته و حدود ۲۳۰ نفر از جمله سربازان آمریکایی زخمی شدند. دو سال بعد، در دسامبر ۱۹۸۸، لیبی دوباره حمله کرد و پرواز ۱۰۳ پان ام^۱ را در هوا بمباران کرد و ۹ ماه پس از آن، یک هواپیمای مسافربری فرانسوی را بر فراز نیجر سرنگون کرد حملاتی که بیش از ۴۰۰ نفر را کشتند. قبل از اعلام قذافی^۲ در سال ۲۰۰۳، سال‌ها تحریم‌های مخرب و تلاش‌های متعدد برای اقناع دیپلماتیک وجود داشت و به نظر می‌رسد که این تصمیم تنها با او بوده است و این ماهیت رژیم در لیبی بود. آیا این دستاورد در نتیجه تهدید به دست آمد یا وعده؟ اسناد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد از هردو (توبی^۳، ۲۰۱۴).

تغییرات سیاست لیبی در سال ۲۰۰۳ حاکمیت قذافی را تضمین نکرد و همچنین توافقاتی که او با قدرت‌های اروپایی برای محدود کردن حرکت مهاجران از لیبی یا از طریق لیبی به سمت شمال انجام داد، محقق نشد. بدون تسلیحات هسته‌ای، او تهدید بزرگی برای منافع غرب به شمار نمی‌رفت. مداخله غرب کمک زیادی به سقوط رژیم او و مرگ خود او کرد و این ممکن است انگیزه برخی افراد را در ایران برای حفظ برنامه هسته‌ای فراهم کند.

مرحله سوم تحریم: ۱۳۸۵-۱۳۹۵ (۲۰۰۶-۲۰۱۶)

تجربه عراق حاکی از آن است که تحریم‌های گسترده و بی‌رویه می‌تواند بحران‌های انسانی ایجاد کند که توجیه اخلاقی آنها را تضعیف کند. تجربه لیبی حاکی از آن است که ترکیبی از اقدامات خاص همراه با تهدید اعلام نشده یا اعلام شده برای استفاده از زور ممکن است نتایج بهتری به همراه داشته باشد.

اگرچه ایالات متحده تحریم‌هایی را علیه ایران اعمال کرده که اکثر معاملات را برای سال‌ها ممنوع کرده بود، اما در سال ۲۰۰۶ به‌طور قابل توجهی این اقدامات را اصلاح کرد. در سپتامبر ۲۰۰۶ (شهریور ۱۳۸۵)، بانک صادرات یعنی بزرگترین بانک دولتی ایران و نیروی قدس سپاه

۱. Pan Am

۲. در ۱۹ دسامبر ۲۰۰۳ و تنها ۶ روز پس از دستگیری صدام حسین، قذافی اعلام کرد که برنامه تولید سلاح‌های گسترش جمعی خود را متوقف کرده و از بازرسی‌های بین‌المللی برای اطمینان از این موضوع استقبال می‌کند. مترجم

۳. Tobey

پاسداران را به دلیل حمایت از حزب‌الله هدف قرار داد. ایالات متحده یک استثنای کوچک اما مهم را به نام «یوترن»^۱ که در این برنامه وجود داشت برای بانک صادرات حذف کرد. این بدان معناست که بانک دیگر نمی‌تواند تراکنش‌های دلاری را از طریق ایالات متحده حتی با واسطه انجام دهد. برای بانکی که حداقل ۲۰ درصد از ذخایر خارجی خود را به دلار آمریکا داشته باشد و کشوری که تجارت نفت آن با دلار انجام می‌شد و معیشت اصلی‌اش بود، یک تهدید بزرگ قلمداد می‌شد. بانک‌های سایر کشورها نیز از این قاعده پیروی کردند و این امر واشنگتن را تشویق کرد که بیشتر پیش برود.

در اوایل سال ۲۰۰۷ (زمستان ۱۳۸۵)، دولت آمریکا از اختیارات توقیف دارایی‌های خود استفاده کرد تا از دسترسی مستمر بانک سپه به سیستم مالی آمریکا به دلیل دست داشتن در توسعه تسلیحات هسته‌ای ایران جلوگیری کند. دو ماه پس از آن، سازمان ملل موافقت خود را با این اقدام به ثبت رساند و بانک سپه را در فهرست قطعنامه ۱۷۴۷ شورای امنیت سازمان ملل قرار داد که تحریم‌ها علیه ایران را تشدید کرد. بعداً در سال ۲۰۰۷ (۱۳۸۶)، اقداماتی علیه سایر بانک‌ها اعلام شد: بانک ملی و بانک ملت (مالونی، ۲۰۱۵). در اکتبر ۲۰۰۷ (مهر ۱۳۸۶)، نهاد بین‌دولتی «گروه ویژه اقدام مالی»^۲، بیانی‌ای صادر کرد و از کشورهای عضو خواست تا به بانک‌های خود در مورد عملکردهای مالی ایران مشاوره دهند. در این بیانیه از ایران خواسته شده است که فوراً به ساختار ضعیف خود در مبارزه با پولشویی و مبارزه با تأمین مالی تروریسم رسیدگی کند. وزارت خزانه‌داری ایالات متحده همچنین در آنچه‌ای که معاون وزیر در امور تروریسم و اطلاعات مالی، آن را «ارتباط بی‌سابقه و سطح بالا با بخش خصوصی بین‌المللی» خواند، با بیش از ۴۰ بانک در سراسر جهان برای گفتگو درباره ایران ملاقات کرد (لوفر^۳، ۲۰۰۹).

۱. U-turn: تا قبل از سال ۲۰۰۸ بانک‌های ایرانی با واسطه بانک‌های خارجی (مانند بانک‌های سوئیسی) از چرخه دلار استفاده می‌کردند. این نوع همکاری در نظام بانکی با عنوان «U-Turn» شناخته می‌شود. به عبارت دیگر بانک‌های ایرانی بدون داشتن ارتباط مستقیم با سیستم بانکی آمریکا و با استفاده از بانک‌های دیگر از خدمات دلاری بهره می‌بردند. چرا که هرگونه استفاده از دلار در نظام بانکی در هر کجای جهان نیازمند اخذ مجوز لازم از نظام بانکی آمریکاست.

۲. Financial Action Task Force (FATF)

۳. Loeffler

تحریم‌های دیگر با پیامدهای انتخابات ایران در سال ۲۰۰۹ (۱۳۸۸) همراه بود، زمانی که نیروهای امنیتی با خشونت یک جنبش اعتراضی نوپا را سرکوب کردند و ایران حمایت خود را از سازمان‌های تروریستی خارجی که توسط ایالات متحده تعیین شده بود نشان داد. در سال ۲۰۰۷ (۱۳۸۶)، سپاه قدس به دلیل بی‌ثبات کردن عراق تحریم شد. در سال ۲۰۱۱ (۱۳۹۰)، این کشور به دلیل حمایت از نقض حقوق بشر در سوریه، تحریم شد. زیرا ایران از دولت بشار اسدی حمایت کرد که نیروهای امنیتی آن در حال سرکوب یک جنبش اعتراضی مسالمت‌آمیز نوپا، بودند. در سال ۲۰۱۰ (۱۳۹۹)، تحریم‌های ایالات متحده - از جمله محدودیت‌های سفر و مسدود کردن دارایی‌ها - با تحریم‌های اعمال شده توسط شورای امنیت سازمان ملل همراه شد.

بخش اول رژیم تحریم‌های هوشمند مربوط به بخش‌های مالی و بانکی بود. اینها توسط وزارت خزانه‌داری ایالات متحده اداره می‌شد و به دنبال منزوی کردن ایران از سیستم مالی بین‌المللی بود. فراتر از ممنوعیت انجام معاملات مالی مؤسسات مستقر در ایالات متحده با ایران، وزارت خزانه‌داری تحریم‌های فراسرزمینی - یا ثانویه - را اعمال کرد: براساس لایحه جامع تحریم‌ها، پاسخگویی و عدم سرمایه‌گذاری ایران^۱ در سال ۲۰۱۰ (۱۳۸۹)، تمام مؤسسات مالی مستقر در خارج یا شرکت‌های تابعه که با بانک‌های تحریم شده معامله می‌کردند، از انجام معاملات در ایالات متحده یا دلار آمریکا منع شدند. معاون وزیر خزانه‌داری، این اقدامات را مجازات اعدام برای هر بانک بین‌المللی خواند. در پایان سال ۲۰۱۱ (پاییز ۱۳۹۰)، ایالات متحده اقدام به جلوگیری از پرداخت به واردکنندگان نفت ایران از طریق بانک مرکزی ایران کرد؛ البته تعداد معدودی از کشورهایی را که کاهش قابل توجهی در خرید خود اعمال کرده بودند، معاف کرد.

سایر اقدامات، دسترسی ایران به ارزهای خارجی را محدود می‌کرد به‌طوری که وجوه واردکنندگان نفت تنها می‌توانست برای تجارت دوجانبه با کشور خریدار یا برای دسترسی به کالاهایی که مستقیماً بر روی رفاه مردم اثر می‌گذارد، استفاده شود. علاوه بر محدود کردن دسترسی ایران به سیستم‌های مالی بین‌المللی، کاهش درآمد نفتی تمرکز اصلی دولت اوباما

۱. the Comprehensive Iran Sanctions, Accountability, and Divestment Act. (On Thursday, July 1, 2010)

بود، زیرا فشار بر عدم گسترش قدرت هسته‌ای را تشدید می‌کرد. صادرات نفت قبل از سال ۲۰۱۲ (۱۳۹۱)، نیمی از درآمد دولت ایران را تأمین می‌کرد و یک‌پنجم تولید ناخالص داخلی کشور را تشکیل می‌داد. بین سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۱۰ (۱۳۸۹-۱۳۹۳)، حجم صادرات نفت ایران ۵۰ درصد کاهش یافت (جدول ۸-۱).

تحریم اتحادیه اروپا بر واردات نفت ایران و همچنین اعمال ممنوعیت‌های بیمه و بیمه انکایی توسط باشگاه‌های حفاظت و غرامت اروپایی که در ژوئیه ۲۰۱۲ اعمال شد، به شدت توانایی ایران را برای فروش نفت خام تحت تأثیر قرار داد. بیمه‌گران اروپایی بیشتر بیمه‌نامه‌های ناوگان نفتکش‌های جهانی را پذیرفته‌اند. ممنوعیت بیمه به‌ویژه صادرات نفت ایران را تحت تأثیر قرار داد، زیرا فقدان بیمه کافی مانع فروش نفت خام ایران به همه مشتریان از جمله مشتریان آسیایی شد. علی‌رغم تلاش خریداران ژاپنی، چینی، کره جنوبی و هندی برای یافتن بیمه‌نامه‌های جایگزین، صادرات ایران کاهش یافت. علاوه بر این مشکلات، فشار مداوم تحریم‌های ایالات متحده بر مشتریان نفت ایران برای کاهش خرید آنها بود (اداره اطلاعات انرژی ایالات متحده^۱، ۲۰۱۵). این اقدامات در کنار تحریم‌ها مربوط به بخش‌های نفت و گاز انجام شد که ایران را از تجهیزات حیاتی برای حفظ میادین خود محروم کرد. تحریم‌های فراسرزمینی، شرکت‌های خارجی را هدف قرار می‌دهد که خدمات و سرمایه‌گذاری‌های مرتبط با بخش انرژی از جمله سرمایه‌گذاری در میادین نفت و گاز، فروش تجهیزات مورد استفاده در پالایش نفت، و مشارکت در فعالیت‌های مرتبط با صادرات نفت، مانند کشتی‌سازی، عملیات بنادر، ارائه می‌کنند. تحریم مربوط به بیمه حمل‌ونقل، دسترسی کشور را به فناوری، سرمایه و تجهیزات و خدمات میدان نفتی خارجی محدود کرد (وخشوری^۲، ۲۰۱۵).

تحریم سال ۱۹۹۵ (۱۳۷۴) که اکثر شرکت‌های آمریکایی را از تجارت یا سرمایه‌گذاری در ایران منع می‌کرد، در سال ۲۰۰۰ کاهش یافت و سپس در سال ۲۰۰۵ (۱۳۸۴) تقریباً به کل تبدیل شد. آسیب‌پذیری ایران در برابر تحریم‌ها ناشی از سیاست‌هایی بود که ایران دنبال

۱. US Energy Information Administration (EIA)

۲. Vakhshouri

کرد که منجر به افزایش اتکا به نفت، علی‌رغم تمایل رژیم به کاهش آن شد (کارشناس و مالک^۱، ۲۰۱۱).

پس از اعلام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در سال ۲۰۰۵ (۱۳۸۴) مبنی بر اینکه ایران به تعهدات پادمانی خود عمل نمی‌کند، شورای امنیت سازمان ملل به تدریج یک رژیم تحریم‌های بین‌المللی ایجاد کرد که برای همه کشورهای عضو آن الزام‌آور بود. در دور اول تحریم‌ها، در سال ۲۰۰۶، شورای امنیت سازمان ملل متحد به اتفاق آرا اقداماتی را تصویب کرد که شامل تحریم مواد و فن‌آوری مورد استفاده در تولید و غنی‌سازی اورانیوم و توسعه موشک‌های بالستیک بود. همچنین تراکنش‌های مالی جهت حمایت از برنامه هسته‌ای و برنامه‌های موشک بالستیک را مسدود کرد.

قطعنامه‌های بعدی سازمان ملل در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ کمک‌های مالی‌ای که مستقیماً بر روی رفاه مردم ایران اثر ندارد را به ایران مسدود کرد و دولت‌ها را موظف کرد محموله‌های مشکوک به مواد ممنوعه را بازرسی کنند. چهارمین قطعنامه الزام‌آور که در ژوئن ۲۰۱۰ (خرداد ۱۳۸۹) به تصویب رسید، رژیم تحریم‌های بین‌المللی را به وضعیت فعلی^۲ آن تشدید کرد و منطبق با رویکرد ایالات متحده شد، سود نفت ایران و بخش بانکی/مالی آن، ازجمله بانک مرکزی آن، را به تلاش‌های گسترش کشتار جمعی مرتبط کرد، بنابراین آنها را در معرض تحریم‌های بین‌المللی قرار داد.

اتحادیه اروپا مجازات‌های سازمان ملل علیه ایران را با تحریم‌هایی تشدید کرد که به گفته سرویس تحقیقات کنگره، تقریباً به اندازه تحریم‌های اعمال شده توسط ایالات متحده بود (کاتزمن^۳، ۲۰۱۷). اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۷ (۱۳۸۶) دارایی‌های افراد و نهادهای دخیل در برنامه‌های هسته‌ای و موشک‌های بالستیک ایران را مسدود کرد و انتقال اقلام با کاربرد دوگانه را ممنوع کرد. در سال ۲۰۱۰ (۱۳۸۹)، تحریم‌های خود علیه ایران را تقویت کرد و با ممانعت نهادهای اروپایی از تراکنش با بانک‌های ایرانی ازجمله بانک مرکزی، و محدود کردن تجارت و سرمایه‌گذاری با بخش‌های انرژی و حمل‌ونقل این کشور، آنها را با اقدامات ایالات

۱. Karshenas and Malik

۲. این کتاب در سال ۲۰۱۹ انتشار یافته است و منظور از شرایط فعلی، ارجاع به حدود این سال است.

۳. Katzman

متحدہ منطبق کرد. اقدام اتحادیه اروپا برای منزوی کردن ایران و افزایش فشار برای کشاندن آن به میز مذاکرات، با اقدامی در سال ۲۰۱۲ (۱۳۹۱) به اوج خود رسید که واردات نفت و محصولات پتروشیمی و همچنین بیمه کشتیرانی را ممنوع کرد و دارایی‌های مربوط به بانک مرکزی ایران را مسدود کرد. در سال ۲۰۱۲ (۱۳۹۱)، اتحادیه اروپا با میانگین ۶۰۰ هزار بشکه در روز بزرگترین واردکننده نفت ایران در جهان بود.

به غیر از تحریم‌های منع گسترش سلاح کشتار جمعی، بروکسل تحریم‌های دیگری از جمله مسدود کردن دارایی‌ها و ممنوعیت سفر به دلیل نقض حقوق بشر، و ممنوعیت صادرات تجهیزاتی را که می‌توان برای نظارت بر مخابرات یا برای سرکوب داخلی استفاده کرد، وضع کرد. در مارس ۲۰۱۲ (فروردین ۱۳۹۱)، سوئیفت، انجمن ارتباطات مالی بین بانکی جهانی، مستقر در بلژیک، با اتحادیه اروپا موافقت کرد که پیام‌ها را به هیچ بانک یا شخص ایرانی که در لیست سیاه اتحادیه اروپا قرار دارد ارسال نکند. این ممنوعیت برای حدود ۳۰ بانک ایرانی اعمال شد که تهران برای واردات و صادرات کالاها و فروش نفت خود در سطح بین‌المللی به آنها وابسته بود (کارشناس و مالک، ۲۰۱۱؛ رکناگل^۱، ۲۰۱۲).

تأثیر تحریم‌ها بر اقتصاد ایران

تأثیر تحریم‌ها بر حجم صادرات نفت ایران در جدول ۸-۱ نشان داده شده است. کاهش حجم صادرات منجر به کاهش شدید درآمدهای نفتی برای اقتصاد و دولت شد. بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ (۱۳۹۳-۱۳۹۰)، حجم صادرات نفت ۵۶ درصد و درآمدها ۵۳ درصد کاهش یافت. کاهش قیمت‌ها همچنین به کاهش چشمگیر بیشتر درآمد بین سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ کمک کرد. در سال‌های اخیر، تحریم‌های بخش نفت منجر به لغو پروژه‌های شرکت‌های خارجی شده و پروژه‌های موجود را تحت تأثیر قرار داده است (شبکه اطلاع‌رسانی نفت و گاز ایران^۲ و اداره اطلاعات انرژی آمریکا^۳، ۲۰۱۴).

۱. Recknagel

۲. Iran Oil Gas Network

۳. EIA

جدول ۸-۱. تولید نفت ایران و درآمد نفتی ۲۰۱۵-۲۰۱۰

سال	تولید (میلیون بشکه در روز)	تولید منهای مصرف (میلیون بشکه در روز)	درآمد (میلیارد دلار)	سهام درآمد نفتی دولت از تولید ناخالص داخلی (درصد)
۲۰۱۰	۴/۴۲	۲/۵۵	۷۲/۲	
۲۰۱۱	۴/۲۷	۲/۵۷	۱۱۴/۸	۱۰/۸
۲۰۱۲	۳/۸۱	۱/۹	۱۰۱/۵	۶/۶
۲۰۱۳	۳/۶	۱/۵۶	۶۱/۹	۶/۵
۲۰۱۴	۳/۷	۱/۶۸	۵۳/۷	۵/۷
۲۰۱۵	۳/۹	۱/۹۵	۱۸	۳/۹

Source: BP (2016); Daily Sabah (2015); IMF Country Report: Iran (2011; 2014; 2015). 2011 = 2011/12, 2012 = 2012/13, 2013 = 2013/14, 2014 = 2014/15, 2015 = 2015/16 projected

پس از اجرای تحریم‌های سخت‌تر در اواخر سال ۲۰۱۱ و اواسط سال ۲۰۱۲، تولید ایران از تقریباً ۳/۷ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۱ به ۳/۱ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۴ کاهش یافت. اگرچه ایران مشمول چهار دور قبلی تحریم‌های سازمان ملل شده بود، اما اقدامات سخت‌تر تحمیل‌شده توسط ایالات متحده و اتحادیه اروپا به شدت توانایی ایران برای صادرات نفت خود را مختل کرد و بر تولید نفت نیز تأثیر گذاشت (اوپک و اداره اطلاعات انرژی ایالات متحده، ۲۰۱۵).

جدول ۸-۲ نشان می‌دهد که رشد اقتصادی به شدت از میانگین سالانه ۴/۹ درصد بین سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۱۰ (۱۳۸۵-۱۳۸۹) به کمتر از ۰/۸ درصد از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ (۱۳۹۴-۱۳۹۰) کاهش یافته است. رشد درآمد سرانه از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ به‌طور متوسط ۳/۷ درصد بوده که به منهای ۱/۵ درصد در بازه ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ رسیده است. این کاهش، نتیجه تحریم‌ها و همچنین تأثیر انباشته سوءمدیریت اقتصادی طی سالیان متمادی بود (مالونی، ۲۰۱۵).

جدول ۸-۲. رشد تولید ناخالص داخلی (به قیمت ثابت) ۲۰۱۵-۲۰۰۶

سال	رشد تولید ناخالص داخلی	تولید ناخالص داخلی سرانه
۲۰۰۶	۵/۷	۴/۵
۲۰۰۷	۹/۱	۷/۹
۲۰۰۸	۰/۹	-۰/۲
۲۰۰۹	۲/۳	۱/۱

۵/۳	۶/۶	۲۰۱۰
۲/۵	۳/۷	۲۰۱۱
-۷/۸	-۶/۶	۲۰۱۲
-۲/۳	۱/۹	۲۰۱۳
۳	۴/۳	۲۰۱۴
-۰/۸	۰/۵	۲۰۱۵ (تخمین)

منبع: بانک جهانی (۲۰۱۷ a&b)

به گفته وزیر خزانهداری آمریکا، از سال ۲۰۱۲، با تحریم‌های آمریکا، ایران بیش از ۱۶۰ میلیارد دلار از درآمدهای نفتی خود را از دست داده است. گرچه برجام، صادرات نفت خام ایران را حدود ۱/۱ میلیون بشکه در روز محدود کرد اما از روز اجرا، ایران توانست بدون محدودیت نفت صادر کند. تولید بین سال‌های ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۵ کاهش یافت و ایران با ذخیره‌سازی حدود ۵۰ میلیون بشکه نفت در نفت‌کش‌ها در خلیج فارس یا در ساحل، از کاهش شدیدتر تولید خودداری کرد. نه تنها صادرات نفت ایران کاهش یافت، بلکه به غیر از ۷۰۰ میلیون دلار در ماه توافق شده براساس برجام، به ایران به صورت ارزی برای نفت خود پرداخت نشد. علاوه بر این، ایران تا زمان اجرای برجام قادر به دسترسی به دارایی‌های ارزی خود که در حساب‌های خارج از کشور نگهداری می‌شد، نبود. این ذخایر که در بانک‌های خارجی نگهداری می‌شود، حدود ۱۱۵ میلیارد دلار برآورد شده است. حدود ۶۰ میلیارد دلار مربوط به طلبکارانی مانند چین یا بازپرداخت وام‌های غیرجاری^۱ داده شده به شرکت‌های انرژی ایران مشغول در دریای خزر و سایر مناطق نزدیک ایران بود.

صندوق بین‌المللی پول^۲ (۲۰۱۶) خاطرنشان کرد که تحریم‌ها بر نرخ ارز و همچنین نرخ تورم تأثیر گذاشته است. ارزش ریال ایران بین ژانویه ۲۰۱۲ تا ژانویه ۲۰۱۴ (دی ماه ۱۳۹۱ تا دی ماه ۱۳۹۳) در بازارهای غیررسمی حدود ۵۶ درصد کاهش یافت. دولت بارها نرخ رسمی را تعدیل کرد. بین سالهای ۲۰۰۷ تا سپتامبر ۲۰۱۳ (شهریور ۱۳۹۲)، نرخ ارز بین ۹۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ به ازای هر دلار آمریکا بود و در آن ماه ۱۰۰ درصد کاهش یافت و به ۲۴۰۰۰ رسید. در بهار ۲۰۱۶، این نرخ به بیش از ۳۰۰۰۰ رسید. کاهش ارزش پول یکی از

۱. وام‌های بانکی هستند که مشمول تأخیر بازپرداخت می‌شوند یا احتمال بازپرداخت آن توسط وام‌گیرنده وجود ندارد. ناتوانی وام‌گیرندگان در بازپرداخت وام‌های خود به علت بحران مالی و رکودها. مترجم

عوامل اصلی افزایش نرخ تورم در بازه زمانی ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ بود. کاهش ارزش ریال و تحریم‌های مالی که اخذ اعتبار تجاری را با مشکل مواجه می‌کرد، برای تولیدکنندگان ایرانی که به قطعات وارداتی وابسته هستند، مشکل‌آفرین شد. آنها مجبور بودند برای پیش‌پرداخت قطعات وارداتی از طریق مکانیزم‌های زمان‌بر و پر پیچ و خم استفاده کنند. این مشکل به‌ویژه در بخش خودرو شدید بود. تولید خودرو بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ حدود ۶۰ درصد کاهش یافته است (بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، ۲۰۱۴).

از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۲ (۱۳۹۱-۱۳۸۴)، برنامه تسلیحات هسته‌ای به‌طور فزاینده‌ای به یک موضوع سیاسی در ایران تبدیل شد. این سال‌هایی بود که محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور بود. برای سال‌ها، این یک برنامه نیمه‌مخفی بود که در مورد آن به‌طور رسمی کمی گفته می‌شد. احمدی‌نژاد این را تغییر داد و گفت که برنامه هسته‌ای «مثل قطار بدون ترمز» است که با فشار خارجی نمی‌توان آن را متوقف کرد. با تشدید تحریم‌ها، مردم ایران به‌طور فزاینده‌ای از این موضوع آگاه شدند. هزینه‌های برنامه ناآرامی‌های پس از انتخابات ۲۰۰۹ (۱۳۸۸) و انتقاد محافظه‌کاران از سیاست‌های اقتصادی احمدی‌نژاد، فضای سیاسی بسیار تفرقه‌انگیزی را در ایران ایجاد کرد. انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۳ (۱۳۹۲) تحت سلطه موضوع هسته‌ای بود و انتخاب حسن روحانی پیام قابل اعتنایی از ترجیح مردم برای معامله با ایالات متحده و دیگر قدرت‌ها را نشان می‌داد (چوبین، ۲۰۱۵).

جمع‌بندی

اهداف هر مجموعه تحریمی که از سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) اعمال شد چه بود و آیا موفق شد؟ اهداف تحریم‌های آمریکا در طول زمان تغییر کرد. بلافاصله پس از انقلاب، هدف تحریم‌ها آزادی گروگان‌های سفارت آمریکا در تهران بود. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ (دهه‌های ۶۰ و ۷۰ خورشیدی)، تحریم‌ها برای وادار کردن ایران به توقف حمایت از اقدامات تروریستی و به‌طور کلی محدود کردن قدرت استراتژیک ایران در خاورمیانه طراحی شدند. بعدها آنها تقریباً به‌طور انحصاری بر موضوع هسته‌ای متمرکز شدند. آیا تغییر هدف تعیین‌کننده میزان موفقیت یا جامعیت تحریم‌ها یا هر دو بود؟

از اواسط دهه ۲۰۰۰ (دهه ۱۳۸۰ خورشیدی)، تحریم‌های ایالات متحده در جهت مجبور کردن ایران برای محدود کردن برنامه هسته‌ای خود صرفاً برای استفاده‌های غیرنظامی، متمرکز شد و از سال ۲۰۱۰ (۱۳۸۹)، جامعه بین‌الملل با رژیم تحریم‌های مجاز به رهبری ایالات متحده و سازمان ملل متحد در تعقیب این هدف همکاری کرده است. تهدید حمله نظامی توسط ایالات متحده در طول زمان از نظر شدت متفاوت بوده است. تحریم‌ها متمرکزتر و مؤثرتر شده‌اند. اقدامات مالی که دسترسی ایران به بازارهای سرمایه بین‌المللی را محدود می‌کرد، واردات این کشور را بسیار دشوار کرد. تحریم‌ها بر صادرات نفت ایران، صادرات را سخت‌تر کرد. کاهش چشمگیر قیمت نفت بین‌المللی در سال ۲۰۱۴ به معنی کاهش درآمدهای نفتی ایران بود، زیرا به ازای هر بشکه کمتر فروخته شد و درآمد کمتری داشت. آیا تحریم‌ها به تنهایی موفق بودند یا عوامل دیگری در فضای بین‌المللی وجود داشت که منجر به توافق هسته‌ای شد؟ یکی از موضوعات، استفاده از زور بود. توافق ۱۹۸۱ در مورد آزادی گروگان‌های آمریکایی احتمال دارد به دلیل شکست مأموریت نجات ممکن شده باشد. آیا توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ به دلایل مشابهی رخ داد؟ اوباما، رئیس‌جمهور آمریکا تمایل شدیدی به راه‌حل مسالمت‌آمیز دارد، اما هرگز استفاده از نیروی نظامی را رد نکرد. ایرانی‌ها چگونه این را فهمیدند؟ آیا او را باور کردند؟ هیچ راهی برای دانستن وجود ندارد، اما این واقعیت که اوباما استفاده از زور را رد نکرد و متعهد به پایان دادن به تهدید هسته‌ای ایران شد، نشان می‌دهد که با اعمال تحریم‌های مؤثر، ایران او را جدی گرفت و توافق انجام شده گواه آن است. اگرچه تحریم‌هایی که برای پایان دادن به برنامه هسته‌ای نظامی ایران طراحی شده بودند، منجر به توافق شدند اما تحریم‌های مستقلی نبودند. آنها بر تحریم‌های دیگر - ضد تروریستی - اضافه شدند پس می‌توان نتیجه گرفت که این توافق به دنبال فشار گسترده بر درآمد نفتی ایران ناشی از تحریم‌ها و کاهش قیمت بین‌المللی نفت، امضا شد.

البته باید اضافه کرد که وضعیت داخلی کشور تحت تحریم، نقش اساسی در تعیین اثربخشی تحریم‌ها دارد. این موضوع ساده‌ای نیست، همانطور که در مقایسه بین تحریم‌های عراق و لیبی نشان داده شد. دولت هر دو کشور تحت حکومت دیکتاتورهای مطلق قرار داشتند، رهبر یکی با غرب معامله (یا معاملاتی) می‌کرد و دیگری نه. باین حال، ایران جامعه‌ای بسیار بزرگتر و متکثرتر از عراق و لیبی دارد، عمدتاً از نظر گروه‌های ذینفع و طبقات اجتماعی.

ایران، گروه‌ها یا نیروهای بزرگی دارد که به جهات مختلف کشیده می‌شوند. اقتصاد و سیاستِ توازن بین کسانی که طرفدار رئیس‌جمهور روحانی و راه‌حل مذاکره بودند در مقابل کسانی که با در ارتباط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و مخالف مذاکرات بودند، شاید موضوع حیاتی در ایران باشد. تمام تلاش آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر این کشور این بود که با ایجاد تعادل بین دیدگاه‌هایی که خیلی‌ها آن را خواسته قلبی او می‌دانستند (سپاه) و دیدگاه‌هایی که در تفکر او بودند (روحانی، رئیس‌جمهور وقت ایران)، در قدرت باقی بماند. اثرات تحریم‌ها بر کسانی که آنها را اجرا می‌کنند و کسانی که به‌طور غیرمستقیم تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرند نیز مرتبط است. سپاه که مخفیانه و در بازارهای سپاه فعالیت می‌کرد، سود برد، درحالی‌که توده‌های مردم از کمبود و افزایش قیمت‌ها رنج می‌بردند. گرچه ولی فقیه (آیت‌الله خامنه‌ای) به سپاه نزدیک بود اما باید پیامدهای اجتماعی، اقتصادی و در نهایت سیاسی برنامه هسته‌ای و تحریم‌های آن را نیز در نظر می‌گرفت.

در ایران اقتصاد نقش اساسی را بازی کرد، هرچند زمان‌بر بود. رهبری ایران در نهایت مجبور شد متوجه شود که هزینه‌های فرصت برنامه نظامی هسته‌ای بسیار زیاد است. نه تنها میلیارد‌ها دلار برای آن سرمایه‌گذاری کرده بود که می‌توانست برای استفاده‌های مولدتر هزینه شود، بلکه این برنامه منجر به تحریم‌های بسیار مخربی هم شده بود. از توافق با ۱+۵ چیزهای زیادی می‌توان به دست آورد و این از آسیب‌های ناشی از تحریم‌ها مشخص بود. مورد ایران نشان می‌دهد که برای موفقیت تحریم‌ها باید سختگیرانه و بر اهداف خاصی متمرکز شد. این اهداف همچنین باید اهدافی باشند که بتوان آنها را رصد کرد.

منابع

- Abbas, A. (2001) 'Iraq: Economic Sanctions and Consequences, 1990– 2000', *Third World Quarterly*, 22, 2, pp. 205–218.
- Baldwin, D. A. (1999) 'The Sanctions Debate and the Logic of Choice', *International Security*, 24, 3, pp. 80–107.
- Baru, S. (2012) 'Geo-economics and Strategy', *Survival*, 54, 3, pp. 47–58.
- BBC. (2014) 'Israel Halts "Weapons Shipment from Iran"', *BBC*, 5 March. Available at: www.bbc.com/news/world-middle-east-26451421, accessed 24 October 2017.
- Blanchard, J-M. F. and Ripsman, N. M. (2008) 'A Political Theory of Economic Statecraft', *Foreign Policy Analysis*, 4, 4, pp. 371–398.
- Boudreaux, R. (2009) 'Israel Says Its Navy Intercepted 300 Tons of Weapons Headed for Hezbollah', *Los Angeles Times*, 5 November. Available at: <http://articles.latimes.com/2009/nov/05/world/fg-israelarms-boat5>, accessed 24 October 2017.
- BP. (2016) 'Statistical Review of World Energy', *BP*. Available at: www.bp.com/content/dam/bp/pdf/energy-economics/statistical-review2016/bp-statistical-review-of-world-energy-2016-full-report.pdf, accessed 21 November 2017.
- Brandenburg, R. (2016) 'Iran and the Palestinians', *Iran Primer*. Available at: <http://iranprimer.usip.org/resource/iran-and-palestinians>, accessed 24 October 2017.
- Central Bank of the Islamic Republic of Iran. (2014) 'Annual Review 1393 (2014/15)', *Central Bank of the Islamic Republic of Iran*. Available at: www.cbi.ir/page/14386.aspx, accessed 24 October 2017.
- Chubin, S. (2015) 'The Politics of Iran's Nuclear Program', *Iran Primer*. Available at: <http://iranprimer.usip.org/resource/politics-irans-nuclearprogram>, accessed 24 October 2017.
- Clawson, P. (2015) 'US Sanctions', *Iran Primer*. Available at: <http://iranprimer.usip.org/resource/us-sanctions>, accessed 24 October 2017.
- Daily Sabah. (2015) 'Iran's Oil Revenue Falls to \$18b in 2015', *Daily Sabah*, 21 October. Available at: www.dailysabah.com/energy/2015/10/22/irans-oil-revenue-falls-to-18bin-2015, accessed November 9, 2017.
- Drezner, D. W. (2011) 'Sanctions Sometimes Smart: Targeted Sanctions in Theory and Practice', *International Studies Review*, 13, 1, pp. 98–108.
- Encyclopaedia Iranica. (2004) 'Hostage Crisis', *Encyclopaedia Iranica*, last updated 23 March 2012. Available at: www.iranicaonline.org/articles/hostage-crisis, accessed 24 October 2017.

- European Union External Action. (2013) 'Joint Plan of Action', *European Union External Action*, 24 November.
- Fernandez, J. W. (2012) 'Smart Sanctions: Confronting Security Threats with Economic Statecraft', *U.S. Department of State*, 25 July. Available at: <https://2009-2017.state.gov/e/eb/rls/rm/2012/196875.htm>, accessed 21 November 2017.
- Friedman, U. (2012) 'Smart Sanctions: A Short History', *Foreign Policy*, 23 April. Available at: <http://foreignpolicy.com/2012/04/23/smart-sanctions-a-short-history/>, accessed 24 October 2017.
- Goodarzi, J. M. (2015) 'Iran and Syria: The End of the Road?', *Wilson Center*, View-points No. 79, May. Available at: www.wilsoncenter.org/sites/default/files/iran_syria_end_of_road.pdf, accessed 24 October 2017.
- Goodenough, P. (2016) 'Kerry: Terrorists Will Likely Benefit from Some of Iran Sanctions Relief Billions', *CNS News*, 21 January. Available at: www.cnsnews.com/news/article/patrick-goodenough/kerry-terrorists-will-likely-benefit-some-irans-sanction-relief, accessed 24 October 2017.
- Hakimian, H. (2007) *Institutional Change, Policy Challenges and Macroeconomic Performance: Case Study of Iran (1979–2004)*. Available at: http://siteresources.worldbank.org/EXTPREMNET/Resources/4899601338997241035/Growth_Commission_Workshops_Country_Case_Studies_Hakimian_Paper.pdf, accessed 24 October 2017.
- IMF. (2011) 'Country Report: Islamic Republic of Iran', *International Monetary Fund*, IMF Country Report No. 11/241. Available at: www.imf.org/external/pubs/ft/scr/2011/cr11241.pdf, accessed 5 December 2017.
- IMF. (2014) 'Country Report: Islamic Republic of Iran', *International Monetary Fund*, IMF Country Report No. 14/93. Available at: www.imf.org/external/pubs/ft/scr/2014/cr1493.pdf, accessed 5 December 2017.
- IMF. (2015) 'Country Report: Islamic Republic of Iran', *International Monetary Fund*, IMF Country Report No. 15/349. Available at: www.imf.org/external/pubs/ft/scr/2015/cr15349.pdf, accessed 5 December 2017.
- IMF. (2016) 'Regional Economic Outlook Update: Middle East and Central Asia', *International Monetary Fund*, World Economic and Financial Surveys, April. Available at: www.imf.org/external/pubs/ft/reo/2016/mcd/eng/pdf/mreo0416.pdf, accessed 24 October 2017.

- Iran Oil Gas Network. (n.d.) 'Iran's Oil, Gas and Petrochemical Cancelled Projects', *Iran Oil Gas Network*. Available at: <http://iranoilgas.com/projects/?view=canceled>, accessed 24 October 2017.
- Iran Primer. (2013) 'US-Iran Timeline Since 1979', *Iran Primer*, 17 November. Available at: <http://iranprimer.usip.org/blog/2013/nov/17/usiran-timeline-1979>, accessed 24 October 2017.
- Karshenas, M. and Malik, A. (2011) 'Oil in the Islamic Republic of Iran', in Collier, P. and Venables, A. J. (eds), *Plundered National? Successes and Failures in National Resource Extraction* (London: Palgrave Macmillan), pp. 114–150.
- Katzman, K. (2017) 'Iran Sanctions', *Congressional Research Service*, 13 October. Available at: www.fas.org/srg/crs/mideast/RS20871.pdf, accessed 24 October 2017.
- Loeffler, R. L. (2009) 'Bank Shots – How the Financial System Can Isolate Rogues', *Foreign Affairs*, March/April 2009 Issue. Available at: www.foreignaffairs.com/articles/north-korea/2009-03-01/bank-shots, accessed 24 October 2017.
- Luttwak, E. N. (1990) 'From Geo-politics to Geo-economics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce', *National Interest*, 20, pp. 17–23.
- Maloney, S. (2015) *Iran's Political Economy since the Revolution* (New York and Cambridge: Cambridge University Press).
- Maloney, S. (2016) 'The Revolutionary Economy', *Iran Primer*. Available at: <http://iranprimer.usip.org/resource/revolutionary-economy>, accessed 24 October 2016.
- New York Times. (1981) 'Text of Agreement between Iran and the U.S. to Resolve the Hostage Situation', *New York Times*, 20 January. Available at: www.nytimes.com/1981/01/20/world/text-of-agreement-between-iranand-the-us-to-resolve-the-hostage-situation.html?pagewanted=all, accessed 24 October 2017.
- Nikou, S. N. (2016) 'Timeline of Iran's Foreign Relations', *Iran Primer*. Available at: <http://iranprimer.usip.org/resource/timeline-irans-foreignrelations>, accessed 24 October 2017.
- Office of the Iraq Programme Oil-for-Food. (n.d.) *United Nations*. Available at: www.un.org/Depts/oip/background/, accessed 24 October 2017.
- OPEC. (n.d.) 'Annual Statistical Bulletin, Various Issues', *OPEC*. Available at: www.opec.org/opec_web/static_files_project/media/downloads/publications/ASB2015_Section3.pdf, accessed 1 September 2016.
- Recknagel, C. (2012) 'Explainer: How Does A SWIFT Ban Hurt Iran?', *Radio Free Europe – Radio Liberty*, 16 March. Available at:

- www.rferl.org/content/explainer_how_does_swift_ban_hurt_iran/24518153.html, accessed 24 October 2017.
- Tobey, W. (2014) 'A Message from Tripoli: How Libya Gave Up Its WMD', *Bulletin of the Atomic Scientists*, 3 December. Available at: <http://thebulletin.org/message-tripoli-how-libya-gave-its-wmd7834>, accessed 24 October 2017.
- U.S. Energy Information Administration. (2014) 'Country Analysis Brief: Iran', *U.S. Energy Information Administration*, 21 July. Available at: www.iranwatch.org/sites/default/files/us-doeirananalysisbrief072114.pdf, accessed 24 October 2017.
- U.S. Energy Information Administration. (2015) 'Iran: International Energy Data and Analysis', *U.S. Energy Information Administration*, last updated 19 June 2015. Available at: www.eia.gov/beta/international/analysis_includes/countries_long/Iran/iran.pdf, accessed 24 October 2017.
- Vakhshouri, S. (2015) 'Iran Faces Hurdles Hiking Oil Production When Sanctions Lifted', *Oil & Gas Journal*, 1 June. Available at: www.ogj.com/articles/print/volume-113/issue-6/general-interest/iranfaces-hurdles-hiking-oil-production-when-sanctions-lifted.html, accessed 24 October 2017.
- Weiss, M. (2011) '50 Tons of Weapons Seized by Israel', *Telegraph*, 16 March. Available at: www.telegraph.co.uk/news/worldnews/middleeast/israel/8385847/50tons-of-weapons-seized-by-Israel.html, accessed 24 October 2017.
- World Bank. (2017a) 'GDP Growth (annual %)', *The World Bank*. Available at: <https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.KD.ZG?locations=IR>, accessed 5 December 2017.
- World Bank. (2017b) 'GDP per Capita Growth (annual %)', *The World Bank*. Available at: <https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.PCAP.KD.ZG?locations=IR>, accessed 5 December 2017.

۹. انرژی و آینده هژمونی ایالات متحده

پیامدهای ژئواستراتژیک انقلاب شیل^۱

نیکلاس راسباخ^۲

مقدمه

ایالات متحده، قدرت مسلط در حوزه انرژی! آیا این آینده‌ای است که برای این کشور رقم خورده است؟ انقلاب موسوم به شیل، نتیجه روش جدیدی برای استخراج نفت و گاز - شامل گاز شیل و نفت محبوس - از منابعی است که پیش‌تر استخراج آنها غیرعملی یا غیراقتصادی تلقی می‌شد. انقلاب شیل قبل از سال ۲۰۱۰ آغاز شد، اما در دهه ۲۰۱۰ تصمیم‌گیران ایالات متحده و سایر نقاط متوجه تأثیر استراتژیک بالقوه، فراوان و غیرمنتظره منابع «نفت و گاز شیل»^۳ ایالات متحده شدند که برای تولید سودآور و اقتصادی در دسترس قرار گرفته است. اینکه در نهایت چه مقدار از نفت و گاز شیل ایالات متحده تولید خواهد شد، به این بستگی دارد که تولید با توجه به قیمت جهانی نفت و قیمت منطقه‌ای گاز، مقرون‌به‌صرفه باشد. به کمک انقلاب شیل، ایالات متحده در سال ۲۰۱۵ بزرگترین تولیدکننده گاز طبیعی

۱. برخی از جنبه‌های این فصل نیز در (Rossbach ۲۰۱۴) مورد بحث قرار گرفته است. نویسنده مایل است از سورن شولوین (Sören Scholvin) و میکائیل ویگل (Mikael Wigell) برای نظرات مفیدشان در مورد پیش‌نویس‌های قبلی تشکر کند.

۲. Niklas Rossbach

۳. این عبارت ترجمه «shale gas and tight oil» است. در ایران به نفت و گاز نامتعارف یا نفت و گاز شیل شناخته می‌شود. واژه Shale oil کمی ابهام دارد و گاه به نوع‌های دیگر نفت به‌دست آمده از منابع دیگر نیز گفته می‌شود یعنی سنگ نفت یا سنگ نفت‌زا یا شیل نفتی (oil shale) بنابراین آژانس بین‌المللی انرژی tight oil و light tight oil را برای آنها پیشنهاد می‌کند. فرق نفت شیل (shale oil) و سنگ نفت یا سنگ نفت‌زا یا شیل نفتی (oil shale) در این است که شیل نفتی یا سنگ نفت اساساً سنگی است که حاوی ترکیبی به نام کروژن است و برای تولید نفت به کار می‌رود. نفت شیل (shale oil) یا tight oil به هیدروکربن‌هایی اشاره دارد که در سازندهای سنگ شیل به دام افتاده‌اند. در این متن طبق واژه رایج جهت برگردان فارسی tight oil یعنی از عبارت نفت شیل استفاده شده است. مترجم

و هیدروکربن‌های نفتی (شامل نفت خام) در جهان شد و به احتمال زیاد به رقابت با عربستان سعودی برای نقش تولیدکننده اصلی نفت جهان ادامه خواهد داد.^۱ البته منابع شیل در سطح جهانی در دسترس هستند؛ روسیه دارای نفت شیل قابل استخراج بالقوه بیشتری نسبت به ایالات متحده است. الجزایر، آرژانتین و چین دارای منابع گاز شیل بیشتری اند (EIA, ۲۰۱۳)^۲ اما در ایالات متحده است که انقلاب شیل رخ داده و تأثیر قابل توجهی بر جای گذاشته است. انقلاب شیل بسیاری از مفروضات درباره آینده هژمونی و نفوذ ایالات متحده را در نظم چندقطبی تغییر داده است. این فصل پیامدهای ژئواستراتژی انقلاب شیل را تحلیل می‌کند. در ادامه، این فصل نشان می‌دهد که انقلاب شیل هم می‌تواند به حفظ برتری ایالات متحده کمک کند و هم همزمان این ابرقدرت را قادر می‌سازد تا تدابیر جدید سیاست خارجی را به کار گیرد (اگر دولت ایالات متحده بخواهد این کار را انجام دهد). این فصل با مروری بر ظهور و افول احتمالی ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت آغاز می‌شود. سپس این پرسش را روشن می‌کند که آیا ایالات متحده یک ابرقدرت انرژی است و آیا ایالات متحده مستقل از انرژی خواهد شد یا خیر.

مطالب بعدی این فصل همچنین دو دیدگاه مشترک، اما مخالف در مورد تأثیر انقلاب شیل بر سیاست خارجی را مورد بحث قرار می‌دهند. یک دیدگاه معتقد است که منابع جدید به اهرم اقتصادی ایالات متحده می‌افزاید و به ایالات متحده کمک می‌کند تا اولویت خود را حفظ کند. به طور خلاصه، دیدگاه اول معتقد است که انقلاب شیل یک فرصت اقتصادی غیرمنتظره اما خوشایند است که جهت کلی سیاست خارجی ایالات متحده را تقویت خواهد کرد.

دیدگاه دیگر استدلال می‌کند که شیل به ایالات متحده کمک می‌کند تا از انرژی مستقل شود، بنابراین دولت ایالات متحده را از بسیاری از تعهدات خارج از کشور رها می‌کند. براساس این استدلال، ایالات متحده می‌تواند به بی‌میلی اولیه خود برای انجام تعهدات امنیتی بلندمدت بازگردد؛ چیزی که رئیس‌جمهور توماس جفرسون از آن به عنوان پرهیز از اتحادهای

۱. طبق گزارش EIA، ایالات متحده امروزه بزرگترین تولیدکننده هیدروکربن‌های نفت و گاز طبیعی در جهان است. EIA (۲۰۱۶) و Rascouet (۲۰۱۶) را ببینید.

۲. U.S. Energy Information Administration (EIA)

الزام‌آور^۱ یاد می‌کند (لافاپر^۲، ۲۰۱۲، ص. ۴۴). چنین رویکردی هم با انزوآطلبی ایالات متحده قبل از جنگ جهانی دوم و هم با اظهارات رئیس‌جمهور دونالد ترامپ (ر.ک. ترامپ، ۲۰۱۵) همراه است. این تحلیل نشان می‌دهد که هر دو این دیدگاه‌ها تا حدی نادرست هستند، زیرا انقلاب شیل در دو سطح کار می‌کند: انقلاب شیل هم براساس برتری ایالات متحده و هم بر نوع ابزارهای سیاست خارجی که ایالات متحده در اختیار خواهد داشت تأثیر دارد.

ظهور و احتمال زوال یک ابرقدرت

اولویت ایالات متحده اغلب با دیدگاه‌های نظامی ارتباط پیدا می‌کند، اما ایالات متحده از هر دو ابزار اقتصادی و سیاسی برای پیشبرد منافع خود استفاده می‌کند. در سال ۲۰۱۰، در اوج بحران اقتصادی، رئیس‌ستاد مشترک ارتش به مردم یادآوری کرد که منبع قدرت ایالات متحده اقتصاد ایالات متحده است (خبرهای فوری CNN^۳، ۲۰۱۰).

در طول قرن نوزدهم، ایالات متحده در سراسر قاره آمریکای شمالی گسترش یافت^۴ و در دهه‌های ۱۸۹۰-۱۹۱۰ تبدیل به یک قدرت بزرگ شد. در آن زمان، ایالات متحده تا حدی سعی کرد از قدرت‌های بزرگ اروپایی کپی‌برداری کند، اما نه در رقابت برای استعمار سرزمین‌های آفریقایی بلکه به دنبال گسترش نفوذ خود فراتر از سواحل اقیانوس آرام بود. ایالات متحده حتی یک مستعمره آماده یعنی فیلیپین را فتح کرد. البته باید متذکر شد که ایالات متحده برای افزایش نفوذ خود بیشتر از ابزار نظامی استفاده کرد (بیل^۵، ۱۹۷۶). زمانی که نفوذش به یک عامل ژئوپلیتیک تبدیل شد، نفوذ اقتصاد جغرافیا محور نیز اهمیت یافت.

نقش برجسته ایالات متحده در امور مالی بین‌الملل به‌ویژه برای برتری شالوده اقتصاد ایالات متحده، مهم است. دولت آمریکا از جنگ جهانی اول به‌عنوان فرصتی برای افزایش نفوذ جهانی خود استفاده کرد. ایالات متحده تلاش‌های خود را آغاز کرد تا به‌عنوان قدرت مالی

۱. entangling alliances عبارتی که توماس جفرسون، رئیس‌جمهور آمریکا در اولین سخنرانی خود در مراسم تحلیف خود در سال ۱۸۰۱ استفاده کرد و خواستار یک سیاست خارجی محتاطانه و انزوآطلبانه شد.

۲. LaFeber

۳. CNN Wire Staff

۴. ایالات متحده آمریکا در زمان استقلال در سال ۱۷۷۶ شامل ۱۳ ایالت می‌شد و به‌تدریج با خرید ایالت لوئیزیانا و پیوستن سایر ایالات‌ها اکنون ۵۰ ایالت دارد. مترجم

۵. Beale

جهانی جانشین بریتانیای کبیر شود. بخش کلیدی این جاه‌طلبی سیاسی که توسط وزیر خزانه‌داری ایالات متحده دنبال می‌شد، جانشین کردن دلار آمریکا به جای پوند استرلینگ به‌عنوان ارز اصلی جهانی بود. این تلاش برای صعود ایالات متحده به‌عنوان یک قدرت جهانی ضروری بود (توز^۱، ۲۰۱۵؛ کاسیز^۲، ۲۰۱۳؛ سیلبر^۳، ۲۰۰۸). درواقع در اوایل قرن بیستم، منتقدان استعمارطلبی ایالات متحده تا آنجا پیش رفتند که نفوذ ایالات متحده را با «دیپلماسی دلاری» یکی دانستند و به اهمیت فزاینده ایالات متحده در نتیجه نفوذ مالی آن اشاره کردند (ویزر^۴، ۲۰۰۷؛ نیپراینگ و فریمن^۵، ۱۹۶۹). پس از جنگ جهانی دوم، دلار به جایگاه ارزنده برتر ذخیره بین‌المللی دست یافت. از نظر عملی، این به ایالات متحده اجازه داد تا خود را به صورت اعتباری تأمین مالی کند، درحالی‌که منتقدان استدلال می‌کنند که این امر صرفاً این امکان را به او داد تا فراتر از توانش زندگی کند^۶. مهم‌تر از هر چیز مورد انرژی است، کالاهایی مانند نفت اغلب به دلار معامله می‌شوند و این امر باعث کاهش ریسک نرخ ارز برای ایالات متحده می‌شود.

علی‌رغم پیش‌بینی‌های مکرر در قرن بیستم در مورد افول ایالات متحده، ایالات متحده توانسته است بارها جهان را شگفت‌زده کند. جوزف ژوف^۷ روایت مکرر زوال ایالات متحده را افسانه می‌نامد (ژوف، ۲۰۱۴). در هر مورد، هر روایتی درباره افول ایالات متحده با داستانی به همان اندازه دراماتیک از بازگشت ایالات متحده جایگزین شده است (حداقل تاکنون). به‌عنوان مثال، در دهه ۱۹۳۰، پس از سقوط وال‌استریت در سال ۱۹۲۹، ایالات متحده در چنگال رکود بزرگ بود و عموم مردم ایالات متحده تمایل به انزواگرایی داشتند اما در نهایت، در پایان جنگ جهانی دوم ایالات متحده به‌عنوان یک پدیده جدید و یک ابرقدرت ظاهر شد.

۱. Tooze

۲. Cassis

۳. Silber

۴. Veenser

۵. Nearing and Freeman

۶. از نظر عملی، این به ایالات متحده اجازه می‌دهد تا خود را به صورت اعتباری تأمین مالی کند، درحالی‌که منتقدان استدلال می‌کنند که این امر صرفاً ایالات متحده را قادر می‌سازد تا فراتر از توان خود زندگی کند (Layne ۲۰۱۲؛ Eichengreen ۲۰۱۲؛ Helleiner and Kirshner ۲۰۰۹)

۷. Josef Joffe

در دهه ۱۹۷۰ با پایان یافتن جنگ ویتنام، ظاهراً نفوذ جهانی ایالات متحده در حال کاهش بود اما در عرض دو دهه، جنگ سرد به پایان رسید و ایالات متحده قدرت برتر جهانی بود. از آنجاکه عملیات نظامی بزرگ در افغانستان و عراق انتقادات داخلی زیادی را برانگیخت و ایالات متحده در بحبوحه بحران مالی سال ۲۰۰۸ گرفتار شد، گمانه‌زنی‌ها درباره کاهش نفوذ و قدرت آمریکا دوباره آغاز شد. به گونه‌ای که در سال ۲۰۱۲ در گزارش تحلیل آینده شورای اطلاعات ملی^۱، پیامدهای احتمالی سقوط ایالات متحده مورد بحث قرار گرفت (شورای اطلاعات ملی، ۲۰۱۲). در چند سال اخیر^۲، تجاوز روسیه و مشکلات ایالات متحده برای هدایت یک مسیر مشخص در خاورمیانه، همراه با تنش‌های شدید در داخل سیستم سیاسی ایالات متحده، به طرفداران کم شدن قدرت آمریکا کمک کرده است که ادعا کنند «این بار فرق می‌کند» و ایالات متحده واقعاً دچار افول خواهد شد. با این حال، دست کم از سال ۲۰۱۴، توجه کارشناسان به انقلاب شیل جلب شده است و پیشنهاد می‌کنند که این انقلاب یک بار دیگر به تغییر اوضاع کمک می‌کند، که در واقع بازگشت اخیر ایالات متحده است (ر.ک. کورتزمن^۳، ۲۰۱۴).

هنوز مشخص نیست که کاهش وابستگی ایالات متحده به واردات انرژی یا مبادرت به صادرات انرژی، با ایجاد اتحادهای نظامی به رهبری ایالات متحده یا ایجاد دیپلماسی دلاری در آینده ایالات متحده تأثیر استراتژیک داشته باشد یا خیر. همچنین مشخص نیست که آیا انقلاب انرژی ایالات متحده اعتبار ایالات متحده را تقویت می‌کند و به حفظ جایگاه دلار به عنوان بزرگترین ارز ذخیره بین‌المللی کمک می‌کند یا خیر. به هر حال برخلاف عربستان سعودی و نروژ- برای مثال- یک شرکت ملی مالک منابع انرژی در ایالات متحده نیست با این وجود ایالات متحده اغلب در آستانه تبدیل شدن به یک ابرقدرت انرژی به تصویر کشیده می‌شود که نشان می‌دهد راه جدیدی برای خروج از آخرین روایت «زوال» پیدا کرده است.

۱. Global Trends 2030

۲. این کتاب در سال ۲۰۱۹ منتشر شده است. مترجم

۳. Kurtzman

ایالات متحده، یک ابرقدرت انرژی؟

در سال ۲۰۱۲، ایالات متحده بیشتر از روسیه هیدروکربن‌های نفت و گاز تولید کرد. در سال ۲۰۱۳، ایالات متحده هیدروکربن‌های نفتی بیشتری نسبت به عربستان سعودی تولید کرد. در سال ۲۰۱۶، ایالات متحده همچنان بزرگترین تولیدکننده گاز طبیعی و هیدروکربن‌های نفتی در جهان بود.^۱ این یک چرخش حیرت‌انگیز برای ایالات متحده است. در حدود سال ۲۰۱۰، نگرانی‌هایی در مورد امنیت انرژی کشور و وابستگی مداوم آن به انرژی وجود داشت. درواقع، ایالات متحده همیشه یک تولیدکننده بزرگ انرژی بوده است، اما در طول دهه‌های گذشته بسیار بیش از تولید خود به انرژی نیاز داشته است (مایر^۲، ۲۰۱۵).

روش تولید برای استخراج نفت و گاز شیل، ایجاد «شکست هیدرولیکی»^۳ است و به کمک آن، مقدار نفت و گازی که ایالات متحده قادر به تولید آن است، افزایش یافته (گلد^۴، ۲۰۱۴؛ EIA, ۲۰۱۶b).^۵ تولید نفت شیل هم یک انقلاب است و هم نیست؛ از این منظر یک انقلاب انرژی نیست که «شکست هیدرولیکی» امکان افزایش تولید سوخت‌های فسیلی را فراهم می‌کند و انقلاب انرژی شیل یک انقلاب واقعی انرژی به معنای ارائه نوع جدیدی از انرژی پاک به جهان نیست (ر.ک. راسباخ، ۲۰۱۴) اما فارغ از این منظر، انقلاب شیل یک انقلاب

۱. حدود ۶۰ درصد از هیدروکربن‌های نفتی ایالات متحده را نفت خام و کندانسه تشکیل می‌دهند. در مورد عربستان سعودی، درصد نفت خام و کندانسه به‌عنوان بخشی از هیدروکربن‌های نفتی بسیار بیشتر است. طبق EIA، ایالات متحده امروزه بزرگترین تولیدکننده هیدروکربن‌های نفت و گاز طبیعی در جهان است (EIA 2017a). برای یک دیدگاه متضاد، Rascouet (۲۰۱۶) را ببینید.

۲. Meyer

۳. Fracking

۴. Gold

۵. نفت و گاز شیل تعاریف دقیق زمین‌شناسی نیستند. از اصطلاح نفت شیل (shale oil) معمولاً اجتناب می‌شود زیرا بسیار شبیه به سنگ نفت (oil shale) است که منبع خاص‌تری است.

[در فارسی به جای tight oil که همان shale oil است از عبارت نفت شیل استفاده می‌شود و فرق نفت شیل (shale oil) و سنگ نفت یا سنگ نفت‌زا یا شیل نفتی (oil shale) در این است که شیل نفتی یا سنگ نفت اساساً سنگی است که حاوی ترکیبی به نام کروژن است و برای تولید نفت به کار می‌رود. نفت شیل (shale oil) به هیدروکربن‌هایی اشاره دارد که در سازندهای سنگ شیل به دام افتاده‌اند. به همین دلیل در زبان انگلیسی به پیشنهاد آژانس بین‌المللی انرژی از عبارت Tight oil به جای نفت شیل استفاده می‌شود تا اشتباهی رخ ندهد. اما در فارسی از دو عبارت جداگانه نفت شیل و سنگ نفت استفاده می‌شود که کاملاً قابل تمیز است و در این متن هم از عبارت نفت شیل برای tight oil استفاده شده است. مترجم]

انرژی است و عمدتاً در ایالات متحده صورت گرفته است.^۱ البته باید به این نکته توجه داشت که منابع شیل در نقاط مختلف جهان در دسترس‌اند (EIA, ۲۰۱۳)، اما تولید شیل ممکن است در سایر نقاط جهان چندان آسان نباشد. انقلاب شیل ایالات متحده از طریق تلاش‌های بخش خصوصی به وجود آمد. پیشرفت در «شکست هیدرولیکی» در ایالات متحده اتفاق افتاد زیرا این کشور صاحب مجموعه مهارت‌های فناورانه، کارآفرینی و همچنین قوانینی است که هم از سرمایه‌گذاری‌ها حمایت می‌کند و هم در مورد مالکیت منابع زیر زمین شفافیت دارد (گلد، ۲۰۱۴).

قدرت ایالات متحده عمدتاً نتیجه موقعیت ایالات متحده در مرکز امور مالی جهانی است.^۲ انرژی نیز مانند امور مالی به راحتی از دیدگاه ژئوپلیتیک سنتی قابل درک نیست. تجزیه و تحلیل منابع انرژی به عنوان بنیان‌های قدرت ملی نیازمند تعبیری فراتر از ارزیابی صرفاً مقداری و سهولت دسترسی به آنهاست. اگر کشورهای بیشتری به تولید شیل و افزایش تجارت آن روی بیاورند، نتیجه ممکن است به نفع نظم جهانی‌ای باشد که از سال ۱۹۴۵ وجود داشته است و جهانی شدن اقتصادی را ممکن ساخته و ایالات متحده حداقل تا سال ۲۰۱۶ رهبری آن را بر عهده داشته است. انقلاب شیل ممکن است در درجه اول به نفع ایالات متحده نسبت به سایر دولت‌ها باشد و این به گمانه‌زنی‌ها در مورد تبدیل شدن ایالات متحده به یک ابرقدرت انرژی کمک کرده است.

با این حال، دو چیز باعث می‌شود که ایالات متحده به یک ابرقدرت انرژی تبدیل نشود. اولاً، بعید است که انقلاب انرژی شیل در عین سودمند بودن، ایالات متحده را به یک

۱. انقلاب شیل نباید با تولید انرژی کانادا مانند ماسه‌های نفتی یا سنگ نفت (که با نفت شیل متفاوت است و منبع پرهزینه‌تری برای بهره‌برداری است) اشتباه گرفته شود. کانادا ذخایر شیل خود را به اندازه ایالات متحده توسعه نداده است. تاکنون، کانادا بیشتر از افزایش گاز شیل سود برده است. نفت شیل ممکن است در کانادا به راحتی ایالات متحده قابل دسترسی نباشد (Mlada ۲۰۱۶؛ Topf ۲۰۱۵).

۲. دلار ایالات متحده همچنان بالاترین ارز ذخیره بین‌المللی است، اگرچه در مورد آینده دلار بحث می‌شود. برای بررسی اجمالی چگونگی وابستگی صلح آمریکا، Pax Americana، به نقش ایالات متحده در قلب اقتصاد جهانی، به (Frieden and Lake ۲۰۱۲) مراجعه کنید. همچنین (Eichengreen ۲۰۱۲) را ببینید. برای بنیان قدرت مالی آمریکا پس از جنگ، به (Conway ۲۰۱۴) مراجعه کنید.

تولیدکننده تنظیم‌گر^۱ جهانی نفت تبدیل کند. به بیان ساده، تولیدکننده تنظیم‌کننده به معنای کشوری است که با کمک ظرفیت مازاد قابل توجه خود می‌تواند بر قیمت بازار تأثیر بگذارد. ایالات متحده به‌عنوان یک تولیدکننده تنظیم‌کننده، حداقل در تئوری می‌تواند تلاش کند تا سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) را منسوخ کند. استخراج نفت شیل گران‌تر از تولید نفت متعارف کشورهای اوپک است، به این معنی که نفت شیل به قیمت سر به سر بالاتری نیاز دارد تا تولید آن سودآور باشد. البته هزینه‌های تولید نفت شیل به دلیل بهبود فناوری کاهش یافته است، اگرچه نگرانی‌ها در مورد هزینه‌های زیست‌محیطی طولانی‌مدت «شکست هیدرولیکی» وجود دارد. اما علی‌رغم قیمت پایین‌تر نفت نسبت به زمانی که تولید شیل افزایش یافت، تولید نفت شیل در ایالات متحده انعطاف‌پذیر بوده است. در نهایت، بهبود فناوری در «شکست هیدرولیکی» جهت تولید نفت شیل ممکن است این فناوری برای تولید انواع مختلف نفت که شامل نفت متعارف نیز هست، نیز به کار بسته شود (برمن، ۲۰۱۶؛ ریپر، ۲۰۱۶؛ یرگین، ۲۰۱۲، صص. ۲۶۴-۲۶۵؛ گلد، ۲۰۱۴، صص. ۳۰۱-۳۱۰؛ برنل و سیمون، ۲۰۱۶، ص. ۱۱۳).

ثانیاً، ایالات متحده شرکت‌های انرژی تحت کنترل دولت ندارد و دولت نمی‌تواند تصمیم بگیرد که نفت چه زمانی تولید شود و به چه کسی فروخته شود؛ با این حال، ابزارهای قانونی و مجوزهای مختلف را دارد. ایالات متحده در سال ۲۰۱۵ با لغو ممنوعیت صادرات نفت خام گام بزرگی برداشت ممنوعیتی که پاسخ امنیت ملی به بحران بین‌المللی نفت در سال ۱۹۷۳ بود^۲ و به جای تلاش برای ایفای نقش استراتژیک تولیدکننده تنظیم‌گر، تصمیم گرفت بیشترین منافع اقتصادی را از منابع شیل خود کسب کند.

دولت ترامپ، با اینکه کمتر به توافقات تجارت آزاد علاقه‌مند است اما هم به صادرات و هم به تولید انرژی علاقه نشان می‌دهد. به‌عنوان مثال ممکن است منافع متحدان خود که وابسته به واردات گاز در بالتیک‌اند را انتخاب کند. البته ممکن است حمایت‌های داخلی از استقلال انرژی ایالات متحده نیز وجود داشته باشد و چنین جهت‌گیری سیاستی، نشان‌دهنده

۱. swing producer به این مفهوم که با کاهش یا افزایش مقدار تولید بر روی نوسان‌های قیمت نفت تأثیر بگذارد یا

مانع آن شود. مترجم

۲. در واقع، قوانین را می‌توان در دهه ۱۹۲۰ یافت (به ۲۰۱۴ Boersma and Ebinger؛ ۲۰۱۶ BBC مراجعه کنید)

مشارکت کمتر ایالات متحده در جهان است. بنابراین باید توجه داشت که اغلب هدف اصلی فراخوان استقلال انرژی به اشتباه درک می‌شود. (EIA, ۲۰۱۵a)

افسانه استقلال انرژی

این ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور آمریکا بود که در پاسخ به بحران نفتی ۱۹۷۳، اصطلاح استقلال انرژی را رایج کرد (یرگین،^۱ ۲۰۱۲، ص. ۲۶۹). هدف، منزوی کردن ایالات متحده از جهان نبود بلکه بازگشت به سطح امنیت انرژی بود که این کشور قبل از دهه ۱۹۷۰ داشت. ایالات متحده با درجه بالاتری از امنیت انرژی، یعنی واردات انرژی کمتر، دیگر تحت تأثیر انتقادات ناروا با مضمون تأثیر سیاست‌های ایالات متحده بر شرکای خود مانند عربستان سعودی قرار نخواهد گرفت. انقلاب شیل نوید بازگشت ایالات متحده به نوعی از امنیت انرژی را دارد که قبل از دهه ۱۹۷۰ از آن برخوردار بود. علاوه‌براین درحالی‌که ایالات متحده صادرات نفت خام را در دهه ۱۹۷۰ ممنوع کرده بود، راه‌حل‌های چندجانبه مانند تأسیس آژانس بین‌المللی انرژی را نیز دنبال کرد. ایالات متحده همراه با سایر دولت‌ها، برای مدیریت مشکلاتی نظیر استفاده از انرژی به‌عنوان سلاح یا کاهش صادرات نفت برنامه‌هایی را طراحی کرد (یرگین، ۲۰۱۲). البته باید توجه داشت که تولید شیل، آمریکا را در برابر تغییرات ناگهانی در بازار جهانی انرژی آسیب‌پذیرتر کرده است.

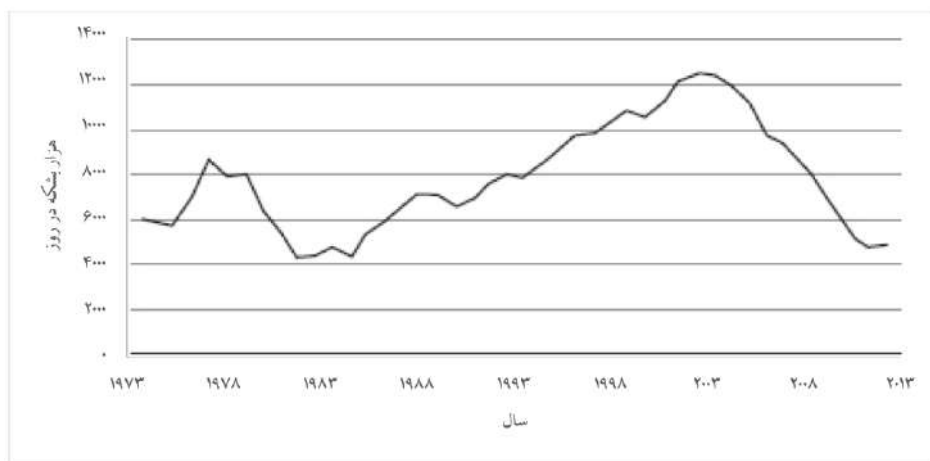
با احتساب تمام واردات انرژی ایالات متحده به‌عنوان یک واحد (عمدتاً نفت، گاز و زغال‌سنگ)، تصویر قابل اعتنایی ظاهر می‌شود که نشان می‌دهد ایالات متحده در مسیر پایان دادن به واردات خالص انرژی بین سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۳۰ است (EIA, ۲۰۱۵a). بااین‌حال، با استقلال واقعی فاصله زیادی دارد. این امکان وجود دارد که ایالات متحده در سال ۲۰۱۷ به یک صادرکننده خالص گاز طبیعی تبدیل شود اما تنها در شرایط بسیار مطلوب می‌تواند به یک صادرکننده خالص نفت تبدیل شود. حتی تحت آن شرایط هم ممکن است زمان‌بر باشد و به احتمال زیاد به قیمت بالای نفت نیاز داشته باشد همچنین احتمالاً مصرف نفت ایالات متحده را کاهش دهد و فناوری تولید را بهبود بخشد (EIA, ۲۰۱۵a&b).^۲

۱. Yergin

۲. برای پیش‌بینی کلی اما اخیر EIA (2015c) را ببینید. همچنین EIA (2015d) و EIA (2016c) را ببینید.

تفاوت اصلی بین نفت و گاز این است که نفت منبع حیاتی انرژی برای بخش حمل و نقل ایالات متحده است (EIA, ۲۰۱۵e) درحالی که ایالات متحده ممکن است به واردات خالص انرژی خود پایان دهد، احتمالاً به این زودی‌ها به واردات نفت خود پایان نخواهد داد. نفت و گاز نیز از نظر امنیتی داستان‌های متفاوتی دارند، یعنی گازی که ایالات متحده وارد می‌کند از بخش‌های کمتر مشکل‌آفرین جهان تأمین می‌شود در مقایسه با برخی بخش‌ها که نفت خود را وارد می‌کند. ایالات متحده از کانادا، نروژ و ترینیداد و توباگو گاز وارد می‌کند (EIA, ۲۰۱۶d). این کشورها برخلاف برخی از کشورهای صادرکننده نفت با نگرانی‌های امنیتی عمده همراه نیستند. از این رو، نفت اغلب با نگرانی‌های امنیتی همراه است. البته ایالات متحده بیشتر نفت خود را از کانادا وارد می‌کند. مکزیک نیز مانند عربستان سعودی، ونزوئلا و کلمبیا در میان پنج صادرکننده برتر به ایالات متحده قرار دارد (EIA, ۲۰۱۵f). از واردات نفت آمریکا، حدود ۱۶ درصد در سال ۲۰۱۵ از خلیج فارس بوده است (EIA, ۲۰۱۵g). بر این اساس، وابستگی ایالات متحده به نفت مناطق درگیر و پرتنش جهان کمتر از آن چیزی است که اغلب تصور می‌شود، اما ثبات در خلیج فارس به دلیل تأثیر غیرمستقیم آن بر بازارهای انرژی مهم است.

نمودار ۹-۱. خالص واردات نفت خام و فراورده‌های نفتی آمریکا



منبع: EIA, ۲۰۱۷b

بسیار مهمتر از اینکه ایالات متحده از کجا و چه مقدار نفت وارد می‌کند، این واقعیت است که آنچه واقعاً وارد می‌کند، قیمت جهانی نفت است. بر این اساس، انزوآگرایی (در صورت تلاش) می‌تواند با سرعت قابل اعتنایی غیراقتصادی شود، زیرا جدا کردن قیمت ملی نفت ایالات متحده از قیمت جهانی نفت دشوار خواهد بود. منافع امنیت ملی ایالات متحده در مورد صادرات نفت خلیج فارس در درجه اول حفظ جریان نفت به بازار جهانی است که معمولاً منجر به ثبات نسبی قیمت نفت در سطح معقول می‌شود. این به نفع اقتصاد جهانی و امنیت انرژی ایالات متحده است که هر دو جز منافع ایالات متحده محسوب می‌شود (ر.ک. راسباخ، ۲۰۱۴؛ برنل و سایمون^۱، ۲۰۱۶؛ یرگین، ۲۰۱۲).

شیل یک بازی برد-برد برای ایالات متحده

با انقلاب شیل، ایالات متحده علی‌رغم اینکه صادرکننده خالص نفت نیست، در یک وضعیت برد-برد از نظر نفت قرار دارد. زمانی که قیمت نفت بالا است، «شکست هیدرولیکی» برای نفت شیل اقتصادی است. اگر ایالات متحده نفت خارجی کمتری وارد کند، تراز تجاری سود می‌برد. باین‌حال، اگر قیمت نفت کاهش یابد، کل اقتصاد ایالات متحده از دسترسی به انرژی ارزان سود می‌برد.^۲ اینکه منافع اقتصادی چقدر بزرگ است، بستگی به این دارد که «شکست هیدرولیکی» چقدر مقرون‌به‌صرفه باشد، و صنعت نفت شیل تا چه حد با امکان افزایش یا کاهش سریع تولید بتواند خود را با تغییر قیمت نفت منطبق کند.

در اصل، قیمت بالای نفت، تولید نفت خام ایالات متحده را سودآور کرد (اکونومیست^۳، ۲۰۱۴). با مازاد نفت و قیمت پایین نفت، تولیدکنندگان نفت غیرمحدود مانند عربستان سعودی می‌توانند تلاش کنند تا تولید نفت محدود را بی‌سود جلوه دهند (برمن^۴، ۲۰۱۵). استخراج نفت در عربستان سعودی شاید کمتر از ۱۰ دلار در هر بشکه باشد، درحالی‌که قیمت سربه‌سر نفت خام در ایالات متحده بسیار بالاتر است و از زیر ۳۰ دلار تا نزدیک به ۶۰ دلار در هر بشکه متغیر است. باین‌حال، بسیاری از کشورهای صادرکننده انرژی، مانند عربستان

۱. Bernell and Simon

۲. محاسبات دقیق در مورد منافع اقتصادی مستلزم تحلیل اقتصادسنجی فراتر از محدوده این فصل است.

۳. Economist

۴. Berman

سعودی، عملاً قیمت سربه سر بالاتری دارند، زیرا صادرات نفت آنها ستون اصلی اقتصاد آنها است. درحالی که برآوردها تا حدودی متفاوت است، عربستان سعودی برای تأمین مالی تمام خدمات دولتی خود به قیمت نفت در حدود ۹۰ دلار در هر بشکه نیاز دارد و روسیه ممکن است برای دستیابی به اهداف بودجه خود به قیمت حدود ۸۵ دلار در هر بشکه نیاز داشته باشد (کندی^۱، ۲۰۱۶؛ بنتلی، مینچسکی و خوان^۲، ۲۰۱۶). در مقابل این کشورها، ایالات متحده از این مزیت برخوردار است که برای تأمین بودجه و تعهدات بودجه داخلی خود به صادرات انرژی تکیه نمی‌کند.

انقلاب شیل ایالات متحده در حال حاضر روابط جهانی انرژی را تغییر داده است. برای مثال، صادرکنندگان سنتی انرژی نفت و گاز باید مشتریان جدیدی برای جایگزینی بازار ایالات متحده پیدا کنند. ایالات متحده همچنین احتمالاً با تبدیل شدن به یک صادرکننده مهم گاز، در روابط ژئواستراتژی جدید و در حال تغییر اعمال نفوذ خواهد کرد. احتمالاً صادرات گاز طبیعی مایع (LNG) ایالات متحده، گاز برای صادرات در تانکرها است که به‌طور مؤثر ایالات متحده را به یک قدرت انرژی پیشرو تبدیل خواهد کرد.

تمایل ایالات متحده به صادرات گاز، فرصتی برای ایالات متحده جهت حمایت از بازار جهانی انرژی به هم پیوسته‌تر است. درواقع هیچ قیمت جهانی برای گاز قابل مقایسه با قیمت نفت در بازار جهانی نیست. چندین بازار گاز منطقه‌ای در سراسر جهان وجود دارد که تفاوت قیمتی قابل توجهی دارند. گاهی اوقات قیمت گاز با قیمت نفت مرتبط است و مسلماً این به نفع برخی صادرکنندگان گاز مانند روسیه است که از قراردادهای بلندمدت استفاده می‌کنند (هندرسون^۳، ۲۰۱۶). شرکت‌های صادرکننده گاز ایالات متحده می‌توانند سهمی از بازار گاز آسیایی را که مصرف‌کنندگانی مانند کره جنوبی، ژاپن، چین و هند دارد، به‌دست آورند. با توجه به این نکته که چندین کشور در آسیای جنوب شرقی تولیدکننده گاز هستند (EIA، ۲۰۱۵h). این می‌تواند منفعت بیشتری برای ایالات متحده در جهت تضعیف روسیه داشته باشد که به صادرات انرژی خود وابسته است. مهمتر از آن، صادرات انرژی ایالات متحده

۱. Kennedy

۲. Bentley, Minczeski and Juan

۳. Henderson

احتمالاً برخی از روابط موجود را تقویت می‌کند، برای مثال صادرات گاز به برخی از واردکنندگان انرژی مانند ژاپن.

همانند نفت، در ایالات متحده یک شرکت ملی، تولید گاز را کنترل نمی‌کند. با این حال، دولت ایالات متحده مجوزهای صادراتی برای پایانه‌های LNG را کنترل می‌کند. در دولت اوباما، دولت تلاشی برای تعیین مقصد صادرات انرژی ایالات متحده نداشت. به دنبال این رویه، صادرات به آسیا به احتمال زیاد بر صادرات به اروپا ترجیح داده می‌شود زیرا قیمت منطقه‌ای LNG در آسیا بالاتر است (و احتمالاً درآمدها حتی با در نظر گرفتن فاصله بیشتر تا آسیا بیشتر خواهد بود). گسترش اخیر کانال پاناما همچنین دسترسی نفتکش‌های بزرگتر از ساحل شرقی ایالات متحده و خلیج مکزیک را به بازارهای آسیایی آسان‌تر می‌کند (۲۰۱۶e, EIA). با این حال، نگرانی‌های امنیتی احتمالاً می‌تواند منجر به تلاش‌های دولت برای حمایت از شرکت‌های صادراتی به متحدان اروپایی شود.

درآمد بادآورده گاز و نفت ایالات متحده از نظر اقتصادی برای ایالات متحده مفید است. با این وجود، میزان منابع جدید همراه با نقش ایالات متحده در جهان نیز سؤالاتی را ایجاد می‌کند که آیا این کشور آماده است فراتر از ملاحظات اقتصادی نگاه کند و از امنیت انرژی افزایش یافته خود یا درواقع منابع انرژی خود به‌عنوان جنبه‌ای از سیاست خارجی این کشور استفاده کند.

انرژی، ابزار سیاست خارجی

مانند سخت‌افزارهای نظامی، انرژی یک منبع ملموس است. جدا از اینکه تولید شیل در تقویت اقتصاد نقش دارد، منابع انرژی حاصله می‌تواند به‌عنوان ابزار سیاست خارجی نیز مورد استفاده قرار گیرد. انرژی می‌تواند به‌تنهایی به‌عنوان یک منبع استفاده شود یا می‌توان از آن برای تأثیر غیرمستقیم از طریق قیمت انرژی استفاده کرد. شیل احتمالاً روابط کلی بین انرژی و سیاست خارجی ایالات متحده را تقویت خواهد کرد. با این وجود، بهبود امنیت انرژی ایالات متحده نسبت به بازیگران دیگر، مانند چین، لزوماً به یک سیاست خاص اشاره نمی‌کند.

چین که اغلب به عنوان رقیب اصلی اقتصادی ایالات متحده معرفی می شود، در سال ۲۰۱۵ با پیشی گرفتن از ایالات متحده به عنوان بزرگترین واردکننده نفت جهان (شپرد و مایر^۱، ۲۰۱۵) جایگاه مقبولى پیدا نکرد^۲. بروس جونز و دیوید استیون^۳ استدلال کرده اند که افزایش امنیت انرژی ایالات متحده فرصت های سیاست جدیدی را برای ایالات متحده در قبال چین باز می کند، زیرا چین با ناامنی انرژی فزاینده مواجه است. بحث آنها گزینه های سیاستی نظیر به حاشیه راندن چین، فشار صرف بر پکن و حتی حرکت به سمت همکاری چین و ایالات متحده در زمینه امنیت انرژی را در بر می گیرد (جونز و استیون، ۲۰۱۵).

تا سال ۲۰۱۶ قبل از روی کار آمدن دولت ترامپ، ایالات متحده تلاش خاصی برای استفاده از انقلاب شیل ایالات متحده جهت اهداف سیاست خارجی نداشت. با این وجود، اندیشکده های تأثیرگذار، راه های جدیدی را پیشنهاد کرده اند که از طریق آن ایالات متحده می تواند از انقلاب شیل استفاده کند. برخی از ایده های ارائه شده بیش از دیگران رویا پردازانه اند، اما بسیاری از پیشنهادها نیز در راستای پیشبرد نقش جهانی پیشرو ایالات متحده در ۷۰ سال گذشته اند. برخی دیگر به تعریف محدودتری از منافع ایالات متحده اشاره می کنند، جایی که سیاست های انرژی جدید می تواند به درجاتی از انزواگرایی ایالات متحده کمک کند. مهم است به خاطر داشته باشید که اگرچه برخی از ایده های سیاستی ممکن است افراطی به نظر برسند، اما به این معنی نیست که در آینده نمی توان آنها را به کار گرفت. به عنوان مثال، دولت ترامپ که به نظر می رسد کمتر به اجماع سیاست خارجی ایالات متحده پس از جنگ سرد وابسته است، ممکن است در ایده هایی که دولت متفاوت و متعارف تر آن را در نظر نگیرد، شایستگی هایی پیدا کند. ایده ها و پیشنهادات زیر از بحث در مورد پتانسیل سیاست خارجی انقلاب شیل گردآوری شده است. این موارد جامعیت کامل را ندارند، بنابراین

۱. Sheppard and Meyer

۲. ایالات متحده تا همین اواخر اولین مصرف کننده انرژی در جهان بود. گفته می شود که چین در صورت سنجش معادل نفت از آن پیشی گرفته است، اما تنها در دهه ۲۰۳۰ چین بیشتر از ایالات متحده نفت مصرف می کند (IEA, 2015); (Swartz and Oster, 2010).

۳. Bruce Jones and David Steven

فقط می‌تواند نشان دهد که چگونه انقلاب شیل می‌تواند در سیاست خارجی ایالات متحده استفاده شود.^۱

(۱) ایده استفاده از مزیت کلی حاصل از افزایش تولید انرژی: ایالات متحده می‌تواند این روند را با ارائه کمک‌های فنی به کشورهای که مایل به تولید گاز شیل و نفت شیل هستند، تقویت کند (بک‌ویل و اوسالیوان^۲، ۲۰۱۴). وجود نفت و گاز بیشتر در حال حاضر به کاهش خطر افزایش قیمت‌ها، به‌ویژه در بازار نفت کمک کرده است. این امر به ایالات متحده اجازه می‌دهد تا سیاست‌هایی را دنبال کند که در غیر این صورت می‌تواند باعث ایجاد فشار اقتصادی بر داخل و بر متحدان شود، مانند تحریم‌ها علیه صادرکنندگان نفت مانند ایران^۳. به این ترتیب، کاهش خطر افزایش قیمت نفت، پیگیری هر یک را برای ایالات متحده آسان‌تر می‌کند. سیاست خارجی پس از جنگ سرد یا سیاست خارجی فعال دیگری.

(۲) ایالات متحده می‌تواند با در نظر گرفتن یک بحران بین‌المللی انرژی، صرفاً امنیت خود را تأمین کند. بنابراین ایالات متحده برای نیازهای داخلی خود نفت و گاز طبیعی بیشتری تولید خواهد کرد^۴. این یک نوع سیاست اقتصادی جغرافیامحور دفاعی خواهد بود. این امر صرفاً به نیازهای ملی نگاه می‌کند و احتمالاً سیاست ترجیحی در این مورد ایالات متحده‌ای به شدت انزواطلب خواهد بود.

(۳) دولت ایالات متحده می‌تواند با استفاده از ذخایر استراتژیک نفت خام (SPR)^۵ یا LNG برای صادرات هدفمند در زمان رویارویی با دولت دیگر به یکی از متحدانش کمک کند. چنین وعده‌ای برای کمک‌های انرژی دوجانبه می‌تواند به عنوان یک اقدام استراتژیک، شبیه به تقویت نظامی یک متحد تعبیر شود. در اصل، ذخایر استراتژیک

۱. برخی از ایده‌ها نیز در Rossbach (۲۰۱۴) جمع‌آوری شده است.

۲. Blackwill and O'Sullivan

۳. برای مثال، زمانی که قیمت جهانی نفت افزایش پیدا نمی‌کند، برای ایالات متحده و دیگران آسان‌ترین گزینه آن است که در تحریم‌ها علیه ایران شرکت کنند و نتیجه آن افزایش تولید نفت آمریکاست، همانطور که (Blackwill ۲۰۱۴) and O'Sullivan پیشنهاد کردند.

۴. برای دیدگاه‌های مخالف مراجعه کنید به: Clayton (2013) and Rossbach (2014).

۵. Strategic Petroleum Reserve (SPR)

نفت برای اینگونه استفاده یک‌جانبه در نظر گرفته نشده بود. قرار بود از آن به‌عنوان بخشی از تلاش چندجانبه جهت تقویت امنیت انرژی جهانی در مواقع بحران استفاده شود (روزنبرگ^۱، ۲۰۱۴؛ ویکتور و اسکریس-وینکلر^۲، ۲۰۰۸؛ راسباخ، ۲۰۱۴). استفاده از ذخایر استراتژیک نفت در تعقیب یک هدف خاص سیاست خارجی ایالات متحده، همانطور که در اینجا پیشنهاد شده است، برای دولت ایالات متحده که آماده استفاده از امنیت انرژی جدید این کشور است، جذاب خواهد بود.

(۴) این پیشنهادها حاکی از آن است که انقلاب شیل ایالات متحده تا حدی منطق اساسی امنیت ملی ایالات متحده را که به هدایت اقدامات ایالات متحده در طول ۴۰ سال گذشته کمک کرده است، تغییر داده است. علاوه‌براین، حتی اگر ایالات متحده به یک ابرقدرت انرژی تبدیل نشود، می‌تواند سعی کند از منابع جدید خود برای تأثیرگذاری بر سیاست جهانی استفاده کند.

جمع‌بندی

این فصل استدلال کرده است که ایالات متحده به احتمال زیاد نه به یک ابرقدرت انرژی تبدیل می‌شود و نه مستقل از انرژی. با این حال، انقلاب شیل ایالات متحده را کمتر به شرکای صادرکننده نفت در خارج از کشور وابسته می‌کند، که منطق امنیت انرژی‌ای را تغییر می‌دهد که سیاست خارجی ایالات متحده را از دهه ۱۹۷۰ محدود کرده است. انقلاب شیل به این معنی است که ایالات متحده به آنچه که در ابتدا به معنای استقلال انرژی بود، یعنی کاهش وابستگی به انرژی وارداتی، باز خواهد گشت. بنابراین، ایالات متحده از امنیت انرژی بیشتری برخوردار خواهد بود و آزادی بیشتری برای شکل دادن به سیاست خارجی خود خواهد داشت. انقلاب شیل همچنین به تغییر مفروضات در مورد قریب‌الوقوع بودن زوال ایالات متحده کمک می‌کند و به ایجاد ایده‌های جدید برای گزینه‌های سیاستی ایالات متحده کمک می‌کند، به‌عنوان مثال در مورد اینکه چگونه ایالات متحده می‌تواند قدرت و نفوذ خود را حفظ کند.

۱. Rosenberg

۲. Victor and Eskreis-Winkler

این آزادی جدید در سیاست خارجی یک مزیت کلیدی ژئواستراتژی انقلاب شیل برای ایالات متحده است.

همانطور که در ابتدا گفته شد، انقلاب شیل در دو سطح کار می‌کند: اولاً، به ایالات متحده کمک می‌کند که برتری جهانی خود را حفظ کند، زیرا صرف‌نظر از اینکه قیمت نفت بالا باشد یا پایین، به نفع اقتصاد ایالات متحده است. در سال‌های آینده، ایالات متحده از نظر نفت در یک وضعیت برد-برد قرار خواهد گرفت. قیمت پایین نفت به نفع کل اقتصاد ایالات متحده خواهد بود، درحالی‌که قیمت بالای نفت صرفاً باعث افزایش تولید نفت آمریکا خواهد شد. تولید گاز ایالات متحده احتمالاً بالا باقی می‌ماند و به صادرات گاز ایالات متحده اجازه می‌دهد تا به یک عامل کلیدی در بازارهای جهانی انرژی تبدیل شود.

ثانیاً، انقلاب شیل شرایطی را برای دولت‌های ایالات متحده-مانند دولت ترامپ-ایجاد می‌کند تا مسیر سیاست خارجی ایالات متحده را تغییر دهند. انقلاب شیل ایالات متحده قبلاً منجر به روابط جدید تولیدکننده و مصرف‌کننده در سطح جهانی شده است. کشورهایی که قبلاً نفت و گاز به ایالات متحده صادر می‌کردند مجبورند بازارهای جدیدی پیدا کنند. صرف‌نظر از اینکه آیا دولت ایالات متحده صادرات انرژی را هدایت می‌کند یا خیر، انقلاب شیل روابط ایالات متحده با سایر کشورها را تغییر خواهد داد. سیاست‌های مربوط به انرژی ایالات متحده، در درجه اول صادرات LNG، می‌تواند به‌عنوان یک ابزار سیاست خارجی نیز مورد استفاده قرار گیرد. تجارت انرژی احتمالاً برخی از روابط موجود ایالات متحده را در آسیا و شاید در اروپای شرقی تقویت کند و همچنین ممکن است منجر به روابط جدید شود. در آینده، احتمال اینکه دولت‌های ایالات متحده سعی کنند تجارت انرژی را با ملاحظات استراتژیک به‌عنوان ابزاری برای شکل دادن به روابط خاص مرتبط کنند، وجود دارد. در هر صورت، انقلاب شیل به حفظ برتری ایالات متحده کمک خواهد کرد و درعین حال بر نوع سیاست خارجی ایالات متحده در آینده تأثیر خواهد گذاشت.

منابع

- BBC. (2016) 'US Spending Bill Lifts 40-year Ban on Crude Oil Exports', *BBC*, 18 December. Available at: www.bbc.com/news/business35136831, accessed 7 December 2017.
- Beale, H. K. (1967) *Theodore Roosevelt and the Rise of America to World Power* (New York: Collier Books).
- Bentley, E., Minczeski, P. and Juan, J. (2016) 'Which Oil Producers Are Breaking Even? Lower Oil Prices Have Made It a Challenge for Some Countries to Balance Their Budgets', *The Wall Street Journal*, 18 January. Available at: <http://graphics.wsj.com/oil-producers-break-evenprices/>, accessed 7 December 2017.
- Berman, A. (2015) 'The Shale Delusion: Why the Party's Over for U.S. Tight Oil', *Oilprice.com*, 14 September. Available at: <http://oilprice.com/Energy/Crude-Oil/The-Shale-Delusion-Why-ThePartys-Over-For-US-Tight-Oil.html>, accessed 7 December 2017.
- Berman, A. (2016) 'Investors Beware: U.S. Tight Oil Is Not the Swing Producer of The World', *Forbes*, 6 January. Available at: www.forbes.com/sites/arthurberman/2016/01/06/investors-beware-u-stight-oil-is-not-the-swing-producer-of-the-world/#16491f723fd9, accessed 7 December 2017.
- Bernell, D. and Simon, C. A. (2016) *The Energy Security Dilemma: US Policy and Practice* (New York: Routledge).
- Blackwill, R. D. and O'Sullivan, M. L. (2014) 'America's Energy Edge: The Geopolitical Consequences of the Shale Revolution', *Foreign Affairs*, 93, 2, pp. 102–114.
- Boersma, T. and Ebinger, C. K. (2014) 'Lift the Ban on U.S. Oil Exports', *Brookings*, 23 January. Available at: www.brookings.edu/research/liftthe-ban-on-u-s-oil-exports/, accessed 7 December 2017.
- Cassis, Y. (2013) *Crises and Opportunities: The Shaping of Modern Finance* (Oxford: Oxford University Press).
- Clayton, B. (2013) 'The Case for Allowing U.S. Crude Oil Exports', *Council on Foreign Relations*, Policy Innovation Memorandum No. 34. Available at: www.cfr.org/sites/default/files/pdf/2013/06/Policy_Innovation_Memo34_Clayton.pdf, accessed 7 December 2017.
- CNN Wire Staff. (2010) 'Mullen: Debt is Top National Security Threat' *CNN*, 27 August. Available at: <http://edition.cnn.com/2010/US/08/27/debt.security.mullen/>, accessed 7 December 2017.

- Conway, E. (2014) *The Summit – The Biggest Battle of the Second World War – Fought Behind Closed Doors* (London: Little Brown).
- Economist. (2014) ‘The Economics of Shale Oil – Saudi America’, *The Economist*, 15 February. Available at: www.economist.com/news/unitedstates/21596553-benefits-shale-oil-are-bigger-many-americans-realise-policy-has-yet-catch, accessed 7 December 2017.
- EIA. (2013) ‘Shale Oil and Shale Gas Resources Are Globally Abundant’, *U.S. Energy Information Administration*, Today in Energy, 10 June. Available at: www.eia.gov/todayinenergy/detail.cfm?id=11611, accessed 7 December 2017.
- EIA. (2015a) ‘U.S. Energy Imports and Exports to Come Into Balance for First Time Since 1950s’, *U.S. Energy Information Administration*, Today in Energy, 15 April. Available at: www.eia.gov/todayinenergy/detail.php?id=20812, accessed 7 December 2017.
- EIA. (2015b) ‘Projections Show U.S. Becoming a Net Exporter of Natural Gas’, *U.S. Energy Information Administration*, Today in Energy, 28 April. Available at: www.eia.gov/todayinenergy/detail.php?id=20992, accessed 7 December 2017.
- EIA. (2015c) ‘EIA’s AEO2017 Projects the United States to Be a Net Energy Exporter in Most Cases’, *U.S. Energy Information Administration*, Today in Energy, 5 January. Available at: www.eia.gov/todayinenergy/detail.php?id=29433, accessed 7 December 2017.
- EIA. (2015d) ‘Increasing Domestic Production of Crude Oil Reduces Net Petroleum Imports’, *U.S. Energy Information Administration*, Today in Energy, 21 April. Available at: www.eia.gov/todayinenergy/detail.php?id=20892, accessed 7 December 2017.
- EIA. (2015e) ‘What Are the Major Sources and Users of Energy in the United States?’, *U.S. Energy Information Administration*, Energy in Brief, 29 December. Available at: www.eia.gov/energy_in_brief/article/major_energy_sources_and_users.cfm, accessed 28 September 2015.
- EIA. (2015f) ‘How Much Petroleum Does the United States Import and Export?’, *U.S. Energy Information Administration*, last updated 4 April 2017. Available at: www.eia.gov/tools/faqs/faq.cfm?id=727&t=6, accessed 7 December 2017.
- EIA. (2015g) ‘Oil: Crude and Petroleum Products Explained’, *U.S. Energy*

- Information Administration*. Available at: www.eia.gov/energyexplained/index.cfm?page=oil_imports, accessed 7 December 2017.
- EIA. (2015h) 'Natural Gas Prices in Asia Mainly Linked to Crude Oil, but Use of Spot Indexes Increases', *U.S. Energy Information Administration*, Today in Energy, 29 September. Available at: www.eia.gov/todayinenergy/detail.php?id=23132, accessed 7 December 2017.
- EIA. (2016a) 'United States Remains Largest Producer of Petroleum and Natural Gas Hydrocarbons', *U.S. Energy Information Administration*, 23 May. Available at: www.eia.gov/todayinenergy/detail.cfm?id=26352, accessed 7 December 2017.
- EIA. (2016b) 'Shale in the United States', *U.S. Energy Information Administration*, 15 September. Available at: www.eia.gov/energy_in_brief/article/shale_in_the_united_states.cfm, accessed 15 August 2016.
- EIA. (2016c) 'Market Trends: Liquid Fuels, Annual Energy Outlook 2016', *U.S. Energy Information Administration*, 15 September. Available at: www.eia.gov/forecasts/aeo/MT_liquidfuels.cfm, accessed 8 December 2017.
- EIA. (2016d) 'U.S. Natural Gas Imports and Exports 2015', *U.S. Energy Information Administration*, 31 May. Available at: www.eia.gov/naturalgas/importsexports/annual/, accessed 15 August 2016.
- EIA. (2016e) 'Expanded Panama Canal Reduces Travel Time for Shipments of U.S. LNG to Asian Markets', *U.S. Energy Information Administration*, Today in Energy, 30 June. Available at: www.eia.gov/todayinenergy/detail.php?id=26892, accessed 7 December 2017.
- EIA. (2017a) 'United States Remains the World's Top Producer of Petroleum and Natural Gas Hydrocarbons', *U.S. Energy Information Administration*, Today in Energy, 7 June. Available at: www.eia.gov/todayinenergy/detail.php?id=31532, accessed 7 December 2017.
- EIA. (2017b) 'U.S. Net Imports of Crude Oil and Petroleum Products', *U.S. Energy Information Administration*. Available at: www.eia.gov/dnav/pet/hist/LeafHandler.ashx?n=p&s=mtntus2&f=a, accessed 8 December 2017.
- Eichengreen, B. (2012) *Exorbitant Privilege: The Rise and Fall of the Dollar and the Future of the International Monetary System* (Oxford: Oxford University Press).

- Frieden, J. A. and Lake, D. A. (2000) *International Political Economy – Perspectives on Global Power and Wealth* (London: Routledge).
- Gold, R. (2014) *The Boom: How Fracking Ignited the American Energy Revolution and Changed the World* (New York: Simon & Schuster).
- Helleiner, E. and Kirshner, J. (eds) (2009) *The Future of the Dollar* (Ithaca, NY and London: Cornell University Press).
- Henderson, J. (2016) ‘Gazprom – Is 2016 the Year for a Change of Pricing Strategy in Europe?’, *The Oxford Institute for Energy Studies*, Oxford Energy Comment, January. Available at: www.oxfordenergy.org/wpcms/wp-content/uploads/2016/02/Gazprom-Is2016-the-Year-for-a-Change-of-Pricing-Strategy-in-Europe.pdf, accessed 7 December 2017.
- IEA. (2015) ‘World Energy Outlook 2015 – Executive Summary’, *OECD/IEA*. Available at: www.iea.org/Textbase/npsum/WEO2015SUM.pdf, accessed 7 December 2017.
- Joffe, J. (2014) *The Myth of America’s Decline – Politics, Economics, and a Half Century of False Prophecies* (New York: Liveright Publishing Corporation).
- Jones, B. and Steven, D. (2015) *The Risk Pivot – Great Powers, International Security, and the Energy Revolution* (Washington, DC: Brookings Institution Press).
- Kennedy, C. (2016) ‘Who Will Be Left Standing at The End Of The Oil War’, *Oilprice.com*, 22 February. Available at: <http://oilprice.com/Energy/Crude-Oil/Who-Will-Be-Left-Standing-AtThe-End-Of-The-Oil-War.html>, accessed 7 December 2017.
- Kurtzman, J. (2014) *Unleashing the Second American Century – Four Forces for Economic Dominance* (New York: Public Affairs).
- LaFeber, W. (2012) ‘The US Rise to World Power, 1776–1945’, in Cox, M. and Stokes, D. (eds), *US Foreign Policy* (second edition) (Oxford: Oxford University Press), pp. 43–58.
- Layne, C. (2012) ‘US Decline or Primacy? A Debate’, in Cox, M. and Stokes, D. (eds), *US Foreign Policy* (second edition) (Oxford: Oxford University Press), pp. 410–418.
- Meyer, G. (2015) ‘US Close to Ending Era as Net Importer of Energy’, *Financial Times*, 14 April. Available at: www.ft.com/content/f6dcbd90e2bf-11e4-aa1d-00144feab7de, accessed 8 December 2017.

- Mlada, S. (2016) 'Canada Shale', *Oil & Gas Financial Journal*. Available at: www.ogfj.com/articles/print/volume-13/issue-4/features/canadashale.html, accessed 8 December 2017.
- National Intelligence Council. (2012) 'Global Trends 2030: Alternative Worlds', *National Intelligence Council*, December. Available at: <https://globaltrends2030.files.wordpress.com/2012/11/global-trends2030-november2012.pdf>, accessed 8 December 2017.
- Nearing, S. and Freeman, J. (1969) [1925] *Dollar Diplomacy: A Study In American Imperialism* (New York: Modern Reader Paperbacks).
- Rapier, R. (2016) 'The Break Even Cost for Shale Oil', *Forbes*, 29 February. Available at: www.forbes.com/sites/rpapier/2016/02/29/thebreak-even-cost-for-shale-oil/#2a9b384440d4, accessed 8 December 2017.
- Rascouet, A. (2016) 'Saudi Arabia Ousts U.S. as Biggest Oil Producer, IEA Says', *Bloomberg*, 13 September. Available at: www.bloomberg.com/news/articles/2016-09-13/saudi-arabia-overtakes-u-s-as-largest-oil-producer-iea-says, accessed 8 December 2017.
- Rosenberg, E. (2014) 'Energy Rush – Shale Production and U.S. National Security', *Center for a New American Security*, 6 February. Available at: www.cnas.org/publications/reports/energy-rush-shale-production-and-us-national-security, accessed 8 December 2017.
- Roszbach, N. H. (2014) 'Amerikanskt Energiöberoende? Säkerhetspolitiska Följder av Okonventionell Energiutvinning av Skiffergas och Skifferolja i USA', *FOI Report* (Stockholm: Totalförsvarets forskningsinstitut). Available at: www.foi.se/rapportsammanfattning?reportNo=FOI-R-3947SE, accessed 31, January 2018.
- Sheppard, D. and Meyer, G. (2015) 'China Oil Imports Surpass Those of US', *Financial Times*, 10 May. Available at: www.ft.com/content/342b3a2e-f5a7-11e4-bc6d-00144feab7de, accessed 8 December 2017.
- Silber, W. L. (2008) *When Washington Shut Down Wall Street: The Great Financial Crisis of 1914 and the Origins of America's Monetary Supremacy* (Princeton and Oxford: Princeton University Press).
- Swartz, S. and Oster, S. (2010) 'China Tops U.S. in Energy Use', *The Wall Street Journal*, 18 July.
- Tooze, A. (2015) *The Deluge: The Great War and the Remaking of Global Order* (New York: Penguin).
- Topf, A. (2015) 'Canada Will Find US Shale Oil Revolution Hard Act to Follow', *Energy Post*. Available at: <http://energypost.eu/canada-will-find-us-shale-oil-revolution-hard-act-follow/>, accessed 8 December 2017.
- Trump, D. (2015) *Crippled America: How to Make America Great Again* (New York: Simon and Schuster).

- Veesser, C. (2007) *A World Safe for Capitalism: Dollar Diplomacy and America's Rise to Global Power* (New York: Columbia University Press).
- Victor, D. G. and Eskreis-Winkler, S. (2008) 'In the Tank – Making the Most of Strategic Oil Reserves', *Foreign Affairs*, 87, 4, pp. 70–83.
- Yergin, D. (2012) *The Quest – Energy, Security and the Remaking of the Modern World* (New York: Penguin Books).

۱۰. یادگیری ژئواکونومی

مسیر آزمایشی چین به سوی رهبری مالی و پولی^۱

میکو هووتاری^۲

مقدمه

در سال‌های اخیر توجه زیادی به مسیرها و پیامدهای ادغام قدرت‌های نوظهور، به‌ویژه کشورهای بریکس^۳، در نظم مالی و پولی جهانی موجود، معطوف شده است. تحقیقات اغلب بر چگونگی موقعیت این کشورها هم به‌صورت انفرادی و هم به‌عنوان یک گروه، و نقش آن‌ها در نهادهای چندجانبه‌ای نظیر صندوق بین‌المللی پول^۴ و بانک جهانی متمرکز است (کالر^۵، ۲۰۱۳؛ هیپ^۶، ۲۰۱۴؛ هووتاری و هانمان^۷، ۲۰۱۴). با این حال، درحالی‌که تطبیق نهادی مورد نیاز در نهادهای مالی بین‌المللی^۸ به‌کندی پیش می‌رود، نظم مالی و پولی جهانی به سرعت در حال پراکندگی و چندمرکزی شدن است (میتلمن^۹، ۲۰۱۳). الگوهای جدید جریان سرمایه و مصرف ارز، همراه با الگوهای منطقه‌ای و سایر اشکال غیرمتمرکز همکاری مالی و پولی، به نیروی محرکه این چندمرکزی شدن قدرت می‌بخشد.

۱. نویسنده همچنین از میکائیل ویگل و سورن شولووین برای نظراتشان در مورد پیش‌نویس‌های اولیه این فصل تشکر می‌کند.

۲. Mikko Huotari

3. BRICS includes 9 countries - Brazil, China, Egypt, Ethiopia, India, Iran, Russian Federation, South Africa, United Arab Emirates

۴. IMF

۵. Kahler

۶. Heep

۷. Huotari and Hanemann

۸. IFI

۹. Mittelman

در این زمینه، چین از اهرم اقتصادی خود برای دستیابی به اهداف سیاسی بلندمدت استفاده می‌کند. این کشور نه تنها اغلب در هسته این وابستگی‌های متقابل نامتوازن بی‌ثبات قرار دارد، بلکه نیروی محرکه اصلی ترتیبات نهادی جدیدی است که برای تثبیت قدرت فزاینده تجاری، مالی و پولی آن طراحی شده‌اند.

پکن با چندین ابتکار جدید برای تأمین نقدینگی در زمان بحران، تأمین مالی بلندمدت توسعه‌ای و ایجاد زیرساخت جهانی برای بین‌المللی‌سازی یوان، به‌طور فعال در حال ترویج نوآوری نهادی در چندین حوزه کلیدی نظم اقتصادی جهانی است. به نظر می‌رسد ریسک بالاست، زیرا اغلب ناظران تمایل دارند که تغییر (احتمالی) حوزه‌های اقتدار و همبستگی ناشی از این تحولات را به‌عنوان یک اختلال نگران‌کننده تفسیر کنند (اتزیونی^۱، ۲۰۱۶؛ بلکویل و تلیس^۲، ۲۰۱۵؛ هایلمن^۳ و همکاران، ۲۰۱۴). این نگرانی تا حدی قابل درک است، زیرا از زمان تأسیس نهادهای برتون وودز^۴، هیچ کشوری به‌طور قاطع تلاش نکرده است که نظم مالی و پولی بین‌المللی را براساس نیازهای خود تطبیق دهد. با این حال، به جای در نظر گرفتن قدرت جدید چین صرفاً به‌عنوان یک عامل اختلال ناشی از سیاست‌گذاری استراتژیک-ابزاری، این فصل دیدگاهی تکمیلی ارائه می‌کند که بر یادگیری سیاست‌گذاری هماهنگ با شرایط داخلی تأکید دارد و رویکردی اکتشافی را برای سیاست‌گذاران چینی پیشنهاد می‌کند که می‌توان آن را مهندسی ژئواکونومیک نامید.

اساس نگرش یادگیری چین در ارتباط با مشارکت مالی جهانی را استراتژی‌های بسیار محتاطانه‌ای که شامل لایه‌بندی و تلفیق ترتیبات جدید هستند، تشکیل می‌دهند. چین به‌طور هم‌زمان چندین ابتکار مالی و پولی را پیش برده است که هدف آن‌ها همگرایی به‌ویژه در منطقه آسیای شرقی است و رویکردی که به پیشرفت موازی تدریجی معروف است، در توصیف اصلاحات داخلی چین به کار گرفته شده است (فن و وو^۵، ۲۰۰۵).

۱. Etzioni

۲. Blackwill and Tellis

۳. Heilmann

۴. Bretton-Woods institutions

۵. Fan and Woo

بخش‌های زیر به تحلیل آزمایش‌های ژئواکونومی چین در سه حوزه سیاستی مهم می‌پردازند: ۱- تأمین نقدینگی در بحران‌ها از طریق ابزارهای دوجانبه، منطقه‌ای و چندجانبه کوچک، که ابتکارات اصلی آن شامل ابتکار چیانگ‌مای^۱ و ترتیب ذخایر احتمالی کشورهای بریکس^۲ است. ۲- مکانیزم‌های جدید تأمین مالی توسعه به مرکزیت چین، که از صندوق‌های سرمایه‌گذاری کوچک و هدفمند تا نهاد چندجانبه کامل مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی را شامل می‌شود. ۳- آزمایش‌های داخلی و فرامرزی مرتبط با پروژه بین‌المللی‌سازی ارز چین.

ایجاد دسترسی به سرمایه در زمان بحران‌های مالی

چین در زمینه همکاری‌های بین‌المللی برای تأمین نقدینگی در شرایط بحران، به جز نقشی محدود در صندوق بین‌المللی پول^۳، تازه‌وارد محسوب می‌شود. به دلیل محدودیت در آزاد بودن حساب سرمایه و نرخ ارز مدیریت‌شده، اقتصاد چین هنوز تا حد زیادی از ریسک‌های مالی خارجی مصون است. تاکنون، مقامات پولی چین همراه با ذخایر ارزی عظیم این کشور قادر بوده‌اند با اختلالات عمده ناشی از جریان‌های سفته‌بازی و نوسانات نرخ ارز مقابله کنند. با این حال، فشارها برای برون‌سپاری مدیریت ریسک و مشارکت در/یا ایجاد ترتیبات جدید برای امنیت مالی بین‌المللی به تدریج در حال افزایش است. چین با فاصله گرفتن از سیاست‌های انزواگرای مالی توسعه‌محور خود، کاهش تدریجی کنترل‌های سرمایه، و گسترش سریع جایگاه سرمایه‌گذاری بین‌المللی خود، ضرورت مشارکت سیستماتیک در تلاش‌های جهانی، منطقه‌ای یا چندجانبه کوچک برای تأمین نقدینگی در بحران‌ها را بیش از گذشته پذیرفته است (وانگ^۴، ۲۰۱۴). با رشد نسبت ادغام مالی چین به بالای ۱۰۰ درصد و حضور جهانی فزاینده نهادهای مالی وابسته به دولت و دیگر شرکت‌های چینی، این کشور، مشابه ژاپن در گذشته، بیش از پیش به اهمیت نقش خود در فضای مالی خارج از کشور پی برده است.

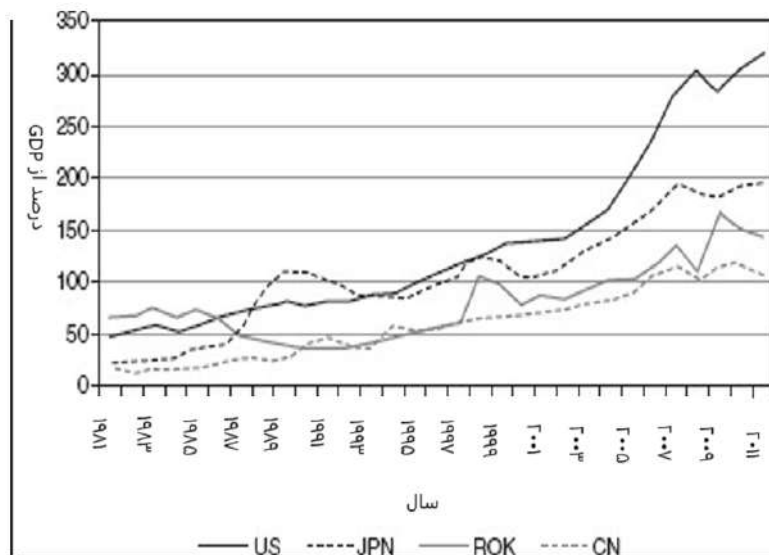
۱. CMI

۲. BRICS CRA

۳. IMF

۴. Wang

نمودار ۱۰-۱. مجموع دارایی‌ها و بدهی‌های خارجی به‌عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی



منبع: نسخه به‌روزرسانی‌شده و گسترش‌یافته از مجموعه داده‌های لین و میلیسی-فرتی (۲۰۰۷).

جدول ۱۰-۱. طرح‌های تأمین نقدینگی در شرایط بحران

ترتیبات	تاریخ	اندازه	سهام چین (%)	اعضا	نوع حضور
(CMI)	۲۰۰۱	کل: ۹۵ میلیارد دلار آمریکا در ۲۰۰۹	۱۷	ASEAN+3	شبکه‌ای از توافقاتی سوآپ دوجانبه دلار ایالات متحده
بانک خلق چین (PBoC) شبکه‌ای از توافقاتی سوآپ ارز محلی دوطرفه	۲۰۰۸	بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار آمریکا در ۲۰۱۵	۱۰۰	بیش از ۳۲ توافقی	توافقاتی سوآپ ارز محلی دوطرفه
چندجانبه‌سازی ابتکار عمل چیانگ-مای (CMIM)	۲۰۱۰	۲۴۰ میلیارد دلار آمریکا از ۲۰۱۰	۳۲	ASEAN+3	ترتیبات مخزن ذخایر خودگردان (با بخش‌هایی از ذخایر ملی از ارز خارجی برای اهداف منطقه‌ای)
BRICS CRA	۲۰۱۴	۱۰۰ میلیارد دلار آمریکا از ۲۰۱۴	۴۱	BRICS	ترتیبات مخزن ذخایر خودگردان

منبع: پژوهش نویسنده

یادداشت: توافقات تأمین نقدینگی که امضا و تمدید شده‌اند (سال‌های تمدید در پرانتز مشخص شده است).

توافقات تأمین نقدینگی در شرایط بحران با کشورهای اندونزی ۲۰۰۹ (۲۰۱۳)، هنگ‌کنگ ۲۰۰۹ (۲۰۱۴)، کره جنوبی ۲۰۰۹ (۲۰۱۴)، آرژانتین ۲۰۰۹ (۲۰۱۴)، بلاروس ۲۰۰۹ (۲۰۱۵)، مالزی ۲۰۰۹ (۲۰۱۵)، ایسلند ۲۰۱۰ (۲۰۱۳)، سنگاپور ۲۰۱۰ (۲۰۱۳)، پاکستان ۲۰۱۱ (۲۰۱۴)، تایلند ۲۰۱۱ (۲۰۱۴)، قزاقستان ۲۰۱۱ (۲۰۱۴)، مغولستان ۲۰۱۱ (۲۰۱۴)، نیوزیلند ۲۰۱۱ (۲۰۱۴)، ازبکستان ۲۰۱۱، استرالیا ۲۰۱۲ (۲۰۱۵)، اوکراین ۲۰۱۲ (۲۰۱۵)، ترکیه ۲۰۱۲ (۲۰۱۵)، امارات متحده عربی ۲۰۱۲ (۲۰۱۵)، بریتانیا ۲۰۱۳ (۲۰۱۵)، اتحادیه اروپا/بانک مرکزی اروپا ۲۰۱۳، آلبانی ۲۰۱۳، مجارستان ۲۰۱۳، برزیل ۲۰۱۳، کانادا ۲۰۱۴، قطر ۲۰۱۴، روسیه ۲۰۱۴، سریلانکا ۲۰۱۴، سوئیس ۲۰۱۴، آفریقای جنوبی ۲۰۱۵، ارمنستان ۲۰۱۵، سورینام ۲۰۱۵ و شیلی ۲۰۱۵ امضا و تمدید شده‌اند.

باین‌حال، فراتر از منافع مستقیم ذینفعان، انگیزه‌های مشارکت ژئواکونومی چین خود در زمینه تأمین نقدینگی در بحران‌ها در مقیاس منطقه‌ای و میان کشورهای بریکس^۱ عمدتاً از نگرانی‌ها در مورد سرایت غیرمستقیم و ملاحظات گسترده‌تر درخصوص ثبات سیاسی و نظم منطقه‌ای ناشی می‌شود. توانایی‌های درحال‌رشد چین برای محافظت از دیگر اقتصادها در برابر شوک‌های احتمالی ناشی از تغییرات سریع جریان‌های مالی، جایگاه سیاسی چین را ارتقا می‌دهد و به شکل‌دهی روابط رهبر-پیرو با استفاده از منابع مالی کمک می‌کند.

درحالی‌که چین همچنان خواستار اصلاحات در صندوق بین‌المللی پول^۲ است، این کشور به‌طور قابل توجهی به افزایش منابع مالی قابل دسترس از طریق این صندوق پس از بحران مالی جهانی ۲۰۰۸/۲۰۰۷ کمک کرده است. رهبران چین، فراتر از ادغام در سیستم چندجانبه جهانی موجود، مانند مشارکت مستقیم در افزایش سرمایه صندوق بین‌المللی پول، چندین حرکت کاربردی انجام داده‌اند تا به ترتیبات مالی موجود نزدیک شوند، آن‌ها را بهبود بخشند یا ترتیبات جدیدی ایجاد کنند که بتوانند خطرات مستقیم و غیرمستقیم ناشی از تعمیق روابط مالی را مدیریت کنند.

ورود چین به طرح‌های بین‌المللی برای تأمین نقدینگی در مواقع بحران، نشان‌دهنده رویکردی بسیار محتاطانه و آزمایشی است که شرایط لازم برای یادگیری مؤثر سیاست‌ها را

۱. BRICS

۲. IMF

فراهم می‌کند. مطابق با یک رویکرد سیاست‌گذاری آزمایشی، این اقدامات به تولید راه‌حل‌های نوآورانه برای پرسش چگونگی دستیابی به هدف بلندمدت تبدیل‌پذیری حساب سرمایه و یکپارچگی عمیق‌تر مالی که توسط نخبگان حزب چین از اواخر دهه ۱۹۹۰ تعیین شده بود، کمک می‌کنند.

پس از آنکه یک پیشنهاد گسترده توسط ژاپن در آن زمان رد شد، چین تمایل زیادی به مشارکت در ابتکاراتی در سایه برای تقویت تاب‌آوری مالی در منطقه نشان داد. ترتیبات اولیه ابتکار چیانگ‌مای^۱ میان کشورهای آسه‌آن+۳، شبکه‌ای از توافقات دوجانبه سوآپ ارزی بود که بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ به تدریج گسترش یافت و به‌گونه‌ای طراحی شد که قابل گسترش باشد و همراه با افزایش نیازهای اقتصادی و اراده سیاسی اقتصادهای دخیل برای تعامل بیشتر، توسعه یابد.^۲

در دوره‌ای از رهبری سازنده و رقابت با ژاپن، چین هدایت دستور کار برای پیشبرد نهادهای سازی حکمرانی منطقه‌ای را به دست گرفت. سرانجام، پس از سال‌ها مذاکرات و با شوک بحران در سال‌های ۲۰۰۸/۲۰۰۹، این شبکه دوجانبه در سال ۲۰۱۰ به یک سازوکار مدیریت مستقل منابع تبدیل شد و به ابتکار چندجانبه‌سازی چیانگ‌مای تبدیل گردید (هواتاری^۴، ۲۰۱۵). اگرچه این ابتکار از نظر مالی هزینه زیادی برای چین نداشت، اما همچنان آشکارترین نشانه از تعهد این کشور به ساخت منطقه‌ای در شرق آسیا محسوب می‌شود و همچنین شامل میزان بالایی از موازنه دقیق روابط رهبری و پیروی سیاسی است.

یک عنصر دیگر از رویکرد محتاطانه و تدریجی در چارچوب ابتکار چیانگ‌مای^۵ گنجانده شده است که همچنان بخشی از نسخه چندجانبه آن^۶ است، و آن کاهش تدریجی وابستگی تخصیص منابع بالقوه به برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول است. در ابتدای کار ابتکار

1. CMI

۲. ASEAN+3 countries این گروه شامل چین، کره جنوبی و ژاپن به‌علاوه ده کشور آسه‌آن (سنگاپور، اندونزی، مالزی، برونئی، فیلیپین، ویتنام، تایلند، کامبوج، لاوس و میانمار) است.

۳. مبادلات ارزی بانک مرکزی محلی، توافقی‌هایی هستند برای تبادل ارزهای داخلی به منظور تأمین نقدینگی برای اهداف مختلف از جمله حفظ ثبات مالی.

۴. Huotari

۵. CMI

6. CMIM

چیانگ‌مای^۱، تنها ۱۰ درصد از مبلغ موجود می‌توانست بدون برنامه از سوی صندوق بین‌المللی پول برداشت شود. طی ۱۴ سال گذشته، این بخش مستقل از تأمین مالی چندجانبه‌سازی ابتکار چیانگ‌مای^۲ حذف نشده است، اما به‌زودی به ۴۰ درصد افزایش خواهد یافت. این ادغام تدریجی ابتکارات جدید با شرایط موجود، نه‌تنها به جلوگیری از رقابت‌های سیاسی کمک کرد، بلکه پیوندهای نهادی ایجاد کرد که امکان مشورت‌های کارشناسانه و تغییر سیاست‌ها را فراهم می‌ساخت. به‌عنوان یک لایه دیگر از تأمین نقدینگی در مواقع بحران، بانک مرکزی چین^۳ از سال ۲۰۰۸ تاکنون شبکه‌ای از توافق‌نامه‌های دوجانبه معاوضه ارزی را امضا کرده است. این توافق‌نامه‌ها موازی با معاوضه‌های ابتکار چیانگ‌مای^۴ هستند اما شامل ارزهای محلی می‌شوند و در حال حاضر به‌عنوان ابزارهای بیمه مالی چندان مفید نیستند. با احتمال کنار گذاشتن پاکستان و آرژانتین، تاکنون هیچ کشوری از این توافقات معاوضه برای تأمین ارز چینی (که سپس به دلار آمریکا تبدیل شود) به‌عنوان منبع نقدینگی در بحران استفاده نکرده است. بااین‌حال، هم زبان اطلاعیه‌های بانک مرکزی چین و هم مباحث عمومی در کشورهایی که به‌طور بالقوه پیرو چین هستند، در زمان بحران (مانند اندونزی و فیلیپین در سال ۲۰۰۹) اغلب این موضوع را به‌گونه‌ای دیگر فرض می‌کنند، که دست‌کم پتانسیل اقتصادی و نمادگرایی سیاسی این ترتیبات به‌عنوان لایه‌ای دیگر از سازوکارهای ایمنی مالی در سراسر جهان را برجسته می‌کند. انعقاد این توافقات معاوضه که از منطقه شرق آسیا به سایر اقتصادها گسترش یافته است، بار دیگر شرایطی برای یادگیری گسترده سیاست‌ها از نظر ابعاد مناسب، شیوه‌های مذاکره و روابط اجرایی بانک‌های مرکزی ایجاد کرده است.

در مقایسه با ترتیبات نهادی‌تر، این توافق‌نامه‌های دوجانبه به دلیل مدت قراردادهای محدود (معمولاً سه سال) به‌طور قابل توجهی قابل بازگشت هستند و همچنین برای مذاکره مجدد در خصوص تمدید یا تغییر اندازه منعطف هستند. به همین دلیل، این توافق‌ها به رهبری چین امکان می‌دهند تا خطرات سیاستی مرتبط را به حداقل برسانند و این ترتیبات را مطابق با اولویت‌های سیاسی خود تطبیق دهند.

1. CMI

2. CMIM

۳. PBoC

۴. CMI

باین حال، چندجانبه‌سازی ابتکار چیانگ‌مای^۱ و توافق ذخیره احتیاطی کشورهای بریکس^۲ هنوز به‌عنوان رژیم‌های بیمه کامل با شرایط قراردادی قوی تلقی نمی‌شوند. این مکانیزم‌ها شامل بندهای انصراف هستند و به‌کندی به نهادی‌سازی عمیق‌تر و کسب شخصیت حقوقی تبدیل شده‌اند. کنترل نهایی بر تخصیص ذخایر اختصاص‌یافته همچنان در اختیار بانک‌های مرکزی ملی است، و تاکنون نظارت چندجانبه نهادی‌شده به صورت محدود باقی مانده است. حالت سطحی و آزمون و خطایی تعاملات ژئواکونومی چین به‌خوبی در بیانیه‌ای که یکی از مقامات ارشد بانک خلق چین^۳ در نشست آسه‌آن+۳ در اواخر سال ۲۰۰۸ ارائه کرد خلاصه شده است: «رهبری چین پیشنهاد همکاری‌های ارزی و مالی منطقه‌ای به شکل‌های منعطف و متنوع را مطرح کرد» (بانک خلق چین، ۲۰۰۸). سیاست‌گذاران چینی نه تنها در حال ایجاد لایه‌ها و آزمایش چندین قالب (جهانی، منطقه‌ای، دوجانبه) برای ارائه نقدینگی در زمان بحران هستند، بلکه به‌طور آشکار از تجربیاتی که از فرایند نهادینه‌سازی و چارچوب حکمرانی چندجانبه‌سازی ابتکار چیانگ‌مای^۴ به‌دست‌آمده استفاده کرده‌اند تا مدل توافق ذخیره احتیاطی کشورهای بریکس^۵ گروه بریکس را شکل دهند. مقامات دولتی چین به‌صورت رسمی بیان می‌کنند که توافق ذخیره احتیاطی کشورهای بریکس به‌طور مشخص از تجربه موفق چندجانبه‌سازی ابتکار چیانگ‌مای^۶ الهام گرفته است (شینخوا، ۲۰۱۴). درحالی‌که هنوز تصمیم‌گیری درباره اینکه آیا گروه بریکس واحد نظارتی اختصاصی مشابه دفتر تحقیقاتی اقتصاد کلان آسه‌آن+۳ ایجاد خواهد کرد یا نه، انجام نشده است، تمامی دیگر اجزای اساسی مشابه چندجانبه‌سازی ابتکار چیانگ‌مای خواهند بود.^۷ این اجزا شامل مکانیزم عمومی تأمین مالی، ارتباط با صندوق بین‌المللی پول (۳۰ درصد)، ضریب‌های متفاوت برای وام، و تمایز ابزارهای نقدینگی و احتیاطی می‌باشند. اما به‌طور مهم، در مقایسه با چارچوب آسیای شرقی،

۱. CMIM

۲. CRA

۳. PBoC

۴. CMIM

۵. CRA

۶. CMIM

۷. AMRO واحد نظارت بر کلان اقتصاد منطقه‌ای CMIM است. این واحد در ماه مه ۲۰۱۱ در سنگاپور به‌عنوان واحد نظارت مستقل منطقه‌ای راه‌اندازی شد تا نظارت اقتصادی بی‌طرفانه را ترویج کند و در فوریه ۲۰۱۶ به‌طور مؤثر به یک سازمان بین‌المللی تبدیل شد.

چین سهم خود را از مشارکت‌ها از ۳۲ درصد در چندجانبه‌سازی ابتکار چیانگ‌مای آسه‌آن^۱ به ۴۲ درصد در توافق ذخیره احتیاطی کشورهای بریکس افزایش داده است. رهبری چین، تحت ریاست چن یوان، در طول فرایند نهادسازی بسیار واضح‌تر بود. این بازتولید یک چارچوب حکمرانی در محیطی کاملاً متفاوت با اعضا و مسیرهای نهادی مختلف، یادآور حالت کاربردی «از نقطه به سطح» -شروع در یک منطقه و بسط آن به مناطق بیشتر- در سیاست‌گذاری داخلی چین است (هایلمن، ۲۰۰۸). به‌ویژه به این دلیل که ابتکار بومی (در مورد ابتکار چیانگ‌مای^۱، ابتکار ژاپن) توسط رهبری چین اتخاذ و به زمینه دیگری گسترش داده شده است. با این دیدگاه، ممکن است انتظار داشته باشیم این مدل به دیگر زمینه‌ها، مانند سازمان همکاری شانگهای^۲، نیز منتقل شود.

رویکرد محتاطانه چین نسبت به تأمین نقدینگی بحران در سطح بین‌المللی، این امکان را فراهم کرد که نه تنها در جنبه‌های فنی همکاری مالی چندجانبه و ساخت نهادها دانش حاصل شود، بلکه آزمون محتاطانه‌ای در زمینه پیامدهای سیاسی روابط مالی و روابط حساس میان وام‌دهندگان و وام‌گیرندگان انجام گیرد. در نهایت، در چارچوب ابتکار چیانگ‌مای، سیاست‌گذاران مالی خارجی چین راهکاری بیش از تنها مسئله «شیوه همکاری» را یاد گرفتند (سون، ۲۰۰۸). از زمان بحران مالی جهانی به بعد، آنها همچنین شروع به «یادگیری شیوه رهبری» کردند، که اغلب به صورت غیرمستقیم اما مؤثر انجام شده است (هووتاری، ۲۰۱۵، ص. ۳۲۷).

به گفته چانگ جون‌هونگ، مدیر فعلی دفتر تحقیقاتی اقتصاد کلان آسه‌آن^۳ چین، بحث‌های داخلی گسترده‌ای در مورد راه‌های بهبود ترتیبات منطقه‌ای از طریق کاهش بیشتر وابستگی به صندوق بین‌المللی پول یا افزایش اندازه آن در حال انجام است (چانگ، ۲۰۱۶). در حال حاضر، مشکل این است که هر گام بیشتر برای تقویت چندجانبه‌سازی ابتکار چیانگ‌مای^۴ به معنای تثبیت تسلط چین در منطقه شرق آسیا خواهد بود و بنابراین به شدت وابسته به مذاکرات رهبری- پیروی و توافق چین و ژاپن است. آن‌طور که به نظر می‌رسد،

۱. CMI

۲. SCO

۳. AMRO

۴. CMIM

احتمالاً برای غلبه بر موانع کنونی، شوک‌های بحرانی جدید یا فشار سه‌جانبه هماهنگ چین، ژاپن و کره جنوبی لازم است.

ابزار تأمین مالی خروجی جدید

اکثر سیاست‌گذاران چینی اولویت‌های سیاستی خود را براساس دیدگاه متعارف لیبرالی تنظیم نمی‌کنند، دیدگاه لیبرال بیشترین کارایی را در عملکرد واسطه‌گری مالی در مقیاس جهانی و هنگامی که سرمایه‌گذاران جهانی ریسک سرمایه‌گذاری را ارزش‌گذاری می‌کنند تا مشوق‌های مناسبی برای شرکت‌ها ایجاد کنند تعریف می‌کند. انگیزه اصلی این است که موقعیت سرمایه‌گذاری بین‌المللی را به گونه‌ای شکل دهند که اقتصاد بهره‌مند شود و درعین حال سرمایه‌گذاری‌ها را با اهداف کلان سیاست صنعتی و مقاصد ژئواکونومی هماهنگ کنند. برجسته شدن موقعیت چین به‌عنوان یک تأمین‌کننده منابع مالی، از زمان آغاز سیاست «جهانی شدن» برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ابتدای قرن، از اهداف اعلام‌شده سیاست‌گذاران چینی بوده است. با این حال، تنها پس از سال ۲۰۰۷ بود که رهبری چین تلاش‌های هماهنگ بیشتری را برای توزیع مجدد مازاد مالی، دور شدن از انباشت ذخایر نسبتاً غیرمولد، و شکل‌دهی فعال‌تر موقعیت تأمین‌کننده مالی انجام داد (چین و هلاینر، ۲۰۰۸). کارشناسان و سیاست‌گذاران چینی از همان ابتدا نگرانی‌های خود را درباره محدودیت‌های اساسی اقتصاد سیاسی چین که این کشور را به انباشت بیش از حد ذخایر ارزی، گرفتار شدن در تله دلار و هزینه‌های مربوط به انباشت ذخایر دچار کرده بود، ابراز کرده بودند (یو، ۲۰۱۰). اگرچه بخش ذخایر در موقعیت دارایی‌های چین همچنان بخش مسلط است، اما تحول موقعیت چین به‌عنوان یک تأمین‌کننده منابع مالی اکنون وارد مرحله جدیدی شده است که با تغییر اخیر در تراز جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ورودی و خروجی و صعود آن به‌عنوان یک سرمایه‌گذار مستقیم جهانی نمادین شده است.

همانطور که ژانگ مینگ^۳، پژوهشگر آکادمی علوم اجتماعی چین، در اواخر سال ۲۰۱۴ در مورد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بیان کرد، اصلاحات ساختاری اقتصاد چین به‌طور

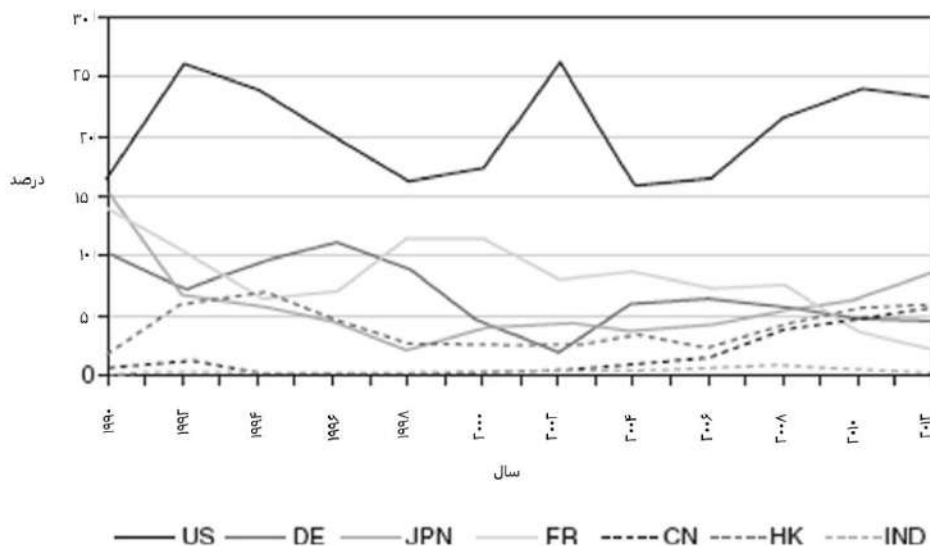
۱. Chin and Helleiner

۲. Yu

۳. Zhang Ming

مداوم «مشوق سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی»^۱ را تضعیف خواهد کرد، اما مشوق‌های سرمایه‌گذاری شرکت‌های داخلی در خارج از کشور تحت حمایت دولت چین تقویت خواهد شد، که باعث کاهش جریان ورودی خالص سرمایه‌گذاری مستقیم خواهد شد». به بیان ساده‌تر، طبق گفته ژانگ یونلینگ^۲، همچنین از سمت رویکرد آکادمی علوم اجتماعی چین، این تحولات نشان‌دهنده «یک تغییر در تفکر استراتژیک چین است، [که از] جذب سرمایه‌گذاری خارجی به گام بعدی: خروج سرمایه‌گذاری توسعه چین به همسایگان خود» به پیش می‌رود. ژانگ یونلینگ ادامه داد که چنین تغییراتی شامل انواع دیگر جریان‌های سرمایه نیز خواهد بود (چاینا دیلی^۳، ۲۰۱۴).

نمودار ۱۰-۲. ظهور چین به عنوان سرمایه‌گذار مستقیم جهان



منبع: گردآوری نویسنده براساس داده‌های آنکتاد (UNCTAD).

فراتر از سرمایه‌گذاری مستقیم و بیشتر در راستای توسعه دولت‌محور، دولت چین از سال ۲۰۰۷ شروع به بررسی انواع سرمایه‌گذاری‌های پریسک‌تر (و مولد) کرد و برای این منظور چندین نهاد جدید تأمین مالی برون‌مرزی ایجاد کرد که در جدول ۱۰-۲ خلاصه شده‌اند. این

۱. FDI

۲. Zhang Yunling

۳. China Daily

مکانیزم‌های جدید از صادرات کالاها و خدمات چین، مانند کالاهای زیرساختی در مقیاس بزرگ، راه‌آهن‌های پرسرعت و نیروگاه‌های (هسته‌ای) پشتیبانی می‌کنند و به کشور در مسیر ایجاد بازار برای ظرفیت مازاد تولیدی خود در بخش‌هایی مانند سیمان، فولاد، ساخت‌وساز و تجهیزات‌سازی بازار کمک می‌کنند. فراتر از انگیزه‌های اقتصادی کوتاه‌مدت، این ابتکارات مالی جدید به‌خوبی با جاه‌طلبی‌های جدید سیاست خارجی و استراتژی کلی چین سازگار هستند و ضمن شکل دادن به همسایگی منطقه‌ای، تصویر و نفوذ جهانی پکن را از طریق سرمایه‌گذاری در شبکه‌ای از شرکای دیپلماتیک در اقتصادهای در حال توسعه و نوظهور تقویت می‌کنند (ژانگ^۱، ۲۰۱۴؛ وانگ^۲، ۲۰۱۴).

دو صندوق جدید تأمین مالی توسعه/زیرساخت چند میلیارد دلاری، لایه‌های جدیدی از وابستگی‌های مالی ایجاد کرده و مکمل بانک توسعه آسیایی تحت سلطه ژاپن و همچنین بانک جهانی تحت تسلط ایالات متحده هستند. این دو عبارتند از بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی^۳ که چارچوب هدایت آن در ژوئن ۲۰۱۵ با سرمایه اولیه ۱۰۰ میلیارد دلار آمریکا توافق شد، و صندوق جاده ابریشم با سرمایه ۴۰ میلیارد دلار که در بهار ۲۰۱۵ تأسیس شد. صندوق راه ابریشم با تأکید بر تعادل شکننده رهبران مالی چین، یک مؤسسه مالی دارای تضاد است: از یک‌سو به‌عنوان یک ابزار سیاست‌گذاری استراتژیک عمل می‌کند که اعتبارات دولتی را خارج از مرزها هدایت می‌کند، و از سوی دیگر تلاش می‌کند خود را به‌عنوان یک بازیگر بازارمحور و سودآور تثبیت کند. با این حال، سازوکار چندجانبه چانگ‌مای^۴ و بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی^۵، با حضور بزرگ‌ترین اقتصادهای اروپایی - بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و آلمان - به‌عنوان اعضای بنیان‌گذار، مهم‌ترین آزمایش‌های چین برای توسعه فعال ترتیبات چندجانبه نهادی در حوزه مالی جهانی هستند.

تراکم ابزارهای جدید تأمین مالی چندجانبه و نیمه‌عمومی که به‌تازگی تأسیس شده‌اند، رویکرد آزمون و خطای دولت چین را برجسته می‌کند. این رویکرد اغلب براساس ابتکارات

۱. Zhang

۲. Wang

۳. AIIB

۴. CMIM

۵. AIIB

مؤسسات مالی قدرتمند چینی، مانند بانک توسعه چین^۱ و بانک صادرات و واردات چین^۲، استوار است که هر دو دارای پروفایل قوی در تأمین مالی بین‌المللی هستند. درواقع، همان‌طور که ژانگ یوزه (۲۰۱۴) اشاره می‌کند، چین در حال آزمایش «حدود دوازده مکانیزم تأمین مالی برون‌مرزی [است که] پیش از ابتکارات اخیر وجود داشته‌اند.» برای مدت طولانی، دولت عمدتاً دو بانک سیاست‌گذاری دولتی، بانک توسعه چین^۳ و بانک صادرات و واردات چین^۴، را برای تسهیل جریان‌های سرمایه خروجی همراه می‌کرد. امروزه، شرکت‌های چینی ۸۰ تا ۹۰ درصد از تأمین مالی خود را از بانک‌های چینی دریافت می‌کنند (ژو و لئونگ^۵، ۲۰۱۵). بانک توسعه چین و بانک صادرات و واردات مدت‌ها در زمره بزرگ‌ترین وام‌دهندگان جهان بوده‌اند (چین^۶، ۲۰۱۴؛ هووتاری و هانمن^۷، ۲۰۱۴). تکامل مکانیزم‌های سرمایه‌گذاری جدیدتر براساس تجربیات قبلی آن‌ها شکل گرفته است. این مکانیزم‌ها اغلب به‌طور مستقیم بانک توسعه چین، بانک صادرات و واردات و صندوق ثروت ملی چین^۸ را شامل می‌شود، اما قالب‌های جدیدی که بانک‌های تجاری و سایر صندوق‌های دولتی را نیز شامل می‌شود آزمایش می‌کنند.

برخلاف تأمین نقدینگی در زمان بحران، ابزارهای تأمین مالی اولیه‌ای که توسط چین ترویج شدند، اغلب به دلیل محدودیت در قابلیت برگشت‌پذیری با مشکلاتی مواجه شده‌اند، زیرا بسیاری از فعالیت‌های سرمایه‌گذاری آن‌ها کمتر از حد انتظار موفقیت‌آمیز بودند و در برخی موارد حتی زیان‌های عظیمی برای مؤسسات مالی مشمول ایجاد کردند. بخشی از این مسئله به دلیل بی‌تجربگی، کمبود مهارت‌های مدیریت ریسک و همچنین ریسک‌های خارجی پیش‌بینی‌نشده بود. همان‌طور که ژانگ^۹ (۲۰۱۴) اشاره می‌کند، این صندوق‌های اولیه با انواع شرایط چالش‌برانگیز مواجه شدند که مدیران طرح‌های اخیر ابتکاری، امیدوارند از آن‌ها اجتناب کنند.

1. CDB

۲. EXIM

3. CDB

۴. EXIM

۵. Zhou and Leung

۶. Chin

۷. Huotari and Hanemann

8. CIC

۹. Zhang

چین تلاش کرده است تا نفوذ خود را بر الگوهای جهانی توسعه و تأمین مالی زیرساخت‌ها، مشابه حوزه سیاست‌گذاری تأمین نقدینگی در زمان بحران، افزایش دهد. درخواست چین برای اصلاحات در سطح چندجانبه جهانی پس از آنکه در سال ۲۰۰۷ به یکی از تأمین‌کنندگان بانک جهانی تبدیل شد، آشکارتر شده است. علاوه بر تزریق سرمایه جدید از طریق این چارچوب جهانی، چین مستقیماً به منابع بانک‌های توسعه منطقه‌ای مانند بانک توسعه آفریقا^۱، بانک توسعه آسیایی^۲ و بانک توسعه بین‌آمریکایی^۳ نیز کمک می‌کند. از سال ۲۰۰۷، رهبران مالی چین با روش‌های مختلف و متنوع تخصیص سرمایه، تملیک و ساختارهای حکمرانی در سایر مکانیزم‌های تأمین مالی برون‌مرزی نیز آزمایش‌هایی انجام داده‌اند. تنوع رویکردهای مورد آزمایش شامل صندوق‌های شبه‌دولتی با حمایت^۴، نوع صندوق در صندوق، صندوق‌های تأمین مالی مشترک که در آن بانک مرکزی چین^۵ با بانک‌های توسعه منطقه‌ای همکاری می‌کند، و بانک‌های نهادی با چارچوب‌های حکمرانی چندجانبه کامل، است.

جدول ۱۰-۲. ابزارهای منتخب تأمین مالی برون‌مرزی بین‌المللی فعال

اطلاعات	تاریخ	ابزار تأمین مالی برون‌مرزی
بانک توسعه چین (CDB)، سرمایه‌گذاری خصوصی، سه مرحله، دور اول ۱ میلیارد دلار توسط CDB، هدف نهایی ۵ میلیارد دلار	06-2007	صندوق توسعه چین-آفریقا (CAD Fund)
	04-2010	صندوق چین-آسه‌آن (CAF)
	10-2011	صندوق روسیه-چین (RCF)
	03-2012	پلتفرم جدید سرمایه‌گذاری سهام آمریکای لاتین
	03-2013	صندوق تأمین مالی مشترک آمریکای لاتین/کارائیب
۵۰۰ میلیون دلار که در سال ۲۰۱۴ به ۱ میلیارد دلار افزایش یافت	12-2013	صندوق سرمایه‌گذاری چین-کشورهای اروپای مرکزی و شرقی I

۱. AfDB

۲. ADB

۳. IDB

۴. EXIM/CDB

۵. PBoC

اطلاعات	تاریخ	ایزار تأمین مالی برون‌مرزی
بانک مرکزی چین (PBoC) از طریق بانک توسعه آفریقا، ۲ میلیارد دلار صندوق تأمین مالی مشترک	05-2014	صندوق جدید توسعه آفریقا
	05-2014	صندوق جاده ابریشم دریایی
سرمایه اولیه ۵۰ میلیارد دلار از بازارهای جهانی، سرمایه مجاز ۱۰۰ میلیارد دلار	07-2014	بانک جدید توسعه بریکس (NDB)
۵۷ عضو بنیان‌گذار، هدف سرمایه ۱۰۰ میلیارد دلار	10-2014	بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی (AIIB)
۱۰ میلیارد دلار	11-2014	صندوق سرمایه‌گذاری مشترک آژانس قطر CITIC-
۲/۴ میلیارد دلار برای پروژه‌های زیرساخت، معدن و انرژی	11-2014	صندوق سرمایه‌گذاری چین-مکزیک
	11-2014	صندوق جاده ابریشم
۳ میلیارد دلار، مشارک‌های عمومی - خصوصی و لیزینگ	11-2014	صندوق سرمایه‌گذاری چین-اروپای مرکزی و شرقی II
۵ میلیارد دلار، پیشنهاد شده توسط لی که چیانگ در نشست سازمان همکاری شانگهای (SCO) در ۲۰۱۳	01-2015	صندوق همکاری چین-آمریکای لاتین و کارائیب بانک توسعه SCO
	11-2016	صندوق چین-اروپای مرکزی و شرقی
۲۱/۷۹ میلیارد دلار، هلدینگ اصلاحات چین، ۱۰ شرکت مرکزی دولتی، بانک پس‌انداز پستی چین و دیگران	12-2016	صندوق گوانتنگ

منبع: پژوهش نویسنده

توسعه و آزمایش موازی مکانیزم‌های جدید تأمین مالی به رهبری چین این امکان را می‌دهد که چارچوب‌های حکمرانی متناسب با شرایط خاص هر سناریو را آزمایش کنند. به‌عنوان نظری از این رویکرد آزمایشی، یک کارشناس از دانشگاه فودان^۱ اظهار داشت که تلاش‌های جدید چین در تأمین مالی بین‌المللی «باید با بومی‌سازی بیشتر همراه باشد و از طریق همکاری با شرکای محلی مانند بانک‌های توسعه ملی در کشورهای مقصد عمل کند» (مصاحبه نویسنده). کارشناس دیگری در مرکز تبادلات اقتصادی بین‌المللی چین در مصاحبه‌ای تأکید کرد که صندوق جاده ابریشم باید درگیر یک «فرایند مستمر اصلاح و بهبود

خود» باشد، درحالی که بانک‌های دارای وظایف مختلف باید به جستجوی «تعداد مناسب بین مشارکت و ملاحظات حکمرانی» پیش روند (مصاحبه نویسنده).

صندوق‌های جدید تمایل دارند دامنه جغرافیایی ابتکارات قبلی را تکرار کنند، اما ساختار متفاوتی دارند، اغلب به این دلیل که رویکردهای قبلی نتوانستند میزان سرمایه مورد نظر را افزایش دهند یا درغیراین صورت مورد انتقاد قرار گرفتند. در مورد بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی^۱، مباحثات داخلی چین درباره چارچوب حکمرانی مناسب طولانی‌مدت بود و شامل بازدیدهایی از دیگر نهادهای بین‌المللی مرتبط با سرمایه‌گذاری زیرساختی، مانند بانک سرمایه‌گذاری اروپا، می‌شد. با پیوستن کشورهای مهم اروپایی، استرالیا و کره جنوبی، فشار بر چین برای طراحی یک چارچوب حکمرانی مناسب به‌طور قابل توجهی افزایش یافت. هم‌زمان، این فشار با تردید میان دو گزینه همراه بود: اتخاذ رویکردی تجاری‌تر یا حرکت به سمت جهت‌گیری توسعه‌ای‌تر برای تأمین مالی.

بین‌المللی شدن یوان

مشابه مشارکت چین در تأمین نقدینگی بحران و سازوکارهای تأمین مالی خروجی، ابتکارات ارزی پکن برای مدت طولانی ویژگی‌ای دفاعی و متمایل به حفظ وضعیت موجود داشتند. به‌عنوان مثال، با توجه به اهمیت ساختاری جغرافیای ارزی و روابط قدرت چشمگیر نهفته در آن‌ها، چین عمداً از منطقه‌گرایی پولی اجتناب می‌کرد. در اوایل دهه ۲۰۰۰، چین به‌طور ظاهری ابتکارات ژاپنی در زمینه هماهنگی پولی در منطقه را پذیرفت. با این حال، با توجه به نگرانی از اثرات محدود شدن احتمالی در فرایند که پیشرفت‌های ژاپنی می‌توانست داشته باشد و آگاهی از کمبود تمایل منطقه‌ای به درگیر شدن واقعی در این عرصه، طرف چینی به‌طور فزاینده‌ای در امتناع خود از مشارکت صریح‌تر شد. پس از شوک بحران مالی جهانی ۲۰۰۷/۲۰۰۸، رهبری در نهایت از شکایت‌های لفظی به گام‌های بسیار محتاطانه و آزمایشی در جهت بین‌المللی‌سازی ارز حرکت کرد.

پس از بحران، دیدگاه‌های کارشناسان چینی که از ابتکارات منطقه‌ای-ازجمله در حوزه پولی- حمایت می‌کردند، موقتاً قدرت گرفت. به‌عنوان مثال، ژنگ لیانشنگ^۲، یکی از

1. AIIB

۲. Zheng Liansheng

کارشناسان برجسته در مرکز مالی و توسعه آسیای-پاسفیک وزارت دارایی، استدلال کرد که یک تلاش جدید برای همکاری پولی در شرق آسیا می‌تواند به پیشگیری از بحران‌های آینده کمک کند. او از هماهنگی با صندوق بین‌المللی پول و کمک از بانک توسعه آسیایی و سایر سازمان‌های منطقه‌ای حمایت کرد (سون^۱، ۲۰۱۳). با این حال، انگیزه برای همکاری پولی سازمان‌یافته در سطح منطقه‌ای دوباره به سرعت کاهش یافت. تلاش‌های ژاپن برای ترویج استفاده از «واحد ارز آسیایی» یا «واحد پولی آسیایی» به عنوان نقطه شروعی برای همکاری پولی گسترده‌تر منطقه‌ای موفقیت‌آمیز نبود. در ژانویه ۲۰۱۳، یکی از کارشناسان فعال در مذاکرات منطقه‌ای شرق آسیا در زمینه همکاری پولی در یک گفتگوی شخصی با نویسنده اشاره کرد که پیشنهادات مکرر ماساهرو کاوایی^۲، رئیس ژاپنی مؤسسه بانک توسعه آسیایی در این دوره، باید محرمانه رد می‌شد.

در چین، ترجیحات و جهت‌گیری کلی بحث‌های مربوط به امور پولی منطقه‌ای بیشتر مشخص شد. به عنوان نشانی از یک خط فکری گسترده‌تر، در مه ۲۰۰۸، لی یانگ^۳، مدیر مؤسسه مالی و بانکداری در آکادمی علوم اجتماعی چین^۴، از «توسعه ارز منطقه‌ای آسیایی» به عنوان مکانیزم پیشگیری از بحران حمایت کرد که فضای بیشتری برای اقدامات یک‌جانبه‌ای که او آن را «توسعه ارز» می‌نامید، به منظور شکل‌دهی به منطقه شرق آسیا فراهم می‌کرد (سون، ۲۰۱۳، ص. ۱۷). یکی از کارشناسان برجسته مالی در چین، شیائوبین^۵، به طور واضح توصیه کرد که پروژه بین‌المللی‌سازی یوان^۶ ادامه یابد: «برای بهره‌برداری از مزایای جهانی‌سازی در حالی که از خطرات آن اجتناب کنیم، چین باید به تدریج و به صورت منظم بازار یوان را باز کند و از منطقه‌ای شدن شروع کند.» در رابطه با تنش میان منطقه‌ای‌سازی و بین‌المللی‌سازی، او واضح ساخت که چین «هدف بهینه بین‌المللی‌سازی کامل یوان را دنبال

۱. Sohn

۲. Masahiro Kawai

۳. Li Yang

۴. CASS

۵. Xia Bin

۶. RMB

نمی‌کند»، بلکه هدفی فرعی‌تر را دنبال می‌کند که «منطقه‌ای‌سازی تدریجی ارز» است (چاینا تودی^۱، ۲۰۰۹).

امروزه، به شکلی تاریخی بی‌سابقه، به نظر می‌رسد دولت چین مصمم به بین‌المللی‌سازی کامل ارز خود است. ممکن است از آنجاکه هیچ سند رسمی حزبی درباره بین‌المللی‌سازی یوان^۲ وجود ندارد، برداشت شود که نمی‌توان از یک استراتژی برای بین‌المللی‌سازی یوان صحبت کرد. درواقع، هیچ اشاره مستقیمی به بین‌المللی‌سازی یوان در برنامه‌های پنج‌ساله وجود ندارد. بااین‌حال، در دولت چین توافق گسترده‌ای درخصوص هدف کلی بین‌المللی‌سازی یوان وجود دارد. چندین ارزیابی استراتژیک از این سیاست در داخل دستگاه دولتی چین در جریان است و برنامه‌ریزی دقیق برای آماده‌سازی مراحل لازم برای بهره‌برداری از آنچه که کارشناسان برجسته‌ای که نویسنده با آن‌ها مصاحبه کرده است، «فرصت تاریخی نادر» نامیده‌اند، در حال انجام است. با بررسی دقیق‌تر، برنامه‌های پنج‌ساله یازدهم و دوازدهم نیز حاوی عباراتی هستند که هدف از بین‌المللی‌سازی یوان را آشکار می‌کنند.

گزارش کارگروه اداره ارز دولتی^۳ از سال ۲۰۰۸، با لی دونگرون^۴، معاون فرماندار بانک مرکزی چین^۵ به‌عنوان نویسنده اصلی، دلایل، اهداف استراتژیک و ابزارهای دستیابی به بین‌المللی شدن گسترده‌تر یوان^۶ را تشریح کرده است. براساس این گزارش، «ترویج عملکرد صدور فاکتور و تسویه یوان، ضروری و برای چین مفید است». (گزارش کارگروه اداره ارز دولتی، ۲۰۰۹، ص. ۱). نویسندگان گزارش استدلال می‌کنند که چندین جنبه از بین‌المللی شدن یوان، به‌صورت یک رویکرد متمرکز از بالا به پایین، «به‌جای تلاش‌های خودجوش»، به‌عنوان «استراتژی‌های کلیدی برای تعمیق روند گشایش و ارتقای توسعه اقتصادی سالم و سریع [در چین]» تبدیل شده‌اند (همان). این گزارش چنین مسیری را «مفید برای تقویت استراتژی همکاری و ادغام منطقه‌ای [زیرا چین اکنون] در مرکز سیستم‌های اقتصادی کشورهای همسایه و مناطق» توصیف می‌کند.

۱. China Today

۲. RMB

۳. SAFE

۴. Li Dongrong

۵. PBoC

۶. RMB

از نظر اقدامات عملی، در اواسط سال ۲۰۰۸، در اوج بحران مالی جهانی، بانک مرکزی چین^۱ دو تصمیم مهم اتخاذ کرد: یکی کاهش قابل توجه دامنه نوسان نرخ مبادله یوان-دلار آمریکا-به صورت عملی تثبیت نرخ مبادله یوان در برابر دلار آمریکا از جولای ۲۰۰۷ تا ژوئن ۲۰۱۰- و دیگری ترویج فعال استفاده بین‌المللی از یوان، که با تسویه تجاری، به ویژه با اقتصادهای همسایه آغاز شد (هوانگ^۲، وانگ و فن^۳، ۲۰۱۴). گام قبلی مشابه اقدامات بانک مرکزی چین^۴ در طول بحران مالی آسیا در ۱۹۹۸/۱۹۹۷ بود. تصمیم تقویت بیشتر بین‌المللی شدن یوان مجموعه‌ای از سیاست‌های آزمایشی و هماهنگ را با پیامدهای گسترده ایجاد کرد که استفاده بین‌المللی از یوان را از ارز تسویه تجاری و سرمایه‌گذاری به ارزی با عملکرد ذخیره‌ای بسیار محدود سوق داد (هوتاری^۵، ۲۰۱۵).

در جولای ۲۰۰۹، زمانی که پکن یک طرح آزمایشی را برای استفاده از یوان به منظور تسویه تجاری راه‌اندازی کرد، این طرح در ابتدا به تجارت با اقتصادهای آسه‌آن و همچنین هنگ‌کنگ و ماکائو محدود بود. تنها پنج شهر در سرزمین اصلی چین شامل این طرح بودند: شانگهای، گوانگژو، شنژن، دونگوان و ژوهای. در اواسط سال ۲۰۱۰، پوشش این طرح به ۲۰ استان گسترش یافت. از آن زمان، مجوز تسویه تجاری با یوان به صورت کشوری و برای سایر شرکای تجاری گسترش داده شده است. ارزش کل تسویه تجاری با یوان پس از سال ۲۰۱۰ به طرز چشمگیری افزایش یافت و آسه‌آن همچنان یکی از مناطقی است که بالاترین سهم از تسویه تجاری با یوان را داراست.

در حالی که سطح بالایی از کنترل حفظ شده و آزادسازی حساب سرمایه با شرایط مالی داخلی به طور مداوم تنظیم می‌شود، محدودیت‌های مربوط به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و سرمایه‌گذاری پرتفوی (ورودی و خروجی) با توجه به استفاده از یوان کاهش یافته است. در

۱. PBoC

۲. Huang

۳. Wang and Fan

۴. PBoC

۵. Huotari

سال ۲۰۱۱، فرایندهای تأیید با اعلام طرح سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی یوان^۱ و ایجاد طرح سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی با یوان^۲ ساده‌سازی شدند.

با کاهش کنترل‌های سرمایه، مقامات چینی از رشد بازار اوراق قرضه مبتنی بر یوان در خارج از کشور، به‌ویژه در هنگ‌کنگ، که قبلاً در سال ۲۰۰۷ آزمایش شده بود، بیشتر حمایت کرده‌اند. از سال ۲۰۱۰، این «بازار اوراق قرضه»^۳ توجه بیشتری از سوی نهادهای مالی و شرکت‌ها به خود جلب کرده و با وجود عدم قطعیت‌ها، به‌طور ویژه به‌عنوان یک پلتفرم معتبر برای تأمین مالی شرکتی و دولتی در شرق آسیا و فراتر از آن شناخته می‌شود. همزمان با گسترش تسویه تجاری و سرمایه‌گذاری با یوان، سپرده‌های یوانی در هنگ‌کنگ به‌طور چشمگیری افزایش یافتند. بانک‌های هنگ‌کنگ از سال ۲۰۰۴ مجاز به افتتاح حساب‌های یوانی بودند، اما تنها از اواسط سال ۲۰۱۰، با معرفی طرح تسویه یوان، سپرده‌های یوانی به‌طور گسترده مورد استفاده قرار گرفتند.

جدول ۱۰-۳. زیرساخت‌های در حال ظهور جهانی یوان چین^۴: جهانی شدن مدل هنگ‌کنگ

کشورهای شریک، مراکز مالی (تا سال ۲۰۱۴)	زیرساخت RMB
۳۲ توافق‌نامه (به جدول ۱-۱۰، توضیح ۱ مراجعه کنید)	توافق‌نامه‌های مبادله ارز محلی
استرالیا، منطقه یورو، قزاقستان، مالزی، نیوزیلند، روسیه، سنگاپور، کره جنوبی، بریتانیا	معاملات مستقیم ارزها
استرالیا، کانادا، دوحه، فرانسه، آلمان، هنگ‌کنگ، بریتانیا، ماکائو، قطر، سنگاپور، کره جنوبی، تایوان	سهیمیه RQFII (۹۹ مجوز، مجموع ارزش > ۳۰۰ میلیارد یوان)
بانکوک، دوحه، فرانکفورت، هنگ‌کنگ، کوالالمپور، لندن، لوکزامبورگ، ماکائو، پاریس، سئول، سیدنی، سنگاپور، تایپه، تورنتو	سیستم شتاب (Clearing banks)

منبع: گردآوری نویسنده.

همراه با سایر اشکال همکاری دوجانبه در مسائل مالی و پولی، شبکه در حال گسترش توافق‌نامه‌های مبادله ارزی نیز فرصتی برای یادگیری سیاست‌های مرتبط با مدیریت پیوندهای

۱. RMB Outward Direct Investment

۲. RMB-FDI

۳. DimSum

۴. RMB

مالی فرامرزی فراهم می‌کند که این روند به آرامی یک زیرساخت جهانی یوان^۱ ایجاد می‌کند که چین را به دیگر اقتصادها و مراکز مالی بین‌المللی متصل می‌سازد. همکاری بانک مرکزی چین^۲ با سایر مراکز خارج از کشور اساساً مدل هنگ‌کنگ را با تغییرات جزئی مطابق با شرایط محلی تقلید می‌کند. این همکاری که شامل یک توافق‌نامه مبادله، ترتیبات شبکه تبادل اطلاعات بین بانکی و سهمیه سرمایه‌گذار نهادی خارجی واجد شرایط^۳ است، ماهیت آزمایشی رویکرد چین در پیوندهای مالی فرامرزی را برجسته می‌کند. در مارس ۲۰۱۵، مقامات چینی آزمایش دیگری را آغاز کردند که طی آن ۲۰ مؤسسه مالی منتخب شروع به آزمایش سیستم پرداخت‌های بین‌المللی چین^۴ کردند. این سیستم امکان پرداخت‌های جهانی یوان را فراهم و تسهیل می‌کند و یک لایه دیگر به آزمایش‌های خارج از کشور که در مراکز مالی جهانی بومی‌سازی شده‌اند، اضافه می‌کند.

نگاهی به آینده

در کل به نظر می‌رسد که چین همچنان در حال آزمایش است، اما به‌طور گسترده عناصر کلیدی نقشه راه خود برای مهندسی ژئواکونومی در حوزه مالی را شناسایی کرده است. فهرست زیر اولویت‌های سیاست اقتصادی خارجی چین را نشان می‌دهد: ابزارهای مالی چندجانبه و نیمه‌عمومی جدید و بلندپروازانه، تأمین نقدینگی بحران در سطح قابل توجه از طریق ترتیبات منطقه‌ای و جانبی، بین‌المللی‌سازی ارز با داشتن نقش برجسته برای منطقه. فرایند یادگیری که سیاست‌های مرتبط چین را مشخص می‌کند، نه تنها به جزئیات فنی ترتیبات مالی بین‌المللی و تبادلات نظارتی مربوط می‌شود، بلکه همان‌طور که وانگ هونگ‌ینگ^۵ بیان می‌کند، چین همچنین در حال بررسی این موضوع است که «چگونه وزن اقتصادی جدید خود را به رهبری مشروع و مؤثر تبدیل کند» (وانگ، ۲۰۱۴، ص. ۵).

1. RMB

2. PBoC

۳. RQFII

4. CIPS

۵. Wang Hongying

۶. Wang

یکی از جنبه‌های جالب توجه که احتمالاً تعیین‌کننده موفقیت تعامل ژئواکونومی چین و بین‌المللی‌سازی مالی آزمایشی آن خواهد بود، پتانسیل حمایت متقابل میان امنیت مالی، توسعه و ترتیبات ارزی است.

در حالی که تسویه تجاری یوان و توافق‌نامه‌های مبادله دوجانبه ارزی تاکنون هیچ «پیامد حکمرانی» چندجانبه و منطقه‌ای ایجاد نکرده‌اند، تلاش‌هایی برای حرکت به سمت اشکال نهادی‌تر همکاری در چارچوب بریکس (که چین آن را در سال ۲۰۱۱ پیشنهاد داد)، چین و آسه‌آن، و همچنین آسه‌آن به‌علاوه سه^۱ وجود دارد. تصمیم پکن برای پیشبرد بین‌المللی‌سازی یوان، فرصتی را برای چین فراهم کرد تا نقش فعال‌تری در فرایند همکاری مالی و ارزی منطقه‌ای در آسیای شرقی ایفا کند. نکته قابل توجه این است که نخست‌وزیر لی کچیانگ^۲ در سال ۲۰۱۳ از امکان یکپارچگی همکاری مالی و ارزی در چارچوب آسه‌آن به‌علاوه سه^۳ و سازوکار چندجانبه چانگ‌مای^۴ حمایت کرد. این توسعه، که در بحبوحه پیشرفت سریع بین‌المللی‌سازی یوان رخ داد، می‌تواند نظم منطقه‌ای را به عمیقاً متحول کند.

با پیروی از اصول «پیشرفت تدریجی و منظم» و «کنترل ریسک» (بانک مرکزی چین، ۲۰۱۴)، ابتکارات چینی‌ها تاکنون شیوه انجام معاملات واقعی و مالی منطقه‌ای را به شکلی عمیق تغییر داده است، به گونه‌ای که اشکال نهادی‌تر همکاری پولی منطقه‌ای از ابتدا به‌طور اساسی متفاوت آغاز خواهند شد.

در بسیاری از ابتکارات جدید تأمین مالی خارجی، تلاش‌هایی را شاهد هستیم که در راستای هم‌سویی با پروژه گسترده‌تر بین‌المللی‌سازی یوان انجام می‌شوند. این تلاش‌ها اهمیت آن‌ها را برای دیپلماسی مالی جدید چین تقویت می‌کند. در سال ۲۰۱۵، بانک مرکزی چین^۵ با اعلامیه‌ای که هدف بلندمدت «بین‌المللی‌سازی یوان» را به‌عنوان یک هدف رسمی سیاست‌گذاری تثبیت کرد، به پروژه‌های «کمربند اقتصادی جاده ابریشم جدید» و «جاده ابریشم دریایی قرن ۲۱» نیز اشاره کرد. این دو پروژه، که به‌شدت بر ابزارهای جدید تأمین

1 APT

۲. Li Keqiang

۳. APT

۴. CMIM

5. PBoC

مالی خارجی متکی هستند، دامنه استفاده از یوان در مبادلات برون‌مرزی را گسترش داده و همکاری‌های ارزی را تقویت خواهند کرد (هونگ^۱، ۲۰۱۵). به گزارش یک خبرگزاری شینهوا، «کارشناسان معتقدند که ابتکار جاده ابریشم، بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی، صندوق جاده ابریشم، و بسته توسعه بانک بریکس نه تنها شامل مؤسسات مالی داخلی می‌شوند، بلکه به ترویج بین‌المللی‌سازی یوان نیز کمک می‌کنند» (شینهوا^۲، ۲۰۱۵).

تحلیل فوق نشان می‌دهد که سیاست‌گذاران چینی مجبور نیستند بین یکپارچگی کامل و انزوای مالی یکی را انتخاب کنند. توسعه پروفایل ژئواکونومی چین براساس یادگیری سیاستی فشرده و آزمون و خطای کم‌ریسک با راه‌حل‌های نوآورانه حکمرانی است که امکان حفظ درجه بالاتری از خودمختاری را فراهم می‌کند و هدایت استراتژیک دولت را با شیوه‌های مبتنی بر بازار ترکیب می‌کند. مخزن‌های نقدینگی بحران که به صورت مستقل اداره می‌شوند، بین‌المللی‌سازی ارز که در چارچوب سیستمی با حساب سرمایه مدیریت شده انجام می‌شود، و هدایت مازاد درآمد سرمایه‌گذاری از طریق ابزارهای تأمین مالی خارجی که به تدریج مسیر خصوصی‌سازی دارایی‌های خارجی را هموار می‌کنند، ممکن است بسیار فراتر از پدیده‌های گذرا باشند. این اقدامات نه تنها عامل محدودکننده توسعه مالی داخلی شکننده چین را برای حضور ژئواکونومی آن برجسته می‌کنند، بلکه تاحدی بیانگر یک چشم‌انداز جایگزین در حال تکامل برای سازماندهی سیاست اقتصادی خارجی در یک بستر منطقه‌ای هستند.

۱. Hong

۲. Xinhua

منابع

- Blackwill, R. D. and Tellis, A. J. (2015) 'Revising U.S. Grand Strategy Toward China', *Council on Foreign Relations*, Council Special Report No. 72, March. Available at: http://carnegieendowment.org/files/Tellis_Blackwill.pdf, accessed 1 December 2016.
- Chang, J. (2016) 'Keynote Speech at the 6th Asia Research Forum CMIMAsian Multilateralism and Cooperation', 1 July. Available at: www.amroasia.org/keynote-speech-by-dr-junhong-chang-amro-director-at-the-6thasia-research-forum-cmim-asian-multilateralism-and-cooperation/, accessed 1 December 2016.
- Chin, G. (2014) 'The BRIC-led Development Bank: Purpose and Politics beyond the G20', *Global Policy*, 5, 3, pp. 366–373.
- Chin, G. and Helleiner, E. (2008) 'China as a Creditor: A Rising Financial Power?', *Journal of International Affairs*, 62, 1, pp. 87–102.
- China Daily. (2014) 'Policy Banks to Lead Silk Road Infrastructure Fund', *China Daily*, 5 November. Available at: http://usa.chinadaily.com.cn/epaper/2014-11/05/content_18873053.htm, accessed 15 March 2015.
- China Today. (2009) 'China Tries RMB Regionalization Measure', *China Today*, 19 June. Available at: www.chinatoday.com.cn/ctenglish/se/txt/2009-06/19/content_203295.htm, accessed 15 March 2015.
- Etzioni, A. (2016) 'The Asian Infrastructure Investment Bank: A Case Study of Multifaceted Containment', *Asian Perspective*, 40, 2, pp. 173–196.
- Fan, G. and Woo, W. T. (2005) "Sequencing" or "Parallel Partial Progression": Incoherence Cost and the Optimal Path of Institutional Transformation', *Social Sciences in China*, 27, 1, pp. 87–96.
- Heep, S. (2014) *China in Global Finance: Domestic Financial Repression and International Financial Power* (Cham: Springer).
- Heilmann, S. (2008) 'Policy Experimentation in China's Economic Rise', *Studies in Comparative International Development*, 43, 1, pp. 1–26.
- Heilmann, S., Moritz, R., Huotari, M. and Buckow, J. (2014) 'China's Shadow Foreign Policy: Parallel Structures Challenge the Established International Order', *Mercator Institute for China Studies*, China Monitor No. 18, 28 October. Available at: www.merics.org/fileadmin/user_upload/downloads/China-Monitor/China_Monitor_No_18_en.pdf, accessed 1 December 2016.

- Hong, C. (2015) 'It's official! PBoC Wording Formalises "RMB Internationalisation" Target', *Global Capital*, 21 January. Available at: www.globalcapital.com/article/pymb54c7h0g3/it39s-official-pbocwording-formalises-39rmb-internationalisation-39-target, accessed 15 March 2015.
- Huang, Y., Wang, D. and Fan, G. (2014) 'Paths to a Reserve Currency: Internationalization of the Renminbi and Its Implications', *Asian Development Bank Institute*, Working Paper No. 482, May. Available at: www.adb.org/sites/default/files/publication/156337/adb-wp482.pdf, accessed 21 November 2017.
- Huotari, M. (2015) 'Finding a New Role in East Asian Financial Order: China's Hesitant Turn towards Leadership', in Gottwald J-C., Harnisch, S. and Bersick, S. (eds), *China's International Roles: Challenging or Supporting International Order?* (London and New York: Routledge), pp. 145–168.
- Huotari, M. and Hanemann, T. (2014) 'Emerging Powers and Change in the Global Financial Order', *Global Policy*, 5, 3, pp. 298–310.
- Kahler, M. (2013) 'Rising Powers and Global Governance: Negotiating Change in a Resilient Status Quo', *International Affairs*, 89, 3, pp. 711–729.
- Lane, P. R. and Milesi-Ferreti, G. M. (2007) 'The External Wealth of Nations Mark II: Revised and Extended Estimates of Foreign Assets and Liabilities, 1970–2004', *Journal of International Economics*, 73, pp. 223–250.
- Li, K. (2013) 'Remarks by H. E. Li Keqiang Premier of the State Council of the People's Republic of China at the 16th ASEAN Plus Three Summit', 11 October. Available at: www.fmprc.gov.cn/mfa_eng/topics_665678/lkqzlcxdylrhlhy_665684/t1089852.shtml, accessed 15 March 2015.
- Mittelman, J. (2013) 'Global Bricolage: Emerging Market Powers and Polycentric Governance', *Third World Quarterly*, 34, 1, pp. 23–37.
- PBoC. (2008) 'Senior Official of the PBC Interviewed for PBC-BOK Currency Swap Agreement', *People's Bank of China*. Available at: www.pbc.gov.cn/publish/english/955/2043/20439/20439_.html, accessed 15 March 2015.
- PBoC. (2014) 'Treaty for the Establishment of a BRICS Contingency Reserve Arrangement', *People's Bank of China*. Available at: www.pbc.gov.cn/publish/english/955/2014/20140717154639176510565/20140717154639176510565.html, accessed 15 March 2015.
- SAFE Taskforce. (2009) 'The Use of the Renminbi for Trade and NonTrade Denomination and Settlement', *China Economist*. Available at: <https://s3.amazonaws.com/ProductionContentBucket/pdf/20100302195533.pdf>, accessed 15 March 2015.

- Sohn, I. (2008) 'Learning to Co-operate: China's Multilateral Approach to Asian Financial Co-operation', *The China Quarterly*, 194, June, pp. 309– 326.
- Sohn, I. (2013) 'Between Confrontation and Assimilation: China and the fragmentation of global financial governance', *Journal of Contemporary China*, 22, 82, pp. 630–648.
- Wang, H. (2014) "'Taoguang Yanghui" to "Yousuo Zuowei": China's Engagement in Financial Minilateralism', *Centre for International Governance Innovation*, CIGI Papers No. 52, December. Available at: www.cigionline.org/sites/default/files/cigi_paper_no52.pdf, accessed 15 March 2015.
- Xinhua. (2014) '央行：应急储备安排提高金砖国家国际话语权', *Xinhua*, 17 July. Available at: <http://rmb.xinhua08.com/a/20140717/1357690.shtml>, accessed 15 March 2015.
- Xinhua. (2015) '资本净输出趋势下人民币国际化迎最佳窗口期', *Xinhua*, 29 January. Available at: <http://rmb.xinhua08.com/a/20150129/1447874.shtml>, accessed 15 March 2015.
- Yu, Y. (2010) 'The Impact of the Global Financial Crisis on the Chinese Economy and China's Policy Responses', *Third World Network*, TWN Global Economy Series. Available at: www.twon.my/title2/ge/ge25.pdf, accessed 1 December 2016.
- Zhang, Y. (2014) 'With New Funds, China Hits a Silk Road Stride', *Caixin*. Available at: <http://english.caixin.com/2014-12-03/100758419.html>, accessed 15 March 2015.
- Zhou, L. and Leung, D. (2015) 'China's Overseas Investments, Explained in 10 Graphics', *World Resources Institute*, 28 January. Available at: www.wri.org/blog/2015/01/china%E2%80%99s-overseas-investmentsexplained-10-graphics, accessed 15 March 2015.

۱۱. وام‌دهی توسعه‌ای به‌عنوان سیاست مالی

دولتی؟

بررسی تطبیقی رویه‌های چین و ژاپن

مایکل ماتلین و برت گینز^۱

مقدمه^۲

ژاپن پس از اوج شکوفایی اقتصادی خود در اواخر دهه ۱۹۸۰، به بزرگترین منبع کمک‌های توسعه‌ای خارجی تبدیل شد. اگرچه ژاپن از آن زمان این موقعیت پیشرو را از دست داده است، اما هنوز یک قدرت بزرگ در تأمین مالی توسعه است و یکی از اعضای کلیدی کمیته کمک‌های توسعه (DAC) سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) به شمار می‌آید. بااین‌حال، روش‌های مورد علاقه ژاپن برای مشارکت در کمک‌های توسعه‌ای به‌طور مکرر هم از سوی اعضای OECD و هم از سوی دانشمندان حوزه کمک‌های توسعه مورد انتقاد قرار گرفته است. ژاپن متهم شده است که بیش از حد بر اهداف اقتصادی و تجاری خود متمرکز است و این موضوع به ضرر اهداف توسعه‌ای وسیع‌تر، مانند کاهش فقر و توسعه اجتماعی است (مثلاً لنگیستر، ۲۰۱۰؛ آراسه، ۱۹۹۵).

با ظهور سریع چین به‌عنوان یک بازیگر اصلی در صحنه کمک‌های توسعه، برخی از انتقادهایی که پیش‌تر به ژاپن اختصاص داشت، متوجه چین شده است (مثلاً براوتیگام، ۲۰۱۱). این روزها، چین بدون شک مهم‌ترین، پرگفت‌ووترین و جنجالی‌ترین اهداگران نوظهور^۳ است. چین تبدیل به هدفی برای همه کسانی شده است که نگران کاهش استانداردهای

۱. Mikael Mattlin and Bart Gaens

۲. نویسندگان از میکائیل ویگل و سورن شولوبین به خاطر نظرات مفیدشان در فرآیند نوشتن این فصل تشکر می‌کنند.

۳. emerging donors

وام‌دهی، عدم توجه کافی به نیازهای اجتماعی و محیطی، پایداری بدهی یا مسائل شفافیت و فساد هستند؛ از دموکراسی و حکمرانی خوب نیز نمی‌توان چشم‌پوشی کرد (رایلی، ۲۰۱۳). با افزایش عرض‌انداز چین، اهداف ژئواستراتژی ممکن برای کمک‌های توسعه‌ای آن نیز توجه بیشتری را جلب کرده است. مقایسه‌هایی بین دو پروژه بلندپروازانه چین، یعنی ابتکار کمربند و جاده و تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساختی آسیایی (AIIB) و طرح مارشال ایالات متحده انجام شده است. طرح مارشال برای بازسازی ژاپن و اروپا پس از جنگ کمک‌هایی با هدف گسترش و باز کردن بازارهایشان برای محصولات ایالات متحده و ادغام آنها در دامنه نفوذ خود ارائه داد. بنابراین، کمک‌های توسعه‌ای به‌عنوان یک مؤلفه بالقوه از ژئواکونومیک در نظر گرفته می‌شود که به‌طور کلی می‌تواند به‌عنوان «استفاده ژئواستراتژی از اهرم اقتصادی» درک شود (ویگل، ۲۰۱۶، ص. ۱۳۷؛ مقایسه کنید با تعریف یانگ، ۲۰۱۱، ص. ۱۴).

این فصل به مقایسه شیوه‌های ارائه «کمک خارجی» چین با شیوه‌های کمک‌های رسمی توسعه (ODA) ژاپن می‌پردازد.^۱ چین به‌طور سنتی کمک‌های خود را بر مبنای اصل عدم مداخله و همکاری‌های جنوب-جنوب بین کشورهای در حال توسعه ارائه کرده است. از آنجاکه چین عضو OECD-DAC نیست، در هنگام گزارش کمک‌ها، تعریف کمک‌های رسمی توسعه آنها را دنبال نمی‌کند و سیستم آماری کمک‌های خارجی آن هنوز در حال پیشرفت است. به دلایل تاریخی، چین از کمک‌های توسعه‌ای «غربی» سنتی پرهیز کرده و آن را چیزی متفاوت از آنچه چین انجام می‌دهد می‌داند. یعنی چالش‌های روش‌شناختی در مقایسه مستقیم کمک‌های توسعه رسمی ژاپن با کمک‌های توسعه‌ای چین وجود دارد.^۲

آیا انتقاداتی مبنی بر اینکه این دو کشور عمده‌تأ اهداف ملی خود را با کمک‌های توسعه‌ای خود دنبال می‌کنند، اعتباری دارد؟ تا چه اندازه می‌توان شیوه‌های وام‌دهی توسعه‌ای چین و ژاپن را به‌عنوان نوعی هنر دولت‌داری مالی در نظر گرفت که به دنبال ترویج اهداف

۱. در اسناد سیاستی خود، ژاپن از اصطلاحات «همکاری در توسعه» و کمک‌های توسعه رسمی استفاده می‌کند. چین از اصطلاح «کمک‌های خارجی» برای توصیف کمک‌های توسعه‌ای که به‌عنوان یک اهداکننده غیر DAC ارائه می‌شود، استفاده می‌کند.

۲. کیتانو و هارادا تلاش منظمی برای غلبه بر این چالش‌های روش‌شناختی انجام داده‌اند و کمک‌های چین را با کمک‌های توسعه رسمی، قابل مقایسه‌تر می‌سازند (کیتانو و هارادا، ۲۰۱۴).

ژئواستراتژی این کشورهاست؟ برای پاسخ به این سؤالات، ما از یک دیدگاه مقایسه‌ای استفاده می‌کنیم تا وام‌دهی توسعه‌ای چین و ژاپن را از سه زاویه بررسی کنیم: تفکر سیاستی، اشکال وام‌دهی و کشورهای دریافت‌کننده. ما از مفهوم هنر دولت‌داری مالی به‌عنوان یک ابزار قیاسی در تحلیل خود استفاده می‌کنیم.

این فصل به صورت زیر ساختار بندی شده است. ابتدا، ما مفهوم مدیریت مالی امور کشور که کلید مفهوم این فصل است را معرفی و به اختصار بحث می‌کنیم. سپس به سیر تاریخی تفکر سیاستی درباره کمک‌های توسعه‌ای در ژاپن و چین پرداخته و پس از آن بحث مقایسه‌ای در مورد اشکال وام‌دهی و کشورهای دریافت‌کننده کمک‌های ژاپنی و چینی انجام می‌دهیم. پیش از اینکه نتایج خود را بیان کنیم، به‌طور مختصر نقش ژاپن در بانک توسعه آسیایی (ADB) و نقش چین به‌عنوان بنیان‌گذار بانک سرمایه‌گذاری زیرساختی آسیا یا AIIB را مقایسه می‌کنیم.

مدیریت مالی امور کشور

ژاپن اغلب به‌عنوان یک غول اقتصادی اما یک کوتوله سیاسی توصیف شده است (لیم، ۲۰۰۸، ص. ۲۰۰؛ سودربرگ، ۲۰۰۵، صص. ۸-۱۰). ژاپن در امور بین‌المللی خود در دهه‌های اخیر، بیشتر به روش‌های اقتصادی و مالی متکی بوده است، تا به استفاده از نیروی نظامی. به‌طور مشابه، درحالی‌که قدرت نظامی قابل اندازه‌گیری چین به سرعت در حال رشد است، می‌توان گفت آنچه در مورد نقش بین‌المللی چین برجسته است، ترجیح استفاده از ابزارهای اقتصادی و مالی برای اعمال نفوذ است، نه ابزارهای نظامی. با توجه به این زمینه، استفاده از اصطلاح «قدرت مالی» برای توصیف این دو کشور منطقی است. سوزان استرنج یکی از اولین پژوهشگرانی بود که بر امور مالی به‌عنوان یک مؤلفه کلیدی قدرت بین‌المللی تمرکز کرد. در نظریه خود درباره قدرت ساختاری، استرنج چهار کانال اصلی قدرت را شناسایی کرد: امنیت، تولید، دانش و امور مالی که امور مالی بیشترین جنبه نادیده گرفته شده بود (استرنج، ۱۹۹۷ و ۲۰۰۴؛ کلیفت و روزموند، ۲۰۱۰). اخیراً، خوان زارات (۲۰۱۳) برهان آورده است که ایالات متحده با هدف قرار دادن زیرساخت‌ها و کانال‌های مالی بین‌المللی، تهدیدات تروریستی را مهار می‌کند و دقیقاً از همان چیزی استفاده می‌کند که استرنج مورد انتقاد قرار داده بود

یعنی تسلط (تاحدی پنهان) ایالات متحده بر سیستم مالی جهانی. با این حال، تا بحران مالی ۲۰۰۸، طول کشید تا مفهوم دیپلماسی مالی ابداع شود. استیل و لیتان (۲۰۰۸) با این مفهوم به آن جنبه‌هایی از دیپلماسی اقتصادی اشاره کردند که هدفشان تأثیرگذاری بر جریان‌های سرمایه بین‌المللی است. تا جایی که کمک‌های توسعه‌ای با هدف هدایت جریان‌های بین‌المللی سرمایه به‌گونه‌ای که به نفع اهداکننده باشد، فراهم شود، می‌توان آن را به‌عنوان شکلی از دیپلماسی مالی در نظر گرفت.

به‌تازگی آرمیتو و کاتادا با تمایز بین استفاده‌های دفاعی («سپر») و تهاجمی («شمشیر») از کشورداری مالی، مفهوم کشورداری مالی و هدف‌گیری دوجانبه در مقابل هدف‌گیری سیستماتیک و ابزارهای مالی یا پولی بیشتر، مفهوم کشورداری مالی را تدقیق کرده‌اند (آرمیتو و کاتادا، ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵). دوجانبه به موقعیت‌هایی اشاره دارد که یک دولت به دنبال تأثیرگذاری یا دفاع در مقابل انتخاب‌های دولت دیگر است، درحالی‌که سیستماتیک به تأثیرگذاری یا دفاع در برابر بازارهای جهانی اشاره دارد. به‌عنوان مثال، یک اقدام پولی دفاعی در زمینه دوجانبه می‌تواند استفاده از کنترل‌های سرمایه برای محافظت در برابر ارز یک همسایه قوی باشد، درحالی‌که ترویج بازارهای داخلی به‌عنوان منبعی از نفوذ جهانی، یک اقدام مالی سیستماتیک است (آرمیتو و کاتادا، ۲۰۱۵). به‌عنوان مثال، هوآتاری و هیپ (۲۰۱۶) ادعا کرده‌اند که چین به‌طور دفاعی از قدرت مالی استفاده کرده است. در این فصل، ما از چارچوب تحلیلی آرمیتو و کاتادا برای ارزیابی کمک‌های توسعه‌ای چین و ژاپن به‌عنوان نوعی از قدرت مالی استفاده می‌کنیم.

همان‌طور که کارترز و گرامونت (۲۰۱۳) نشان داده‌اند، یک بررسی اجمالی از تاریخچه تجربی کمک‌های رسمی توسعه نشان می‌دهد که این کمک‌ها به‌ندرت صرفاً به دلایل خیرخواهانه ارائه می‌شود. معمولاً در تصمیمات مربوط به ارائه کمک‌های توسعه‌ای رسمی، تمام انواع ملاحظات اقتصادی، سیاسی و استراتژیک نقش دارند. بنابراین، تعجب‌آور نیست که اولین کمک خارجی چین در دهه ۱۹۵۰ به کره شمالی ارائه شد. رابطه بین کمک‌های توسعه‌ای و اهداف سیاسی همواره دوطرفه و نسبتاً ناپایدار بوده است. ادعاهای گسترده‌ای وجود دارد که چین (یا برخی کشورهای دیگر) از امور مالی به‌عنوان ابزاری برای دستیابی به اهداف ژئواستراتژیک خود استفاده می‌کند. در برخی موارد، مانند رقابت دیپلماتیک جمهوری خلق

چین با جمهوری چین (تایوان)، شواهد کافی برای حمایت از این ادعاها وجود دارد (فارنسورث، ۲۰۱۱؛ وو و که، ۲۰۱۴؛ همچنین به فصل ۱۲ در این مجموعه مراجعه کنید). بااین‌حال، وقتی شواهد به دقت مورد بررسی قرار می‌گیرند، نتایج گرایش به مبهم بودن دارند، ازجمله در کمک‌های توسعه‌ای. اگر کمک‌های توسعه‌ای معمولاً ترکیبی از انگیزه‌های خیرخواهانه و خودخواهانه باشد (گاینس و وگت، ۲۰۱۵)، آنگاه چگونه باید قضاوت کرد که چه زمانی انگیزه‌های خودخواهانه غالب است؟

به‌ویژه در رابطه با کمکی که به جای ترویج حقوق فقیرترین‌ها براساس منافع اقتصادی هدایت می‌شود، می‌توان از سوابق مطالعاتی (مانند Action Aid، ۲۰۰۵؛ اوربی و ورسلیس، ۲۰۰۸؛ ریلین، ۲۰۱۳)، چندین معیار بالقوه را شناسایی کرد: حفظ نسبت بالایی از کمک‌های مرتبط با کالاها و خدمات از کشور اهداکننده، ترجیح وام‌هایی با نرخ بهره نسبتاً غیرتسهیلی به کمک‌ها یا وام‌های بدون بهره، هدف‌گیری کشورهای با درآمد متوسط به جای کشورهای با درآمد پایین و کم‌توسعه‌یافته، و تمرکز بیش از حد بر ارتباط کمک به استخراج منابعی که به کشور اهداکننده ارسال می‌شود. ادعاهای ملاحظات سیاسی که به انگیزه‌های کمک توسعه‌ای مربوط می‌شود، اثبات دشوارتری دارند. در بخش‌های بعدی، ما تحلیل خواهیم کرد که آیا و چگونه چین و ژاپن از کمک‌های توسعه‌ای به‌طور استراتژیک برای دستیابی به اهداف اقتصادی یا سیاسی استفاده می‌کنند.

تفکر سیاستی در مورد کمک‌های توسعه

در مورد مسیر تاریخی ارائه کمک‌های توسعه‌ای، چندین نکته کلی مشابه بین چین و ژاپن وجود دارد. هر دو کشور قبل از اینکه به اهداکنندگان بزرگ جهانی تبدیل شوند، خود دریافت‌کننده کمک‌های بین‌المللی در مقیاس وسیع بودند. ژاپن بین سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۷، ۳۴ وام از بانک جهانی دریافت کرد که همه آن‌ها تا سال ۱۹۹۰ بازپرداخت شدند (واتانابه، ۲۰۰۵). چین نیز مشتری بزرگ بانک جهانی بوده است. هر دو کشور ابتدا کمک‌های خود را عمدتاً به کشورهای همسایه ارائه کردند و تنها بعداً به قاره‌های دیگر مانند آفریقا روی آوردند. ژاپن از طریق همکاری اقتصادی، عمدتاً وام‌های رسمی بزرگ برای پروژه‌های توسعه منابع طبیعی در کشورهای درحال توسعه، کمک می‌کرد، بخشی از این کمک‌ها برای تأمین

واردات مواد خام به ژاپن بود. به همین ترتیب، چین سعی کرده است منافع اقتصادی خود را با ارائه کمک‌های خارجی به‌عنوان بخشی از همکاری اقتصادی گسترده‌تر تأمین کند. جالب است که ژاپن به‌طور فزاینده‌ای سعی دارد تا به‌ویژه در آفریقا، با بازنگری در مدل قبلی همکاری اقتصادی خود، با چین رقابت کند.

از نظر تفکر سیاسی، عناصر مشترکی نیز وجود دارد. هر دو کشور منافع ملی خود و خودکفایی کشورهای دریافت‌کننده را به‌عنوان نقاط شروع برای کمک‌ها در نظر می‌گیرند و بر ایجاد مشارکت‌های اقتصادی و سیاسی بلندمدت تمرکز می‌کنند. این مشارکت‌ها معمولاً با کشورهای با درآمد متوسط (MICS) است که هدف آن‌ها توسعه اقتصادی و ساخت زیرساخت‌ها است. تأکید کمتری بر اهداف انسانی و اجتماعی-اقتصادی مستقیم، مانند حفاظت از محیط زیست، برابری جنسیتی و کاهش فقر وجود دارد. به دلایل مختلف، هر دو کشور به‌طور تاریخی از برداشت‌هایی که نشان‌دهنده مداخله در امور داخلی کشورهای دریافت‌کننده باشد پرهیز کرده‌اند.

در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و پس از رشد سریع اقتصادی ژاپن، کمک‌های رسمی توسعه‌ای (ODA) این کشور افزایش یافت. با انتقال تولید به سایر نقاط آسیا و واردات منابع طبیعی از آن کشورها، افزایش پرداخت‌های انتقالی به جبران نتایج منفی تجارت ژاپن (به‌ویژه تأثیرات زیست‌محیطی و اجتماعی آن و عدم توجه به نیازهای اساسی انسانی) کمک کرد. به‌عنوان بخشی از نتیجه فرایند منطقه‌ای شدن اقتصادی، توسعه زیرساخت‌ها به ابزاری ضروری و مفید برای شرکت‌های ژاپنی تبدیل شد تا به بازارهای محلی دست یابند (واتانابه، ۲۰۰۵). به گفته دولت، مدل کمک‌های رسمی توسعه ژاپن براساس تجربیات تاریخی خود این کشور است. همان‌طور که ژاپن توسعه پس از جنگ خود را بر بازسازی اقتصادش تمرکز کرد، کمک‌های رسمی توسعه‌ای ژاپن نیز بر توسعه زیرساخت‌ها و توانمندسازی، متمرکز است تا به کشورهای دریافت‌کننده کمک کند تا یک اقتصاد بازار کارآمد را ایجاد کنند. همان‌طور که از منشور ۲۰۰۳ کمک‌های رسمی توسعه‌ای ژاپن برمی‌آید، برای ژاپن، همیشه ضروری بوده است که دریافت‌کنندگان کمک خودکفا شوند و مسئول توسعه خود باشند.^۱

۱. دولت ژاپن اولین منشور کمک‌های رسمی توسعه خود را در سال ۱۹۹۲ صادر کرد و در سال ۲۰۰۳ آن را برای مقابله با چالش‌های جدید توسعه مانند ایجاد صلح، در آن بازنگری کرد.

در حال حاضر، ژاپن تقریباً ۷ درصد، یا ۱/۱۲ میلیارد دلار آمریکا، از کل کمک‌های رسمی توسعه‌ای خالص خود را به کمک‌های انسانی اختصاص می‌دهد (MOFA ۲۰۱۶، ص. ۲۱۵، نمودار ۱۷). معرفی مفهوم امنیت انسانی به فلسفه توسعه ژاپن در منشور ۲۰۰۳، فقر را به‌عنوان بعدی جدید به رویکردی که به‌طور سنتی بر رشد اقتصادی متمرکز بود، اضافه کرد. ژاپن فعالانه تلاش کرده است تا بین کمک، همکاری اقتصادی و ترویج منافع ملی هم‌افزایی ایجاد کند. این رویکرد، تحت عنوان «منافع ملی روشن‌گرانه»، صراحتاً به دنبال آن است که پیگیری منافع ژاپن و منافع عمومی جهانی را به‌گونه‌ای هم‌پوشان و متقابل قرار دهد. استفاده استراتژیک اخیر از کمک‌های رسمی توسعه به‌عنوان ابزاری برای ترویج امنیت منطقه‌ای نشان‌دهنده این است: در تلاشی برای متعادل کردن حضور فزاینده چین در شرق آسیا، ژاپن از کمک‌های رسمی توسعه برای افزایش کمک‌های اقتصادی و همکاری دریایی با کشورهای جنوب شرق آسیا، به‌ویژه با اندونزی، فیلیپین و ویتنام استفاده کرده است.

با وجود اینکه چین به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین بازیگران در عرصه کمک ظاهر شده است، همچنان نسبت به کمک‌های توسعه‌ای سنتی (چیزی که آن را با کشورهای غربی مرتبط می‌داند) دوپهلو عمل می‌کند. چین OECD/DAC را به‌عنوان «باشگاه ثروتمندان» می‌بیند که به آن تعلق ندارد. حتی پژوهشگران چینی برای ایجاد تمایز معنایی بین کمک‌های خارجی (توسعه) غربی و کمک‌های چینی به کشورهای خارجی، همت گمارده‌اند (ژانگ، ۲۰۰۹). البته، نسخه انگلیسی جدیدترین گزارش رسمی از کمک‌های چین تحت عنوان «کمک‌های خارجی چین» منتشر شده است.

اهداف سیاسی کلی برای کمک‌های توسعه‌ای چین ناشی از تجربیات تاریخی مشترکی است که چین با بسیاری از کشورهای درحال توسعه به اشتراک می‌گذارد. این انگیزه‌ها باعث شده است که رهبران چینی، از زمان «هشت اصل» مشهور نخست‌وزیر ژو آن‌لای در سال ۱۹۶۴، تأکید کنند که در تعامل با سایر کشورهای درحال توسعه، نه هیچ شرایطی را تحمیل می‌کنند و نه هیچ لطفی درخواست می‌کنند. به‌طور کلی، دولت چین اغلب کمک‌های خود را در زمینه همکاری جنوب-جنوب (داوایس و همکاران، ۲۰۰۸) قرار می‌دهد، جایی که کمک تنها یکی از اجزای روابط اقتصادی است و اغلب ثانویه و پشتیبان تجارت و سرمایه‌گذاری منظم است. در نتیجه، کمک‌های چین نیز اغلب به سمت توانمندسازی و توسعه زیرساخت‌ها

(فاستر و همکاران، ۲۰۰۸) هدایت می‌شود و تحت تأثیر ایده‌های مشابه خودکفایی است که ژاپن نیز ترویج کرده است.

همچنین در سال ۱۹۷۲، یک نماینده چینی در سازمان ملل استدلال کرد که هدف کمک‌های دوجانبه و چندجانبه باید کمک به کشورهای دریافت‌کننده برای عمل به‌طور مستقل و توسعه اقتصاد خود به شیوه‌ای خودکفا باشد (به نقل از شیونگ، ۲۰۱۰). این پیام قطعاً برای بسیاری از کشورهای درحال توسعه جذاب است، که سال‌ها به اهداکنندگان غربی گفته‌اند که نمی‌خواهند همیشه به کمک‌های توسعه‌ای وابسته باشند، بلکه امیدوارند سرمایه‌گذاری خارجی دریافت کنند تا ساختارهای اقتصادی را توسعه دهند و بتوانند در شرایط عادلانه تجارت کنند.

قالب‌های وام‌دهی

فلسفه کمک‌های رسمی توسعه (ODA) ژاپن به‌شدت ریشه در یک استراتژی مبتنی بر بازار دارد. از کمک‌های دوجانبه ODA ژاپن، ۴۸/۹ درصد به زیرساخت‌های اقتصادی (عمدتاً ارتباطات، حمل‌ونقل و انرژی) اختصاص می‌یابد، درحالی‌که تنها ۱۷/۱ درصد به زیرساخت‌های اجتماعی (آموزش، بهداشت، محیط زیست و سلامت) اختصاص داده می‌شود (MOFA 2016, p. 215 chart IV-17). این فلسفه ODA همچنین منجر به تأکید بر وام‌های با بهره کم و بلندمدت به جای کمک‌های بلاعوض شده است. برای ژاپن، این عمل نه‌تنها اطمینان حاصل کرده که منابع به‌طور مؤثرتری استفاده می‌شوند، بلکه پایداری برنامه همکاری‌های توسعه‌ای خود را نیز تقویت کرده است.

ترجیح ژاپن برای ارائه وام‌ها به جای کمک‌های بلاعوض، ریشه در تجربیات خود این کشور دارد. به‌عنوان مثال، در دوره ۱۹۷۹-۲۰۰۷، بخش عمده‌ای از ODA کمک‌های رسمی توسعه‌ای ژاپن به چین شامل کمک‌هایی از قبیل اعطا وام بود. ژاپن در سال ۲۰۰۸ ارائه وام‌های ینی به چین را متوقف کرد، اما وام‌های معوقه تا ۱/۶ تریلیون ینی (۱۵/۷ میلیارد دلار آمریکا) هنوز باید به‌تدریج پرداخت شوند. براساس آمارهای اخیر، ژاپن در سال ۲۰۱۴ وام‌هایی به مبلغ ۷/۴ میلیارد دلار آمریکا به کشورهای دیگر ارائه کرده است (MOFA ۲۰۱۶، ص. ۳۳). در سال ۲۰۱۳ ژاپن از نظر مبلغ کل کمک‌های رسمی توسعه‌ای (ODA) دومین

ارائه‌دهنده بزرگ در سطح جهان بود، اما از نظر خالص کمک‌ها (پس از کسر بازپرداخت‌ها) در رتبه چهارم قرار داشت درحالی‌که چین در هر دو معیار (کل کمک‌ها و کمک‌های خالص) در رتبه ششم قرار دارد. (کیتانو و هارادا، ۲۰۱۴، صص. ۱۱ و ۱۹-۲۰)

در سال‌های اخیر، چین به‌عنوان یک منبع عمده از تأمین مالی دوجانبه برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه ظهور کرده است.^۱ براساس برخی گزارش‌ها، وام‌دهی بانک صادرات و واردات چین و بانک توسعه چین به کشورهای در حال توسعه از وام‌دهی بانک جهانی پیشی گرفته است (مانند سندرسون و فرسیث، ۲۰۱۳). دوبرا براتیگام بر این باور است که وام‌های مشروط، یا «بسته‌های تأمین مالی» با عنصر مشروط، تنها بخش کوچکی از تمام وام‌های دوجانبه چین را تشکیل می‌دهند (براتیگام، ۲۰۱۱). بخش عمده‌ای از وام‌دهی چین براساس شرایط تجاری است (ماتلین و نوجونن، ۲۰۱۵). بالین‌حال، در میان مواردی که در تعریف محدود چین از کمک‌های خارجی قرار می‌گیرند، بیش از نیمی به صورت وام‌های مشروط است. بنابراین، ترجیح چین در استفاده از وام‌ها در کمک‌های خارجی حتی از ژاپن نیز بیشتر است (ر.ک. نمودار ۱-۱۱).

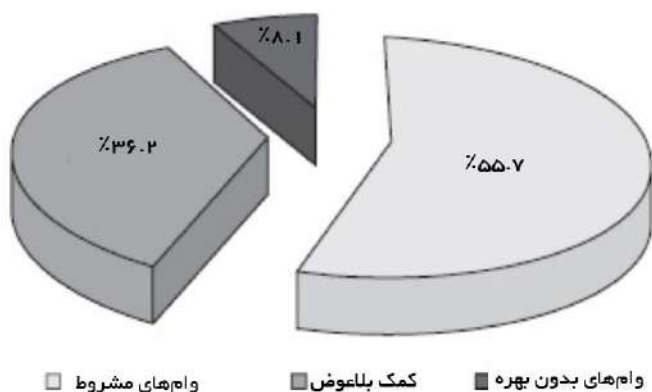
دولت چین اغلب بین کمک‌های رسمی توسعه و اعتبار صادراتی، یعنی تسهیلات وام ارائه شده به یک صادرکننده توسط بانکی در همان کشور، تمایز روشنی قائل نمی‌شود. بیشتر آنچه که برای ناظر خارجی ممکن است به‌عنوان کمک توسعه‌ای چین به نظر برسد، با تعاریف عمومی کمک‌های رسمی توسعه مطابقت ندارد، بلکه اعتبار صادراتی یا اشکال دیگر تأمین مالی رسمی با یا بدون برخی از عناصر تسهیلاتی است (براتیگام، ۲۰۱۱). تأمین مالی دوجانبه چین اشکال متعددی به خود می‌گیرد. علاوه بر وام‌های مشروط، مؤسسات مالی چینی همچنین اعتبار خریداران ترجیحی، اعتبار فروشندگان صادرات، اعتبار مختلط، وام‌های مبتنی بر منابع و خطوط اعتباری ارائه می‌دهند (پارلمان اروپا، ۲۰۱۱). بخش عمده‌ای از این اعتبارها به خرید از چین مرتبط است.

کمک‌های مشروط در کمک‌های توسعه‌ای ژاپن نیز نقش مهمی ایفا کرده است. کمک مشروط بدین معناست که «اختیار اعطایی همراه با این شرط است که کشور بهره‌بردار، کالاها یا خدمات مرتبط با یک پروژه توسعه‌ای را از تأمین‌کنندگان کشور اهداکننده خریداری کند»

۱. کمک‌های دوجانبه چین بسیار بیشتر از کمک‌های چندجانبه آن است (کیتانو و هارادا، ۲۰۱۴).

است (اوربی و ورسلوویس، ۲۰۰۸، ص. ۸۰). مشروط کردن کمک، این سؤال را مطرح می‌کند که ذینفعان اصلی کمک‌ها چه کسانی هستند. همانطور که اوربی و ورسلوویس (۲۰۰۸) اشاره کردند، کمک مشروط هزینه‌های پروژه‌های توسعه را ۲۰-۳۰ درصد افزایش می‌دهد و سیستم‌های تولید محلی را کنار می‌گذارد. برای برخی، کمک مشروط به‌عنوان کمک فانتوم شناخته می‌شود، به این معنا که این کمک‌ها در سیستم کمک‌رسانی به سمت اهدافی غیر از بهبود اساسی‌ترین حقوق اقتصادی و اجتماعی مردم ساکن در فقیرترین کشورها منحرف می‌شوند.

نمودار ۱۱-۱. قالب‌های کمک خارجی چین



منبع: شورای دولتی بانک خلق چین ۲۰۱۴.

در زمینه کمک‌های توسعه جهانی، افزایش کلی در کمک‌های بدون قید و شرط مشاهده شده است: از ۴۶ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۷۶ درصد در سال ۲۰۰۷ (Action Aid ۲۰۱۱). گزارشی از سال ۲۰۰۹ میانگین کمک‌های مشروط را ۸۲ درصد اعلام کرد (کلای و همکاران، ۲۰۰۹). از دهه ۱۹۸۰، ژاپن نیز وابستگی خود به وام‌های مشروط را کاهش داده است. در سال ۱۹۸۷، کمک‌های بلاعوض ژاپن که به صورت کامل یا جزئی مشروط بودند ۴۸ درصد از کل کمک‌های توسعه‌ای رسمی دوجانبه ژاپن را تشکیل می‌داد. آمار رسمی کنونی نشان می‌دهد که تنها حدود ۱۰ درصد از کمک‌های دوجانبه ژاپن مشروط است (MOFA 2016، ص. ۲۵۶). بااین‌حال، این آمار تمام داستان را نمی‌گوید، زیرا همچنین مجموعه‌ای از شیوه‌های غیررسمی مشروط وجود دارد که به نفع شرکت‌های مستقر در کشورهای اهداکننده است.

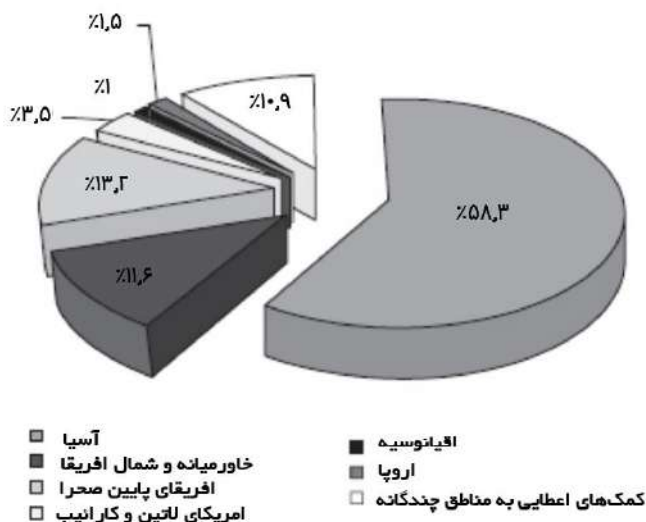
براساس یک مطالعه در سال ۲۰۱۲ توسط یورو داد (۲۰۱۲)، ۶۰ درصد از کمک‌های جهانی هنوز به‌طور غیررسمی مشروط به استفاده از شرکت‌های اهداکننده است. در کمک‌های چین، معمولاً شرایط خاصی مربوط به پروژه‌ها وجود دارد. به‌عنوان مثال، بانک اکسیم چین معمولاً الزام می‌کند که حداقل ۵۰ درصد از کالاها و خدمات در وام‌های تخفیفی آن، از پیمانکاران چینی تأمین شود (ماتلین و نوجن، ۲۰۱۵؛ نور، ۲۰۱۱).

کشورهای وام‌گیرنده

به‌طور معمول، ژاپن در عوض تمرکز بر کشورهای کم‌درآمد (LDCs) و کاهش فقر، بیشتر بر کشورهای با درآمد متوسط (MICs) متمرکز بوده است (OECD 2014، ص. ۴۳). به‌عنوان مثال، در سال ۲۰۱۲، ۷۲ درصد از کمک‌های رسمی توسعه‌ای خالص ژاپن به MICها اختصاص یافت، که به‌طور قابل توجهی بالاتر از میانگین DAC معادل ۵۴ درصد است (OECD 2014، ص. ۹۵، جدول B.3). علاوه‌براین، اگرچه در سال ۲۰۱۴، ژاپن ۲۵ درصد از کل کمک‌های توسعه‌ای خالص خود را به LDCها اختصاص داد، پنج کشور اصلی دریافت‌کننده کمک‌های توسعه‌ای خالص ODA شامل ویتنام، هند، اندونزی، فیلیپین و تایلند بودند که همگی کشورهایی هستند که در نزد ژاپن از نظر ژئوپلیتیک و در تلاش برای مقابله با چین اهمیت دارند (MOFA 2016، ص. ۲۱۲، نمودار IV-14). تمایل تاریخی ژاپن به تمرکز بر روی کشورهای نزدیک به خود تا به امروز معتبر باقی مانده است، هرچند که برخی تنوع‌ها نیز رخ داده است (نمودار ۲-۱۱).

ژاپن همچنان بزرگ‌ترین اهداکننده در منطقه آسیای کلی باقی مانده و ۴۷/۴ درصد از کل کمک‌ها را تأمین می‌کند (MOFA 2016، ص. ۲۵۴، نمودار IV-27) با این حال، با خروج شرکای توسعه سنتی آسیایی از شمول کمک‌های اقتصادی مستقیم، جنوب آسیا و آفریقا به‌ویژه از نظر کمک خالص در حال افزایش اهمیت هستند. سیاست فعال‌تر ژاپن نسبت به این مناطق نشان‌دهنده تلاشی برای همگام شدن با حضور قوی چین در آنجا است (شارما، ۲۰۱۶).

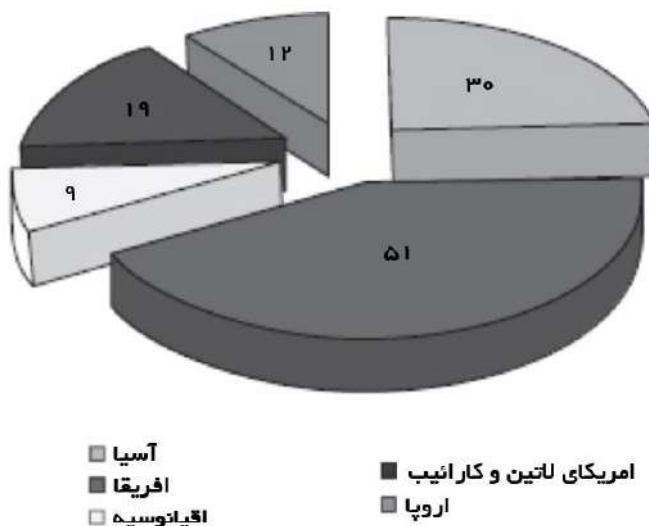
نمودار ۱۱-۲. توزیع منطقه‌ای کمک‌های رسمی توسعه ژاپن در سال ۲۰۱۴



منبع: MOFA 2016، ص. ۱۲۷، نمودار III-7

چین نیز بخشی از وام‌های مشروط خود را به کشورهای با درآمد بالا و به بخش‌های تجاری دارای سود مانند معدن و ارتباطات از راه دور اختصاص می‌دهد (ژو، ۲۰۰۸؛ متلین و نوجن، ۲۰۱۱). این موضوع منجر به اتهاماتی در درون سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) شده است که تأمین مالی رسمی به صادرکنندگان چینی مزیت رقابتی ناعادلانه‌ای می‌دهد. طبق دستورالعمل‌های توافق‌شده تحت نظارت OECD، کشورها تنها می‌توانند وام‌های مشروط را به پروژه‌های غیرقابل سود تجاری ارائه دهند. چین اولویت‌بندی روشنی در مورد اینکه به کدام کشورها کمک می‌کند، ندارد. درحالی‌که اسناد سیاستی چین به کمک به کشورهای با درآمد پایین اشاره می‌کند (به‌عنوان مثال، شورای دولتی جمهوری خلق چین، ۲۰۱۴)، در عمل چین به اکثر کشورهای غیر-OECD، از جمله بسیاری از کشورهای اروپایی کمک و وام می‌دهد (نمودار ۱۱-۳). این موضوع بسیار متفاوت از بسیاری از کشورهای کوچک اروپایی است که به‌عنوان تأمین‌کنندگان کمک‌های توسعه‌ای تمایل دارند بر روی مجموعه‌ای محدود از کشورهای شریک مانند کشورهای خاص LDC تمرکز کنند.

نمودار ۱۱-۳. کمک خارجی چین براساس تعداد کشورهای دریافت‌کننده در هر منطقه



منبع: شورای دولتی بانک خلق چین، ۲۰۱۴

این کمبود اولویت‌بندی تا حدی ناشی از لفاظی‌های سیاستی چین است که تأکید می‌کند به شرطی که کشورهای دریافت‌کننده، اصل چین واحد را به رسمیت بشناسند و روابط دیپلماتیک خود را با جمهوری خلق چین (PRC) حفظ کنند، واجد شرایط دریافت کمک‌های مالی چین هستند. ارائه کمک و وام به این شکل غیرمنظم و همچنین نبود برنامه‌ریزی و رویه‌های بودجه‌بندی مناسب برای ارائه کمک، در داخل چین نیز مورد انتقاد قرار گرفته است؛ معمولاً رهبران چینی در سفرهای خود وعده مقادیر زیادی وام و کمک را می‌دهند.^۱

مسئله تداخل و اهداف ژئواستراتژی

ژاپن همواره محتاط بوده است که به‌عنوان مداخله‌گر در امور داخلی کشورهای کوچک‌تر دریافت‌کننده کمک‌های رسمی توسعه‌ای تلقی نشود؛ به‌ویژه به این دلیل که توسعه‌طلبی ژاپن در دوران جنگ در شرق آسیا همچنان یک موضوع حساس است. بااین‌حال با وجود حساسیت توکیو به ادعاهای دخالت سیاسی، کمک‌های رسمی توسعه این کشور بدون اهداف سیاسی نیست. به‌طور مثال، منشور کمک‌های رسمی توسعه ژاپن تأکید می‌کند که «باید

۱. مباحثه با یک اقتصاددان چینی در شانگهای، ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۶.

توجه کامل به تلاش‌ها برای ترویج دموکراتیزه کردن و معرفی یک اقتصاد مبتنی بر بازار و وضعیت مربوط به حفاظت از حقوق و آزادی‌های اساسی انسانی در کشور دریافت‌کننده معطوف شود». ژاپن به‌عنوان یک محرک مثبت تغییرات سیاسی کمک کرده و اصلاحات اقتصادی را به منظور دستیابی به پیشرفت به سمت دموکراسی پیش برده است، یعنی ژاپن از شرط‌گذاری مثبت استفاده کرده و وعده مزایایی را در صورت تحقق شرایط خاصی از سوی یک کشور داده است (اسمیت، ۲۰۰۵، ص. ۷۵). در میانمار، به‌عنوان مثال، ژاپن عمدتاً به رویکرد تعامل پرداخته و از کمک‌های انسانی و حمایت‌های مستقیم به‌عنوان مشوقی برای تغییرات دموکراتیک و پاداشی برای تغییرات مثبت استفاده کرده است. بااین‌حال، میانمار یکی از موارد نادری است که ژاپن در آن از ابزار تحریم‌های منفی استفاده کرده است (رکه ادسترم، ۲۰۰۹). ژاپن به‌طور کلی به این ایده پایبند بوده است که یک رابطه مستمر کمک‌رسانی برای دستیابی به تغییرات حیاتی است.

نکته‌ای که از اهمیت یکسانی با نکات پیش‌گرفته برخوردار است این است که کمک‌های توسعه‌ای همواره در راستای پیگیری اهداف ژئواستراتژی ژاپن و ایجاد حوزه‌های نفوذ از طریق اعمال اهرم اقتصادی، عملکردی حیاتی داشته‌اند. در اینجا، میانمار نیز به‌عنوان یک مثال مطرح می‌شود. میانمار یکی از کشورهای کلیدی در جنوب شرق آسیا است که ژاپن در آن در حال رقابت ژئواستراتژیک با چین است تا نفوذ روبه‌رشد پکن در منطقه را محدود کند. تحول سیاسی داخلی میانمار از سال ۲۰۱۰-۲۰۱۱ اهمیت استراتژیک این کشور را برای ژاپن از نظر منافع اقتصادی، منابع طبیعی، نیروی کار و بازار مصرف افزایش داده است. توکیو نه تنها به‌طور گسترده‌ای از مشوق‌های کمک‌های رسمی توسعه استفاده کرده و کمک‌های وام را افزایش داده، بلکه در برنامه‌ای بزرگ برای کاهش بدهی، با چشم‌پوشی از مبالغ خود، در پرداخت بدهی‌های غیرقابل بازپرداخت میانمار پیشگام بوده و سرمایه اضافی برای کمک به میانمار در مواجهه با سایر تعهدات بدهی‌اش فراهم کرده است (هارتلی، ۲۰۱۷). با توجه به رقابت منطقه‌ای با چین، پروژه‌های اتصال اهمیت زیادی دارند. ژاپن به‌طور فعال در تلاش است تا همکاری با میانمار را در یک چارچوب منطقه‌ای که بر کشورهای حوضه رود مکنون متمرکز است، گنجانده و تقویت کند (رایلی، ۲۰۱۳). میانمار بخش کلیدی کریدور شرق-

غرب و زیرمجموعه‌ای از منطقه بزرگ مکونگ است که اتصال بین جنوب شرق و جنوب آسیا را افزایش داده و امکان دور زدن تنگه مالاکا را فراهم می‌کند (هارتلی، ۲۰۱۷).

به منظور کمک به تحقق این هدف، ژاپن به‌شدت در میانمار سرمایه‌گذاری می‌کند و از آنچه می‌توان به‌عنوان دیپلماسی مالی یاد کرد، بهره می‌برد. آژانس همکاری‌های بین‌المللی ژاپن، تحت رهبری این کشور، در توسعه منطقه ویژه اقتصادی در تیلوا نقش مهمی دارد. این منطقه شرکت‌های بزرگ تولیدی ژاپنی از جمله سومی‌تومو، ماروبنی و میتسوبیشی را جذب کرده است که از پایان جنگ سرد در پروژه‌های تأمین مالی کمک‌های رسمی توسعه در میانمار مشغول به فعالیت بوده‌اند. به منظور گسترش SEZ که در حال حاضر میزبان ده‌ها شرکت ژاپنی است، آژانس همکاری‌های بین‌المللی ژاپن برای توسعه این منطقه، وام‌های رسمی توسعه به ارزش ۳۴۰ میلیون دلار آمریکا را تأیید کرده است. ژاپن به‌طور گسترده‌ای از ابزار تأمین مالی سرمایه‌گذاری بخش خصوصی مربوط به آژانس همکاری‌های بین‌المللی، استفاده می‌کند که به شرکت‌های خصوصی در زمینه توسعه زیرساخت‌ها و پروژه‌های توسعه محلی وام می‌دهد (MOFA ۲۰۱۶، ص. ۱۷۵). به همراه کنسرسیوم‌های بزرگ شرکتی، آژانس همکاری‌های بین‌المللی ژاپن مالک ۴۹ درصد از سرمایه‌گذاری مشترک تیلوا است. علاوه‌براین، ژاپن برای مناطق ویژه اقتصادی و با منظور تأمین انرژی، کمک‌هایی را برای افزایش تولید برق یانگون ارائه می‌دهد. برای شرکت‌های تولیدی ژاپنی، بندر نزدیک تیلوا یک دروازه حیاتی به اقیانوس هند است. همچنین، فرودگاه بین‌المللی جدید یانگون به میزان ۴۹ درصد توسط توکیو تأمین مالی خواهد شد (استرфорд، ۲۰۱۶). بنابراین، «همکاری اقتصادی» که با استفاده از منابع عمومی برای سرمایه‌گذاری در خارج از کشور و در همکاری نزدیک با شرکت‌های ژاپنی مشخص می‌شود، هنوز هم یک استراتژی اصلی برای ژاپن است. اگرچه چین دارای پیشینه تاریخی متفاوتی است، اما در برابر مداخلات در امور داخلی خود نیز حساس بوده است. دلایل اصلی این حساسیت، تجربیات تاریخی چین از شبه‌استعمار و تجزیه، نگرانی‌ها از دخالت‌های خارجی در مسائل تایوان و تبت، و همچنین موقعیت بین‌المللی چین در دوران جنگ سرد (به‌ویژه پس از قطع رابطه با اتحاد جماهیر شوروی) است که به دوری از دو بلوک نظامی سخت و شناسایی خود به‌عنوان یک کشور «غیرمتعهد» در کنار سایر کشورهای در حال توسعه می‌پردازد.

اگرچه وام‌دهندگان دولتی چین ادعا می‌کنند که در تصمیمات وام‌دهی خود «شرط‌های سیاسی» را اعمال نمی‌کنند (گائو، ۲۰۰۷)، در عمل روابط دیپلماتیک با جمهوری خلق چین تقریباً همیشه شرطی برای دریافت وام‌های تسهیلاتی از جمله وام‌های بانک اکسیم است (بانک اکسیم، ۲۰۰۹). به‌طور کلی، کمک‌های چین و اعتبارهای بانکی به کشورهای داده می‌شود که چین با آن‌ها روابط دیپلماتیک دارد. برای کشورهای آفریقایی که روابط دیپلماتیک رسمی با جمهوری خلق چین دارند، کمک‌ها به‌طور نیمه‌خودکار بوده است (براتیگام، ۲۰۰۷). این موضوع پیامدهای تجاری بزرگ‌تری دارد، زیرا جمهوری خلق چین ادعا می‌کند از شرکای تجاری خود خواسته است که از انزوای دیپلماتیک تایوان حمایت کنند (فارسورث، ۲۰۱۱؛ میتون، ۲۰۰۶). شرط سیاسی پایبندی به «سیاست واحد چین» ممکن است در توافقات دیپلماتیک گنجانده شده باشد که شامل توافق‌نامه چارچوب برای وام‌های تسهیلاتی است (وو و که، ۲۰۱۴؛ ماتلین و نوجونن، ۲۰۱۵).

چین در منشأ سیاست خود به دام افتاده است. از آنجاکه وام‌دهندگان چینی معمولاً الزامات اولیه زیادی برای وام‌های خود ندارند (در مقایسه با مثلاً بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول یا آژانس‌های وام‌دهی دوجانبه غربی)، برای آن‌ها نیز سخت‌تر است که وام‌ها را به سایر کشورهای درحال توسعه که چین با آن‌ها روابط دیپلماتیک و سیاسی دارد، رد کنند. عبور از مانع «چین واحد» نسبت به شرط‌های اغلب سنگین و مطالعات امکان‌سنجی و الزامات گزارش‌دهی که توسط وام‌دهندگان غربی یا چندجانبه تحمیل می‌شود، مانع نسبتاً کوچکی است (ماتلین و نوجونن، ۲۰۱۵).

در سال‌های اخیر، چین به‌عنوان یک منبع جایگزین مهم تأمین مالی برای کشورهای تحت فشار اقتصادی که از بازارهای مالی بین‌المللی و تأمین مالی توسط نهادهای مالی بین‌المللی کنار گذاشته شده‌اند، ظهور کرده است - کشورهایمانند آنگولا، آرژانتین، زیمبابوه، میانمار، اکوادور و ونزوئلا. علاقه چین غالباً به دلیل چشم‌انداز دسترسی به منابع طبیعی مورد نیاز، به‌ویژه نفت، براساس شرایط مطلوب بوده است. بااین‌حال، این روابط دوجانبه معمولاً فراتر از صرفاً وام در ازای منابع بوده و معمولاً شامل مجموعه‌ای از توافق‌ها برای تأمین مالی زیرساخت‌ها و توسعه اقتصادی است. این موضوع همچنین در مورد روابط چین و میانمار صدق می‌کند (مراجعه کنید به: استینبرگ و فن، ۲۰۱۲).

همانند ژاپن، چین مدت‌هاست که اشکال مختلفی از کمک‌های اقتصادی را به میانمار ارائه داده است، مانند وام‌های با شرایط ویژه یا بدون بهره، هرچند که داده‌های معتبر در این زمینه به سختی قابل دسترسی هستند. رایلی بر این باور است که چین در هنجارهای مربوط به کمک‌های توسعه بین‌المللی در کامبوج و لائوس بیشتر «جامعه‌پذیر» شده است، در حالی که فعالیت‌های کمک‌رسانی آن در میانمار همچنان مبهم و خودخواهانه باقی مانده است (رایلی، ۲۰۱۲). کمک‌های چین در زمینه تقویت روابط اقتصادی و سیاسی دوجانبه به‌طور کلی ارائه شده است، بدون اینکه هدفی برای حمایت از تغییرات دموکراتیک داشته باشد. همان‌طور که در مورد کمک‌های توسعه چین در سایر نقاط نیز صدق می‌کند، تمایز بین «کمک‌های واقعی» توسعه و پروژه‌های مبتنی بر تجارت که توسط توسعه‌دهندگان چینی قرارداد بسته شده، دشوار است. درواقع، پیش از اصلاحات سیاسی، میانمار بازار عمده‌ای برای پروژه‌های مهندسی خارجی چین بود. بنابراین، بیشتر پروژه‌های همکاری و کمک دوجانبه به شرکت‌های دولتی چین و استراتژی «خروج» چین وابسته است (استینبرگ و فان، ۲۰۱۲، صص. ۲۲۰-۲۲۸). چین همچنین نگران توسعه سیاسی میانمار بوده است، اما برخلاف ژاپن، اصلاحاتی را پیشنهاد کرده است که به منظور جلوگیری از ناآرامی‌های مردمی و انقلاب رنگین باشد (همان، ص. ۳۵۵).

مهم‌تر اینکه حتی در کشورهایی که بیشترین وابستگی را به تأمین مالی چین دارند، توانایی دولت چین برای پیگیری اهداف سیاسی خاص با مقاومت نهادهای محلی محدود شده است، همان‌طور که گرکین (۲۰۱۳) در مورد آنگولا نشان داده است؛ همچنین مطابق با شرح کارکاین (۲۰۱۶) در مورد زیمبابوه، به دلیل هماهنگی ضعیف بین شرکت‌های چینی و وزارتخانه‌های دولتی مربوطه؛ به دلیل بازسازی روابط دولت کلاینت‌محور با نهادهای مالی بین‌المللی، همانند مورد اکوادور؛ یا به دلیل وضعیت فاجعه‌بار مالی محلی، همانند مورد ونزوئلا.

نقش ژاپن در بانک توسعه آسیایی در مقایسه با نقش بنیادین چین در بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی (AIIB)

سرانجام، به مقایسه نقش‌های ژاپن و چین در دو نهاد چندجانبه منطقه‌ای برجسته که به ترویج توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌پردازند، می‌پردازیم: بانک توسعه آسیایی (ADB) و

بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی (AIIB)، ژاپن در دوره پیش از تأسیس ADB (-۱۹۶۲) نقش محوری ایفا کرد. از زمان تأسیس این بانک در سال ۱۹۶۶، تمام ۹ رئیس بانک ADB ژاپنی بوده‌اند. ژاپن احساس می‌کرد که بانک جهانی به منافع آن در آسیا خدمت نمی‌کند، بنابراین تصمیم به ایجاد «بانک خود» گرفت تا به‌عنوان نمایی از وضعیت جدیدش در جهان و ابزاری برای رهبری در نظم توسعه منطقه‌ای عمل کند (ر.ک. راثوس، ۲۰۰۸). با اعمال نفوذ در یک بانک توسعه چندجانبه، ژاپن توانست سرمایه‌گذاری‌ها در کشورهای همسایه (که از رشد ژاپن نگران بودند) را به‌عنوان سرمایه‌گذاری‌های سیاسی بی‌طرف جلوه دهد. انگیزه مشابهی را می‌توان برای ایجاد AIIB توسط چین تشخیص داد. بااین‌حال، ژاپن در ابتدا اجازه داد کشورهای دیگر آسیایی ابتکار عمل را به دست بگیرند، درحالی‌که ایالات متحده و اروپا به این امر پیوستند. خود ژاپن به رهبری در پشت صحنه روی آورد.

بین سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۲، ژاپن هدف داشت تا یک بانک چندجانبه معتبر بسازد، رهبری ژاپنی را در آن برقرار کند و آن را به نفع منافع تجاری و اقتصادی ژاپن به کار گیرد. به دلیل بی‌اعتمادی مداوم به رهبری ژاپن در منطقه، مانیل به‌عنوان مقر بانک توسعه آسیایی (ADB) انتخاب شد. همچنین، ژاپن مجبور شد سهم بیشتری از حقوق رأی‌گیری غربی‌ها را نسبت به آنچه که در نظر داشت، بپذیرد. در ابتدا، ژاپن هدف داشت که ADB به باز کردن و توسعه بازارها در منطقه آسیا کمک کند، که با سیاست کلی توسعه ژاپن هم‌راستا بود. فعالیت‌ها بر روی کشورهای متمرکز بود که ژاپن روابط تجاری قوی با آن‌ها داشت (راثوس، ۲۰۰۸، ص. ۸۹). نیمی از وام‌های ADB در دوره ۱۹۶۸-۱۹۸۱ به «حیات خلوت» ژاپن، به‌ویژه به کشورهای درحال‌توسعه با سطح متوسط در جنوب شرق آسیا اختصاص یافت (افرنیو، ۱۹۸۵). به‌طور خاص، بیش از ۷۸ درصد از کل وام‌های ADB بین سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۲ به کشورهای تعلق داشت که ژاپن روابط تجاری حیاتی با آن‌ها داشت (اندونزی، تایلند، مالزی، فیلیپین و کره جنوبی)، و توکیو تقریباً ۴۲ درصد از کل تأمین‌ها را در سال‌های ۱۹۶۷-۱۹۷۶ دریافت کرد (وان، ۱۹۹۵). از منظر ژئواکونومی، ژاپن از ADB چندجانبه برای سرمایه‌گذاری در کشورهای همسایه که به‌شدت نسبت به افزایش نفوذ این کشور مشکوک بودند، استفاده کرد، زیرا این نهاد چندجانبه به‌عنوان یک کانال سیاسی‌تر خنثی، آزاد از منافع

خاص و با حرفه‌ای‌گری فنی و چشم‌انداز بلندمدت شناخته می‌شد (اوکیف، پرایک و وورف، ۲۰۱۷).

بین سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۸۶، ژاپن با هدف اعمال نفوذ خاموش، رویکردی معتدل‌تر را در پیش گرفت. توکیو بودجه بیشتری را تأمین کرد اما در عین تعریفی وسیع‌تر از منافع خود، به نظر می‌رسید عایدی کمتر به دست آورد. دستاورد ژاپن شامل هدف نشان دادن تعهد خود به جامعه بین‌المللی نیز بود. بین سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۵، پس از توافق پلازا، ژاپن از ADB برای هدایت سرمایه خصوصی ژاپنی به آسیا با بهبود زیرساخت‌های محلی استفاده کرد. توکیو نگرش روزافزون قاطعانه‌ای را اتخاذ کرد و از «بانک آسیایی» حمایت کرد. همگرایی منافع بین ADB و ژاپن (کاهش تمرکز بر دستاوردهای فوری) مشهود شد (لیم و ورنلد، ۲۰۱۳). از دهه ۱۹۹۰، ژاپن از نفوذ سیاسی‌اش در ADB برای تسهیل وام‌های مطلوب به کشورهایی که برای اهداف سیاست خارجی ژاپن در شورای امنیت سازمان ملل مفید بودند، استفاده کرد. به‌عنوان مثال، قاطعیت فزاینده ژاپن با افزایش ۳۰ درصدی وام‌ها به کشورهایی که برای اهداف سیاست خارجی ژاپن مهم بودند، همزمان شد (لیم و ورنلد، ۲۰۱۳، صص. ۶۴-۶۵). به‌ویژه با توجه به ظهور چین، ژاپن تلاش کرده است تا نفوذ خود را در این سازمان افزایش دهد و نقش پررنگ‌تری ایفا کند. درحالی‌که به‌طور رسمی هدفش چندجانبه‌سازی چین و اجتماعی کردن این کشور در نظام جهانی است، بانک آسیایی توسعه (ADB) به ژاپن اجازه داده است تا چین را به حوزه اقتصادی توکیو وارد کند، «به شیوه‌ای که از نظر سیاسی برای چین قابل قبول باشد» (راتوس، ۲۰۰۸، صص. ۸۶-۸۹). علاوه‌براین، ژاپن می‌داند که ادامه وام‌های ADB به چین برای این بانک سودآور است (اوکیف، پریکه و وورف، ۲۰۱۷). بااین‌حال، ژاپن به ظهور چین با تغییر تمرکز وام‌های ADB به چین پاسخ داده است. این کشور فعالیت‌های ADB در چین را به‌ویژه در زمینه‌هایی که ممکن است به‌طور غیرمستقیم از توسعه نظامی حمایت کند، کاهش داده و به‌جای آن به پروژه‌های مرتبط با زیرساخت‌های اجتماعی، مانند رسیدگی به نابرابری‌های منطقه‌ای در چین، روی آورده است (راتوس، ۲۰۰۸). بنابراین، می‌توان گفت که ژاپن نمونه‌ای بارز از دولتی است که از نفوذ خود در سازمان‌های بین‌المللی برای پیشبرد اهداف سیاست داخلی و خارجی خود بهره‌برداری می‌کند.

ژاپن نسبت به نفوذ فزاینده چین در بانک توسعه آسیا (ADB) محتاط بوده و این امر به چین کمک کرده تا ایده خود برای تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا (AIIB) را مطرح کند. درحالی‌که AIIB با ابتکارات دیگری مانند بانک توسعه جدید (NDB) پیش از خود همراه بوده، اما به‌عنوان اولین تلاش جدی چین برای ایجاد یک نهاد مالی چندجانبه که در آن نفوذ غالب دارد، ظهور کرده است. چین در حال حاضر ۳۰/۳۴ درصد از سهام رأی AIIB و ۲۶/۰۶ درصد از آرا را در اختیار دارد که به آن حق وتوی عملی و موقعیتی فراتر از موقعیت ایالات متحده در صندوق بین‌المللی پول (IMF) می‌دهد. پکن به‌شدت بر این نکته تأکید کرده که حق وتوی خود را اعمال نخواهد کرد و آرای آن با پیوستن کشورهای دیگر کاهش خواهد یافت. با این حال، پکن در قانع کردن شکاکان به اینکه AIIB برای پیشبرد اهداف سیاسی و استراتژیک چین استفاده نخواهد شد، با دشواری مواجه خواهد بود. درواقع، ایجاد بانک‌های توسعه چندجانبه توسط چین، درحالی‌که ویژگی‌های مشابهی با رویکرد ژاپن در دهه ۱۹۶۰ را نشان می‌دهد، بی‌طرفی فرضی نهادهای چندجانبه را به چالش می‌کشد و دامنه‌ای بسیار بلندپروازانه‌تر دارد (اوکیف، پرایک و وورف، ۲۰۱۷).

تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا به همراه ابتکار راه و کمربند چین نشان می‌دهد که چین، مانند ژاپن، بر همسایگان خود به‌طور فزاینده‌ای تأکید می‌کند. رهبر عالی‌رتبه چین، شی جین‌پینگ، بر «دیپلماسی همسایگی» و ساخت «جامعه‌ای با آینده مشترک» تأکید کرده است و این دو ابتکار توسط رهبران چینی به‌طور صریحی به هم مرتبط شده‌اند. ابتکار راه و کمربند بیش از ۶۰ کشور را در بر می‌گیرد و بر کشورهای درحال توسعه در آسیای مرکزی و جنوبی تأکید ویژه‌ای دارد (فو، ۲۰۱۷). از میان ۲۰ پروژه خاص کشوری که تاکنون توسط بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا تأیید شده‌اند، هشت پروژه به شبه‌جزیره هند، پنج پروژه به کشورهای آسه‌آن و چهار پروژه به آسیای مرکزی اختصاص یافته است. علاوه‌براین، شش پروژه از هشت پروژه معلق، به آسیای جنوبی اختصاص دارد (AIIB ۲۰۱۷). اگرچه بانک سرمایه‌گذاری در زیرساخت آسیا و بانک توسعه آسیا ادعا می‌کنند که شرکای یکدیگرند، اما رقابتی رو به افزایش بین آنها مشاهده می‌شود. پس از امضای یک یادداشت تفاهم برای همکاری با بانک سرمایه‌گذاری در زیرساخت آسیا در ماه مه ۲۰۱۶، بانک توسعه آسیا در ماه ژوئن اعلام کرد که به‌طور مشارکت با بانک تحت رهبری چین، پروژه‌ای بزرگراهی

در پاکستان را تأمین مالی خواهد کرد (Financial Express 2016). با این حال، بانک توسعه آسیا در حال واکنش به ابتکار چین نیز هست و برای تأمین مالی ایجاد زیرساخت‌ها منابع خود را گسترش می‌دهد، ظرفیت وام‌دهی را بالا می‌برد و برای جذب سرمایه‌گذاری خصوصی، تدابیر جدیدی را در نظر می‌گیرد (Japan Times 2015).

نتیجه‌گیری: وام‌دهی توسعه و اهداف سیاسی

این فصل به بررسی روش‌های مختلفی که ژاپن و چین در ارائه کمک به کشورهای دیگر اتخاذ کرده‌اند، پرداخته است. آیا شواهدی وجود دارد که نشان دهد ژاپن یا چین از کمک (به‌عنوان ابزارهای دیپلماسی مالی) به‌طور استراتژیک و برای ایجاد شراکت‌های اقتصادی که کشورهای دریافت‌کننده را به کشور اهداکننده به‌طور قوی متصل کند، استفاده می‌کنند؟ (به نقل از لی، ۲۰۱۵) در تفکر سیاست‌گذاری، اشکال وام‌دهی و اهداف کمک‌های توسعه‌ای رسمی و همچنین در نقش‌های هر دو کشور در نهادهای چندجانبه منطقه‌ای، تا چه اندازه محوریت با اهداف ژئواستراتژی ملی ژاپن و چین است؟ ما، به‌عنوان ابزاری ابتکاری برای تحلیل اشکال مختلف دیپلماسی مالی، چارچوب آرمتو و کاتادا را اتخاذ و تطبیق دادیم. جدول ۱-۱ اشکال مختلف دیپلماسی مالی را که توسط ژاپن، چین یا هر دو کشور استفاده می‌شود، توصیف می‌کند. با این حال، همه این‌ها به‌طور مستقیم به وام‌دهی توسعه‌ای آن‌ها مرتبط نیست.

جدول پیش‌گفته جنبه‌های توصیفی دارد، اما به این نکته توجه می‌کند که چین و ژاپن از اشکال مشابهی از دیپلماسی مالی استفاده کرده‌اند. ما شباهت‌های گسترده‌ای در مسیرهای تاریخی، فلسفه کمک و تمرکز بر خودکفایی، و همچنین در اشکال و دریافت‌کنندگان کمک‌ها یافتیم. هر دو کشور همچنین سعی کرده‌اند نقش و تفکر پیشرو خود را در زمینه ارائه کمک در چارچوب‌های چندجانبه منطقه‌ای تثبیت کنند. می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که چین و ژاپن از یکدیگر یاد گرفته‌اند و اکنون به‌طور فزاینده‌ای در این عرصه رقابت می‌کنند و از روش‌های مشابهی استفاده می‌کنند.

در مورد اینکه این مجموعه ویرایش شده چگونه اصطلاح ژئواکونومی را درک می‌کند، به نظر می‌رسد که ژاپن در تلاش برای شکل‌دهی به منطقه شرق آسیا به‌عنوان حوزه نفوذ خود

از طریق قدرت مالی، فعال‌تر بوده است، که با هدف دیرینه ژاپن برای تبدیل شدن به رهبر اقتصادی آسیا همخوانی دارد. تا به حال، وامدهی توسعه‌ای چین بیشتر به صورت جهانی پراکنده بوده و بیشتر بر ایجاد رابطه‌ای قوی با کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه با صادرکنندگان کالا و کشورهای آفریقایی متمرکز بوده است. این با تأکید چین بر همکاری جنوب-جنوب و خودشناسی به‌عنوان کشور در حال توسعه پیشرو همخوانی دارد. با این حال، تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساختی آسیا ممکن است نشانه تغییراتی در این رویکرد باشد.

جدول ۱۱-۱. وامدهی توسعه به مثابه قالبی از کشورداری مالی در وامدهی چینی و ژاپنی

دفاعی	بازدارنده
دوجانبه	تحریم: تعلیق وام جدید به دلایل سیاسی (ژاپن و چین) *
دفاع در برابر ارز یک همسایه قدرتمند از طریق کنترل‌های سرمایه‌ای (چین)	وام/کمک به منظور برانگیختن کشور هدف به پذیرش سیاست‌های مساعد یا پشتیبانی سیاسی در ترتیبات چندجانبه (ژاپن و چین) *
ترویج بانک‌های چندجانبه (ژاپن و چین) *	ساخت نهادهایی با نظام تدبیر جهانی برای کسب نفوذ بیش از سایرین (ژاپن و چین) *
ترویج صندوق منطقه‌ای پول (ژاپن) جستجو برای صدای بلندتر در نظام تدبیر پولی و مالی جهانی (ژاپن و چین)	ترویج فعالانه ارز خود به مثابه یک ذخیره جهانی و ارز معاملات جهانی (چین) *
انباشت ذخایر (ژاپن و چین) ترویج ارزهای ذخیر چندگانه (چین)	ترویج بازارهای مالی داخلی به مثابه منبعی از نفوذ جهانی (ژاپن و چین)

یادداشت: این جدول از آرمیجو و کاتادا (۲۰۱۵، ص. ۴۷) برگرفته شده است. موارد مشخص با علامت * به‌طور

مستقیم با وامدهی توسعه مرتبط هستند.

در حالی که بحث ما به اهمیت ترویج اهداف سیاسی گسترده اشاره دارد، شواهد برای موفقیت ژاپن و چین در استفاده مستقیم از کمک‌های توسعه برای پیشبرد اهداف سیاسی خاص، بیشتر مختلط است. به‌طور مهم، در مورد هر دو کشور، میراث تاریخی (گناه جنگی ژاپن و تمایل به عدم اعمال شرایط منفی؛ سیاست‌های عدم تعهد و عدم مداخله چین) هنوز به‌شدت تأثیرگذار است و توانایی توکیو یا پکن را در پیگیری اهداف سیاسی و اقتصادی ملی از طریق اعطای وام‌های توسعه محدود می‌کند. در واقع، این می‌تواند به کشورهای

دریافت‌کننده در شرایطی که توکیو یا پکن بر حفظ روابط سیاسی خوب با کشورهای دریافت‌کننده تأکید زیادی دارند، اهرم قابل توجهی بدهد.

تا جایی که ژاپن یا چین به دنبال دستیابی به اهداف سیاسی بوده‌اند، این امر همچنین به کشورهای دریافت‌کننده، اهرم و قدرت مذاکره داده است. به‌عنوان مثال، ارائه وسیع کمک‌های چین تقریباً به تمام کشورهای آفریقایی گواهی بر عدم قطعیت تاریخی در مورد وضعیت بین‌المللی‌اش و رقابت دیپلماتیک با جمهوری چین است که به دریافت‌کنندگان اجازه داده تا منافع خود را استخراج کنند. به‌طور مشابه، ژاپن اخیراً به دنبال متعادل کردن تسلط فزاینده چین در حیط خلوت خود بوده است، که به همسایگان کوچک‌تر این امکان را داده تا دو گول اقتصادی را در برابر یکدیگر قرار دهند تا معامله بهتری جذب کنند. می‌توان میانمار را به‌عنوان یک نمونه در نظر گرفت. براساس این مشاهدات، ما یک فرضیه عمومی‌تر را مطرح می‌کنیم: در روابط دوجانبه، طرفی که روابط سیاسی خوب نگرانی بیشتری برایش دارد، معمولاً نسبت به هزینه‌های اقتصادی مرتبط حساسیت کمتری نشان می‌دهد و برعکس. این ادعا می‌تواند به‌عنوان نقطه شروعی برای مطالعات آینده مورد استفاده قرار گیرد.

منابع

- ActionAid. (2005) 'Real Aid. An Agenda for Making Aid Work', *Action Aid International*. Available at: www.un-ngls.org/orf/cso/cso9/real-aid.pdf, accessed 20 November 2017.
- ActionAid. (2011) 'Real Aid. Ending Aid Dependency', *Action Aid International*. Available at: www.actionaid.org/sites/files/actionaid/real_aid_3.pdf, accessed 22 November 2017.
- AIIB. (2017) 'Approved Projects', *Asian Infrastructure and Investment Bank*. Available at: www.aiib.org/en/projects/approved/index.html, accessed 20 November 2017.
- Arase, D. (1995) *Buying Power: The Political Economy of Japan's Foreign Aid* (London and Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers).
- Armijo, L. E. and Katada, S. N. (eds) (2014) *The Financial Statecraft of Emerging Powers: Shield and Sword in Asian and Latin America* (Houndmills: Palgrave Macmillan).
- Armijo, L. E. and Katada, S. N. (2015) 'Theorizing the Financial Statecraft of Emerging Powers', *New Political Economy*, 20, 1, pp. 42–62.
- Bräutigam, D. (2007) 'China, Africa and the International Aid Architecture', *African Development Bank Group*, Working Paper Series No. 107. Available at: www.afdb.org/fileadmin/uploads/afdb/Documents/Publications/WORKING%20107%20PDF%20E33.pdf, accessed 9 February 2018.
- Bräutigam, D. (2011) 'Aid "With Chinese Characteristics": Chinese Foreign Aid and Development Finance Meet the OECD–DAC Aid Regime', *Journal of International Development*, 23, pp. 752–764.
- Carothers, T. and De Gramont, D. (2013) *Development Aid Confronts Politics: The Almost Revolution* (Washington: Carnegie Endowment for International Peace).
- Clay, E. J., Geddes, M. and Natall, L. (2009) 'Untying Aid: Is It Working? Evaluation of the Implementation of the Paris Declaration and of the 2001 DAC Recommendation of Untying ODA to the LDCs', *Danish Institute for International Studies*. Available at: www.oecd.org/dataoecd/51/35/44375975.pdf, accessed 20 November 2017.
- Clift, B. and Rosamond, B. (2010) 'Lineages of a British International Political Economy', in Blyth, M. (ed.), *Routledge Handbook of International Political Economy (IPE), IPE as a global conversation* (Abingdon: Routledge), pp. 95–111.

- Corkin, L. (2013) *Uncovering African Agency. Angola's Management of China's Credit Lines* (Farnham: Ashgate).
- Davies, M., Edinger, H., Tay, N. and Naidu, S. (2008) 'How China Delivers Development Assistance to Africa', *Centre for Chinese Studies, University of Stellenbosch*.
- Edström, B. (2009) *Japan and the Myanmar Conundrum* (Stockholm: Institute for Security and Development Policy). Available at: http://isdsp.eu/content/uploads/publications/2009_edstrom_japan-and-themyanmar-conundrum.pdf, accessed 9 February 2018.
- Eurodad. (2012) 'How to Spend It. Smart Procurement for More Effective Aid', *European Network on Debt and Development*. Available at: www.eurodad.org/files/integration/2012/09/Procurement_report_summary.pdf, accessed 20 November 2017.
- European Parliament. (2011) 'Export Finance Activities by the Chinese Government', *European Parliament*, Briefing Paper. Available at: [www.europarl.europa.eu/RegData/etudes/note/join/2011/433862/EXPOINTA_NT\(2011\)433862_EN.pdf](http://www.europarl.europa.eu/RegData/etudes/note/join/2011/433862/EXPOINTA_NT(2011)433862_EN.pdf), accessed 22 November 2017.
- Exim Bank. (2009) 'Chinese Government Concessional Loan and Preferential Export Buyers', *The Export-Import Bank of China*.
- Farnsworth, E. (2011) 'The New Mercantilism: China's Emerging Role in the Americas', *Current History*, 110, pp. 56–61.
- Financial Express. (2016) 'Asian Development Bank Announces First Cofinancing with China's AIIB for Pakistan Road', *Financial Express*, 10 June. Available at: www.financialexpress.com/industry/asiandevelopment-bank-announces-first-co-financing-with-chinas-aiib-forpakistan-road/280483/, accessed 22 November 2017.
- Foster, V., Butterfield, W., Chen, C. and Pushak, N. (2008) *Building Bridges: China's Growing Role as Infrastructure Financier for SubSaharan Africa* (Washington, DC: The World Bank).
- Fu, Y. (2017) 'China's Vision for the World: A Community of Shared Future', *The Diplomat*, 22 June. Available at: <https://thediplomat.com/2017/06/chinas-vision-for-the-world-acommunity-of-shared-future/>, accessed 20 November 2017.
- Gaens, B. and Vogt, H. (2015) 'Sympathy or Self-Interest? The Development Agendas of the European Union and Japan in the 2000s', in Bacon, P., Mayer, H. and Nakamura, H. (eds), *The European Union and Japan: A New Chapter in Civilian Power Cooperation?* (Farnham: Ashgate), pp. 151–168.
- Gao, Z. (2007) 'Infrastructure Development in Africa Supported by the Export-Import Bank of China', *3rd Annual Meeting of the Infrastructure Consortium in Africa*, 17 January.

- Hartley, R. (2017) 'Contemporary Thailand-Japan Economic Relations: What Falling Japanese Investment Reveals about Thailand's Deep, Global Competition, State in the Context of Shifting Regional Orders', *Asia & the Pacific Policy Studies*, 4, 3, pp. 569–585.
- Huotari, M. and Heep, S. (2016) 'Learning Geoeconomics: China's Experimental Financial and Monetary Initiatives', *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 153–171.
- Japan Times. (2015) 'Asian Development Bank Pledges to Increase Lending, Cooperate with China-led Bank', *The Japan Times*, 5 May. Available at: www.japantimes.co.jp/news/2015/05/05/national/politicsdiplomacy/asian-development-bank-pledges-to-increase-lendingcooperate-with-china-led-bank/, accessed 20 November 2017.
- Kärkkäinen, A. (2016) 'Does China Have a Geoeconomic Strategy Towards Zimbabwe? The Case of the Zimbabwean Natural Resource Sector', *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 185–202.
- Kitano, N. and Harada, Y. (2014) 'Estimating China's Foreign Aid 2001–2013', *JICA Research Institute*, JICA-RI Working Paper No. 78. Available at: www.jica.go.jp/jica-ri/publication/workingpaper/jrft3q00000025no-att/JICARI_WP_No.78_2014.pdf, accessed 22 November 2017.
- Lancaster, C. (2010) 'Japan's ODA: Naiatsu and Gaiatsu: Domestic Sources and Transnational Influences', in Leheny, D. and Key, W. (eds), *Japanese Aid and The Construction of Global Development. Inescapable Solutions* (London: Routledge), pp. 29–53.
- Lei, Y. (2015) 'China's Strategic Partnership with Latin America: A Fulcrum in China's Rise', *International Affairs*, 91, 5, pp. 1047–1068.
- Lim, H. S. (2008) *Japan and China in East Asian Integration* (fifth edition) (Singapore: Institute of Southeast Asian Studies).
- Lim, D. Y. M. and Vreeland, J. R. (2013) 'Regional Organizations and International Politics. Japanese Influence over the Asian Development Bank and the UN Security Council', *World Politics*, 65, 1, pp. 34–72.
- Mattlin, M. and Nojonen, M. (2011) 'Conditionality in Chinese Bilateral Lending', *Bank of Finland*, BOFIT Discussion Papers No. 14. Available at: <https://helda.helsinki.fi/bof/handle/123456789/8282>, accessed 22 November 2017.
- Mattlin, M. and Nojonen, M. (2015) 'Conditionality and Path Dependence in Chinese Lending', *Journal of Contemporary China*, 24, 94, pp. 701–720.
- Mitton, R. (2006) 'Beijing Refuses Aid to Hanoi After Rebuff over Taiwan', *Straits Times*, 22 December.

- MOFA. (2016) 'Japan's International Cooperation: White Paper on Development Cooperation 2015', *Ministry of Foreign Affairs of Japan*. Available at: www.mofa.go.jp/policy/oda/page23e_000436.html, accessed 29 November 2017.
- Nour, S. S. O. M. (2011) 'Assessment of Effectiveness of China Aid in Financing Development in Sudan', *United Nations University*, UNUMERIT Working Papers No. 2011-005.
- OECD. (2014) 'OECD Development Co-operation Peer Reviews: Japan 2014', *OECD*. Available at: www.oecd.org/development/peerreviews/Japan-peer-review-2014.pdf, accessed 22 November 2017.
- Ofreneo, R. E. (1985) 'ADB: Furor over "Privatization"', *World Bulletin*, 56, pp. 56-61.
- O'Keeffe, A., Pryke, J., and Wurf, H. (2017) 'Strengthening the Asian Development Bank in 21st Century Asia', *Lowy Institute*. Available at: www.lowyinstitute.org/publications/strengthening-asian-developmentbank-21st-century-asia, accessed 22 November 2017.
- Orbie, J. and Versluys, H. (2008) 'The European Union's International Development Policy: Leading and Benevolent?' in Orbie, J. (ed.), *Europe's Global Role. External Policies of the European Union* (Farnham: Ashgate), pp. 67-90.
- PRC State Council. (2014) 'China's Foreign Aid. Information Office of the State Council', *The State Council of the People's Republic of China*. Available at: http://english.gov.cn/archive/white_paper/2014/08/23/content_281474982986592.htm, accessed 20 November 2017.
- Rathus, J. (2008) 'China, Japan and Regional Organisations: The Case of the Asian Development Bank', *Japanese Studies*, 28, 1, pp. 87-99.
- Reilly, J. (2012) 'A Norm-Taker or a Norm-Maker? Chinese Aid in Southeast Asia', *Journal of Contemporary China*, 21, 73, pp. 71-91.
- Reilly, J. (2013) 'China and Japan in Myanmar: Aid, Natural Resources and Influence', *Asian Studies Review*, 37, 2, pp. 141-157.
- Sanderson, H. and Forsythe, M. (2013) *China's Superbank: Debt, Oil and Influence – How China Development Bank is Rewriting the Rules of Finance* (Singapore: John Wiley & Sons).
- Sharma, M. (2016) 'Japan's Aid Needs More Imagination', *Bloomberg View*, 7 September. Available at: www.bloomberg.com/view/articles/2016-09-07/why-china-is-beating-japan-in-the-battle-for-mind-share, accessed 20 November 2017.
- Smith, K. E. (2005) 'Beyond the Civilian Power Debate?', *Politique Européenne*, 1, 17, pp. 63-82.

- Steil, B. and Litan, R. E. (2008) *Financial Statecraft: The Role of Financial Markets in American Foreign Policy* (New Haven, CT: Yale University Press).
- Steinberg, D. I. and Fan, H. (2012) *Modern China-Myanmar Relations: Dilemmas of Mutual Dependence* (Copenhagen: NIAS Press).
- Strange, S. (1997) *Casino Capitalism* (second edition) (Manchester: Manchester University Press).
- Strange, S. (2004) *States and Markets* (second edition) (London: Continuum).
- Strefford, P. (2016) 'Japan Set to Reap Returns on Investment in Myanmar', *East Asia Forum*, 31 August. Available at: www.eastasiaforum.org/2016/08/26/japan-set-to-reap-returns-on-investment-in-myanmar/, accessed 29 November 2017.
- Söderberg, M. (2005) 'Series Editor's Preface' in Hagström, L. (ed.), *Japan's China Policy: A Relational Power Analysis* (Abingdon: Routledge), pp. viii–ix.
- Wan, M. (1995) 'Japan and the Asian Development Bank', *Pacific Affairs*, 68, 4, pp. 509–528.
- Watanabe, T. (2005) 'History of Japan's ODA in Brief', in *Fifty Years of Japan ODA – A critical review for ODA reform*, The Reality of Aid, AsiaPacific 2005 Report. Available at: www.realityofaid.org/wpcontent/uploads/2013/02/ROA_Asia_2005_Full_sml1.pdf, accessed 7 December 2017.
- Wigell, M. (2016) 'Conceptualizing Regional Powers' Geoeconomic Strategies: Neo-imperialism, Neo-mercantilism, Hegemony, and Liberal Institutionalism', *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 135–151.
- Wu, F. and Koh, D. W. (2014) 'From Financial Assets to Financial Statecraft: The Case of China and Emerging Economies of Africa and Latin America', *Journal of Contemporary China*, 23, 89, pp. 781–803.
- Xiong, H. (2010) '中国对外多变援助的理论与实践', *外间评论*, 5, pp. 49–61.
- Youngs, R. (2011) 'Geo-economic Futures', in Martiningui, A. and Youngs, R. (eds), *Challenges for European Foreign Policy in 2012: What Kind of Geo-economic Europe?* (Madrid: Fundación para las Relaciones Internacionales y el Diálogo Exterior), pp. 13–17.
- Zarate, J. C. (2013) *Treasury's War: The Unleashing of a New Era of Financial Warfare* (New York: Public Affairs).

Zhang, H. (2009) ‘论中国援外不附加政治条件原则的理论基础几现实意义’ [China’s Non-political Conditionality Aid Principle: Theory and Significance], 当代亚太, 6, pp. 93–105.

Zhou, H. (2008) ‘中国对外援助与改革开放30年’ [China’s Foreign Aid and 30 Years of Reform and Opening-up], 世界经济与政治, 11, pp. 33– 43.

۱۲. سیاست اقتصادی چین در آمریکای لاتین

پیامدهای ژئواستراتژیک برای ایالات متحده^۱

میکائیل ویگل و آنا سولیز لاندیوار^۲

مقدمه

سرعت گسترش حضور و نفوذ چین در آمریکای لاتین در سال‌های اخیر شگفت‌انگیز بوده است. توجه زیادی به این موضوع که آیا این حضور فرصتی برای توسعه اجتماعی-اقتصادی آمریکای لاتین محسوب می‌شود یا تهدیدی برای آن معطوف شده است (فرچن^۳، ۲۰۱۱؛ جنکینز^۴، ۲۰۱۲؛ وایز^۵، ۲۰۱۶). با این حال، بحث کمتری در مورد پویایی‌های ژئواستراتژی نقش روبه‌رشد چین صورت گرفته است.^۶ در ایالات متحده، دیدگاه غالب این بوده است که تا زمانی که فعالیت‌های چین عمدتاً اقتصادی باشد و نه نظامی، تهدید چندانی برای منافع استراتژیک ایالات متحده در آمریکای لاتین ایجاد نمی‌کند (الیس^۷، ۲۰۱۳؛ پیکونه^۸، ۲۰۱۶). با ارائه فرصت‌های جدید تجاری، مالی و سرمایه‌گذاری، چین به افزایش پتانسیل اقتصادی منطقه کمک می‌کند که این امر فرصت‌هایی را نیز برای شرکت‌های آمریکایی فراهم می‌آورد (به‌عنوان مثال نگاه کنید به گالاگر^۹، ۲۰۱۶).

۱. نویسندگان مایل‌اند از سورن شولون برای نظرات مفیدش در نسخه اولیه این فصل تشکر کنند.

۲. Ana Soliz Landivar

۳. Ferchen

۴. Jenkins

۵. Wise

۶. استثناها شامل الیس (۲۰۱۳، ۲۰۱۷) و پیکونه (۲۰۱۶) می‌شوند.

۷. Ellis

۸. Piccone

۹. Gallagher

این دیدگاه لیبرالی از اینکه چگونه فعالیت‌های اقتصادی ممکن است پیامدهای استراتژیک بلندمدتی داشته باشند غافل مانده است. درواقع، همان‌طور که این کتاب نشان می‌دهد، قدرت‌های در حال ظهور معمولاً از دیپلماسی اقتصادی برای پیگیری اهداف استراتژیک خود در صحنه بین‌المللی استفاده می‌کنند (ویگل^۱، ۲۰۱۶). در اینجا، اهداف استراتژیک اغلب تحت پوشش فعالیت‌های تجاری و به ظاهر غیرسیاسی پنهان می‌شوند. این نوع پنهان‌کاری، نمونه بارز ژئواکونومی است. ایده این است که از ایجاد هشدارهایی که اقدامات ژئوپلیتیک آشکارتر اغلب ایجاد می‌کنند و ممکن است منجر به واکنش‌های متقابل شوند، اجتناب شود (برای بحث بیشتر، نگاه کنید به ویگل و ویهما^۲). اما با وجود اینکه ابزارها «نرم» هستند، هدف ممکن است همچنان «سخت» باشد به بیان دیگر پیگیری اهداف سیاسی، و گاهی حتی ایجاد حوزه‌ای از نفوذ سیاسی.

به ویژه، ابزارهای اقتصادی می‌توانند به‌عنوان پایه‌ای برای یک استراتژی وابستگی استفاده شوند، به‌طوری که کشورهای هدف به‌طور فزاینده‌ای از نظر اقتصادی به قدرت در حال ظهور وابسته شده و اهرم سیاسی به‌دست آورند. در اینجا، درحالی که توافقاتی مختلف تجاری، مالی و سرمایه‌گذاری مزایای اقتصادی زیادی را برای کشورهای هدف فراهم می‌کنند، حداقل در کوتاه‌مدت، ممکن است این مزایا به بهای امتیازات سیاسی در بلندمدت تمام شوند. پنهان کردن چنین استراتژی ژئواکونومی نه تنها آسان‌تر از ژئوپلیتیک سنتی است، بلکه به‌طور فعال گروه‌های ذینفعی ایجاد می‌کند که برای لابی کردن انگیزه دارند. این گروه‌های ذینفع ممکن است ذینفعان محلی یا شرکت‌های چندملیتی باشند که از مشوق‌های اقتصادی بهره می‌برند و بنابراین انگیزه خواهند داشت تا هرگونه سناریوی تهدید سیاسی ناشی از آن را کم‌اهمیت جلوه داده و این تهدیدها را صرفاً به‌عنوان تعاملات غیرسیاسی و تجاری معرفی کنند (برای بحث بیشتر، نک. ویگل و ویهما، ۲۰۱۶). به این ترتیب، ما پیشنهاد می‌کنیم که ژئواکونومی را به‌عنوان یک اقدام استراتژیک در نظر بگیریم که فرض می‌کند انتخاب‌های سیاست خارجی نتیجه رقابت‌های سیاسی داخلی هستند و یک قدرت خارجی می‌تواند از طریق ژئواکونومی بر نتیجه آن مبارزات سیاسی داخلی تأثیر بگذارد. بسته به قدرت پاداش‌دهی عامل ژئواکونومی،

۱. Wigell

۲. Wigell and Vihma

گروه‌های ذینفع در کشورهای هدف ممکن است هم انگیزه و هم ابزار لازم را برای تبدیل شدن به سخنگویان قدرتمند به نمایندگی از قدرت خارجی دریافت کنند.

این فصل به تحلیل ژئواکونومی چین در آمریکای لاتین، چگونگی تغییر محیط ژئواستراتژی در این منطقه و پیامدهای استراتژیک آن برای ایالات متحده می‌پردازد. ایالات متحده که در واکنش به پیشرفت ژئواکونومی چین کند عمل کرده است، نه تنها خطر جابجایی اقتصادی، به‌ویژه در آمریکای جنوبی، را متوجه خود می‌بیند، بلکه ممکن است نفوذ سیاسی مهم خود را نیز از دست بدهد. بدون شک، یک‌جانبه‌گرایی دولت ترامپ، پیشنهادهای ضدتجاری و لفاظی خصمانه‌اش این روند را تسریع می‌کند و فضایی را برای گسترش بیشتر مشارکت چین با این منطقه، به‌ویژه با کشورهایی که تاکنون از رهبری ایالات متحده حمایت کرده‌اند مانند شیلی، کلمبیا، مکزیک و پرو، باز می‌کند.

ساختار این فصل به شرح زیر است. ابتدا به بررسی گسترش اقتصادی چین در آمریکای لاتین می‌پردازیم. تأکید می‌کنیم که این گسترش چگونه شتاب گرفته است، چگونه نمی‌توان آن را صرفاً با استدلال‌های تجاری توضیح داد و چگونه آمریکای لاتین را وابسته‌تر به چین می‌کند. سپس به تحلیل دقیق‌تر اهداف چین می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چگونه این اهداف ماهیت ژئواکونومی دارند و بنابراین استراتژیک هستند. در بخش ماقبل آخر، تحلیل می‌کنیم که چگونه ژئواکونومی چین در حال شکل‌دهی به جغرافیای استراتژیک منطقه است و چه پیامدهایی برای ایالات متحده دارد. همچنین به‌طور مختصر به سیاست‌های منطقه‌ای دولت ترامپ و تأثیر آن‌ها بر سناریوی استراتژیک می‌پردازیم. در پایان، نتیجه می‌گیریم که ایالات متحده برای بازبازی بخشی از حضور و نفوذ کاهش‌یافته‌اش در حیات خلوت خود، نیازمند یک استراتژی ژئواکونومی به‌روزرشده است.

نقش اقتصادی در حال تحول چین در آمریکای لاتین

از جنبه تجاری شروع می‌کنیم، باید توجه داشت که درحالی‌که تجارت ایالات متحده با این منطقه کاهش یافته است، چگونه چین به یک شریک مرکزی برای آمریکای لاتین تبدیل شده است. بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴، سهم ایالات متحده از تجارت آمریکای لاتین از

۵۳/۵ درصد به ۳۷/۱ درصد کاهش یافت (اورتیز و لاسکز^۱ و دوسل پترز^۲، ۲۰۱۶). در همین حال، تجارت چین و آمریکای لاتین بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۵ بیست برابر افزایش یافت و چین را به اولین شریک تجاری برای کشورهایمانند برزیل، شیلی، پرو و اروگوئه تبدیل کرد. در سال ۲۰۱۵، صادرات آمریکای لاتین به چین به ارزش ۱۰۳ میلیارد دلار بود که معادل حدود ۱۰ درصد از کل صادرات این منطقه است و چین را به دومین مقصد برای تمام صادرات آمریکای لاتین تبدیل کرده است. واردات آمریکای لاتین از چین نیز به ارزش ۱۱۳ میلیارد دلار بود، بنابراین آمریکای لاتین با چین دارای کسری تجاری است. با این حال، تفاوت‌های قابل توجهی بین مناطق فرعی وجود دارد. برای منطقه آمریکای مرکزی و کارائیب، ایالات متحده هنوز مهم‌ترین شریک تجاری است، در حالی که چین به مهم‌ترین شریک تجاری برای آمریکای جنوبی تبدیل شده است (کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد برای آمریکای لاتین و کارائیب^۳، ۲۰۱۷).

ویژگی مهم رابطه تجاری در حال تحول چین و آمریکای لاتین، تمرکز شدید صادرات آمریکای لاتین در بخش‌های اولیه است. مواد استخراجی (مانند نفت، گاز و مواد معدنی) و محصولات کشاورزی بیش از ۸۰ درصد از کل صادرات آمریکای لاتین به چین را تشکیل می‌دهند. در مقابل، بخش تولیدی تقریباً ۷۰ درصد از واردات آمریکای لاتین از چین را شامل می‌شود. این رابطه تجاری نامتعادل بین چین و آمریکای لاتین، نگرانی‌هایی را درباره «بازگشت به اقتصاد اولیه»^۴ اقتصادهای آمریکای لاتین ایجاد کرده است (سازمان همکاری و توسعه اقتصادی^۵، کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد برای آمریکای لاتین و کارائیب^۶، بانک توسعه آمریکای لاتین و کارائیب^۷، ۲۰۱۵).

۱. Ortiz Velásquez

۲. Dussel Peters

۳. ECLAC

۴. Reprimarisation

۵. OECD

۶. ECLAC

۷. CAF

از سال ۲۰۱۰، چین به‌عنوان یک منبع کلیدی سرمایه‌گذاری‌های جدید در آمریکای لاتین ظهور کرده است، درحالی‌که جریان‌های مالی ایالات متحده و اروپا همچنان کاهش یافته‌اند (کمسیون اقتصادی سازمان ملل متحد برای آمریکای لاتین و کارائیب، ۲۰۱۵؛ فایننشال تایمز^۱، ۲۰۱۶a). در سال ۲۰۱۶، شرکت‌های چینی در مجموع ۳/۳ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^۲ جدید (گرین‌فیلد^۳) در آمریکای لاتین انجام دادند. همچنین آن‌ها مبلغ ۱۲/۴ میلیارد دلار برای ادغام و خرید شرکت‌ها در این منطقه هزینه کردند (رای و گالاگر^۴، ۲۰۱۷). جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین اخیراً شتاب گرفته‌اند و در سال ۲۰۱۵ به مجموع ۱۱/۹ میلیارد دلار رسیدند. مانند تجارت، سرمایه‌گذاری‌های چین نیز در بخش‌های استخراجی متمرکز شده‌اند.

جدول ۱۲-۱. جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تخمینی چین در کشورهای آمریکای لاتین در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵ (به میلیون دلار آمریکا)

۲۰۱۵	۲۰۱۴	۲۰۱۳	۲۰۱۲	۲۰۱۱	۲۰۱۰	۱۹۹۰-۲۰۰۹	
۳۰۰	نبود اطلاعات	۱۲۰	۶۰۰	۲۴۵۰	۳۱۰۰	۱۴۳	آرژانتین
۶۲۳۰	۱۱۶۱	۲۵۸۰	۶۰۶۷	۵۶۷۶	۹۵۶۳	۲۲۵	برزیل
نبود اطلاعات	نبود اطلاعات	۱۹	۷۶	۰	۵	نبود اطلاعات	شیلی
۵۰	نبود اطلاعات	۷۷۶	۹۹۶	۲۹۳	۶	۱۶۷۷	کلمبیا
۹۴	۷۹	۸۸	۸۶	۵۹	۴۵	۱۶۱۹	اکوادور
نبود اطلاعات	۷۰	۱۵	۷۴	۲	۹	۱۴۶	مکزیکو
۲۱۴۲	۹۶۰۵	۴۶۲۶	۱۳۰۷	۸۲۹	۸۴	۲۲۶۲	پرو
نبود اطلاعات	۱۰۰۰	۲۴۴۵	۱۲۲۵	۱۰۴۵	۹۰۰	۲۴۰	ونزوئلا

منبع: کمسیون اقتصادی آمریکای لاتین و کارائیب^۵، براساس اطلاعات رسمی پرس لودنا^۶ (۲۰۱۷)، توماس رویترز^۷،

بازارهای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^۸، بنیاد هریتز^۹ و اطلاعات از شرکت‌های مربوطه.

۱. Financial Times

۲. FDI

۳. Greenfield

۴. Ray and Gallagher

۵. ECLAC

۶. Pérez Ludeña

۷. Thomson Reuters

۸. FDI Markets

۹. Heritage Foundation

در سال‌های اخیر، سرمایه‌گذاری‌های چین به‌طور فزاینده‌ای بر زیرساخت‌ها متمرکز شده‌اند. از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۶، چین ۵/۵ میلیارد دلار در ۹۱ پروژه زیرساختی در این منطقه سرمایه‌گذاری کرده است (دسل پتر^۱، ۲۰۱۷). این پروژه‌ها شامل بلندپروازانه‌ترین پروژه‌های منطقه می‌شوند، مانند توسعه یک راه‌آهن فراقاره‌ای که سواحل اقیانوس اطلس برزیل را به سواحل اقیانوس آرام پرو متصل می‌کند، ساخت تونل دو اقیانوس بین آرژانتین و شیلی، و ساخت سه نیروگاه هسته‌ای در آرژانتین. همچنین پروژه‌ای برای ساخت یک کانال کشتیرانی ترانس‌اقیانوسی در نیکاراگوئه وجود دارد که در صورت تکمیل، با کانال پاناما رقابت خواهد کرد و حضور قابل توجهی برای چین در آمریکای مرکزی ایجاد خواهد کرد. این پروژه‌های عظیم در کنار فهرست طولانی‌ای از پروژه‌های زیرساختی پیشنهادی چین در آمریکای لاتین در سال‌های اخیر قرار می‌گیرند. چینی‌ها در سراسر این قاره در حال ساخت یا ارتقای راه‌آهن‌ها، جاده‌ها، بنادر و فرودگاه‌ها هستند.^۲

جدول ۱۲-۲. برترین پروژه‌های زیرساختی چین در آمریکای لاتین

سال	شماره پروژه	مقدار (دلار آمریکا)
۲۰۱۰	۱۴	۱۵۰۸۰
۲۰۱۱	۱۰	۴۱۳۰
۲۰۱۲	۹	۵۳۳۰
۲۰۱۳	۹	۲۷۵۰
۲۰۱۴	۱۴	۶۲۶۰
۲۰۱۵	۱۵	۱۶۱۳۰

منبع: پژوهش نویسنده

در مورد این پروژه‌های زیرساختی، یک جنبه مهم این است که آنها معمولاً توسط شرکت‌های دولتی چین اجرا می‌شوند و مشارکت شرکت‌های خصوصی در آنها بسیار ناچیز است. این موضوع نشان می‌دهد که چین به این پروژه‌ها از دیدگاه ژئواکونومی نگاه می‌کند و لزوماً به جنبه‌های تجاری آنها به اندازه ارزش ژئواستراتژی‌شان توجه نمی‌کند. درواقع، بسیاری

۱. Dussel Peters 2017

۲. برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به: www.aei.org/china-global-investment-tracker/

از پروژه‌های زیرساختی که توسط چین جلو می‌روند، مسیر مشخصی برای سودآوری حداقل نه در کوتاه‌مدت ندارند (به‌عنوان مثال، گوستافسون^۱، ۲۰۱۶). این رویکرد با سرمایه‌گذاری‌های ایالات متحده و اروپا که معمولاً توسط شرکت‌های خصوصی انجام می‌شوند و هر سرمایه‌گذاری را از دیدگاه صرفاً تجاری ارزیابی می‌کنند متفاوت است. از طریق رویکرد دولتی خود، چین می‌تواند به توافق‌های ساخت-مالکیت-بهره‌برداری^۲ دست یابد که شامل برنامه‌ریزی، مدیریت، ساخت و تأمین مالی در یک راه‌حل کامل می‌شود و به چین امکان کنترل اجرای پروژه را در تمام مراحل می‌دهد. این معاملات بزرگ، مشوق‌های کوتاه‌مدتی برای بازیگران محلی مانند ارائه فناوری و برنامه‌های تأمین مالی سخاوتمندانه برای پوشش هزینه‌های توسعه فراهم می‌کنند و بنابراین انگیزه‌هایی برای همکاری بازیگران محلی با چین ایجاد می‌کنند. درعین حال، این پروژه‌ها ممکن است بدهی‌های بلندمدتی با چین ایجاد کنند و دولت‌های میزبان را به‌طور عملی وابسته به چین نمایند (برای بحث بیشتر مراجعه کنید به: ماتلین و نجویون^۳، ۲۰۱۵). به‌ویژه معاملات وام در ازای منابع^۴ و وام در ازای زیرساخت^۵ بین چین و کشورهای آمریکای لاتین، که اغلب شامل کنترل عملیاتی بازیگران چینی در آینده‌ای دور می‌شود، خطر وابستگی بلندمدت کشورهای میزبان به چین را افزایش می‌دهد.

در کنار این پروژه‌های بزرگ زیرساختی و توافق‌نامه‌های مختلف وام در ازای منابع، وام‌دهی چین به دولت‌های آمریکای لاتین در سال‌های اخیر به‌طور چشمگیری افزایش یافته است و در سال ۲۰۱۵ به ۲۹ میلیارد دلار رسیده است که تقریباً دو برابر مجموع وام‌های بانک جهانی و بانک توسعه بین‌آمریکایی است. بخش عمده این وام‌ها به چهار کشور اختصاص یافته است: آرژانتین، برزیل، اکوادور و به‌ویژه ونزوئلا (ر.ک. نمودار ۱۲-۱). علاوه بر این، چین ۳۵ میلیارد دلار دیگر به‌عنوان صندوق‌های منطقه‌ای جدید برای همکاری‌های زیرساختی و صنعتی ارائه کرده است. در مجموع، چین به بزرگ‌ترین بستانکار آمریکای لاتین تبدیل شده

۱. Gustafson

۲. Build-Own-Operate

۳. Mattlin and Nojonen

۴. loans-for resources

۵. loans-for-infrastructure

است (رک^۱، گالاگر^۲ و سارمنتو^۳، ۲۰۱۶). چشم‌انداز جریان‌های نقدی آینده بدون شرط‌های مرتبط با استانداردهای حکمرانی خوب (غربی)، همراه با معاملات سرمایه‌گذاری چند میلیارد دلاری، نه تنها انگیزه‌های قوی برای دولت‌های آمریکای لاتین فراهم می‌کند تا با چین همکاری کنند، بلکه به چین این امکان را می‌دهد که در صورت لزوم، این معاملات را به گونه‌ای ساختاردهی کند که فرصت‌های رانت‌جویی برای بازرگانان و مقامات فاسد ایجاد شود، که این امر به نوبه خود انگیزه‌های قوی برای آن‌ها ایجاد می‌کند تا به مدافعان سرسخت منافع چین تبدیل شوند.

از مدتی پیش گزارش‌هایی از فساد، بی‌نظمی در فرایندهای مناقصه، معاملات مبهم و به‌طور کلی فقدان شفافیت، در رابطه با پروژه‌های سرمایه‌گذاری چین مطرح شده‌اند (برای مثال، آرمانی^۴، ۲۰۱۲). نمونه‌ای اخیر شامل قراردادهای بزرگ اعطای وام در ازای زیرساخت‌هایی است که در سال ۲۰۱۴ بین رئیس‌جمهور سابق آرژانتین، کریستینا فرناندز دکرشنر^۵ و رئیس‌جمهور چین، شی جین‌پینگ^۶، منعقد شد. این قراردادها شامل ساخت دو سد عظیم هیدروالکتریکی در زادگاه خانواده کرشنر، در استان سانتا کروز، بودند. این توافق بدون رعایت رویه‌های معمول بوروکراتیک انجام شد و موجب بروز گمانه‌زنی‌های بسیاری درباره فساد گردید (برای مثال، لا ناسیون^۷، ۲۰۱۶؛ واتس^۸، ۲۰۱۵). رئیس‌جمهور جدید آرژانتین، مائوریسیو ماکری^۹، با زیر سؤال بردن نبود شفافیت در این توافقات، وعده داد که این پروژه‌ها را بررسی کرده و در صورت لزوم لغو کند، اما مشخص شد که دست‌هایش در این

۱. Ray

۲. Gallagher

۳. Sarmiento

۴. Armony

۵. Cristina Fernández de Kirchner

۶. Xi Jinping

۷. La Nación

۸. Watts

۹. Mauricio Macri

روند بسته است (پاتی^۱، ۲۰۱۷). این امر نشان می‌دهد زمانی که یک‌بار به این مسائل متعهد شده باشید خارج شدن از چنین توافقات کلانی چقدر دشوار است. بنابراین، همان‌طور که این داده‌های اقتصادی نشان می‌دهند، چین به‌وضوح در حال تثبیت موقعیت خود به‌عنوان یک بازیگر اقتصادی روبه‌رشد در آمریکای لاتین است. قرار نیست کند شدن رشد اقتصادی در چین و آمریکای لاتین که از سال ۲۰۱۴ مشاهده شده، این روندها را تغییر دهد. تحت رهبری رئیس‌جمهور شی، چین روابط خود را با آمریکای لاتین تقویت کرده است؛ این امر نه‌تنها با افزایش تعداد دیدارهای دیپلماتیک، بلکه با همکاری‌های نهادینه‌شده نیز مشهود است. برنامه همکاری که در نخستین نشست مجمع چین-جامعه کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب^۲ در ژانویه ۲۰۱۵ امضا شد، هدف آن دو برابر کردن تجارت سالانه و افزایش چشمگیر میزان سرمایه‌گذاری چین در دهه آینده است (شی^۳، ۲۰۱۵). نظرسنجی انجام‌شده از مدیران و متخصصان حوزه زیرساخت، که توسط تحقیقات محرمانه فایننشال تایمز صورت گرفت، نشان داد که سرمایه‌گذاران بزرگ چینی همچنان علاقه بالایی دارند، زیرا آن‌ها اهداف استراتژیک بلندمدتی را در نظر دارند (فایننشال تایمز^۴، ۲۰۱۶ ب).

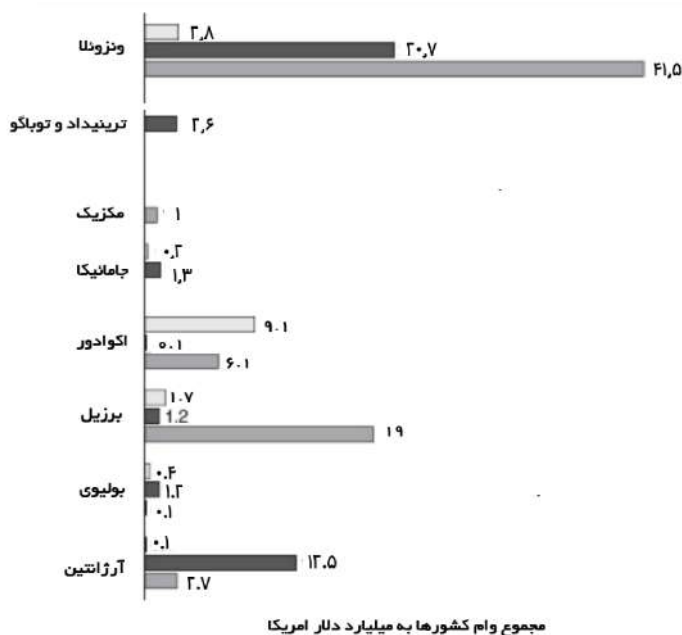
۱. Patey

۲. China-CELAC

۳. Xi

۴. Financial Times

نمودار ۱۲-۱. وام‌های چین به آمریکای لاتین ۲۰۰۵-۲۰۱۵



منبع: گردآوری نویسندگان براساس داده‌های پایگاه اطلاعات مالی چین-آمریکای لاتین^۱

اهداف چین

چین انگیزه‌های قوی برای مشارکت در آمریکای لاتین دارد که برخی از آن‌ها به‌وضوح جنبه ژئواکونومی دارند، درحالی‌که برخی دیگر ممکن است ملاحظات تجاری بیشتری را شامل شوند (یو،^۲ ۲۰۱۵؛ الیس،^۳ ۲۰۱۳ و ۲۰۱۶). نخست، این قاره منبع مهمی از مواد خامی است که چین برای حفظ صنعتی‌سازی سریع خود و پاسخگویی به تقاضای فزاینده برای محصولات غذایی به آن نیاز دارد. این امر را می‌توان در ترکیب واردات چین از آمریکای لاتین و نحوه تکامل آن در طول زمان مشاهده کرد. واردات چین به‌شدت بر محصولات اولیه و کالاهای تولیدی مبتنی بر منابع متمرکز است. اهمیت تأمین دسترسی به منابع طبیعی همچنین در جریان‌های مالی چین به آمریکای لاتین منعکس شده است. سه چهارم ادغام‌ها و خریدهای شرکت‌های چینی در این منطقه طی پنج سال گذشته در صنایع استخراجی (نفت، گاز و

۱. PBoC

۲. Yu

۳. Ellis

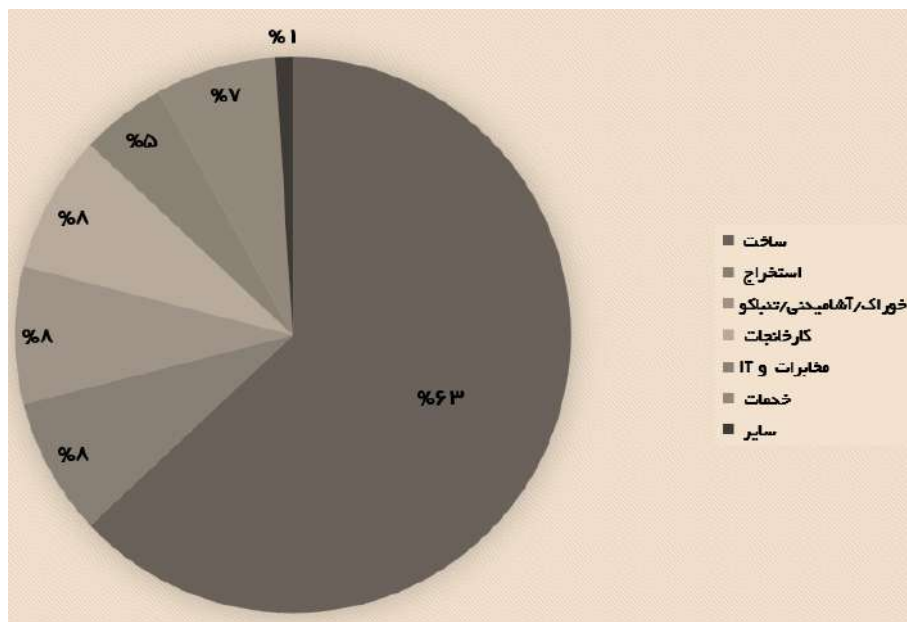
معدن) بوده است. از نظر ترکیب سرمایه‌گذاری‌های چین، دوسوم آن‌ها در زیرساخت‌ها و پروژه‌های عمومی بوده که بخش زیادی از آن به دسترسی به مواد خام مرتبط است. بخش قابل توجهی از سرمایه‌گذاری‌های باقی‌مانده نیز مستقیماً بر کشاورزی، انرژی و مواد معدنی متمرکز شده است (ری و گالاگر^۱، ۲۰۱۵).

دوم، دسترسی به بازارهای آمریکای لاتین به چین امکان می‌دهد که پایگاه صادراتی خود را متنوع کرده و گسترش دهد. سیاست‌گذاران چینی نگران وابستگی بیش از حد کشور به بازارهای آمریکای شمالی و اروپا هستند، زیرا این وابستگی آن را در برابر ریسک‌هایی مانند افزایش حمایت‌گرایی و رکود اقتصادی در این بازارها آسیب‌پذیر می‌کند (هولسلاگ^۲، ۲۰۱۶). این منطقه همچنین بازاری مناسب برای تلاش‌های چین در جهت صادرات ظرفیت صنعتی و گسترش پایگاه تولیدی خود فراهم می‌کند (جنکینز^۳، ۲۰۱۲). در این راستا، چین یک مرکانتیلیسم پویا را دنبال می‌کند که در آن مواد خام را از منطقه خریداری کرده، از طریق تولید داخلی به آن‌ها ارزش افزوده می‌دهد و سپس این تولیدات ارزش‌افزوده را مجدداً به آمریکای لاتین صادر می‌کند. بخشی از این سیاست مرکانتیلیستی همچنین شامل ترویج بین‌المللی شدن شرکت‌های چینی از طریق حمایت‌های دیپلماتیک و مالی است. به‌ویژه، شرکت‌های مهندسی چینی در جستجوی بازارهای جدید هستند، زیرا رشد داخلی در حال کاهش است، و این تلاش‌ها به‌طور مؤثری از طریق اعتبارات صادراتی و وام‌های دولت-به-دولت تقویت می‌شوند. به‌طور کلی، هدف این سیاست، گسترش سرمایه‌داری دولتی در چارچوب سیاست صادراتی^۴ چین است که در آغاز قرن اجرا شد و به‌عنوان تأییدی در سطح عالی برای توسعه فعالیت شرکت‌های چینی در خارج از کشور عمل می‌کند (هولسلاگ^۵، ۲۰۰۶ و ۲۰۱۶؛ وو و د وی^۶، ۲۰۱۴).

نمودار ۱۲-۲. توزیع بخشی سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم چینی گرینفیلد

-
۱. Ray and Gallagher
 ۲. Holslag
 ۳. Jenkins
 ۴. 'go-out' policy
 ۵. Holslag
 ۶. Wu and De Wei

در آمریکای لاتین و کارائیب ۲۰۱۰-۲۰۱۴ (در مجموع ۷۰ میلیارد دلار).



منبع: رای و گالگر، ۲۰۱۵.

سوم، مشارکت در آمریکای لاتین توسط سیاستگذاران چینی به عنوان راهی برای تقویت نقش ارز چین در بازارهای بین‌المللی در نظر گرفته می‌شود (یو^۱، ۲۰۱۵). یوان به طور فزاینده‌ای اهمیت منطقه‌ای پیدا کرده است، به طوری که آرژانتین، برزیل و شیلی هم‌اکنون قراردادهای مهمی برای مبادله دوجانبه ارز دارند. برنامه همکاری پیش‌بینی شده افزایش مبادلات ارزی در تجارت دوجانبه را در نظر می‌گیرد. با توجه به نگرانی از موقعیت مسلط دلار آمریکا در بازارهای مالی جهانی، که به عنوان یک تهدید بالقوه برای امنیت اقتصادی چین و مانعی برای تبدیل شدن آن به یک بازیگر جهانی مالی دیده می‌شود، دولت چین به دنبال بین‌المللی‌سازی یوان در تجارت و سرمایه‌گذاری جهانی بوده است. چین همچنین با شیلی موافقت کرده است که یک بانک تسویه حساب یوان تأسیس کند (رویترز^۲، ۲۰۱۵).

چهارم، آمریکای لاتین عرصه‌ای مهم برای چین در تلاش‌هایش برای انزوای دیپلماتیک تایوان محسوب می‌شود. نیمی از ۲۴ کشوری که در جهان دولت تایوان را به رسمیت

۱. Yu

۲. Reuters

می‌شناسند، در آمریکای لاتین و منطقه کارائیب قرار دارند. این رقابت دیپلماتیک بر تعاملات اقتصادی چین با این منطقه تأثیر گذاشته است. چین از مشوق‌های اقتصادی به‌صورت گزینشی، به‌عنوان اهرم فشار و پاداش، برای تشویق کشورها به عدم شناسایی تایوان استفاده کرده است (اوردینز و همکاران^۱، ۲۰۱۶؛ وو و دی وی^۲، ۲۰۱۴). از یک‌سو، کشورهایی که تایوان را به رسمیت می‌شناسند، با محدودیت‌هایی در دسترسی به بازار چین مواجه شده‌اند. از سوی دیگر، هنگامی که کاستاریکا در سال ۲۰۰۷ از تایوان فاصله گرفت و به چین نزدیک شد، این اقدام با یک بسته کمکی بزرگ برای پروژه‌های عمرانی، خرید ۳۰۰ میلیون دلاری اوراق قرضه دولتی کاستاریکا توسط چین، یک سرمایه‌گذاری مشترک یک میلیارد دلاری برای ارتقای پالایشگاه نفت این کشور، و دسترسی بهتر محصولات کاستاریکایی به بازارهای چین همراه شد (بولی^۳، ۲۰۰۸). این اقدام به‌عنوان یک نمایش قدرت به سایر کشورهای منطقه نشان داد که قطع روابط با تایوان و تغییر جهت به‌سوی چین چه مزایایی دارد. درواقع، با در نظر گرفتن این مشوق‌های اقتصادی، پاناما در سال ۲۰۱۷ همین مسیر را دنبال کرد (هورتون و مایرز لی^۴، ۲۰۱۷). گسترش مالی و سرمایه‌گذاری چین در آمریکای لاتین و کارائیب نیز نشان‌دهنده ترجیح آشکار این کشور برای همکاری با دولت‌هایی است که پکن را به‌جای تایپه به رسمیت می‌شناسند. هیچ‌یک از کشورهای منطقه که تایوان را به رسمیت می‌شناسند، در فهرست ۱۳ مقصد اصلی وام‌های چینی قرار ندارند (پیکونه، ۲۰۱۶). تعهدات سرمایه‌گذاری چین نیز ظاهراً کشورهایی را که روابط دیپلماتیک نزدیکی با پکن دارند، در اولویت قرار می‌دهد (اوردینز و همکاران، ۲۰۱۶). پیکونه^۵ (۲۰۱۶) همچنین اشاره می‌کند که تعهد چین برای تأمین مالی یک پروژه هیدروالکتریکی در هندوراس بارها متوقف شده است که احتمالاً به دلیل ادامه شناسایی تایپه توسط هندوراس بوده است.

در نهایت، آمریکای لاتین از نظر استراتژیک اهمیت گسترده‌تری برای چین دارد، زیرا این منطقه به چین در تأمین اتحادهای سیاسی برای حمایت از جایگاهش به‌عنوان یک ابرقدرت

۱. Urdinez et al.

۲. Wu and De Wei

۳. Bowley

۴. Horton and Myers Lee

5. Piccone

نوظهور و به‌عنوان وزنه‌ای متقابل در برابر تلاش‌های ایالات متحده برای مهار آن کمک می‌کند. قابل توجه است که چین، جامعه کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب^۱ را به‌عنوان اصلی‌ترین همراه مذاکرات خود در آمریکای لاتین در نظر می‌گیرد و رئیس‌جمهور چین بر حمایت این کشور از نقش فزاینده اتحاد بولیواری برای مردم قاره آمریکا^۲ و اتحادیه ملت‌های آمریکای جنوبی^۳ تأکید کرده است (پیکونه^۴، ۲۰۱۶). هر سه این سازمان‌های منطقه‌ای جدید، به‌طور هدفمند ایالات متحده را کنار گذاشته‌اند. سیاست‌گذاران چینی، «چرخش به آسیا» از سوی ایالات متحده را عمدتاً به‌عنوان یک استراتژی مهار علیه چین می‌بینند. همان‌طور که یو^۵ استدلال می‌کند، چین با تعمیق وابستگی اقتصادی و ادغام بیشتر با آمریکای لاتین، تلاش دارد یک «حوزه نفوذ» در «حیات خلوت» سنتی ایالات متحده ایجاد کند... اقدامی که به‌عنوان واکنشی متقابل در برابر محاصره و مهار چین توسط آمریکا تلقی می‌شود و همچنین اهرمی برای صعود چین به‌عنوان یک قدرت جهانی است که توانایی به چالش کشیدن سلطه آمریکا و بازتعریف نظام جهانی به شیوه‌ای مطلوب‌تر برای خود را دارد (یو^۶، ۲۰۱۵، ص. ۱۰۴۸). چین، درحالی‌که مراقب است تا به‌عنوان یک چالش آشکار برای ایالات متحده به چشم نیاید، از ژئواکونومی به‌عنوان استراتژیک نرم‌تر برای ایجاد توازن در برابر این ابرقدرت جهانی و تحکیم روابط خود با کشورهای آمریکای لاتین استفاده می‌کند. این «موازنه نرم»، درحالی‌که از طریق ابزارهای اقتصادی انجام می‌شود، به‌گونه‌ای تنظیم شده است که واکنش متقابلی را که ژئوپلیتیک سنتی‌تر ممکن است ایجاد کند، نیانگیزد.^۷

درحالی‌که اسناد رسمی سیاست‌گذاری چین و اظهارات عمومی در سطح عالی، به‌طور طبیعی مجموعه کاملی از نیت استراتژیک این کشور برای تعامل با آمریکای لاتین را فاش نمی‌کنند و سعی دارند این تعاملات را به شکلی غیرتهدیدآمیز و با تأکید بر منافع متقابل ارائه دهند، بااین‌حال، قابل توجه است که چگونه این اسناد ملاحظات ژئواکونومی چین را

-
1. CELAC
 2. ALBA
 3. UNASUR
 4. Piccone
 5. Yu
 6. Yu

۷. درباره تفاوت‌های استراتژیک میان ژئوپلیتیک سنتی و ژئواکونومی، به ویگل و ویهما (۲۰۱۶) مراجعه کنید.

آشکارا بیان می‌کنند. چین تاکنون دو «کتاب سفید»^۱ رسمی درباره سیاست خود نسبت به آمریکای لاتین و کارائیب منتشر کرده است. نخستین کتاب سفید که در نوامبر ۲۰۰۸ منتشر شد، به صراحت تأیید کرد که چین تعامل خود با آمریکای لاتین و کارائیب را از «سطحی استراتژیک» در نظر می‌گیرد. این سند چارچوبی را برای گسترش بعدی چین در این منطقه از طریق تجارت، سرمایه‌گذاری و تأمین مالی ارائه داد (دولت مرکزی جمهوری خلق چین، ۲۰۰۸). کتاب سفید دوم که در نوامبر ۲۰۱۶ منتشر شد، نه تنها بر اهمیت استراتژیک تعامل چین با آمریکای لاتین و کارائیب برای توسعه اقتصادی چین تأکید کرد، بلکه صراحتاً به اهدافی همچون «چندقطبی‌سازی»، «اصلاح حکمرانی جهانی» و ترویج چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای اشاره داشت (پپلز دیلی،^۲ ۲۰۱۶). این سند همچنین از جامعه کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب^۳ به‌عنوان سازمان منطقه‌ای اصلی نام برده و به‌صراحت به «اصل چین واحد» به‌عنوان پایه برقراری و توسعه روابط دولت‌ها با کشورهای این منطقه اشاره کرده است.

کتاب سفید جدید سیاست‌گذاری چین، خود را به‌عنوان «نقشه راهی برای آینده» معرفی می‌کند. در این سند به چارچوب تعامل «۱ + ۳ + ۶» اشاره شده است که رئیس‌جمهور شی^۴ در دومین سفر خود به منطقه در سال ۲۰۱۴ مطرح کرد (وزارت امور خارجه جمهوری خلق چین، ۲۰۱۴). همچنین، به «برنامه همکاری ۲۰۱۹-۲۰۱۵» در چارچوب مجمع چین-سیلاک^۵ که در اجلاس ژانویه ۲۰۱۵ میان چین و رهبران منطقه^۶ ارائه شد، و مدل همکاری جدید «۳×۳» که نخست‌وزیر لی که چیانگ^۷ در سخنرانی خود در اجلاس کسب‌وکار چین-برزیل در مه ۲۰۱۵ معرفی کرد اشاره دارد (ژانگ، ۲۰۱۵). مفهوم «۱+۳+۶» شامل یک برنامه پنج‌ساله همکاری با سیلاک به‌عنوان یک «نقشه راه واحد» برای همکاری («۱»)، سه رکن اصلی برای پیشبرد آن یعنی تجارت، سرمایه‌گذاری و تأمین مالی («۳»)، و شش حوزه کلیدی تمرکز یعنی انرژی، منابع طبیعی، زیرساخت، کشاورزی، تولید صنعتی، نوآوری علمی و

۱. white papers

۲. People's Daily

۳. CELAC

۴. Xi

۵. CELAC

۶. China-CELAC Forum 2015

۷. Li Keqiang

فناوری اطلاعات («۶») است. مدل «۳×۳» نیز با این حوزه‌های کلیدی مرتبط است و به تمایل چین برای تمرکز بر توسعه زیرساخت‌های لجستیکی، شبکه‌های برق و ارتباطات داده، همراه با گسترش سه کانال تأمین مالی شامل صندوق‌های سرمایه‌گذاری، وام‌های اعتباری و بیمه اشاره دارد.

پیامدهای استراتژیک برای ایالات متحده

برای ایالات متحده، نفوذ اقتصادی به سرعت در حال رشد چین در آمریکای لاتین مجموعه‌ای از چالش‌های ژئواستراتژی را به همراه دارد. روابط اقتصادی فزاینده میان چین و آمریکای لاتین این پتانسیل را دارد که جغرافیای استراتژیک این قاره را به طور قابل توجهی دگرگون کند و پیامدهای مهمی برای اهرم نفوذ ایالات متحده داشته باشد. همان طور که در گزارشی از صندوق بین‌المللی پول^۱ نشان داده شده است، پیوندهای اقتصادی میان کشورهای آمریکای لاتین ضعیف بوده و در عوض، تمایل به تمرکز پیرامون ایالات متحده داشته‌اند (بیتون و همکاران^۲، ۲۰۱۷). کشورهای آمریکای لاتین از طریق یک ساختار «مرکز-پیرامون»^۳ به ایالات متحده متصل بوده‌اند، به این معنا که بسیاری از مهم‌ترین کریدورهای حمل‌ونقل، ترتیبات تجاری و مالی به گونه‌ای طراحی شده‌اند که تعاملات اقتصادی با ایالات متحده را در قالب روابط دوجانبه تسهیل کنند (به عنوان مثال، بیجن^۴، ۲۰۱۷؛ شاینین^۵، ۱۹۹۹).

بخشی از توضیح عدم یکپارچگی اقتصادی در آمریکای لاتین به عوامل جغرافیایی بازمی‌گردد. در آمریکای جنوبی، رشته‌کوه‌های آند، حوضه آمازون با جنگل‌های بارانی انبوه و تقریباً غیرقابل نفوذ، و همچنین فاصله گسترده میان مناطق مختلف، موانع جغرافیایی عمده‌ای برای تجارت درون منطقه‌ای و توسعه زنجیره‌های تولید منطقه‌ای ایجاد کرده‌اند. در نتیجه، پیوندهای طبیعی اقتصادی که معمولاً فشار برای ادغام عمیق‌تر ایجاد می‌کنند، در این منطقه

۱. IMF

۲. Beaton et al.

۳. Hub-and-Spoke

۴. Biegon

۵. Scheinin

به میزان قابل توجهی وجود نداشته‌اند (به‌عنوان مثال شولوین و مالمود^۱، ۲۰۱۴) همان‌طور که مالمود و رودریگز^۲ (۲۰۱۴، ص. ۱۱۹) توضیح می‌دهند:

ابتکارات منطقه‌ای به دلیل سطوح پایین وابستگی تجاری و ضعف در اتصال زیرساختی (ناشی از فاصله‌های زیاد و زیرساخت‌های ضعیف)، و همچنین جذب شدن به قطب‌های اقتصادی خارج از منطقه، با محدودیت مواجه هستند. تمامی اقتصادهای آمریکای جنوبی عمدتاً بر صادرات کالاهای خام متکی هستند و جمعیت و منابع آن‌ها- که در امتداد سواحل اقیانوس اطلس، دریای کارائیب و اقیانوس آرام پراکنده شده‌اند اما در مناطق داخلی بسیار کم‌تراکم هستند- بیشتر به سمت بازارهای خارجی گرایش دارند تا به سمت کشورهای همسایه.

باین‌حال، به‌ویژه در آمریکای جنوبی و تا حدی کمتر در آمریکای مرکزی، این جغرافیای اقتصادی به دلیل پروژه‌های بزرگ زیربنایی تحت هدایت چین در حال تغییر است. بسیاری از این پروژه‌ها بر ساخت کریدورهای دو اقیانوسی متمرکز هستند و ممکن است اکنون به تقویت سیاست‌های منطقه‌ای و تعهدات همکاری کمک کنند، زیرا باعث اتصال بهتر زیرمنطقه‌های مختلف آمریکای جنوبی می‌شود. چنانچه این پویایی منطقه‌ای در چارچوب سازمان‌های نسبتاً جدیدی مانند اتحادیه ملل آمریکای جنوبی^۳، که ایالات متحده را کنار گذاشته است، هدایت شود، می‌تواند رهبری ایالات متحده در منطقه را تضعیف کند. در حال حاضر، زیرساخت‌های جدید مسیرهای تجاری آمریکای جنوبی را به سمت اقیانوس آرام هدایت می‌کنند، که این تغییر را می‌توان با مقایسه روند حجم تجارت میان آمریکای جنوبی و چین در مقابل تجارت این منطقه با ایالات متحده مشاهده کرد (اوریتز ولسکز و دوسل پترز^۴، ۲۰۱۶). علاوه بر چین، کشورهایی مانند ژاپن، کره جنوبی و هند نیز به‌طور فزاینده‌ای

۱. Scholvin and Malamud

۲. Rodriguez

۳. UNASUR

۴. Ortiz Velásquez and Dussel Peters

به شرکای تجاری مهمی برای این منطقه تبدیل شده‌اند (نک مسکیتا موریرا و استواداردال^۱، ۲۰۱۵؛ میرز و کووایاما^۲، ۲۰۱۶؛ رویت و پاز^۳، ۲۰۱۷).

به‌طور کلی، تعامل اقتصادی چین با این منطقه به کشورهای آمریکای لاتین فرصت بیشتری برای دستیابی به استقلال از ایالات متحده و نهادهای غربی می‌دهد (چاوز^۴، ۲۰۱۵). بارزترین نمونه، تأثیر سرمایه‌گذاری‌ها، وام‌ها و درآمدهای صادراتی چین در کشورهای عضو آلبا^۵ است که به آن‌ها کمک کرده است تا مسیری مستقل از سیاست‌های ایالات متحده در منطقه دنبال کنند (همچنین ر.ک. فصل ۱۳). ونزوئلا آشکارترین مثال در این زمینه است، اما کشورهایی مانند بولیوی و اکوادور نیز که به‌طور سنتی از دریافت‌کنندگان عمده کمک‌های ایالات متحده بودند، حاضر نشدند شرایط واشنگتن را برای ادامه کمک‌های مالی بپذیرند. در نتیجه، بولیوی در سال ۲۰۱۳ آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده^۶ را اخراج کرد، درحالی‌که پیش‌تر در سال ۲۰۰۸ سفیر ایالات متحده و همچنین اداره مبارزه با مواد مخدر آمریکا^۷ را از کشور خود بیرون رانده بود (سانتاماریا^۸، ۲۰۱۳a). از سوی دیگر، پس از شکست مذاکرات ایالات متحده با اکوادور، آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده^۹ در سال ۲۰۱۳ برنامه کمک‌های خود را در این کشور لغو کرد (سانتاماریا^{۱۰}، ۲۰۱۳a). علاوه‌براین، حمایت اقتصادی چین به‌طور غیرمستقیم به این کشورها کمک کرده است تا نهادهای منطقه‌ای مانند اتحادیه ملل آمریکای جنوبی^{۱۱} و جامعه کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب^{۱۲} را که ایالات متحده را کنار گذاشته‌اند، تأسیس کنند (الیس^{۱۳}، ۲۰۱۳).

۱. Mesquita Moreira

۲. Myers and Kuwayama

۳. Roett and Paz

۴. Chávez

۵. ALBA

۶. USAID

۷. DEA

۸. Santamaria

۹. USAID

۱۰. Santamaria

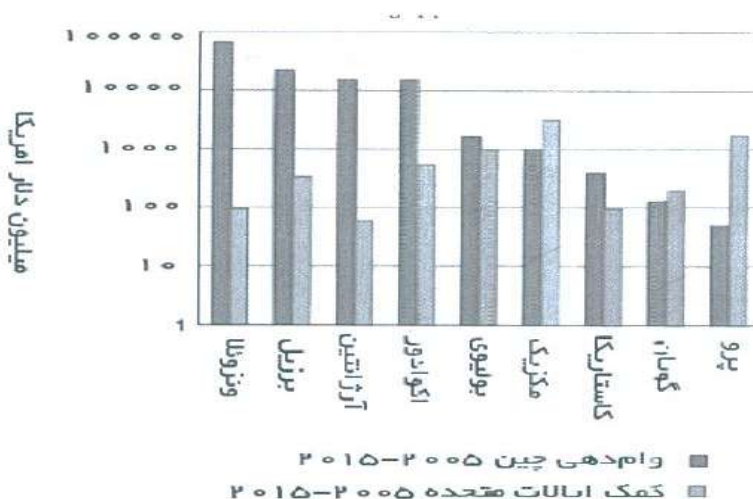
۱۱. UNASUR

۱۲. CELAC

۱۳. Ellis

با مقایسه وام‌های چین به کشورهای آمریکای لاتین با کمک‌های خارجی ایالات متحده در بازه ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵ (نمودار ۱۲-۳)، می‌توان مشاهده کرد که وام‌های چین به‌طور فزاینده‌ای به سمت کشورهایی هدایت شده که میزان کمک‌های خارجی ایالات متحده به آن‌ها کاهش یافته است. درواقع، وام‌های چین به تدریج جایگزین کمک‌های مشروط ایالات متحده شده‌اند. این تغییر بدون شک پیامدهایی برای سیاست‌های ایالات متحده در منطقه و حتی در سطح جهانی خواهد داشت. تحلیل‌ها نشان داده‌اند که رابطه مثبتی بین افزایش روابط اقتصادی چین با منطقه و الگوی رأی‌گیری در مسائل حقوق بشری در سازمان ملل متحد وجود دارد (فلورس ماسیاس و کرسپس^۱، ۲۰۱۳). این روند به‌ویژه در کشورهایی مانند بولیوی، اکوادور و ونزوئلا که مواضع آن‌ها در مسائل بین‌المللی به‌طور فزاینده‌ای با دیدگاه‌های چین همسو شده است، دیده می‌شود. در مقابل، مکزیک و کشورهای آمریکای مرکزی همچنان به همسویی با مواضع ایالات متحده ادامه می‌دهند (پیکونه^۲، ۲۰۱۶).

نمودار ۱۲-۳. مقایسه وام‌دهی چین و کمک‌های خارجی ایالات متحده در آمریکای لاتین از ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵.



منبع: گردآوری نویسندگان، براساس داده‌های دیالوگ میان‌آمریکایی و آژانس ایالات متحده برای توسعه بین‌المللی^۳.

۱. Flores-Macías and Kreps

۲. Piccone

۳. USAID

در بخش استراتژیک فناوری فضایی، کشورهایی مانند بولیوی، اکوادور، نیکاراگوئه و ونزوئلا به تازگی برنامه‌های خود را با حمایت چین آغاز کرده‌اند. این جنبه مهم در بحث‌های علمی در مورد روابط چین و آمریکای لاتین نسبتاً مورد غفلت قرار گرفته است (برای استثنائات مراجعه کنید به: الیس^۱، ۲۰۱۰؛ دلگادو-لوپز^۲، ۲۰۱۲؛ نوسلت و سالیز لندیوار^۳، ۲۰۱۳). تا سال ۲۰۰۸، آرژانتین و برزیل تنها کشورهای آمریکای لاتین بودند که دارای آژانس‌های ماهواره‌ای خود بودند و به‌شدت به همکاری‌های فناوری با ایالات متحده (در مورد آرژانتین) یا کشورهای اروپایی مانند فرانسه (در مورد برزیل) وابسته بودند. اکنون، این دو کشور نیز به منظور کاهش وابستگی خود به ایالات متحده و اروپا، به ایجاد شراکت‌های نزدیک با چین پرداخته‌اند. حمایت چین از فناوری فضایی آمریکای لاتین شامل سرمایه‌گذاری در ساخت ماهواره، پرتاب ماهواره‌ها از سایت‌های پرتاب چینی، و آموزش حرفه‌ای اپراتورهای ماهواره است. با حمایت مالی و فناوری چین، این کشورها همچنین برنامه‌های فضایی مشترکی را آغاز کرده‌اند تا وابستگی خود به ایالات متحده در این بخش را کاهش دهند، ابتکاری که به نشست وزرای دفاع کشورهای عضو اتحادیه ملل آمریکای جنوبی^۴ در سال ۲۰۱۱ بازمی‌گردد (نوسلت و سالیز لندیوار^۵، ۲۰۱۳).

کلام مؤثر و سیاست‌های دولت ترامپ به تسریع این روندها کمک می‌کند. کلام ضدتجاری رئیس‌جمهور ترامپ باعث افزایش تمایل کشورهای آمریکای لاتین به تجارت بیشتر با چین شده است. اعلام دولت ترامپ مبنی بر ترک مشارکت اقیانوس آرام^۶ بلافاصله با سیگنال‌هایی از سوی شیلی، مکزیک و پرو برای جستجوی روابط تجاری نزدیک‌تر با چین همراه شد (رویترز^۷، ۲۰۱۶؛ سانتیاگو تایمز^۸، ۲۰۱۶). رئیس‌جمهور چین، شی جین‌پینگ^۹، همچنین

۱. Ellis

۲. Delgado-López

۳. Noesselt and Soliz Landivar

۴. UNASUR

۵. Noesselt and Soliz Landivar

۶. TPP

۷. Reuters

۸. Santiago Times

۹. Xi Jinping

بلافاصله این فرصت را غنیمت شمرد تا آن‌ها را به پیوستن به گروه اقتصادی منطقه‌ای که خود ترویج می‌کند، دعوت کند: مشارکت جامع اقتصادی منطقه‌ای^۱ و منطقه آزاد تجارت آسیا و اقیانوسیه^۲ دعوتی که ظاهراً مورد استقبال قرار گرفت (آمریکا اکونومیا^۳، ۲۰۱۶). چین همچنین خود را در موقعیتی قرار داده است تا از تهدید رئیس‌جمهور ترامپ برای خروج از توافق‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی^۴ بهره‌برداری کند. پس از تصمیم جنرال موتورز برای لغو برنامه‌های ساخت یک کارخانه در مکزیک، شرکت دولتی جک موتورز چین اعلام کرد که قصد دارد ۲/۲ میلیارد دلار در یک کارخانه خودروسازی در این کشور سرمایه‌گذاری کند. درواقع، همانطور که تحلیل اردینز^۵ و همکاران (۲۰۱۶) نشان می‌دهد، چین در حال پر کردن خلأ ناشی از کاهش روابط اقتصادی بین ایالات متحده و آمریکای لاتین است.

بنابراین، در حوزه اقتصادی، چین به‌وضوح یک جایگزین برای ایالات متحده ارائه می‌دهد، و همانطور که اریک فارنس‌ورث^۶ اشاره کرده است: «در دنیای پس از جنگ سرد، جایی که رقابت جهانی به اندازه نظامی اقتصادی است، ناتوانی یا بی‌میلی در رقابت برای بازارهای خارجی، پیامدهای استراتژیک دارد» (فارنس‌ورث^۷، ۲۰۱۲، ص. ۸۴). با توجه به اینکه بخش عمده‌ای از نفوذ ایالات متحده به‌طور سنتی حول هسته‌ای بودن آن در شبکه‌های اقتصادی در نیم‌کره ساخته شده است، حمایت‌های اقتصادی محافظه‌کارانه که در حال حاضر با دولت ترامپ مشاهده می‌شود، قطعاً پیامدهای جدی برای موقعیت تجاری و استراتژیک ایالات متحده در آمریکای لاتین خواهد داشت. کنار گذاشتن توافق‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی^۸ و دیگر توافق‌های تجارت آزاد، یا محدود کردن دسترسی به بازار به‌طور یک‌جانبه، دقیقاً به تضعیف همان بازیگران می‌انجامد که از قوی‌ترین حامیان ایالات متحده در منطقه هستند. در اینجا، این اثر با واقعیت این که بسیاری از کشورهای منطقه در حال حاضر تحت توافق‌های

1. RCEP

2. FTAAP

۳. América Economía

۴. NAFTA

۵. Urdinez

۶. Eric Farnsworth

۷. Eric Farnsworth

8. NAFTA

تجاری ترجیحی با ایالات متحده تجارت می‌کنند، تشدید خواهد شد. همانطور که لانگ و فریدمن^۱ (۲۰۱۷، ص. ۳) اشاره کرده‌اند: «این توافق‌ها موجب هم‌راستایی منافع برخی بخش‌های اقتصادی با ایالات متحده می‌شوند.» در برخی موارد، ایالات متحده همچنین این توافق‌ها را به اهداف سیاستی خاصی مانند همکاری ضد مواد مخدر تحت قانون ترجیحات تجاری آند در سال ۱۹۹۱ پیوند زده است (لانگ و فریدمن، ۲۰۱۷). اگر این توافق‌ها لغو شوند، ایالات متحده اهرم‌های سیاسی مهمی که از این توافق‌ها به دست می‌آورد را از دست خواهد داد.

نتیجه‌گیری

ژئواکونومی برای دستیابی به اهداف سیاسی از طریق ابزارهای اقتصادی طراحی شده است و در حالت ایده‌آل می‌خواهد نحوه تعریف منافع ملی توسط دولت‌های هدف را شکل دهد. این رویکرد فرض می‌کند که تعریف منافع ملی توسط دولت‌های هدف نتیجه رقابت‌های سیاسی داخلی آن‌ها است و اینکه اهرم اقتصادی یک نیروی خارجی می‌تواند بر نتیجه این رقابت‌های سیاسی داخلی تأثیر بگذارد (عبدالعال و کرشنر^۲، ۱۹۹۹؛ همچنین ویهما و ویگل^۳، ۲۰۱۶). قدرت «پاداش اقتصادی» ایالات متحده، از طریق مشوق‌های مالی و تجاری، مانند توافق‌نامه‌های تجاری ترجیحی که در بالا به آن‌ها اشاره شد، باعث تقویت گروه‌های طرفدار آمریکا در آمریکای لاتین شده و زمینه را برای اجرای سیاست‌هایی مانند «اجماع واشنگتن»، «جنگ با مواد مخدر» و سایر ابتکارات تحت هدایت ایالات متحده در این منطقه فراهم کرده است. با این حال، در شرایط کنونی، چین با اشتیاق بیشتری در تلاش برای کسب نفوذ در آمریکای لاتین از طریق ابزارهای اقتصادی است. در مقابل، ایالات متحده تحت دولت ترامپ، به نظر می‌رسد که از این ابزارهای اقتصادی چشم‌پوشی کرده است.

ایالات متحده با عدم ورود به رقابت ژئواکونومی با چین در آمریکای لاتین، نه تنها با خطر کنار زده شدن از نظر اقتصادی روبه‌رو است، بلکه ممکن است نفوذ سیاسی مهمی را نیز از دست بدهد که می‌تواند پیامدهایی برای آینده نظم لیبرال جهانی داشته باشد. سیاست

۱. Long and Friedman

۲. Abdelal and Kirshner

۳. Vihma and Wigell

اقتصادی چین پیش‌تر «قدرت ساختاری» ایالات متحده در منطقه را تضعیف کرده است (رجوع کنید به می^۱، ۱۹۹۶)، یعنی توانایی این کشور در کنترل سازمان‌ها و ساختارهای قدرت منطقه‌ای، که نمونه بارز آن افزایش اهمیت سازمانی مانند جامعه کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب^۲ است که ایالات متحده را کنار گذاشته است. گسترش اقتصادی چین در آمریکای لاتین نه تنها این امکان را برای پکن فراهم می‌کند که بر مسائل سیاسی مهمی مانند مسئله تایوان تأثیر بگذارد، بلکه با ایجاد پیوندهای مالی و سرمایه‌گذاری بلندمدت، این منطقه را بیش‌ازپیش به خود وابسته کرده و زمینه را برای چرخش گسترده‌تر کشورهای آمریکای لاتین به سمت چین فراهم می‌سازد. پروژه‌های بزرگ زیرساختی تحت هدایت چین که در حال حاضر در آمریکای لاتین در حال اجرا هستند، پتانسیل آن را دارند که به‌ویژه جغرافیای اقتصادی آمریکای جنوبی را تغییر دهند. همان‌طور که تحلیل شد، این پیوندهای اقتصادی جدید، منطقه را بیشتر در یک جهت شرقی- غربی به هم متصل می‌کند، به‌جای پیوندهای سنتی شمال- جنوب که الگوی مرکز- پیرامون مبتنی بر سلطه آمریکا را دنبال می‌کنند. با این روند، یکی از پایه‌های اصلی رهبری ایالات متحده در نیمکره غربی به تدریج کم‌قدرت خواهد شد.

با این حال، چین نیز در آمریکای لاتین با چالش‌های خاص خود مواجه است. در این منطقه، نگرانی‌های فزاینده‌ای درباره شکل‌گیری احتمالی ساختارهای وابستگی جدید^۳ به چین وجود دارد و بسیاری از کشورها درگیر منازعات تجاری با پکن هستند، زیرا الگوی تجارت چین را ماهیتی سوداگرانه و حمایت‌گرایانه می‌دانند (جنکینز^۴، ۲۰۱۲). پروژه‌های زیرساختی بلندپروازانه چین نیز با برخی مقاومت‌ها، به‌ویژه از سوی گروه‌های محیط زیستی، روبه‌رو شده است. علاوه بر این، چینی‌ها گاهی در تعامل با سیستم‌های بوروکراتیک کشورهای آمریکای لاتین با دشواری‌هایی مواجه بوده‌اند (رومرو^۵، ۲۰۱۵). به‌طور کلی، به نظر می‌رسد که نسبت به این پروژه‌ها بدبینی فزاینده وجود دارد، زیرا انتظارات اولیه درباره ایجاد اشتغال به‌ندرت

۱. May

۲. CELAC

۳. Neo-dependency

۴. Jenkins

۵. Romero

برآورده شده است، به‌ویژه به این دلیل که کارگران اغلب از چین آورده شده‌اند و نیروهای محلی کمتر به کار گرفته شده‌اند (ری^۱ و همکاران، ۲۰۱۵). در نتیجه، بسیاری از پروژه‌ها متوقف یا حتی لغو شده‌اند. تحولات سیاسی و اقتصادی ناپایدار در بسیاری از کشورهای منطقه نیز باعث شده است که پروژه‌های زیرساختی نتوانند توجه و حمایت لازم را از سوی رهبران سیاسی دریافت کنند. تغییر قدرت به نفع رهبران متمایل به غرب در کشورهای کلیدی مانند آرژانتین، برزیل و پرو، به افزایش ابهام پیرامون پروژه‌های بزرگ زیرساختی، مانند راه‌آهن دو اقیانوس^۲ و تونل دو اقیانوس^۳ دامن زده است.

در مقطعی، ایالات متحده ممکن است بخواهد استراتژی ژئواکونومی خود را در قبال آمریکای لاتین احیا کند تا بتواند تعامل عمیق‌تری با کشورهای این منطقه داشته باشد. با توجه به میزان تغییرات ساختاری که در محیط استراتژیک آمریکای لاتین در حال وقوع است، ایالات متحده احتمالاً نخواهد توانست صرفاً سیستم سنتی مرکز-پیرامون و همکاری‌های مشروط را دوباره برقرار کند. با ایجاد پیوندهای جدید اقتصادی شرق-غرب و با توجه به اینکه چین بدون هیچ‌گونه شروط مرتبط با حقوق بشر و «حکمرانی خوب» اقدام به ارائه تجارت، وام و سرمایه‌گذاری می‌کند، ایالات متحده باید روش‌های جدیدی را برای تعامل با آمریکای لاتین بیابد. این ممکن است شامل ارائه مشوق‌های اقتصادی به آمریکای لاتین باشد که از نظر تجاری، سود کوتاه‌مدت نداشته باشد، اما در بلندمدت به ایجاد همکاری‌ها و شراکت‌های استراتژیک کمک کند. ایالات متحده احتمالاً باید با کشورهای آمریکای لاتین بر مبنای شرایط برابرتر تعامل کند و چندجانبه‌گرایی واقعی را در مقابل رویکرد دوجانبه چین ارائه دهد. مدل دوجانبه چین به این کشور اجازه داده است که با استفاده از منابع گسترده خود، روابطی سلسله‌مراتبی را تثبیت کند که کشورهای آمریکای لاتین را وابسته‌تر به خود می‌سازد. این رویکرد دوجانبه همچنین تمایل به دنبال کردن منافع ملی چین، گاه به بهای کاهش منافع متقابل، دارد. در مقابل، ایالات متحده می‌تواند با اتخاذ چارچوبی چندجانبه، مشوق‌های اقتصادی خود را به کشورهای منطقه ارائه دهد و تلاش

۱. Ray

۲. Twin-Ocean Rail

۳. Two-Ocean Tunnel

جدیدی برای یکپارچه‌سازی تجاری بین منطقه‌ای آغاز کند. این امر راه را برای همکاری‌های متقابل سودمند و دستیابی به منافع جمعی بلندمدت هموار خواهد کرد. از دیدگاه کشورهای آمریکای لاتین، این رویکرد چندجانبه می‌تواند به آن‌ها کمک کند تا به‌عنوان یک بلوک متحد عمل کنند و روابط خود را بر پایه اصل عمل متقابل بنا کنند، به‌جای اینکه در معرض عدم توازن شدید قدرتی قرار گیرند که در رابطه فعلی با چین وجود دارد.

منابع

- Abdelal, R. and Kirshner, J. (1999) 'Strategy, Economic Relations, and the Definition of National Interests', *Security Studies*, 9, 1–2, pp. 119–156.
- América Economía. (2016) 'No todo es TPP: mega TLC con China seduce a México, Perú y Chile', *América Economía*, 23 November. Available at: www.americaeconomia.com/economia-mercados/comercio/no-todo-esttp-mega-tlc-con-china-seduce-mexico-peru-y-chile, accessed 23 January 2018.
- Armony, A. C. (2012) 'Exporting Corruption', *Americas Quarterly*, 6, 1, pp. 104–107.
- Beaton, K., Cebotari, A., Komaromi, A. and Ding, X. (2017) 'Trade Integration in Latin America: A Network Perspective', *International Monetary Fund* (IMF), Working Paper WP/17/148. Available at: www.imf.org/en/Publications/WP/Issues/2017/06/29/Trade-Integration-in-Latin-America-44971, accessed 23 January 2018.
- Biegon, R. (2017) *US Power in Latin America: Renewing Hegemony* (London: Routledge).
- Bowley, G. (2008) 'Cash Helped China Win Costa Rica's Recognition', *New York Times*, 12 September. Available at: www.nytimes.com/2008/09/13/world/asia/13costa.html?mtref=undefined&gwh=E3553E0895E303EC4401899B64C94CE1&gwt=pay, accessed 23 January 2018.
- Central People's Government of the People's Republic of China. (2008) 'China's Policy Paper on Latin America and the Caribbean', *The Central People's Government of the People's Republic of China*. Available at: www.gov.cn/english/official/2008-11/05/content_1140347.htm, accessed 23 January 2018.
- Chávez, N. (2015) 'Latin America, United States and China: Strategic Continental Relations', in Bonilla Soria, A. and Milet García, P. (eds.), *Latin America, the Caribbean and China: Sub-regional Strategic Scenarios* (San José: FLACSO), pp. 74–103.
- China-CELAC Forum. (2015) 'Cooperation Plan (2015–2019)', *China-CELAC Forum*, 23 January. Available at: www.chinacelacforum.org/eng/zywj_3/t1230944.htm, accessed 23 January 2018.
- Delgado-López, L. M. (2012) 'Sino-Latin American Space Cooperation: A Smart Move', *Space Policy*, 28, 1, pp. 7–14.
- Dussel Peters, E. (2017) 'Evolución estratégica de la relación entre América Latina y el Caribe y China (2000–2016): La relevancia de los proyectos de

- infraestructura de China', in Dussel Peters, E. (ed.), *América Latina y el Caribe y China: Economía, Comercio e Inversión* 2017. Available at: www.redalc-china.org/v21/images/docs/RedALCChina-2017economia.pdf, accessed 28 January 2018.
- ECLAC. (2015) *The European Union and Latin America and the Caribbean in the New Economic and Social Context* (Santiago de Chile: United Nations Publication). Available at: <http://repositorio.cepal.org/handle/11362/38230>, accessed 9 February 2018.
- ECLAC. (2017) *International Trade Outlook for Latin America and the Caribbean: Recovery in an Uncertain Context* (Santiago de Chile: United Nations Publication). Available at: <http://repositorio.cepal.org/handle/11362/42316>, accessed 9 February 2018.
- Ellis, R. E. (2010) 'Advances in China-Latin America Space Cooperation', *China Brief*, 10, 14, pp. 5–6.
- Ellis, R. E. (2013) 'The Strategic Dimension of Chinese Engagement with Latin America', *William J. Perry Center for Hemispheric Defense Studies*, Perry Paper Series, No. 1. Available at: <http://chds.dodlive.mil/files/2013/12/pub-PP-ellis.pdf>, accessed 23 January 2018.
- Ellis, R. E. (2016) 'China's Geo-economic role in Latin America', in *Geoeconomics with Chinese Characteristics: How China's Economic Might is Reshaping World Politics*, World Economic Forum, pp. 23–25. Available at: www3.weforum.org/docs/WEF_Geoeconomics_with_Chinese_Characteristics.pdf, accessed 23 January 2018.
- Ellis, R. (2017) 'The Strategic Context of China's Advance in Latin America: An Update', Note d'actualité 17/24, Observatoire Chine. Available at: www.centreasia.eu/sites/default/files/publications_pdf/17ellis-amerique_latine_180417.pdf, accessed 28 January 2018.
- Farnsworth, E. (2012) 'Memo to Washington: China's Growing Presence in Latin America', *Americas Quarterly*, 6, 1, pp. 80–87.
- Ferchen, M. (2011) 'China-Latin America Relations: Long-term Boon or Short-term Boom?', *The Chinese Journal of International Politics*, 4, 1, pp. 55–86.
- Financial Times. (2016a) 'US Investment in Its Backyard in Decline', *Financial Times*, 15 September.
- Financial Times. (2016b) 'China Takes Long View on Latin American Infrastructure Investment', *Financial Times*, 26 May.
- Flores-Macías, G. A. and Kreps, S. E. (2013) 'The Foreign Policy Consequences of Trade: China's Commercial Relations with Africa and Latin America, 1992–2006', *Journal of Politics*, 75, 2, pp. 357–371.

- Gallagher, K. P. (2016) *The China Triangle: Latin America's China Boom and the Fate of the Washington Consensus* (New York: Oxford University Press).
- Gustafson, I. (2016) 'The Dubious Impact of Chinese Investment in Latin America', *Council on Hemispheric Affairs*. Available at: www.coha.org/the-dubious-impact-of-chinese-investment-in-latinamerica/, accessed 10 October 2017.
- Holslag, J. (2006) 'China's New Mercantilism in Central Africa', *African and Asian Studies*, 5, 2, pp. 133–169.
- Holslag, J. (2016) 'Goeconomics in a Globalized World: The Case of China's Export Policy', *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 173–184.
- Horton, C. and Myers, S. L. (2017) 'Panama Establishes Ties with China, Further Isolating Taiwan', *New York Times*, 13 June. Available at: www.nytimes.com/2017/06/13/world/asia/taiwan-panama-chinadiplomatic-recognition.html?mtref=undefined&gwh=2D36C3D28CBE97992C2F85E60D90C1A9&gwt=pay, accessed 23 January 2018.
- Jenkins, R. (2012) 'Latin America and China – A New Dependency?', *Third World Quarterly*, 33, 7, pp. 1337–1358.
- La Nación. (2016) 'Dos vergonzosas represas', *La Nación*, 2 January. Available at: www.lanacion.com.ar/1858776-dos-vergonzosas-represas, accessed 22 January 2018.
- Long, T. and Friedman, M. P. (2017) 'Policy Series: Trump and Latin America: Asymmetry and the Problem of Influence', *The International Security Studies Forum (ISSF)*, 17 May. Available at: <https://issforum.org/roundtables/policy/1-5aj-latin-america>, accessed 23 January 2018.
- Malamud, A. and Rodriguez, J. C. C. (2014) 'Straddling the Region and the World: Brazil's Dual Foreign Policy Comes of Age', in Herzog, M. and Robins, P. (eds.), *The Role, Position and Agency of Cusp States in International Relations* (London: Routledge), pp. 111–128.
- Mattlin, M. and Nojonen, M. (2015) 'Conditionality and Path Dependence in Chinese Lending', *Journal of Contemporary China*, 24, 94, pp. 701–720.
- May, C. (1996) 'Strange Fruit: Susan Strange's Theory of Structural Power in the International Political Economy', *Global Society*, 10, 2, pp. 167–189.
- Mesquita Moreira, M. and Estevadeordal, A. (2015) *Korea and Latin America and the Caribbean: Striving for a Diverse and Dynamic Relationship* (Washington, DC: Inter-American Development Bank).
- Ministry of Foreign Affairs of the People's Republic of China. (2014) 'Xi Jinping Attends China-Latin America and the Caribbean Summit and Delivers

- Keynote Speech, Comprehensively Expounding China's Policies and Propositions Toward Latin America, Announcing Establishment of China-Latin America Comprehensive Cooperative Partnership of Equality, Mutual Benefit and Common Development, and Establishment of China-CELAC Forum', *Ministry of Foreign Affairs of the People's Republic of China*, 18 July. Available at: www.fmprc.gov.cn/mfa_eng/topics_665678/xjpxcxjzgjldrdlchwdxbxagtw_nrlgbjxgsfwbcxzlldrhw/t1176650.shtml, accessed 23 January 2018.
- Myers, M. and Kuwayama, M. (2016) 'A New Phase in Japan-Latin America and the Caribbean Relations', *The Dialogue*, Japan-Latin America Report February 2016. Available at: www.thedialogue.org/wpcontent/uploads/2016/02/Dialogue-Japan-LAC-Relations-WEB.pdf, accessed 23 January 2018.
- Noesselt, N. and Soliz Landivar, A. (2013) 'China in Latin America: Competition in the United States "Strategic Backyard"', *German Institute of Global and Area Studies (GIGA)*, GIGA Focus No. 7. Available at: www.giga-hamburg.de/de/system/files/publications/gf_international_1307.pdf, accessed 23 January 2018.
- OECD/ECLAC/CAF. (2015) *Latin American Economic Outlook 2016: Towards a New Partnerships with China* (Paris: OECD Publishing).
- Ortiz Velásquez, S. and Dussel Peters, E. (2016) 'La nueva relación entre América Latina y el Caribe y China: ¿Promueve la integración o Desintegración Comercial?' in Dussel Peters, E. (ed.), *La nueva relación comercial de América Latina y el Caribe con China: ¿integración o desintegración regional?* (Mexico: Unión de Universidades de América Latina y el Caribe), pp. 13–58. Available at: www3.eco.unicamp.br/neit/images/destaque/2016_La_nueva_relacion_comercial_ALC_China.pdf#page=15, accessed 23 January 2018.
- Patey, L. (2017) 'China Made Mauricio Macri a Deal He Couldn't Refuse', *Foreign Policy*, 24 January. Available at: <http://foreignpolicy.com/2017/01/24/china-made-mauricio-macri-a-dealhe-couldnt-refuse/>, accessed 10 September 2017.
- People's Daily. (2016) 'Full text of China's Policy Paper on Latin America and the Caribbean', *People's Daily*, 24 November. Available at: <http://en.people.cn/n3/2016/1124/c90000-9146474.html>, accessed 23 January 2018.

- Piccone, T. (2016) 'The Geopolitics of China's Rise in Latin America', *Brookings*, Geoconomics and Global Issues No. 2. Available at: www.chinhngia.com/the-geopolitics-of-chinas-rise-in-latinamerica_ted-piccone.pdf, accessed 23 January 2018.
- Ray, R., and Gallagher, K. (2015) 'China-Latin America Economic Bulletin 2015 Edition', *Boston University*, Global Economic Governance Initiative, Discussion Paper 2015–9. Available at: www.bu.edu/pardeeschool/files/2015/02/Economic-Bulletin-2015.pdf, accessed 23 January 2018.
- Ray, R., Gallagher, K. P., Lopez, A. and Sanborn, C. (2015) 'China in Latin America: Lessons for South-South Cooperation and Sustainable Development', *Boston University*, Global Economic Governance Initiative. Available at: www.bu.edu/pardeeschool/files/2014/12/Working-Group-FinalReport.pdf, accessed 23 January 2018.
- Ray, R., Gallagher, K. and Sarmiento, R. (2016) 'China-Latin America Economic Bulletin 2016 Edition', *Boston University*, Global Economic Governance Initiative, Discussion Paper 2016–3. Available at: www.bu.edu/pardeeschool/files/2016/04/China-LAC.Bulletin_2016.pdf, accessed 22 January 2018.
- Ray, R. and Gallagher, K. (2017) 'China-Latin America Economic Bulletin 2017 Edition', *Boston University*, *Global Economic Governance Initiative*, Discussion Paper 2017–1. Available at: www.bu.edu/pardeeschool/files/2014/11/Economic-Bulletin.16-17Bulletin.Draft_.pdf, accessed 28 January 2018.
- Reuters. (2015) 'China Looks to Boost the Use of Yuan in Latin America', *Reuters*, 26 May. Available at: www.reuters.com/article/us-chilechina/china-looks-to-boost-use-of-yuan-in-latin-americaidUSKBN0OA19E20150526, accessed 23 January 2018.
- Reuters. (2016) 'Peru Says TPP Can Be Replaced with New Trade Deal, Sans U.S.', *Reuters*, 11 November. Available at: www.reuters.com/article/us-trade-tpp-peru/peru-says-tpp-can-bereplaced-with-new-trade-deal-sans-u-s-idUSKBN13626H, accessed 23 January 2018.
- Roett, R. and Paz, G. (2017) 'Latin America and the Asian Giants: Evolving Ties with China and India', *Brookings*, 27 September. Available at: www.brookings.edu/book/latin-america-and-the-asian-giants/, accessed 23 January 2018.
- Romero, S. (2015) 'China's Ambitious Rail Projects Crash Into Harsh Realities in Latin America', *New York Times*, 3 October. Available at:

- www.nytimes.com/2015/10/04/world/americas/chinas-ambitious-railprojects-crash-into-harsh-realities-in-latin-america.html, accessed 23 January 2018.
- Santamaria, C. (2013a) 'USAID Out of Bolivia: What Happens Now?', *Devex*, 2 May. Available at: www.devex.com/news/usaaid-out-of-boliviawhat-happens-now-80847, accessed 23 January 2018.
- Santamaria, C. (2013b) 'After Bolivia, USAID Now Out of Ecuador Too', *Devex*, 16 December, available at: www.devex.com/news/after-boliviainsaid-now-out-of-ecuador-too-82511, accessed 23 January 2018.
- Santiago Times. (2016) 'Chile Committed to Integration Despite Trump's Rejection of TPP', *The Santiago Times*, 23 November. Available at: http://santiagotimes.cl/2016/11/23/chile-committed-to-integrationdespite-trumps-rejection-of-tpp/, accessed 9 February 2018.
- Scheinin, D. (1999) 'The New Dollar Diplomacy in Latin America', *American Studies International*, 37, 3, pp. 81–99.
- Scholvin, S. and Malamud, A. (2014) 'Is There a Geoeconomic Node in South America? Geography, Politics and Brazil's Role in Regional Economic Integration', *Instituto de Ciências Sociais da Universidade de Lisboa*, ICS Working Paper, N 2/2014. Available at: www.ics.ul.pt/publicacoes/workingpapers/wp2014/wp2014_2.pdf, accessed 9 February 2018.
- Urdinez, F., Mouron, F., Schenoni, L. L. and De Oliveira, A. (2016) 'Chinese Economic Statecraft and U.S. Hegemony in Latin America: An Empirical Analysis, 2003–2014', *Latin American Politics and Society*, 58, 4, pp. 3–30.
- Vihma, A. and Wigell, M. (2016) 'Unclear and Present Danger: Russia's Geoeconomics and the Nord Stream II pipeline', *Global Affairs*, 2, 4, pp. 377–388.
- Watts, J. (2015) 'Argentina Leader Leaves Controversial Legacy with Patagonia Dams Project', *Guardian*, 1 December. Available at: www.theguardian.com/world/2015/dec/01/argentina-president-cristinafernandez-de-kirchner-patagonia-hydroelectric-dam-project, accessed 22 January 2018.
- Wise, C. (2016) 'China and Latin America's Emerging Economies: New Realities Amid Old Challenges', *Latin American Policy*, 7, 1, pp. 26–51.
- Wigell, M. (2016) "Conceptualizing Regional Powers" Geoeconomic Strategies: Neo-Imperialism, Neo-Mercantilism, Hegemony, and Liberal Institutionalism', *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 135–151.
- Wigell, M. and Vihma, A. (2016) 'Geopolitics versus Geoeconomics: The

- Case of Russia's Geostrategy and Its Effects on the EU', *International Affairs*, 92, 3, pp. 605–627. Wu, F. and De Wei, K. (2014) 'From Financial Assets to Financial Statecraft: The Case of China and Emerging Economies of Africa and Latin America', *Journal of Contemporary China*, 23, 89, pp. 781–803.
- Xi, J. (2015) 'Jointly Writing a New Chapter of the China-CELAC Comprehensive Cooperative Partnership', keynote speech by President Xi Jinping at First Ministerial Meeting of China-CELAC Forum, 8 January. Available at: www.fmprc.gov.cn/mfa_eng/zxxx_662805/t1227318.shtml, accessed 31 January 2018.
- Yu, L. (2015) 'China's Strategic Partnership with Latin America: A Fulcrum in China's Rise', *International Affairs*, 91 5, pp. 1047–1068.
- Zhang, D. (2015) '3 × 3 Mode Can Connect China and Latin American Industries', *CCTV. com*, 21 May. Available at: <http://english.cntv.cn/2015/05/21/ARTI1432193490919535.shtml>, accessed 23 January 2018.

۱۳. نفت به عنوان ابزاری استراتژیک در

سیاست خارجی ونزوئلا

بررسی موردی آلبا و پتروکاربه (۱۹۹۸-۲۰۱۳)^۱

مارتا لوسیا مارکز رسترپو^۲

مقدمه

از سال ۱۹۲۲، یعنی هنگامی که اکتشافات اصلی جریانی از رانت نفتی را به سمت دولت روانه کرد، نفت به پیشران سیاست‌های داخلی و خارجی ونزوئلا تبدیل شده است. این رانت به ونزوئلا اجازه داد تا با تشکیل ارتش ملی و پروژه‌های زیربنایی که از آن زمان تاکنون بخش‌های مختلف این کشور را به هم متصل کرده‌اند، ملت‌سازی را در سریع‌ترین زمان ممکن آغاز کند. علاوه بر این، در سال ۱۹۵۸ توزیع رانت نفت به شکل‌گیری پیمان سیاسی کمک کرد که اساس گذار ونزوئلا به دموکراسی را تشکیل داد. به عبارت دیگر، ونزوئلا چندین دهه است که بخش عمده‌ای از درآمد منابع خود را به یارانه اختصاص داده است. برخی از نویسندگان نیز از آن به عنوان یک دولت پوپولیستی از منافع مصالحه یاد کرده‌اند (مانند کابالرو، ۱۹۹۹).

نفت در زمینه حفظ تصور مردم ونزوئلا از کشورشان نیز تعیین‌کننده بوده است. بنابر تبیین فرناندو کورونیل (۲۰۰۲) انسان‌شناس، مردمان ونزوئلا خود را به عنوان جامعه‌ای مبتنی بر یک مال مشترک درک می‌کنند که زیربنای ملت است. بر پایه این تصور، فراوانی منابع

۱. نویسنده به خاطر پشتیبانی میکائیل ویگل و سورن شولوپین در نگارش این فصل خود را مرهون آنها می‌داند.

۲. در آن سال، احزاب سیاسی اصلی ونزوئلا توافق کردند تا دستوردهای انتخابات آتی را محترم شمارند تا از دیکتاتوری نظامی دیگری جلوگیری شود. اگرچه این پیمان حزب کمونیست را به حساب نیاورد اما درون‌گنجی اجتماعی (یا به بیان بهتر جبران خسارت از طریق اقداماتی مانند اصلاحات ارضی و معرفی یک سیستم تأمین اجتماعی) را تضمین کرد که با رانت نفت پرداخت می‌شد.

ایده گمراه‌کننده را ترویج داده است که کشور ثروتمند است و دولت می‌تواند جادو کند و تمامی خیالات مردم را به واقعیت مبدل سازد (رومرو، ۱۹۹۹).

در این فصل با تمرکز بر اهمیت نفت در سیاست خارجی ونزوئلا در دوران ریاست‌جمهوری هوگو چاوز (۱۹۹۸-۲۰۱۳) برهان مشابهی [با بند پیشین] مطرح می‌شود که به‌طور ویژه مبتنی بر دو ابتکار مهم چاوز در سیاست خارجی مبتنی است: اتحاد بولیواری برای مردمان آمریکای ما^۱ و پتروکاریه^۲. شیوه اهمیت نفت برای ونزوئلا در دستیابی به اهداف استراتژیکش در دریای کارائیب و آمریکای مرکزی، در این فصل برجسته می‌شود. می‌توان اهداف استراتژیک آن را بدین شرح فهرست کرد: تثبیت جایگاه ونزوئلا به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای و درعین‌حال، توازن در برابر برزیل و ایالت متحده؛ اعمال نفوذ در کارائیب، چیزی که از دهه ۱۹۶۰ در نزد ونزوئلا حیاتی تلقی می‌شده است؛ ترویج آنچه سوسیالیسم قرن بیست‌ویکمی^۳ نامیده می‌شود؛ کسب حمایت سیاسی کشورهای دریای کارائیب و آمریکای مرکزی در مجامع بین‌المللی مانند سازمان کشورهای آمریکایی (OAS)^۴.

سازماندهی فصل حاضر بدین شرح است: ابتدا با تمرکز بر چگونگی پیگیری اهداف استراتژیک فوق با استفاده از نفت به‌عنوان یک ابزار استراتژیک، توصیفی از سیاست خارجی ونزوئلا در دوران چاوز ارائه می‌شود. سپس، به‌طور خاص ALBA و پتروکاریه ارزیابی می‌شوند؛ یعنی ایده‌های اساسی که ALBA را هدایت می‌کند و پروژه‌های عینی انجام شده تحت توافق‌نامه پتروکاریه. این فصل با تجزیه و تحلیل هزینه-فایده مربوط به استراتژی ژئواکونومی مبتنی بر نفت ونزوئلا به پایان می‌رسد.

سیاست خارجی ونزوئلا در دوران چاوز

طی دهه ۱۹۸۰، چندین دولت آمریکای لاتین به ایالات متحده نزدیک شدند و به دنبال مشاوره در مورد سیاست‌های کلان اقتصادی و شرایط مساعد برای مذاکره مجدد درباره بدهی خارجی خود بودند. به جز چند کشور، آمریکای لاتین براساس اجماع واشنگتنی، سیاست‌هایی

۱. Peoples of Our America (Alianza Bolivariana para los Pueblos de Nuestra América, ALBA

۲. Petrocaribe

۳. Socialismo del Siglo XXI

۴. Organisation of American States

را اتخاذ کرد؛ مجموعه‌ای از پارادایم‌های اقتصادی نئولیبرالی که به شدت توسط ایالات متحده و سازمان‌های بین‌المللی بزرگ مانند بانک جهانی حمایت می‌شد. از اواخر دهه ۱۹۹۰ به بعد، احزاب چپ در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین قدرت را به دست آوردند که باعث ایجاد یک تغییر عمده در سیاست خارجی و گسست از اجماع واشنگتنی شد. تحت این دولت‌های چپ‌گرا، بسیاری از ایالات آمریکای لاتین به دنبال خودمختاری بیشتر از ایالات متحده و ترویج نظم جهانی و منطقه‌ای بدیل و چندقطبی بودند.

ونزوئلا این مسیر جدید را در پیش گرفت و در دوران ریاست‌جمهوری چاوز، پیشگام آن شد. در آن زمان، چاوز به نئولیبرالیسم و آنچه را به عنوان سیاست خارجی تهاجمی دولت جورج دبلیو بوش تلقی می‌شد، به کلی رد کرد. در ونزوئلا، مانند اکثر ایالت‌های آمریکای لاتین، سیاست خارجی از اختیارات رئیس‌جمهور است. از این رو، برای درک سیاست خارجی ونزوئلا در عصری که در این فصل مورد بررسی قرار گرفته، عقیده سیاسی و جهان‌بینی شخصی رئیس‌جمهور چاوز حیاتی است. در نزد چاوز جهان به شدت به کشورهای تقسیم می‌شود که به نئولیبرالیسم پایبند هستند و کشورهایی که مدل‌های دیگر را دنبال می‌کنند. برای اولین بار در سال ۱۹۹۹، تلاش‌های ونزوئلا برای ایجاد مسیری مستقل از ایالات متحده خود را نشان داد، یعنی زمانی که چاوز کمک‌های بشردوستانه ارائه شده از سوی ایالات متحده را برای کاهش وضعیت اضطراری ناشی از سیل در ایالت وارگاس ونزوئلا رد کرد. او همچنین استفاده نیروی هوایی ایالات متحده از حریم هوایی ونزوئلا را برای مبارزه با قاچاق مواد مخدر ممنوع کرد (الینر، ۲۰۰۹).

ونزوئلا در اقدامی همسو با این موضع ضدامپریالیستی و استراتژی موازنه نرم علیه ایالات متحده^۱، شروع به ترویج نظم چندقطبی کرد، که نمونه آن پیشنهاد اصلاح شورای امنیت سازمان ملل بود. هوگو چاوز پیشنهاد کرد تا با گنجاندن کشورهای جهان سوم به عنوان اعضای دائم، آن را گسترش دهد. در سطح منطقه‌ای، ونزوئلا برای تضعیف سازمان‌های تحت تسلط ایالات متحده (از همه مهم‌تر OAS) و ابتکارات تحت رهبری ایالات متحده مانند

۱. پایه (۲۰۰۵) مفهوم توازن نرم را به منظور نمایش واکنش قدرت‌های بزرگ به سیاست خارجی یک‌طرفه از سوی آخرین دولت بوش، توسعه داد. عکس موازنه سخت که به قدرت نظامی اشاره دارد، موازنه نرم یک رویکرد غیرنظامی و اغلب نامستقیم است که علیه یک هژمون انجام می‌پذیرد. فلمز و ویهنر (۲۰۱۳، ۲۰۱۵) این مفهوم را برای قدرت‌های ثانویه آمریکای جنوبی در برابر برزیل، مانند ونزوئلا به کار می‌برند.

منطقه تجارت آزاد قاره آمریکا، کوشش‌هایی را ترتیب داد. ونزوئلا از سازمان‌های جدیدی مانند جامعه کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب و اتحادیه ملل آمریکای جنوبی حمایت کرد (ساناهوجا، ۲۰۱۴؛ سربین، ۲۰۱۰).

طرح دولت، که توسط چاوز در جریان مبارزات انتخاباتی ۲۰۱۲ ارائه شد، به صراحت اعلام کرد که هدف ونزوئلا ایجاد توازن در برابر ایالات متحده و تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای متکی به خود است (Comando Campaña Carabobo 2012). مدل‌های به اصطلاح پسانئولبرالی ادغام منطقه‌ای، اهداف سیاسی و اجتماعی را نسبت به اهداف تجاری، برتر می‌شمرد (در ادامه در این مورد بیشتر توضیح می‌دهیم). موقعیت‌یابی ونزوئلا به عنوان یک قدرت منطقه‌ای نه تنها علیه ایالات متحده، بلکه علیه برزیل نیز انجام شده است؛ برزیلی که مسیر هژمونی منطقه‌ای خود را دنبال می‌کند. ونزوئلا به منظور رقابت با برزیل بدون اینکه مستقیماً با آن مخالفت کند، تلاش کرده است که دریای کارائیب و آمریکای مرکزی را به خود پیوند بزند، یعنی مناطقی که به طور سنتی مربوط به برزیل نیستند. علاوه بر این، برای تقویت موقعیت ونزوئلا در سازمان‌های بین‌المللی، جلب حمایت بسیاری از کشورهای کوچک کارائیب و آمریکای مرکزی به‌ویژه در OAS بسیار مفید بوده است (آریاگادا هرازا، ۲۰۰۶).

پروژه رهبری منطقه‌ای چاوز از رشد اقتصادی و سیاسی کشورهایی مانند چین و روسیه نیز سود برد. به طور سنتی، نه چین و نه روسیه شریک مهمی برای ونزوئلا نبوده‌اند. اما امروزه جمهوری خلق چین بستانکار اصلی ونزوئلا است. روسیه مهمترین تأمین‌کننده تجهیزات نظامی از جمله تسلیحات است. ونزوئلا روابط نزدیک خود را در سرمایه‌گذاری‌های مشترک متعددی که بین شرکت نفت دولتی پترولیوم ونزوئلا و شرکت‌های دولتی چین و روسیه تشکیل شده است، نشان می‌دهد.

فراوانی ذخایر نفت، ابزار اقتصادی قدرتمندی را در اختیار ونزوئلا قرار داده است که می‌توان از آن برای پیگیری اهداف استراتژیک استفاده کرد؛ به‌ویژه به این دلیل که این ذخایر تحت کنترل دولت هستند. در دهه ۱۹۷۰ صنعت نفت ونزوئلا ملی شد. به عنوان بخشی از سیاست‌های آزادسازی در دهه ۱۹۸۰، قراردادهایی با شرکت‌های خارجی امضا شد که به خصوصی‌سازی در مقیاس بزرگ انجامید.

جدول ۱۳-۱. سرمایه‌گذاری‌های مخاطره مشترک شرکت ملی نفت ونزوئلا با شرکای روسی و

چینی

نام	شریک	تأسیس	سهم تحت مالکیت شرکت ملی نفت ونزوئلا
Petrolera Paria	چین (سینوپک)	۲۰۰۷	۶۰
Petrolera Sino-Venezolana	چین (شرکت ملی نفت چین)	۲۰۰۶	۷۵
Petrozamora	روسیه (گازپروم بانک)	۲۰۱۰	۶۰
PetroMiranda	روسیه (روسنفت)	۲۰۱۰	۶۰
PetroUrica	چین (شرکت ملی نفت چین)	۲۰۰۸	۶۰
PetroSinoventa	چین (شرکت ملی نفت چین)	۲۰۰۸	۶۰
PetroMonagas	روسیه (روسنفت)	۲۰۰۸	۸۳/۳۳
PetroVictoria	روسیه (روسنفت)	۲۰۱۳	۶۰
Petrozumano	چین (شرکت ملی نفت چین)	۲۰۰۷	۶۰
Petro Sino-Venezolana (caracoles)	چین (شرکت ملی نفت چین)	۲۰۰۶	۷۵

منبع: پژوهش نویسنده

در دوران ریاست‌جمهوری چاوز، این قراردادها لغو شد و شرکت ملی نفت ونزوئلا موقعیت ممتازی را در بخش نفت ونزوئلا به دست آورد. به دلیل اکتشاف انجام شده توسط این شرکت و شرکای آن، ذخایر نفت داخلی خود ونزوئلا از ۶۶ میلیون بشکه در سال ۱۹۹۵ به ۳۰۰ میلیون بشکه در سال ۲۰۱۵ افزایش یافت و ونزوئلا را به کشوری با بیشترین ذخایر اثبات شده نفت در جهان تبدیل کرد (تقریباً ۱۸ درصد از ذخایر اثبات شده جهانی). علاوه‌براین، قانون هیدروکربن عمومی سال (۲۰۰۱) به دولت اجازه داد تا حق امتیاز رانت نفت را از ۲۰ به ۸۰ درصد میانگین قیمت صادراتی افزایش دهد و در زمانی که قیمت نفت در طول دهه ۲۰۰۰ در حال افزایش بود، سود بادآورده نفتی عظیمی را برای دولت فراهم آورد. این درآمد بادآورده اساس دیپلماسی نفتی ونزوئلا را تشکیل داده است که به موجب آن، مشوق‌های مرتبط با انرژی را به کشورهای حوضه کارائیب و آمریکای مرکزی نشان داده و آنها را به همکاری با ونزوئلا ترغیب کرده است. در اینجا، برخلاف ژئواکونومی متعارف که بر استفاده از اهرم اقتصادی به عنوان اهرم فشار بر سایر کشورها، به عنوان مثال تهدید به افزایش یا قطع

قیمت، تأکید دارد، ژئواکونومی مبتنی بر مشوق و نزوئلا شامل کاهش قیمت برای صادرات نفت و سرمایه‌گذاری، وام‌ها و پرداخت‌های جانبی است تا با قدرت‌های اقلیت در همسایگی این کشور، روابط حامی-پیرو را شکل دهد.^۱ ALBA و پتروکاربیه مهمترین ابزار این دیپلماسی نفتی بوده‌اند.

ALBA و پتروکاربیه

در سال ۲۰۰۴ ALBA به‌عنوان یک گزینه بدیل بولیواری، راه‌اندازی شد و اساساً توافقی در مورد برنامه‌های تبادل دانشگاهی، کاهش تعرفه‌ها، معافیت‌های مالیاتی برای سرمایه‌گذاری‌های دولتی و شرکت‌های مختلط، و رفتار برابر با هواپیماها و کشتی‌ها در قلمرو کشور دیگر، بین کوبا و ونزوئلا بود. دو سال بعد، بولیوی به آن پیوست و پیشنهاد آن برای تکمیل ALBA با پیمان تجارت به تصویب رسید. به منظور برآورده ساختن نیازهای اساسی مردم کشورهای ALBA، احتمالاً براساس عمل متقابل، همبستگی و انتقال فناوری، این معاهده منتهی به توافقاتی در مورد مبادله کالاها و خدمات شد.^۲ در سال ۲۰۰۷ نیکاراگوئه به این سازمان پیوست. در سال ۲۰۰۹، آنتیگوا و باربودا، اکوادور، و سنت وینسنت و گرنادین‌ها به عضویت آن درآمدند.

ALBA به‌عنوان «منطقه‌گرایی پسانئولیبرال» و «منطقه‌گرایی استراتژیک» توصیف می‌شود. این توافق به‌عنوان یک وزنه تعادل در برابر منطقه‌گرایی باز ظاهر شد، که به‌شدت بر مسائل تجاری متمرکز بود و در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، بر پویایی یکپارچگی منطقه‌ای چیرگی داشت (اپونته گارسیا، ۲۰۱۴). در همین اثنا، ALBA برای دنبال کردن یکپارچگی چندبعدی طراحی شده است: هماهنگ‌سازی یکپارچگی تجاری با جنبه‌های سیاسی و اجتماعی همکاری. اسناد رسمی ALBA بر هدف بهبود کیفیت زندگی در همه کشورهای عضو و تضمین همبستگی سیاسی آنها تأکید دارد. تمرکز عمده بر روابط جنوب - جنوب است. در زمینه مسائل اقتصادی نیز بر توسعه زیرساخت‌ها تمرکز شده است. شرکت‌های دولتی و دولتی به‌عنوان ابزار استراتژیک حیاتی توسعه معرفی می‌شوند (منزی و زاپاتا، ۲۰۱۳).

۱. برای بحث درباره قالب‌های مختلف ژئواکونومی، افزون بر فصل ۱ این کتاب رک. ویگل (۲۰۱۶) و ویگل و ویهما (۲۰۱۶).

۲. درباره معاهدات کلیدی و اسناد مختلف دیگر درباره ALBA به سایت www.alba-tcp.org رجوع کنید.

به منظور پیشبرد این اهداف، نهادهای متعددی راه اندازی شده است. در سال ۲۰۰۷، بانک ALBA ایجاد شد و ونزوئلا برای تأمین مالی بانک از دلارهای نفتی خود کمک گرفت و برای پروژه‌های توسعه اجتماعی- اقتصادی در کشورهای عضو، آنها را هزینه کرد. در سال ۲۰۰۶، صندوق ALBA-Caribe با مشارکت ۵۰ میلیون دلاری ونزوئلا افتتاح شد. صندوق و پروژه‌های آن توسط شرکت ملی نفت ونزوئلا اداره می‌شود.

باین حال، مهم‌ترین ابزار ونزوئلا برای اعمال نفوذ بین‌المللی در دوران چاوز، پتروکاربیه بود. در سال ۲۰۰۳، رئیس‌جمهور چاوز طرحی به نام پتروآمریکا ارائه کرد. ایده او ایجاد توزان در برابر پروژه یکپارچه‌سازی انرژی بود که توسط ایالات متحده و از طریق توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)، طرح پوئبلا- پاناما،^۱ ترویج شده بود. این طرح که به عنوان پروژه ادغام و توسعه میان آمریکای جنوبی نیز شناخته می‌شود، اولین بار در سال ۲۰۰۱ توسط رئیس‌جمهور مکزیک، ویسنته فاکس، اعلام شد، یک مکانیزم منطقه‌ای با هدف اجرای پروژه‌هایی است که برای توسعه و ادغام فراگیر بلیز، کلمبیا، کاستاریکا، جمهوری دومینیکن، السالوادور، مکزیک، پانامامال، و نیمیکن، مکزیک، پانامامال، اکالاهای عمومی منطقه‌ای را ارائه می‌دهد. می‌توان گفت که این طرح برای شرکت‌های ایالات متحده نیز مزایایی ایجاد می‌کند. علاوه بر این، چاوز به دنبال جلوگیری از امضای توافقنامه‌هایی برای اجازه سرمایه‌گذاری خصوصی در شرکت‌های انرژی دولتی آمریکای لاتین بود. یک سال بعد، ابتکار چاوز به پتروکاربیه تغییر نام داد (وارگاس، ۲۰۰۵).

جدول ۱۳-۲. شرکت‌های مختلط ایجاد شده تحت قرارداد پتروکاربیه

کشور	شرکت	مالکیت
آنتیگوا و باربودا	شرکت وست ایندیز	PDV کاریب ۲۵٪ {۱}
		دولت آنتیگوا و باربودا ۵۱ درصد و سایر شرکا ۲۴ درصد
بلیز	ALBA پتروکاربیه	PDV کاریب ۵۵٪
	بلیز انرژی	Belize Petroleum and Energy ۴۵٪
دومینیکا	PDV کاریب	PDV کاریب ۵۵٪
	دومینیکا	نفت ملی دومینیکا ۴۵٪

کشور	شرکت	مالکیت
جمهوری دومنیکن	Refidomsa	PDV کاریب ۴۹٪ شرکت دولتی جمهوری دومنیکن ۵۱٪
گرانادا	PDV گرانادا	PDV کاریب ۵۵٪ پتروکاریبه گرانادا ۴۵٪ {۲}
هائیتی	Société d'Investissement	PDV کاریب ۵۱٪ Haiti Pétion ۴۹٪
جامائیکا	پتروجام	PDV کاریب ۴۹٪ شرکت نفت جامائیکا ۵۱٪
نیکاراگوئه	ALBA de Nicaragua	PDV کاریب ۵۱٪ پترونیک ۴۹٪ {۳}
سنت کیتس و نویس	PDV در سنت کیتس نویس	PDV کاریب ۵۵٪ شرکت انرژی سنت کیتس و نویس ۴۵٪
سنت وینسنت و گرنادین	PDV سنت وینسنت و گرنادین	PDV کاریب ۵۵٪ دولت سنت وینسنت و گرنادین ۴۵٪
السالوادور	ALBA Petróleos de El Salvador	PDV کاریب ۶۰٪ ENEPASA ۴۰٪ {۴}
سورینام	PDV سورینام	PDV کاریب ۵۰٪ Surfuel ۵۰٪ {۵}

منبع: PDVSA ۲۰۱۵

یادداشت:

{۱} PDV کاریب برای حمل، دریافت، ذخیره، توزیع و تجاری‌سازی هیدروکربن‌ها، خدمات پلان‌بندی، سازماندهی و توسعه منابع را تحویل می‌دهد. این شرکت در سال ۲۰۰۵ به راه افتاد و پایگاه آن در آنتیگوا و باربودا است و به مثابه زیرمجموعه‌ای از شرکت ملی نفت ونزوئلا فعالیت می‌کند.

{۲} شرکت با مسئولیت محدود پتروکاریبه گرانادا یک شرکت با مالکیت دولتی است.

{۳} شرکت پترونیک یک شرکت با مالکیت دولتی است.

{۴} ENEPASA یا انجمن انرژی بین‌شهری السالوادور، انجمنی است که توسط شهرداری‌ها تأسیس می‌شود.

{۵} سورفول یک شرکت با مالکیت دولتی است.

مهمترین ویژگی پتروکاریبه این است که کشورهای عضو می‌توانند نفت ونزوئلا را با قیمت‌های مناسب خریداری کنند. براساس این طرح، اگر در بازار جهانی، قیمت هر بشکه بیش از ۱۰۰ دلار باشد، ونزوئلا عملاً قیمت را تا ۵۰ درصد کاهش می‌دهد. این توافقنامه برای هر کشور عضو سهمیه در نظر می‌گیرد. برای پالایش نفت و اجرای پروژه‌های زیرساخت انرژی مشترک نیز طرح‌هایی در دستور کار پتروکاریبه گنجانده شد. برای ساخت پالایشگاه در

کشورهای پتروکاربیبه، در مجموع ۳۶۰ میلیون دلار آمریکا سرمایه‌گذاری شده است. به‌ویژه برای ساخت تأسیسات ذخیره‌سازی سوخت، سرمایه‌گذاری‌هایی انجام شده است. یکی از اولین مورد از این سرمایه‌گذاری‌های مشترک کوون‌پترول^۱ بود. ونزوئلا ۴۹ درصد به سرمایه کوون‌پترول کمک کرد تا در شهر چینفیگوس^۲ کوبا یک پالایشگاه نفت را فعال کند. اکنون می‌توان روزانه حدود ۶۵۰۰۰ بشکه نفت را در آنجا پالایش کرد. پتروجام توسط جامائیکا و ونزوئلا ایجاد شد و این شرکت تولید یک پالایشگاه در کینگستون را افزایش داد که امروز به تولید ۳۵۰۰۰ بشکه در روز می‌رسد. پروژه‌های دیگری که تحت قرارداد پتروکاربیبه تأمین مالی می‌شوند عبارتند از نیروگاه‌های آنتیگوا و باربودا، هائیتی و نیکاراگوئه، تأسیسات توزیع سوخت در گرانادا، و تأسیسات ذخیره‌سازی نفت و گاز در ایالت‌های جزیره‌ای سنت کیتس و نویس، و سنت وینسنت و گرنادین‌ها (اپونته گارسیا، ۲۰۱۴).

در زمینه امنیت انرژی، پتروکاربیبه مزایای قابل توجهی برای شرکای ونزوئلا فراهم ساخته است. تا سال ۲۰۱۴، پتروکاربیبه ۳۲ درصد از تقاضای نفت آنها را پوشش داد و تقریباً نیمی از مخارج نفتی آنها، معادل ۲۸ میلیارد دلار آمریکا را تأمین مالی کرد. کوبا بیشترین سود را برد و در سال ۲۰۱۴ روزانه ۹۸ میلیون بشکه نفت یارانه‌ای به دست آورد. در هائیتی، جایی که تنها ۲۸ درصد از جمعیت آن از خدمات برق برخوردار هستند، و نیکاراگوئه، که تنها ۶۶ درصد از آن از برق برخوردار هستند، برنامه‌های برق‌رسانی تأثیر عمده‌ای داشته‌اند. اعضای پتروکاربیبه از انتقال فناوری به‌ویژه از طریق سرمایه‌گذاری مشترک با شرکت ملی نفت ونزوئلا که کل زنجیره ارزش نفت و گاز را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بهره‌مند شده‌اند.

هزینه - فایده برای ونزوئلا

ونزوئلا با مالکیت بزرگترین ذخایر نفتی در جهان و تثبیت کنترل دولتی بر آنها، در دوران چاوز، به‌ویژه از طریق ALBA و پتروکاربیبه، یک استراتژی سیاست خارجی را به کار برد که می‌توان آن را ژئواکونومی نفتی نامید. این امر به ونزوئلا این امکان را داد تا، البته با صرف هزینه اقتصادی زیاد، به‌طور موقت به برخی از اهداف سیاست خارجی خود دست یابد. ونزوئلا

۱. Cuvenpetrol

۲. Cienfuegos

با ALBA و پتروکاربیه توانست نفوذ خود را در دریای کارائیب و آمریکای مرکزی به میزان قابل توجهی تقویت کند و در برابر ایالات متحده، توازن‌سازی نرم را برقرار سازد. به‌عنوان مثال، واردات ارزان نفت از ونزوئلا، به کوبا در مقاومت در برابر اجبار اقتصادی ایالات متحده کمک کرده است. ALBA، هژمونی آمریکای شمالی را زیر سؤال می‌برد، ارزش‌های متفاوتی را ترویج می‌کند که در محافل بازار آزاد (مانند نفتا) که ونزوئلا در آن مشارکت دارد، اعمال می‌شود.

کشورهایی مانند آنتیگوا و باربودا، جامائیکا و سورینام (که از نظر ایدئولوژیک با سوسیالیسم قرن بیست‌ویکم فاصله دارند) به دلایل عملی با ونزوئلا همکاری کرده‌اند. این امر حمایت سیاسی ونزوئلا را در مجامعی مانند سازمان کشورهای آمریکایی تضمین کرد؛ سازمانی که در آن کشورهای ALBA قطعنامه‌های محکومیت ونزوئلا را به دلیل نقض حقوق بشر و نادیده گرفتن اصول دموکراتیک، مسدود کرده‌اند. به‌عنوان مثال، در سال ۲۰۱۶ شورای دائمی سازمان کشورهای آمریکایی برای محکومیت ونزوئلا و اعمال منشور دموکراتیک به دلیل نقض دموکراسی، آرای کافی را در اختیار نداشت. در ژوئن ۲۰۱۷، تعداد ناکافی آرا منجر به ناتوانی در تصویب قطعنامه‌ای شد که از دولت نیکلاس مادورو می‌خواست تا انتخابات مجلس مؤسسان ملی را تعلیق کند. نیکاراگوئه، سنت کیتس و نویس، کشورهایی هستند که به قطعنامه رأی منفی دادند. سنت وینسنت و گرنادین، بولیوی و دومینیکا، اکوادور، السالوادور، گرانادا، هائیتی، جمهوری دومینیکن، سورینام، ترینیداد و توباگو و آنتیگوا و باربودا از رأی دادن، امتناع کردند. باین‌حال، استراتژی‌های ونزوئلا هزینه‌های اقتصادی بالایی را به آن تحمیل کرده‌اند. اگرچه رقم دقیقی وجود ندارد، اما تخمین زده می‌شود که تا سال ۲۰۱۴، ونزوئلا از طریق ALBA و پتروکاربیه بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار برای یارانه‌ها و برنامه‌های اجتماعی هزینه کرده است که بیش از کل بدهی خارجی آن به چین است. همچنین طبق تخمین‌ها، ونزوئلا بین ۲۵ تا ۳۰ درصد از پتانسیل صادرات نفت خود را برای حفظ این دو سازمان تخصیص داده است (هرناندز و چادری، ۲۰۱۵). کشورهای عضو پتروکاربیه نزدیک به ۲۳ میلیارد دلار به ونزوئلا بدهکار هستند و این بدهی را به موقع پرداخت نکرده‌اند (لا روزن، ۲۰۱۶). ونزوئلا که اکنون به بازپرداخت این بدهی‌ها نیاز دارد، مجبور شده است برای این بازپرداخت‌ها تخفیف اعطا کند. به‌عنوان مثال، جمهوری دومینیکن برای بدهی ۴/۱ میلیارد دلاری خود، در نهایت

۱/۹ میلیارد دلار پرداخت کرد. جامائیکا برای بدهی بیش از ۳ میلیارد دلاری، ۱/۵ میلیارد دلار پرداخت کرد (کانوتو، ۲۰۱۵؛ دو آلبا، ۲۰۱۶).

جدول ۱۳-۳. بدهی کشورهای پتروکاریه به ونزوئلا

کشور	بدهی به میلیون دلار آمریکا
آنتیگوا و باربودا	۳۵۵
بلیز	۲۹۱
دومینیکا	۷۰
جمهوری دومینکن	۲۰۰
گرانادا	۱۰۲
هائیتی	۱۵۰۰
جامائیکا	۹۹
نیکارگوا	۲۷۰۰
سنت کیتس و نویس	۸۳
گویانا	۵۸۰
سنت وینسنت و گرنادینز	۶۷
السالوادور	۹۴۳
کوبا	{۱} ۱۴۰۰۰

منبع: دی آلبا، ۲۰۱۶

یادداشت: {۱}. LATAM PM (2016).

همچنین باید توجه داد که با وجود ALBA و پتروکاریه، ونزوئلا نتوانسته است به وابستگی خود به ایالات متحده پایان دهد. پالایشگاه‌های ایالات متحده هنوز بسیاری از نفت خام سنگین ونزوئلا را پردازش می‌کنند و دشمن سرسخت چاوز همچنان بزرگترین بازار برای صادرات ونزوئلا است (BP، ۲۰۱۶). علاوه بر این، ALBA و پتروکاریه در تضمین عرضه مواد غذایی در ونزوئلا، شکست خورده‌اند. برخی از کشورهای عضو بدهی‌های نفتی خود را با محصولات کشاورزی گران قیمت می‌پردازند، اما این واردات در جبران کمبود شدید مواد غذایی در ونزوئلا کارگر نمی‌افتد.

بحران اقتصادی مداوم در ونزوئلا که عمدتاً ناشی از سقوط قیمت جهانی نفت و فساد داخلی و کژتدبیری است، در مورد پایداری ALBA و پتروکاریه تردیدهایی را ایجاد می‌کند. در سال ۲۰۱۵، قدرت منطقه‌ای بالقوه نتوانست تحت توافقنامه پتروکاریه، سهمیه صادراتی خود را به طور کامل حفظ کند. این وضعیت تا حدی به دلیل تعهد این توافق به حمایت از

صادرات نفت به چین است که بدهی ونزوئلا را تأمین و ادامه وام‌گیری از جمهوری خلق را تضمین می‌کند. علاوه‌براین، وضعیت سیاسی داخلی کنونی امیدوارکننده نیست. آینده سوسیالیسم قرن بیست‌ویکمی، که اکنون [در زمان نگارش این کتاب] توسط مادورو رهبری می‌شود، نامشخص به نظر می‌رسد. اگر مخالفان ونزوئلا قدرت را در دست بگیرند، تقریباً به‌طور قطع شرکت‌های ALBA و پتروکاربیه را به حالت تعلیق درمی‌آورند چون سال‌ها درباره واگذاری نفت ونزوئلا به این کشور صراحتاً بحث می‌کردند.

منابع

- Aponte García, M. (2014) *El nuevo regionalismo estratégico* (Buenos Aires: CLACSO).
- Arriagada Herrera, G. (2006) *Petróleo y gas en América Latina. Un análisis político y de relaciones internacionales a partir de la política venezolana* (Madrid: Real Instituto Elcano).
- BP. (2016) 'BP Statistical Review of World Energy June 2016', BP. Available at: www.bp.com/content/dam/bp/pdf/energy-economics/statistical-review-2016/bp-statistical-review-of-world-energy2016-full-report.pdf, accessed 13 August 2017.
- Caballero, M. (1999) *Las crisis de la Venezuela contemporánea* (Caracas: Monte Ávila).
- Canuto, O. (2015) 'Los precios del petróleo y el futuro de petrocaribe', *Huffington Post*, 19 October. Available at: www.huffingtonpost.com/otaviano-canuto/precios-de-petroleo-y-el_b_8333136.html, accessed 13 August 2017.
- Comando Campaña Carabobo. (2012) 'Propuesta del candidato de la patria, Comandante Hugo Chávez, para la gestión bolivariana socialista 2013–2019', *Comando Campaña Carabobo*. Available at: www.mppeuct.gob.ve/sites/default/files/descargables/programa-patria2013-2019.pdf, accessed 13 August 2017.
- Coronil, F. (2002) *El estado mágico. Naturaleza, dinero y modernidad en Venezuela* (Caracas: Nueva Sociedad).
- de Alba, M. (2016) 'Petrocaribe: ¿el comienzo del fin?; por Mariano de Alba', *Pro Davinci*, 1 July. Available at: <http://prodavinci.com/2016/07/01/actualidad/petrocaribe-el-comienzodel-fin-por-mariano-de-alba>, accessed 13 August 2017.
- Ellner, S. (2009) 'La política exterior del gobierno de Chávez: la retórica chavista y los asuntos sustanciales', *Revista Venezolana de Economía y Ciencias Sociales*, 15, 1, pp. 115–132.
- Flemes, D. and Wehner, L. (2013) 'Reacciones estratégicas en Sudamérica ante el ascenso de Brasil', *Foreign Affairs Latinoamérica*, 13, 4, pp. 107–114.
- Flemes, D. and Wehner, L. (2015) 'Drivers of Strategic Contestation: The Case of South America', *International Politics*, 52, 2, pp. 163–177.
- Hernández, D. and Chaudry, Y. (2015) *La alianza bolivariana para los pueblos de nuestra América – Tratado de comercio de los Pueblos (ALBA-TCP): vigencia y viabilidad en el actual contexto venezolano y regional*. (Caracas: Friedrich Ebert Stiftung).

- La Razón. (2016) 'Venezuela mantiene acuerdos de Petrocaribe a pesar de la deuda de 23 mil millones de dólares', *La Razón*. Available at: www.larazon.net/2016/08/venezuela-mantiene-acuerdos-de-petrocaribe-a-pegar-de-la-deuda-de-23-mil-millones-de-dolares/, accessed 7 December 2017.
- LATAMP. (2016) 'Venezuelan Collapse Poses a Threat to 17 Nation' *LATAMP, Policy and Markets in Latin America*. Available at: <https://latampm.com/2016/02/29/venezuelan-collapse-poses-a-threat-to-17-nations/>, accessed 7 December 2017.
- Menzi, D. and Zapata. (2013) 'Geopolítica, economía y solidaridad internacional en la nueva cooperación sur-sur. El caso de la Venezuela de bolivariana y Petrocaribe', *América Latina Hoy*, 63, pp. 65–89.
- Pape, R. A. (2005) 'Soft Balancing against the United States', *International Security*, 30, 1, pp. 7–45.
- PDVSA. (2015) 'Informe de gestión anual 2015: Líder mundial en reservas probadas de crudo', *PDVSA*. Available at: www.pdvs.com/images/pdf/RELACION%20CON%20INVERSIONISTAS/Informes%20Anuales/informe%20de%20gestion/2015/Informe%20Gestio%CC%81n%20Anual%20%202015.pdf, accessed 13 August 2017.
- Romero, A. (1999) *Decadencia y crisis de la democracia ¿A dónde va la democracia venezolana?* (Caracas: Panapo).
- Sanahuja, J. A. (2014) 'Enfoques diferenciados y marcos comunes en el regionalismo Latinoamericano: alcance y Perspectivas de UNASUR y CELAC', *Pensamiento propio*, 19, pp. 75–99.
- Serbín, A. (2010) *Chávez, Venezuela y la reconfiguración política de América Latina y el Caribe* (Buenos Aires: Siglo XXI).
- Vargas, M. D. (2005) 'La integración Energética en América del Sur: la iniciativa de Petroamérica', *Revista de Estudios Latinoamericanos*, 40, pp. 265–288.
- Wigell, M. (2016) 'Conceptualizing Regional Powers' *Geoeconomics Strategies: Neo-imperialism, Neo-mercantilism, Hegemony, and Liberal Institutionalism*, *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 135–151.
- Wigell, M. and Vihma, A. (2016) 'Geopolitics versus Geoeconomics: The Case of Russia's Geostrategy and Its Effects on the EU', *International Affairs*, 92, 3, pp. 605–627.

۱۴. هند، پاکستان و رقابت برای هژمونی

منطقه‌ای: نقش ژئواکونومی^۱

اسمروتی اس. پتانایک^۲

مقدمه

برخلاف اروپا یا سایر نقاط جهان، رقابت برای اعمال نفوذ ژئواکونومیک در جنوب آسیا در حال شکل‌گیری است. از جمله، ژئواکونومی به‌وضوح نقش مهمی در روابط بین هند و پاکستان ایفا می‌کند؛ روابطی که از زمان تجزیه هند بریتانیایی^۳ به‌شدت ناسازگار بوده است. پاکستان که از نظر قدرت ناخالص ملی^۴ ضعیف‌تر و از نظر جغرافیایی کوچک‌تر است، تلاش کرده تا به هر وسیله‌ای با هند برابری کند، به‌ویژه با سرمایه‌گذاری نامتناسب در نیروی دفاعی ملی. در نتیجه، ارتش در جامعه و دولت پاکستان جایگاه برجسته‌ای را به دست آورده است و ملاحظات امنیتی به عنصر مسلط در سیاست‌های داخلی و خارجی شده است.

پس از هسته‌ای شدن آنها در سال ۱۹۹۸، رقابت بین هند و پاکستان ابعاد جدیدی پیدا کرده است. می‌توان انتظار داشت که به دلیل برابری هسته‌ای - یعنی نه هند و نه پاکستان نمی‌توانند در رویارویی پیروز شوند مگر از تمام ابزارهای نظامی موجود استفاده شود، بعد ژئوپلیتیکی روابط هند و پاکستان کمرنگ‌تر می‌شود و منطق ژئواکونومی با سرمایه‌گذاری ارتباط پیدا می‌کند و تجارت کارت برنده قدرت خواهد بود. درواقع، هم هند و هم پاکستان

۱. اولین ایده‌های تحلیل ژئواکونومی روابط هند و پاکستان توسط نویسنده در کارگاهی که در مؤسسه امور بین‌الملل فنلاند در فوریه ۲۰۱۶ برگزار شد ارائه شد. نویسنده مایل است از سورن شولوین (Sören Scholvin) و میکائیل ویگل (Mikael Wigell) به خاطر نظراتشان در مورد پیش‌نویس‌های این فصل تشکر کند.

۲. Smruti S. Pattanaik

۳. هند بریتانیا یا راج بریتانیا (راج در زبان سانسکریت به معنای حکومت است)، به حکومت تاج‌وتخت بریتانیا بر شبه‌قاره هند، از سال ۱۸۵۸ تا ۱۹۴۷ می‌گویند.

۴. gross national power

از ابزارهای مختلف ژئواکونومی برای گسترش نفوذ خود در آسیای مرکزی و جنوبی استفاده کرده‌اند و رابطه ناسازگار این دو کشور به‌وضوح ویژگی ژئواکونومیک پیدا کرده است که همان «ادامه جنگ با ابزارهای دیگر» است. (بل^۱، ۱۹۹۰، ص. ۴۶۶).

این فصل، استدلال‌های لوتواک^۲ در زمینه ژئواکونومی را به کار می‌گیرد و بررسی می‌کند که چگونه هند و پاکستان منطق تجارت را وارد الگوی منازعه در روابط دوجانبه خود کرده‌اند. لوتواک استدلال کرد که «دولت‌ها به‌عنوان نهادهای یک کشور نمی‌توانند از منطق تجاری پیروی کنند که مرزهای کشورشان را نادیده می‌گیرد» (۱۹۹۰، ص. ۱۸). به گفته وی:

در عصر جدید ژئواکونومی، نه تنها علل، بلکه ابزارهای مناقشه نیز باید اقتصادی باشد[: محدودیت‌های کم‌وبیش پنهان واردات، یارانه کم‌وبیش پنهان صادرات، تأمین مالی پروژه‌های فناوری رقابتی [و] ارائه زیرساخت‌های رقابتی و موارد دیگر. (۱۹۹۰، ص. ۲۱)

از این‌رو، سؤال کلیدی این فصل این است: هند چگونه از ابزارهای ژئواکونومی برای گسترش نفوذ خود در آسیای مرکزی و جنوبی استفاده می‌کند و پاکستان چگونه واکنش نشان می‌دهد؟

این فصل از سه بخش اصلی تشکیل شده است. ابتدا قدرت ملی مربوط به هند و پاکستان ارزیابی می‌شود. مبانی استراتژی‌های ژئواکونومی آنها مقایسه می‌شود. دوم، پروژه‌های زیرساخت حمل‌ونقل در آسیای مرکزی (ابزار ژئواکونومی کلیدی مورد استفاده دو کشور) و تجارت منطقه‌ای، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. سوم، ادغام منطقه‌ای و همکاری دوجانبه در جنوب آسیا که توسط سازمان‌ها و شرکت‌های تجاری تسهیل می‌شود، از منظر ژئواکونومی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

قدرت ملی و عوامل تعیین‌کننده سیاست‌های ژئواکونومی

هند و پاکستان در پارامترهای اقتصادی و نظامی تفاوت زیادی دارند. هند بسیار بزرگتر است، جمعیت بیشتری و تولید ناخالص داخلی^۳ بسیار بالاتری دارد. شاخص رقابت‌پذیری جهانی

۱. Bell

۲. Luttwak

۳. Gross Domestic product (GDP)

(۲۰۱۸) هند را به‌وضوح بالاتر از پاکستان قرار می‌دهد. این شاخص با اشاره به ویژگی‌های اساسی مانند کارایی بازار کار، آموزش عالی و نوآوری، کیفیت نهادی و پیچیدگی زیرساخت‌ها، رقابت‌پذیری کشورها را اندازه‌گیری می‌کند. این تفاوت‌ها با توانایی رقابتی هند و پاکستان برای استفاده از ژئواکونومی به‌عنوان ابزار سیاست خارجی منعکس شده است. پاکستان حتی از نظر قدرت نظامی متعارف هم عقب است. فقط داشتن سلاح هسته‌ای به پاکستان این امکان را داده تا نوعی برابری استراتژیک را با هند حفظ کند.

جدول ۱۴-۱. مقایسه قدرت ملی هند و پاکستان

عنوان	هند	پاکستان
مساحت (کیلومتر مربع)	۳,۲۸۷,۲۴۰	۷۹۶,۰۹۶
جمعیت (نفر)	۱/۳ میلیارد	۲۰۲ میلیون
تولید ناخالص داخلی (دلار آمریکا)*	۲,۲۶۳/۸ میلیارد	۲۷۸/۹ میلیارد
تولید ناخالص داخلی سرانه (دلار آمریکا)**	۱,۷۰۹/۶	۱,۴۴۳/۶
رتبه شاخص رقابت‌پذیری جهانی***	۴۰	۱۱۵
سهم مخارج نظامی در تولید ناخالص داخلی (درصد)****	۲/۵	۳/۴

http://censusindia.gov.in/Census_And_You/area_and_population.aspx

www.pbscensus.gov.pk/sites/default/files/Files/PAKISTAN.pdf

*<https://databank.worldbank.org/data/download/GDP.pdf>

** <http://reports.weforum.org/globalcompetitiveness-index-2017-2018/competitiveness-rankings/>

*** <https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.PCAP.CD>;

**** Military expenditure by country as percentage of gross domestic product, 1988–2002 ©

SIPRI 2017, www.sipri.org/sites/default/files/Milex-share-of-GDP.pdf

قبل از پرداختن به منطق رفتار آنها، لازم است عوامل متعددی را که بر سیاست‌های ژئواکونومی در هند و پاکستان تأثیر می‌گذارند، مورد بحث قرار دهیم. در پاکستان، ارتش همچنان به ایفای نقش مسلط در تصمیم‌گیری استراتژیک ادامه می‌دهد. سیاست پاکستان در مورد هند توسط ارتشی هدایت می‌شود که به هند بی‌اعتماد است و هند را دشمنی همیشگی می‌داند که همواره برای نابودی پاکستان توطئه می‌کند. در پاکستان، این تصور عمومی وجود دارد که هند موجودیت پاکستان را نمی‌پذیرد و اگر ارتش ضعیف‌تر بود، تجزیه

را لغو می‌کرد. بنابراین همانطور که صدیقی^۱ (۱۹۷۸، ص. ۶) اشاره می‌کند: «ویژگی‌ها و خطوط اصلی [ارتش پاکستان] برجستگی خود را مدیون رویارویی همیشگی با هند است». برعکس ارتش، دولت غیرنظامی پذیرای ایده روابط اقتصادی نزدیک با هند است. این کشور معتقد است که تعامل اقتصادی روابط دوجانبه را عادی می‌کند و از پررنگ شدن نقش ارتش در سیاست می‌کاهد. مقایسه اعلامیه‌های احزاب سیاسی در دهه‌های ۱۹۹۰، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۳ نشان می‌دهد که همه احزاب اصلی مایل به بهبودند.

لای‌های تجاری مشتاق تجارت با هندند به استثنای بخش کشاورزی. آنها می‌ترسند که یارانه‌های بزرگ کشاورزی ارائه شده در هند باعث شود محصولات آنها قادر به رقابت نباشد (حسین^۲، ۲۰۱۳). نگرانی‌های مشابه نیز در بخش‌های خودرو، داروسازی و منسوجات نیز مشاهده شده است (احمد و بتول^۳، ۲۰۱۵). در هند، دولت و سازمان‌های جامعه مدنی فکر می‌کنند که روابط اقتصادی نزدیک‌تر، پویایی درگیری را تغییر می‌دهد (علی، مجاهد و رحمان^۴، ۲۰۱۵؛ وزارت بازرگانی^۵، ۲۰۱۱). ارتش هند مخالف تجارت با پاکستان نیست و تا حد زیادی خود را به امور نظامی محدود می‌کند. هم در هند و هم در پاکستان، بوروکراسی‌های دولتی قوی هستند و طرز فکر مجموع صفر را پرورش می‌دهند.

موقعیت‌های جغرافیایی دو کشور بر شیوه‌های استفاده هند و پاکستان از سیاست‌های ژئواکونومی علیه یکدیگر تأثیر می‌گذارد. هند با تمام کشورهای جنوب آسیا مرزهای مشترک دارد. با توجه به برتری هند و موقعیت استراتژیک آن، چشم‌انداز یکپارچگی اقتصادی منطقه‌ای در جنوب آسیا به انتخاب‌های هند بستگی دارد. پاکستان همچنین از موقعیت جغرافیایی خود سود می‌برد نظیر: دسترسی هند به افغانستان و آسیای مرکزی را کنترل می‌کند؛ مناطقی که چشم‌انداز قابل توجهی را به‌عنوان شرکای تجاری هند در اختیار دارند. همچنین پاکستان مایل است خود را به‌عنوان یک بازیگر اصلی در افغانستان و آسیای مرکزی ظاهر کند و مصمم است از مزیت موقعیت مکانی خود برای جلوگیری از گسترش اقتصادی هند در منطقه استفاده

۱. Siddiqui

۲. Hussain

۳. Ahmed and Batool

۴. Ali, Mujahid and Rehman

۵. Ministry of Commerce

کند: این کشور تمایلی به خدمت به‌عنوان یک کشور ترانزیتی برای تجارت‌های هند-افغانستان و هند-آسیای مرکزی ندارد. باین‌حال، هند بازیگر مسلط در جنوب آسیا است و پاکستان نمی‌تواند سلطه هند را در آنجا به چالش بکشد. دیگر آنکه به دلیل احساس عدم امنیتی که ارتش پاکستان در برابر هند دارد، احتمالاً علاقه هند به یکپارچگی اقتصادی منطقه‌ای را عملی در جهت تقویت اهرم اقتصادی منطقه‌ای هند و تضعیف پاکستان، سوءتعبیر می‌کند.

یکی دیگر از عوامل کلیدی که ترجیح هند برای استفاده از ابزارهای ژئواکونومی در منطقه را توضیح می‌دهد این است که هند با انجام اقداماتی برای آزادسازی اقتصاد خود از اوایل دهه ۱۹۹۰، شاهد رشد اقتصادی بی‌سابقه‌ای بوده و سرمایه قابل توجهی را در اختیار داشته است. این سرمایه می‌تواند در زیرساخت‌های حمل‌ونقل سرمایه‌گذاری شود تا به هند کمک کند تجارت منطقه‌ای خود را گسترش دهد و به منابع انرژی فراتر از مرزهای خود دسترسی پیدا کند. موفقیت در این زمینه بدیهی است که رشد اقتصادی داخلی را بیشتر تحریک می‌کند و اساس قدرت ژئواکونومی هند را تقویت می‌کند. بر این اساس، قسمت بعدی این مطالعه نشان می‌دهد که چگونه هند پروژه‌های زیرساختی و دیگر پروژه‌های توسعه را در افغانستان، آسیای مرکزی و ایران دنبال کرده است.

گریدورهای تجاری حمل‌ونقل

همانطور که اشاره شد، نفوذ هند در جنوب آسیا یک نتیجه قطعی است و پاکستان ظرفیت رقابت با رقیب بلندمدت خود در این منطقه خاص را ندارد. باین‌حال، پاکستان می‌خواهد به کمک نفوذ در افغانستان و آسیای مرکزی بر هند غلبه کند. درحالی‌که هند جاه‌طلبی‌هایی در جهت دستیابی قدرت جهانی دارد، هدف پاکستان صرفاً محدود کردن رشد هند است (فیر^۱، ۲۰۱۴). بنابراین پاکستان تلاش کرده تا از طریق یافتن شرکایی، به توازن‌سازی نرم در برابر هند بپردازد. به‌عنوان مثال، اسلام‌آباد برای جبران کمبود اهرم اقتصادی خود، مشتاقانه به کریدور اقتصادی چین و پاکستان^۲ (CPEC) پیوسته است. هدف CPEC این است که

۱. Fair

۲. China-Pakistan Economic Corridor (CPEC)

پاکستان، به‌ویژه بندر گوادر^۱ را به یک مرکز تجاری تبدیل کند که افغانستان و آسیای مرکزی را در سطح جهانی به هم متصل می‌کند.

هند به نوبه خود در بندر چابهار ایران سرمایه‌گذاری کرده است تا به افغانستان و آسیای مرکزی متصل شود و مسیری جایگزین برای تجارت خارج از کشور افغانستان فراهم کند تا آن را از نفوذ بیش از حد پاکستان دور کند. از نظر مسافت، این دو بندر جذابیت مشابهی برای افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی دارند. به‌طور کلی، به نظر می‌رسد رویکرد ژئواکونومیک هند به افغانستان و ایران ظاهراً از استقبال این دو کشور از سرمایه‌گذاری هند به‌ویژه در پروژه‌های زیربنایی سود می‌برد. افغانستان و ایران در سال ۲۰۱۵ یک قرارداد ترانزیت با هند امضا کردند که به هند کمک می‌کند تجارت خود را با آسیای مرکزی افزایش دهد.^۲

رقابت هند و پاکستان بر سر دسترسی به افغانستان و آسیای مرکزی به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بازمی‌گردد که منجر به استقلال جمهوری‌های غنی از منابع در آسیای مرکزی شد. ارتباط پاکستان با صحنه نمایش آسیای مرکزی از این واقعیت ناشی می‌شود (و هنوز هم نتیجه می‌دهد) که توانسته است بر رویدادهای افغانستان تأثیر بگذارد. با توجه به این نکته که ایجاد ثبات در افغانستان - که از دهه ۱۹۷۰ توسط جنگ‌های داخلی، اشغال‌های خارجی و حکومت ظالمانه بی‌ثبات شده است - شرط لازم برای ادغام آسیای مرکزی و منابع فراوان آن در اقتصاد جهانی یا حداقل در اقتصاد منطقه‌ای آسیای مرکزی و آسیای جنوبی است. برای پاکستان، اوایل ۱۹۹۰ فرصتی تاریخی برای استقرار یک رژیم دوست در کابل فراهم کرد، که نه مشروعیت مرز (خط) دیورند^۳ را زیر سؤال می‌برد و نه پشتون‌سازی را پیش

۱. Gwadar

۲. این اعتقادات در سخنرانی رئیس‌جمهور افغانستان در مؤسسه مطالعات و تحلیل دفاعی در سال ۲۰۱۶ (www.youtube.com/watch?v=Dg_va6Uyuf4) و در اعلامیه سال ۲۰۰۳ دهلی توسط هند و ایران (موجود در وبسایت وزارت امور خارجه هند) بیان شده است.

۳. Durand Line. مرز دیورند یا خط دیورند نام مرز بین افغانستان و پاکستان است. این مرز در سال ۱۸۹۳ میلادی در زمان عبدالرحمن خان بین افغانستان و هند بریتانیایی به نمایندگی از محمد عمر گللابی تعیین شد. مترجم

می‌برد^۱. همچنین انتظار می‌رفت که دولت با میانجی‌گری اسلام‌آباد در افغانستان برای تسهیل فرصت‌ها برای سرمایه‌گذاری و تجارت برای شرکت‌های پاکستانی و همچنین دسترسی آن‌ها به منابع آسیای مرکزی آماده‌تر باشد. علاوه‌براین، یک حکومت دوست در کابل، هند را از رقابت برای نفوذ در افغانستان و آسیای مرکزی دور نگه می‌دارد؛ دولت پاکستان در آن زمان، طالبان را بهترین گزینه خود می‌دانست.

جدول ۱۴-۲. فاصله پایتخت‌های کشورهای آسیای مرکزی با بنادر منطقه (کیلومتر)

عنوان	عشق‌آباد	آستانه	بیشکک	دوشنبه	کابل	تاشکند
گوادر	۲۴۰۰	۴۵۰۰	۳۵۰۰	۲۲۰۰	۱۶۰۰	۲۷۰۰
چابهار	۱۹۰۰	۴۷۰۰	۳۵۰۰	۲۶۰۰	۲۵۰۰	۲۹۰۰

منبع: گردآوری شده از پروژه تجارت USAID ص. ۵.

بلافاصله پس از سقوط رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱، دیپلمات‌های هندی به افغانستان بازگشتند. تعامل هند با افغانستان در جهت نفی نفوذ انحصاری پاکستان در افغانستان و آسیای مرکزی است (همانطور که اشاره شد با ارائه کریدورهای حمل‌ونقل جایگزین به بازار جهانی). هند کمک ۲ میلیارد دلاری برای آموزش، پروژه‌های توسعه مبتنی بر جامعه، کمک‌های بشردوستانه و پروژه‌های زیربنایی را اعلام کرد. این پروژه‌ها بیشتر در بخش جنوبی افغانستان تحت تسلط پشتون‌ها انجام شد، منطقه‌ای که پاکستان بر آن نفوذ قوی دارد. در جریان سفر اشرف غنی رئیس‌جمهور افغانستان به هند در سپتامبر ۲۰۱۶، هند خط اعتباری یک میلیارد دلاری دیگر را اعلام کرد. همانطور که اشاره شد، پروژه‌های زیربنای حمل‌ونقل که توسط این خطوط اعتباری تأمین مالی می‌شوند، نه تنها برای دسترسی افغانستان به بنادر غیرپاکستانی هستند، بلکه ارتباطات تجاری هند با آسیای مرکزی را نیز تسهیل می‌کنند. برای این منظور، هند سیاست اتصال آسیای مرکزی خود را پیش برد. هدف این سیاست تماس فعال اقتصادی و سیاسی با آسیای مرکزی است. این خط لوله بر روی خط لوله

۱. خط دیورند افغانستان و پاکستان را از دوران استعمار جدا کرده است. افغانستان با این استدلال که این مرز توسط انگلیسی‌ها تحمیل شده است و پشتون‌های ساکن در منطقه مرزی را از هم جدا می‌کند، اعتراض کرده است. هدف پشتون‌سازی، ایجاد وطن برای پشتون‌هاست که بزرگترین گروه قومی در افغانستان و دومین گروه بزرگ در پاکستان‌اند.

۲. http://pdf.usaid.gov/pdf_docs

ترکمنستان- افغانستان- پاکستان- هند^۱ (TAPI) متمرکز شده و کریدور حمل‌ونقل بین‌المللی شمال- جنوب را دوباره فعال می‌کند. سیاست اتصال آسیای مرکزی همچنین به دنبال گنجاندن افغانستان در چارچوب نهادی منطقه‌ای در حال تحول است.

هند اهداف خود را در افغانستان و آسیای مرکزی به دلیل روابط تیره بین افغانستان و پاکستان و تمایل خود افغانستان برای رهایی از وابستگی تجاری کشورش به پاکستان پیش برد. روابط پاکستان با افغانستان مملو از بی‌اعتمادی و سوءظن عمیق است. همانطور که رئیس‌جمهور اشرف غنی در سخنرانی خود در کنفرانس وزیران قلب آسیا در دسامبر ۲۰۱۶ نشان داد، دولت‌های متوالی در کابل، اغلب اسلام‌آباد را مسئول خشونت‌هایی می‌دانند که ثبات سیاسی داخلی در افغانستان را تهدید می‌کند. روابط نزدیک کابل با هند برای پاکستان ناراحت‌کننده است. پاکستان از تمدید معاهده تجارت و ترانزیت افغانستان و پاکستان^۲ (APTTA) به هند خودداری کرد، علی‌رغم اینکه دولت هند علاقه خود را برای پیوستن به این معاهده ابراز کرده بود. معاهده تجارت و ترانزیت افغانستان و پاکستان- معاهده‌ای که با میانجی‌گری ایالات متحده امضا شد- با هدف تسهیل تجارت بین‌المللی افغانستان از طریق پاکستان و به دنبال آن از بین بردن انگیزه روابط نزدیک افغانستان با هند بود. همانطور که روزنامه داوون در ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۰ گزارش داد، صورتجلسه APTTA که توسط وزرای بازرگانی افغانستان و پاکستان امضا شد، به صراحت بیان می‌کند که «هیچ نوع صادرات هند به افغانستان از طریق واگه^۳ مجاز نخواهد بود» (کیانی، ۲۰۱۰).

البته به نظر می‌رسد ملاحظات استراتژیک موضع پاکستان را در رابطه با عضویت هند در APTTA هدایت کرده است، همانطور که در گزارشی توسط روزنامه گزارشگران کسب‌وکار^۴ در ۲۹ آوریل ۲۰۱۶ پیشنهاد شده است.

از منظر انگیزه‌های اقتصادی نیز می‌توان توضیح داد که چرا پاکستان تلاش کرده از دسترسی هند به افغانستان و آسیای مرکزی جلوگیری کند. به‌عنوان مثال در سال ۲۰۱۴ درخواست هند برای صادرات گندم از طریق پاکستان به افغانستان توسط بازرگانان پاکستانی

۱. Turkmenistan-Afghanistan-Pakistan-India (TAPI)

۲. Afghanistan-Pakistan Trade and Transit Treaty (APTTA)

۳. Wagah. یک ایستگاه مرزی در مسیر امریتسار (Amritsar) (پنجاب، هند) به لاهور (پنجاب، پاکستان) است

۴. Business Recorder

مورد اعتراض قرار گرفت زیرا می‌ترسیدند در صورت رسیدن گندم یارانه‌ای از هند به افغانستان، موقعیت قابل اعتنای آنها در بازار افغانستان آسیب ببیند. پاکستان همچنین از ابزارهای خشونت‌آمیز برای جلوگیری از گسترش هند به افغانستان و آسیای مرکزی استفاده کرده است مانند: در سرمایه‌گذاری‌های هند در افغانستان به‌ویژه پروژه‌های زیربنایی حمل‌ونقل، همچنین بر افرادی که روی آنها کار می‌کنند یا در سفارت در کابل و کنسولگری در قندهار که مورد حملات مکرر گروه‌های مسلح قرار گرفته است که پناهگاه‌های امن در پاکستان دارند.

افغانستان سرمایه‌گذاری ۵۰۰ میلیون دلاری پاکستان در زیرساخت‌ها را رد کرد و استدلال کرد که پاکستان ترجیح می‌دهد این پول را برای مهار تروریسم ناشی از قلمرو خود خرج کند. در همین حال، کل خط اعتباری هند به مبلغ ۳ میلیارد دلار (از سال ۲۰۰۱)، از جمله ۱ میلیارد دلار آمریکا که اخیراً اعلام شده است، مورد استقبال قرار گرفته است. با توجه به این تمرکز استراتژیک و شکاف قابل توجهی که در بالا بین هند و پاکستان از نظر اهرم اقتصادی ذکر شد، تعجب‌آور نیست که صادرات پاکستان به آسیای مرکزی چیزی جز بخشی از صادرات هند به منطقه نیست. با سقوط رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱، افغانستان از طریق ایران به مسیر اصلی تجارت هند با آسیای مرکزی تبدیل شد. رشد تجارت پاکستان با آسیای مرکزی در این دهه به دلیل پروژه‌های زیربنایی APTTA، همکاری‌های دوجانبه با افغانستان و همکاری‌های ذکر شده بین پاکستان و چین است.

اما روابط تجاری برای افغانستان تا حدودی متفاوت به نظر می‌رسد: ۳۳ درصد از صادرات افغانستان در سال ۲۰۱۵ به هند و ۴۰ درصد به پاکستان رفت. براساس داده‌های بازایی شده از نقشه تجارت ITC (۲۰۱۶)، پاکستان با سهم ۱۷/۴ درصد بر واردات افغانستان غالب است، در حالی که سهم هند تنها ۱/۷ درصد است.

برای مقابله با نفوذ هند، پاکستان کمیته بازسازی و احیای افغانستان را برای نظارت بر پروژه‌های مختلف تشکیل داده است. این کشور متعهد شده است که پروژه‌های ۵۰۰ میلیون دلاری را برای بخش‌های آموزش، سلامت و امور زیربنایی افغانستان اختصاص دهد و ۳۰۰۰ بورسیه تحصیلی را برای دانشجویان افغان فراهم می‌کند. علاوه بر کریدور اقتصادی چین و

پاکستان (CEPC)، پاکستان به همکاری اقتصادی منطقه‌ای آسیای مرکزی^۱ (CAREC) ملحق شده است که سایر کشورهای عضو آن افغانستان، آذربایجان، چین، قزاقستان، قرقیزستان، مغولستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان هستند. همکاری اقتصادی منطقه‌ای آسیای مرکزی (CAREC) اتصال حمل‌ونقل را به منظور بهره‌برداری بهتر از منابع انرژی و تسهیل تجارت ترویج می‌کند. کریدورهای حمل‌ونقل توسعه‌یافته توسط CAREC قرار است کشورهای عضو محصور در خشکی و استان‌های غربی چین را به بنادر پاکستان متصل کند. از منظر ژئواستراتژی، بسیار مهم است که همه این کریدورها به افغانستان به‌عنوان کشور ترانزیتی کلیدی-ظاهراً علاوه بر پاکستان- وابسته باشند. این یکی از دلایلی است که پاکستان نسبت به روابط نزدیک میان افغانستان و هند به‌شدت مشکوک است. درواقع، دولت افغانستان در سال ۲۰۱۶ از امضای توافقنامه‌ای با پاکستان خودداری کرد که تجارت پاکستان با آسیای مرکزی را از طریق افغانستان تسهیل می‌کرد. افغانستان اصرار داشت (و همچنان اصرار دارد) که پاکستان در ازای آن حقوق ترانزیتی مشابهی را به هند اعطا کند.

جدول ۱۴-۳. صادرات هند و پاکستان به آسیای مرکزی (میلیون دلار آمریکا)

سال نام کشور	۲۰۰۳	۲۰۰۵	۲۰۰۷	۲۰۰۹	۲۰۱۱	۲۰۱۳	۲۰۱۵
هند	۱۱۸/۸	۱۷۳/۹	۲۱۱/۸	۲۶۱/۷	۴۱۴/۱	۵۴۳/۴	۴۱۷/۹
پاکستان	۱۸	۱۶/۸	۱۱/۹	۹/۱	۱۱/۹	۲۲/۴	۲۷/۸

منبع: داده‌های منتشر شده از مرکز تجارت بین‌المللی، نقشه تجاری^۲ (۲۰۱۶)

ادغام منطقه‌ای و همکاری‌های دوجانبه

پس از سوءظن اولیه در مورد اهداف انجمن آسیای جنوبی برای همکاری منطقه‌ای^۳ (سارک)، به نظر می‌رسد هند اکنون مایل به پیشبرد یکپارچگی منطقه‌ای است که به منافع اقتصادی خود کمک می‌کند. به‌ویژه پس از سال ۲۰۰۵، سعی کرده است از سارک به‌عنوان وسیله‌ای برای تقویت تجارت منطقه‌ای و ارتباط فیزیکی بین دولت‌های منطقه استفاده کند. تصمیم

۱. Central Asia Regional Economic Cooperation (CAREC)

۲. data extrapolated from the International Trade Centre, Trade Map (2016).
www.trademap.org/Index.aspx

۳. South Asian Association for Regional Co-operation (SAARC) سارک

برای پذیرش افغانستان به‌عنوان عضو سارک در سال ۲۰۰۷ حداقل تاحدی ناشی از علاقه هند به ارتباط فیزیکی با آسیای مرکزی از طریق افغانستان و پاکستان بود. به نظر می‌رسد دولت هند تصور می‌کرد که پیشبرد این هدف ملی از طریق یک سازمان چندجانبه با واکنش مساعد کشورهای منطقه به‌ویژه پاکستان مواجه خواهد شد.

در همین حال، پاکستان در تلاش است تا همگرایی منطقه‌ای را متوقف کند. همانطور که اشاره شد، کریدورهای حمل‌ونقل هندی را به‌عنوان یک ابتکار مفید متقابل نمی‌بیند و بیم آن را دارد که ردپای اقتصادی هند را در افغانستان و آسیای مرکزی را تقویت کند. پاکستان به دلیل ترس از تقویت نقش هند در منطقه، از امضای قرارداد خودروهای موتوری سارک^۱ خودداری کرده است، که می‌تواند جابجایی فیزیکی بار و مسافران را در منطقه تسهیل کند. پاکستان با ممانعت از توافق بر سر رفت و آمد فیزیکی آزاد، ظاهراً تجارت منطقه‌ای را با مشکل مواجه کرده است. در نتیجه، هند از طریق راه ابتکاری بنگلادش، بوتان و نپال^۲، ادغام زیرمنطقه‌ای را انتخاب کرده است. این ابتکار امکان جابجایی کارآمد افراد و کالاها را در سراسر مرزهای چهار ایالت فراهم می‌کند. پیش از این، پاکستان ضمن تصویب موافقتنامه تجارت آزاد جنوب آسیا، تأکید کرد که تجارت این کشور با هند همچنان براساس یک فهرست مثبت-یعنی فهرستی از اقلام مشخصی که ممکن است به صورت دوجانبه مبادله شوند- اداره می‌شود. رویه رایج در روابط تجاری بین‌الملل، فهرست‌های منفی است که کمتر محدودکننده‌اند به دلیل این واقعیت ساده که اجازه و منع تجارت کالاهای خاص یک فرایند اداری و سیاسی وقت‌گیر است.

جدول ۱۴-۴ نشان می‌دهد که تجارت هند با کشورهای سارک ۲۰/۲ میلیارد دلار است، در مقایسه با ۵/۲ میلیارد دلار پاکستان در سال ۲۰۱۵. نود درصد تجارت منطقه‌ای پاکستان درواقع تجارت با افغانستان و هند است، که نشان می‌دهد پاکستان به سختی با سایر کشورهای سارک تجارت می‌کند. هند تجارت خود را با افغانستان به‌ویژه در نیمه دوم دهه ۲۰۰۰ به دلیل پیوستن افغانستان به سارک افزایش داده است. علاوه‌براین، یک قرارداد تجاری دوجانبه اضافی بین افغانستان و هند امضا شد. همانطور که گفته شد، پاکستان همچنان مهم‌ترین

۱. SAARC Motor Vehicle Agreement (SAARC MVA)

۲. Bangladesh, Bhutan, India and Nepal Motor Vehicle Agreement (BBIN MVA)

شریک تجاری برای افغانستان باقی مانده است. علاوه بر این، هند نسبت به کشورهای همسایه خود دارای مازاد تجاری گسترده است به این دلیل که کشورهای سارک عمدتاً نهاده‌های اولیه را از هند وارد می‌کنند که خوراک صنایع صادرات‌محور آنهاست. توافق‌نامه‌های دوجانبه به تقویت تجارت منطقه‌ای هند کمک کرده است: بنگلادش از دسترسی معاف از تعرفه گمرکی برخی از محصولات نساجی به بازار هند، سود می‌برد، یک معاهده بین بنگلادش و هند در مورد ارتقای سرمایه‌گذاری در سال ۲۰۰۹ به تصویب رسید، نپال و هند همچنین توافق‌نامه‌هایی را در مورد ترویج سرمایه‌گذاری و تجارت آزاد امضا کرده‌اند، توافق‌نامه تجارت آزاد بین هند و سریلانکا امضا شده و توافق‌نامه همکاری اقتصادی و فناوری در حال مذاکره است. همانطور که در ادامه توضیح داده شده، حتی توافقاتی بین هند و پاکستان برای تسهیل تعاملات اقتصادی وجود داشته است.

جدول ۱۴-۴. تجارت هند و پاکستان در درون سارک (میلیارد دلار آمریکا)

نام کشور	عنوان	۲۰۰۳	۲۰۰۵	۲۰۰۷	۲۰۰۹	۲۰۱۱	۲۰۱۳	۲۰۱۵
هند	صادرات	۳/۸۷۵	۵/۴	۷/۸۴۸	۷/۳۷۴	۱۲/۹۳۶	۱۶/۹	۱۷/۲۵۸
	واردات	۰/۶۳۴	۱/۳۸	۱/۷۱۳	۱/۵۱۶	۲/۵۰۱	۲/۱۵۶	۲/۹۵۲
	کل	۴/۵۱۰	۶/۷۸	۹/۵۶۱	۸/۸۸۹	۱۵/۴۲۹	۱۹/۰۵۶	۲۰/۲۱۰
پاکستان	صادرات	۰/۷۴۹	۱/۷۹۸	۱/۶۳۲	۲/۱۹۸	۴/۲۳۵	۳/۴۴۶	۳/۰۱۰
	واردات	۰/۳۴۶	۰/۷۶۵	۱/۴۷۹	۱/۳۳۵	۱/۹۰۳	۲/۳۰۳	۲/۱۹۸
	کل	۱/۰۹۵	۲/۵۶۲	۳/۱۰۲	۳/۵۳۳	۶/۱۸۸	۵/۷۴۸	۵/۲۰۳

منبع: یافته‌های تحقیق براساس داده‌های به دست آمده از نقشه تجاری^۱ ITC (۲۰۱۶)

برای تضعیف سلطه منطقه‌ای هند، پاکستان تلاش می‌کند تا چین را که در حال حاضر دارای وضعیت ناظر است، به عضویت کامل سارک تبدیل کند. چین به عنوان یک عضو کامل و شریک پاکستان، به پاکستان کمک خواهد کرد تا به رقیب واقعی ژئواکونومی هند در آسیای مرکزی و افغانستان تبدیل شود، عمدتاً به دلیل کریدورهای حمل و نقل فوق.

اخیراً نشانه‌هایی از نزدیکی بین هند و پاکستان مشاهده شده است: برای مثال، دو کشور توافق‌نامه‌ای را در مورد خط لوله گاز طبیعی امضا کرده‌اند که قرار است با همکاری افغانستان و ترکمنستان، خط لوله تاپی (TAPI) فوق‌الذکر ساخته شود. گام‌های مشخصی برای تسهیل

۱. www.trademap.org/Index.aspx

تعاملات اقتصادی برداشته شده است که عمدتاً به تعداد شهرهایی که تاجران مجاز به بازدید هستند و مدت ویزای تجاری مربوط می‌شود. جوامع تجاری هند و پاکستان محرک اصلی این تغییرات بوده‌اند. تلاش‌های جوامع تجاری برای وادار کردن دولت‌های مربوطه خود به انجام تعاملات اقتصادی شبیه «بازسازی دولت توسط گروه‌های ذینفع اقتصادی است که به دنبال دستکاری فعالیت‌های آن در صحنه بین‌المللی برای اهداف خود هستند»، موردی که بحث لوتواک (۱۹۹۰، ص. ۱۹) بود.

قدمت تلاش‌های چنین به بیش از ۲۰ سال می‌رسد. در سال ۱۹۹۶، اتاق صنعت و بازرگانی کراچی (۱۹۹۶، ص. ۱) نوشت که «الگوی روابط اقتصادی ایالات متحده و چین باید به‌عنوان یک الگو در عین ترسیم سیاست در قبال هند اتخاذ شود». در سال ۲۰۱۲، وزرای بازرگانی هند و پاکستان مجمع تجاری مشترک پاکستان و هند را تشکیل دادند که متشکل از ۱۵ تاجر برجسته از هر دو کشور بود. این انجمن به نمایندگان کسب‌وکار اجازه می‌دهد تا در مورد مسائل مهم صحبت کنند و توصیه‌هایی را به دولت‌های خود ارائه دهند، به‌عنوان مثال در مورد تسهیل تجارت.

شرکت‌های منفرد نیز فعالانه تلاش کرده‌اند تا سیاستمداران را متقاعد کنند که محدودیت‌های تجارت هند و پاکستان را لغو کنند. مهم‌تر از همه، گروه جیندال^۱، یک غول تولیدی بین‌المللی با منافع در سیمان، نفت و فولاد در میان سایر بخش‌ها، گفتگوی سیاسی دوجانبه را تسهیل کرده است. مدیر این گروه، ساجان جیندال، روابط شخصی با نخست‌وزیر هند و پاکستان ایجاد نموده و ظاهراً از این روابط شخصی برای نزدیک کردن هر دو طرف استفاده کرده است. منافع تجاری که گروه جیندال در نزدیکی هند و پاکستان دارد آشکار است: این شرکت بخشی از کنسرسیوم فولاد- آهن افغانستان است که برنده مناقصه سرمایه‌گذاری در معادن بزرگ در افغانستان شده است. عدم دسترسی به افغانستان از طریق پاکستان- کوتاه‌ترین مسیر زمینی از هند- به معنای صادرات مواد معدنی از افغانستان از طریق بنادر در ایران است که حمل‌ونقل را نسبتاً گران می‌کند.

جمع‌بندی

همانطور که در مقدمه این کتاب توضیح داده شد، به نظر می‌رسد قدرت نظامی در روابط بین‌الملل اهمیت کمتری پیدا کرده است. کشورها برای مزیت اقتصادی نسبت به سایرین تلاش می‌کنند و بر جذابیت برای سرمایه‌گذاری خارجی، توسعه صنعتی، گسترش بازار و مسائل مشابه تمرکز می‌کنند. این فصل نشان داده است که هند رویکرد ژئواکونومی را در آسیای مرکزی و جنوبی دنبال می‌کند و به دنبال گسترش روابط تجاری خود است. همچنین در پی به‌دست آوردن نفوذ به کمک ایجاد کریدورهای حمل‌ونقل است. برعکس، پاکستان سعی می‌کند با به تعویق انداختن تاکتیک‌های مربوط به یکپارچگی منطقه‌ای، جلوی توسعه اقتصادی هند را بگیرد. پاکستان همچنین از موقعیت حیاتی خود به‌عنوان یک کشور ترانزیتی بین هند و آسیای مرکزی استفاده می‌کند. البته تلاش‌هایی برای پیشبرد یک استراتژی ژئواکونومی سازنده برای خودش وجود دارد مانند ساخت کریدورهای حمل‌ونقل که کشورهای همسایه محصور در خشکی را در سطح جهانی به هم متصل می‌کند، اما تاکنون موفقیت نسبتاً محدودی داشته است. با این حال، مشارکت بالقوه پاکستان با چین ممکن است این را تغییر دهد.

این فصل همچنین نشان داده است که گروه‌های ذینفع مختلف، نقش مهمی در تأثیرگذاری بر سیاست‌های ژئواکونومی هند و پاکستان دارند. بخش‌های تجاری در هر دو کشور، به استثنای برخی موارد، برای تعامل اقتصادی فشار می‌آورند، درحالی‌که ارتش در پاکستان همچنان الگوی خصومت را حفظ می‌کند. به‌عنوان یک نتیجه‌گیری کلی، به نظر می‌رسد که مورد هند و پاکستان نشان می‌دهد که اقتصاد جغرافیایی برای کشورهایی که دارای توان بالقوه اقتصادی بزرگی هستند، بهتر از کشورهایی که این توان را ندارند، کار می‌کند. همانطور که اشاره شد، هند تولید ناخالص داخلی بالاتری نسبت به پاکستان دارد. شاخص رقابت‌پذیری جهانی هند را نیز به‌وضوح جلوتر قرار می‌دهد. هند با استفاده از اهرم اقتصادی برتر خود، علی‌رغم محرومیت از حقوق ترانزیتی اعمال شده از سوی پاکستان، هجوم قابل توجهی به افغانستان و آسیای مرکزی داشته است.

با این وجود، این دو رقیب علی‌رغم تذکرات ارتش پاکستان و حتی برخی از بخش‌های اقتصاد پاکستان، گام‌های آزمایشی در راستای همکاری‌های اقتصادی دوجانبه برداشته‌اند. با

توجه به پویایی جهانی، همکاری اقتصادی بیشتر در خدمت منافع هند است، درحالی که یک رویارویی نظامی آرزوهای هند را برای تبدیل شدن به یک قدرت جهانی از مسیر خود خارج می‌کند. این احتمالاً پاکستان را تشویق می‌کند تا علیه عادی‌سازی روابط دوجانبه کار کند و استراتژی خود را برای خنثی کردن جاه‌طلبی‌های هند در افغانستان و آسیای مرکزی تقویت کند.

منابع

- Ahmed, V. and Batool, A., (2015) 'India-Pakistan Trade: Perspectives from the Automobile Sector in Pakistan', *Indian Council for Research on International Economic Relations*, Working Paper No. 293, January. Available at: http://icrier.org/pdf/Working_Paper_293.pdf, accessed 5 December 2016.
- Ali, M., Muhajid, N. and Rehman, A. (2015) 'Pakistan-India Relations: Peace through Bilateral Trade', *Developing Country Studies*, 5, 2, pp. 81–88.
- Bell, D. (1990) 'Germany: The Enduring Fear. A New Nationalism or a New Europe', *Dissent*, 37, 4, pp. 461–468.
- Fair, C. (2014) *Fighting to the End: The Pakistan Army's Way of War* (Oxford: Oxford University Press).
- Hussain, S. T. (2013) 'Trade in Agriculture with India: View from Pakistan', *India-Pakistan Trade Newsletter*. Available at: http://indiapakistantrade.org/pdf/India-Pakistan-newsletter_Issue_4.pdf, accessed 12 December 2016.
- International Trade Centre. (2016) 'ITC Trade Map', *International Trade Centre*. Available at: www.trademap.org/Index.aspx, accessed 4 December 2016.
- Karachi Chamber of Commerce and Industries. (1996) *Freer Trade with India: Its Raison d'être and Impact* (Karachi: Karachi Chamber of Commerce and Industries).
- Khan, A. F. (2014) 'India Seeks Transit Facility for Wheat Export to Afghanistan', *Dawn*, 27 October. Available at: www.dawn.com/news/1140643, accessed 12 February 2018.
- Kiani, K. (2010) 'Afghanistan Allowed to Use Wagah for Export to India: Pakistan-Afghan Accord on Transit Trade', *Dawn*, 19 July. Available at: www.dawn.com/news/548084, accessed 12 February 2018.
- Luttwak, E. N. (1990) 'From Geopolitics to Geo-economics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce', *The National Interest*, 20, pp. 17–23.
- Ministry of Commerce [of India]. (2011) 'Joint Statement of the 5th Round of Talks on Commercial and Economic Co-operation between Commerce Secretaries of India and Pakistan', *Ministry of Commerce*. Available at: <http://commerce.nic.in/trade/JPS27-28Apr2011.pdf>, accessed 4 December 2016.
- Siddiqui, A. R. (1978) 'Armed Forces: Tasks and Missions', *Defence Journal*, 4, 1–2, n.p.
- World Economic Forum. (2016) *The Global Competitiveness Report 2017–2018*. Available at www.weforum.org/reports/the-global-competitiveness-report-2017-2018, accessed 25 April 2018.

World Economic Forum. (2016) 'The World Competitiveness Report 2016–2017', *World Economic Forum*, Insight Report. Available at: www3.weforum.org/docs/GCR2016-2017/05FullReport/TheGlobalCompetitivenessReport20162017_FINAL.pdf, accessed 22 January 2017.

۱۵. ژئواکونومی و ژئوپلیتیک در رقابت

قدرت آفریقای جنوب صحرا^۱

سورن شولوین

مقدمه

در دو دهه گذشته، اقتصاددانان، جغرافی‌دانان و دانشمندان علوم سیاسی به بحث‌های شدید درباره قدرت‌های نوظهور مشغول بوده‌اند. علاوه بر اینکه این موضوع در نشریات متعددی که به مسائل جهانی می‌پردازند، مطرح شده است، قدرت‌های نوظهور، از جمله آفریقای جنوبی، اغلب به عنوان هژمون‌های منطقه‌ای معرفی شده‌اند که طرح‌های رهبری منطقه‌ای را پیش می‌برند (به عنوان مثال آده کی، آدیباو و لندزبرگ، ۲۰۰۷؛ فلیمس، ۲۰۰۹؛ شوئمان، ۲۰۰۳؛ شوئمان و آلدن، ۲۰۰۳؛ شولوین، ۲۰۱۳؛ سایمون، ۱۹۹۸). با وجود ادعاهای مکرر مبنی بر اینکه نه تنها پیشگامان این زمینه بلکه دنباله‌روهای آنان نیز بالقوه نیز مورد بررسی قرار می‌گیرند (به عنوان مثال کوپر، هیگوت و نوسل، ۱۹۹۱)، تحقیقات در مورد چگونگی واکنش دولت‌های دیگر به طرح‌های رهبری قدرت‌های نوظهور، همچنان ضعیف است. در رابطه با آفریقای جنوب صحرا، حتی درباره آن گونه سیاست‌های خارجی که ابرت، فلیمس و اشترو (۲۰۱۴) «قدرت‌های درجه دوم»^۲ می‌نامند (یعنی دومین دولتی که در سلسله‌مراتب منطقه‌ای قدرتمندتر هستند) مطالعات عمومی نادری انجام گرفته است.^۳

۱. بخش تجربی این فصل از دو اثر قبلی (Scholvin 2017a; 2017b) گرفته شده است.

۲. secondary powers

۳. من آنگولا، اتیوپی، کنیا و نیجریه را به عنوان قدرت‌های ثانویه مورد مطالعه قرار می‌دهم. تعداد مقالات درباره سیاست خارجی نیجریه در سال‌های اخیر تاحدی افزایش یافته است. به‌ویژه، موضوع دیپلماسی اقتصادی و این سؤال که چگونه نیجریه می‌تواند از تعهدات سیاست خارجی خود بهره‌مند شود، مورد بررسی قرار گرفته است. مطالعات کمی در مورد سیاست خارجی آنگولا و کنیا انجام شده است. عملاً هیچ پژوهش مرتبطی در مورد اتیوپی وجود ندارد.

در این فصل، شکاف تجربی تحقیق در مورد قدرت‌های درجه دوم را با یک سؤال کلیدی در مورد مفهوم ژئواکونومی ترکیب می‌کنم. پژوهشگرانی که در اوایل دهه ۱۹۹۰ این اصطلاح را ابداع کردند، به‌ویژه هانتینگتون (۱۹۹۳) و لوتواک (۱۹۹۰)، معتقد بودند که وسایل نظامی قدرت دیگر زائد شده و ابزارهای اقتصادی که دولت‌ها اکنون در پی اهداف سیاست خارجی خود به کار می‌برند، جای آنها را گرفته‌اند. بااین‌حال، تعداد فزاینده‌ای از پژوهشگران که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌کنم، استدلال می‌کنند که ژئواکونومی و ژئوپلیتیک همزمان وجود دارند. این دو نوع ژئواستراتژی به‌ندرت به تنهایی عمل می‌کنند. به نظر می‌رسد درحالی‌که برخی از دولت‌ها بر قدرت نظامی تأکید بیشتری دارند و گاهی به اهرم اقتصادی اشاره می‌کنند (به‌عنوان مثال، ویگل و ویهما، ۲۰۱۶)، دیگران شیوه‌های ژئواکونومی خود را به سادگی با نیروی نظامی صرف (به‌عنوان آخرین راه‌حل) پشتیبانی می‌کنند (به‌عنوان مثال، فصل ۸ در این جلد).

در مورد قدرت‌های نوظهور و از منظر مکتب واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل (یا واقع‌گرایی IR)، می‌توان انتظار داشت که قدرت‌های درجه دوم به دنبال سیاست‌های رقابتی یا حتی تقابلی در برابر هژمون‌ها در مناطق مربوطه خود باشند. مفهوم مناقشه، که در ابتدا توسط ایبرت، فلیمس و استروور (۲۰۱۴) مطرح شده است، این تعامل بین هژمون‌ها از یک‌سو و قدرت‌های درجه دوم از سوی دیگر را به تصویر می‌کشد. در جای دیگر، من (۲۰۱۷a) تعریف اولیه مناقشه را تطبیق و نشان داده‌ام که مناقشه عمدی و غیرعمدی وجود دارد. مناقشه عمدی شامل مجموعه‌ای از «سیاست‌های متقابل دولت‌های ثانویه است که به دنبال دستیابی به هدف حفظ امنیت خارجی در برابر قدرت اصلی هستند» (ایبرت، فلیمس و استروور، ۲۰۱۴، ص. ۲۲۲). از سوی دیگر، مناقشه غیرعمدی شامل مجموعه‌ای از سیاست‌هاست که خودمختاری قدرت‌های درجه دوم را در برابر قدرت اصلی تقویت می‌کند، هرچند که آنها چنین هدفی را دنبال نمی‌کنند.

این فصل بر تمایز بین مناقشه عمدی و غیرعمدی تمرکز ندارد. بلکه تحلیلی از مناقشات علیه آفریقای جنوبی را ارائه می‌دهد تا درباره استراتژی‌های ژئواکونومی و ژئوپلیتیک قدرت‌های درجه دوم بیاموزیم. ابتدا مفهوم مناقشه را توضیح می‌دهم و آن را با ژئواکونومی و ژئوپلیتیک ترکیب می‌کنم. سپس سیاست‌های خارجی قدرت‌های درجه دوم را که در

مقالات قبلی تحت این عنوان شناسایی شده‌اند (شولین، ۲۰۱۷a و ۲۰۱۷b) تحلیل می‌کنم. در این بخش از فصل، تعیین می‌کنم که تا چه حد در برابر آفریقای جنوبی مناقشه می‌کنند و در مناقشه آن‌ها، ژئواکونومی و ژئوپلیتیک چه نقشی ایفا می‌کند.

مناقشه، ژئواکونومی و ژئوپلیتیک

فلیمس و کاسترو (۲۰۱۶، ص ۷۸) بر این باورند که «هیچ دولتی خود را پیرو خالص دولت دیگری نمی‌داند». بنابراین باید انتظار داشت که قدرت‌های درجه دوم (درواقع همه دولت‌ها) در برابر هژمون‌ها به نوعی به مناقشه بپردازند تا خودمختاری و حق تعیین سرنوشت خود را حفظ کنند. از منظر واقع‌گرایی روابط بین‌الملل، مناقشه یک استراتژی تقریباً خودجوش است زیرا در عرصه بین‌المللی که با اصل هرج‌ومرج مشخص می‌شود، یک هژمون تهدیدی بالقوه مرگبار به شمار می‌آید. همان‌طور که من (۲۰۱۷a و ۲۰۱۷b) در دیگر مقالات خود در این زمینه استدلال کرده‌ام، مناقشه مشابه توازن است اما کاملاً با آن یکسان نیست. به‌عنوان یک مفهوم، مناقشه به درک تنوع استراتژی‌های سیاست خارجی و ابزارهای تقریباً نامحدودی که برای به کارگیری آن‌ها در عمل استفاده می‌شود، کمک می‌کند.

برای تحلیل سیاست‌هایی که قدرت‌های درجه دوم در پیش می‌گیرند، پرداختن به یک مانع تحلیلی مرتبط با این مفهوم، ضرورت دارد: شاید قدرت‌های درجه دوم در زمینه امنیت و تجارت با شرکای فرمانطقه‌ای همکاری کنند، یا پروژه‌ای از ادغام منطقه‌ای را ترویج دهند که جایگزینی برای سازمان‌های تحت سلطه هژمون منطقه‌ای باشد. اما آیا این سیاست‌ها لزوماً از نیت به چالش کشیدن هژمون ناشی می‌شوند؟ آیا ممکن است که درواقع، این سیاست‌ها به منافع دیگری که ارتباطی با هژمون ندارند، خدمت کنند؟ در ارتباط با این موضوع، آیا وقوع تک‌حادثه‌ای از تنش بین یک هژمون و قدرت‌های درجه دوم یا حتی یک‌سری از چنین حوادثی، وجود یک استراتژی مناقشه را اثبات می‌کند؟ به زبان علمی‌تر، صرف هم‌زمانی دو عامل به معنای این نیست که این عوامل به‌طور علی با یکدیگر مرتبط هستند.

نمی‌توان همانند فلیمس و کاسترو (۲۰۱۶، ص. ۷۷) برهان آورد که هر تبیین و مناقشه بدیلی، «مکمل و هم‌افزا» هستند. به‌عنوان مثال، مداخله نظامی کنیا در سومالی معلول نگرانی‌های امنیتی در مورد افراط‌گرایی اسلامی است (آندرسون و مک‌کایت، ۲۰۱۲؛ گروه

بحران بین‌المللی، ۲۰۱۲؛ میاندازی، ۲۰۱۲). این تبیین، امکان مداخله کنیا در سومالی به منظور چالش با آفریقای جنوبی را رد نمی‌کند؛ اما صرفاً اشاره به این امکان، دلیلی برای اثبات علیت نیست. پاسخ به این معما این است که مناقشه وجود و اهمیت دارد، حتی اگر قدرت‌های درجه دوم به‌طور عمدی مناقشه نکنند. تا زمانی که کسی به پیامدهای سیاست خارجی علاقه‌مند باشد، شناسایی مناقشه‌های ناخواسته منطقی است، زیرا مناقشه‌های عمدی و ناخواسته تأثیر یکسانی بر روابط منطقه‌ای دارند: آن‌ها باعث ایجاد اصطکاک بین هژمون و قدرت‌های درجه دوم می‌شوند که چشم‌انداز همکاری را کاهش داده و خطر مناقشه‌های شدیدتر را افزایش می‌دهند.

پس چگونه مناقشه به ژئواکونومی و ژئوپلیتیک مربوط می‌شود؟ در مقدمه این مجموعه مقالات، من و همکارم استدلال کردیم که ژئواکونومی (و ژئوپلیتیک به همان اندازه) باید براساس ابزارهایش تعریف شود، نه براساس اهدافش. درعین حال، رقابت براساس هدفش تعریف می‌شود: صرف‌نظر از اینکه این امر عمدی باشد یا نه، رقابت از سوی قدرت‌های درجه دوم منجر به تضعیف یک هژمون یا حداقل محدود کردن راه‌هایی می‌شود که آن هژمون می‌تواند قدرت خود را اعمال کند. مفهوم رقابت هیچ وسیله خاصی از سیاست قدرت را مستثنی نمی‌کند. پیروان این مفهوم نیز استدلال نمی‌کنند که یک وسیله خاص باید به کار گرفته شود تا بتوانیم درباره رقابت صحبت کنیم. بنابراین، ممکن است قدرت‌های درجه دوم در رقابت خود به ژئواکونومی، ژئوپلیتیک یا ترکیبی از هر دو روی آورند. این واقعیت که آن‌ها ابزارهای اقتصادی و یا نظامی قدرت را به یک منطقه خاص اعمال می‌کنند، رقابت آن‌ها را به یک ژئواستراتژی تبدیل می‌کند.

همان‌طور که اشاره شد، هانتینگتون و لوتواک معتقد بودند که در دنیای پس از جنگ سرد، سیاست قدرت مبتنی بر نظامی‌گری اهمیت نخواهد داشت. مقاله معروف لوتواک در نشریه «منافع ملی» با این جمله آغاز می‌شود: «پایان جنگ سرد اهمیت قدرت نظامی را در امور جهانی به‌طور پیوسته کاهش می‌دهد» (۱۹۹۰، ص. ۱۷). بنابراین، امروزه قدرت ملی «به جای قدرت آتش از سرمایه قابل استفاده، به جای پیشرفت‌های نظامی- فنی از نوآوری غیرنظامی و به جای گاردها و پایگاه‌ها از نفوذ بازار» ناشی می‌شود (۱۹۹۰، ص. ۱۸). یا به عبارتی که هانتینگتون نوشت: «در دنیایی که در آن درگیری نظامی بین کشورهای بزرگ

بعید است، در تعیین برتری یا وابستگی کشورها اهرم اقتصادی به‌طور فزاینده‌ای اهمیت خواهد داشت» (۱۹۹۳، ص. ۷۲).

برخی از پژوهشگران معمولاً بدون اشاره به لوتواک، این تمایز اکید بین ژئواکونومی و ژئوپلیتیک را مورد توجه قرار داده‌اند (به‌عنوان مثال: بلکویل و هریس، ۲۰۱۶؛ کوئن و اسمیت، ۲۰۰۹؛ شیونگ، ۲۰۰۹؛ لئونارد، ۲۰۱۶؛ متلین و ویگل، ۲۰۱۶؛ مرسیل، ۲۰۰۸). با این حال، برخی دیگر اشاره می‌کنند که ژئواکونومی و ژئوپلیتیک همپوشانی دارند. بائف در مقاله خود در این مجلد نشان می‌دهد که روسیه برای نمایش قدرت در حاشیه اقیانوس آرام از ابزارهای اقتصادی و نظامی استفاده کرده است (فصل ۶). ترکیب ژئواکونومی و ژئوپلیتیک در توازن ضدهندی پاکستان، توسط پتانایک بررسی شده است (فصل ۱۴). ریولین تأکید می‌کند که برای کارگرافتادن تحریم‌های غربی علیه ایران، گزینه نظامی حیاتی بود (فصل ۸).

اسکات (۲۰۰۸) در مطالعه‌اش درباره رقابت بین چین و هند، اشاره می‌کند که برای ژئواکونومی و ژئوپلیتیک، کنترل بر خطوط ارتباطی دریایی و نیز دسترسی به منابع حیاتی ضروری است. در هر دو مورد، ابزارهای اقتصادی مانند پروژه‌های بزرگ زیرساختی معمولاً با حفاظت نظامی از آن‌ها همزمان می‌شوند؛ مانند «رشته مرواریدهای»^۱ معروف چین (شولین، ۲۰۱۶). گروس (۲۰۱۴) به تحلیل انباشت سرمایه داخلی چین و توسعه اقتصادی گسترده‌تر می‌پردازد و استدلال می‌کند که افزایش پایه‌های اقتصادی قدرت ملی، به جمهوری خلق این امکان را می‌دهد تا ساختارهای اقتصاد جهانی را براساس ترجیحات خود تغییر دهد. او نشان می‌دهد که ژئواکونومی، ادغام اهداف اقتصادی و ژئوپلیتیک است و به این معناست که استراتژی‌ها ترکیبی از اهرم اقتصادی و نظامی هستند. بارو به طرز گیج‌کننده‌ای، استدلال می‌کند که در دهه ۱۹۸۰ ژاپن به یک اهرم اقتصادی تبدیل شد اما «هرگز به یک قدرت ژئواکونومی تبدیل نشد و نتوانست اهرم اقتصادی تازه‌یافته‌اش را به قدرت نظامی و سیاسی تبدیل کند» (۲۰۱۲، ص ۵۱).

آیا و اگر چنین است چگونه قدرت‌های درجه دوم در آفریقای جنوب صحرا در رقابت خود با آفریقای جنوبی، ژئواکونومی و ژئوپلیتیک را ترکیب می‌کنند؟ فصل حاضر در پی بررسی این دو پرسش است. همان‌طور که اشاره شد در برخی از مقالات قبلی من، آنگولا، اتیوپی،

کنیا و نیجریه به‌عنوان قدرت‌های درجه دوم شناسایی شده‌اند. با توجه به کمبود فضا در فصلی کوتاه از یک کتاب، در اینجا ارزیابی قدرت ملی در آفریقای جنوب صحرا را تکرار نخواهم کرد.

ژئواکونومی و ژئوپلیتیک قدرت‌های درجه دوم در آفریقای جنوب صحرا

آنگولا

تا پایان جنگ داخلی علیه اتحادیه ملی برای استقلال کامل آنگولا^۱ در سال ۲۰۰۲، سیاست خارجی آنگولا به سمت شکست اتحاد ملی هدایت می‌شد. اهداف دیگر از اهمیت حاشیه‌ای برخوردار بودند. چون اتحاد ملی برای استقلال کامل، تهدیدی بنیادی برای بقای جنبش مردمی آزادی آنگولا^۲ به شمار می‌رفت، این موضوع چندان تعجب‌آور نیست. آنگولا برای حمایت از تلاش‌های جنگ داخلی، یک مسیر مبتنی بر اقدام ژئوپلیتیک را دنبال کرد: آنگولا به دنبال بازسازی همسایگی مستقیم خود بود و در سال‌های ۱۹۹۶ و ۲۰۰۲ در جمهوری دموکراتیک کنگو (DRC) مداخله کرد و همچنین در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ با حمایت نظامی از مبارزه علیه رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی و اشغال نامیبیا توسط آفریقای جنوبی، اقداماتی انجام داد (مالاکیاس، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۲).

در سال ۲۰۰۲، مداخله نظامی آنگولا (به همراه نامیبیا و زیمبابوه) در جمهوری دموکراتیک کنگو که تلاش‌ها برای سرنگونی دولت کنگو را ناکام گذاشت، اولین حادثه مهم تنش‌زا در برابر آفریقای جنوبی پس از آپارتاید بود. این رویداد در زمانی رخ داد که رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی، تابو امبی‌گی، در تلاش برای دستیابی به یک راه‌حل دیپلماتیک بود. باین‌حال، مداخله آنگولا (درست مانند مداخله قبلی‌اش در جمهوری دموکراتیک کنگو در سال ۱۹۹۶) عنصری کلیدی از مبارزه‌اش علیه اتحاد ملی برای استقلال کامل بود زیرا خطوط تأمین اتحاد ملی برای استقلال کامل در کشور همسایه قرار داشت و حفاظت از تأسیسات نفتی در منطقه انکلاو کابیندا که به تأمین مالی جنگ داخلی توسط جنبش مردمی کمک می‌کرد، ضروری بود. علاوه‌براین، به نظر می‌رسید که دولت آنگولا امیدوار بود تا به‌عنوان

۱. União Nacional para a Independência Total de Angola یا UNITA

۲. Movimento Popular de Libertação de Angola یا MPLA

نتیجه مداخله‌اش، دولت جمهوری دموکراتیک کنگو کمتر تمایل داشته باشد تا به اتحاد ملی برای استقلال کامل اجازه دسترسی به سرزمین کنگو را بدهد (شولوپین، ۲۰۱۳؛ ترنر، ۲۰۰۲). در چنین شرایطی، در نزد آفریقای جنوبی جمهوری دموکراتیک کنگو و کل آفریقای مرکزی منطقه‌ای از فرصت‌های اقتصادی به حساب می‌آمد که تنها در صورت پایان یافتن درگیری‌های خشونت‌آمیز در این منطقه، قابل بهره‌برداری می‌شد. از دیدگاه دولت امبی‌کی، میانجیگری بین دولت کنگو و شورشیان بهترین راه برای دستیابی به این هدف بود (آدکی، آدایو و لندزبرگ، ۲۰۰۷، لندزبرگ، ۲۰۰۸). هدف از مداخله آنگولا در جمهوری دموکراتیک کنگو، مقابله با آفریقای جنوبی نبود. در آن زمان، اهداف اقتصادی آفریقای جنوبی در آفریقای مرکزی برای سیاست‌گذاران در لواندا بی‌اهمیت بود. با این حال، اقدامات آنگولا در تضاد با مسیر انتخابی آفریقای جنوبی عمل کرد، به این معنا که مداخله در سال ۲۰۰۲ در جمهوری دموکراتیک کنگو نمونه‌ای از رقابت ناخواسته بود و با توجه به اینکه آفریقای جنوبی به‌وضوح تمایل خود را برای نحوه حل و فصل درگیری بیان کرده بود، بی‌توجهی جدی به رهبری منطقه‌ای آفریقای جنوبی را منعکس می‌ساخت.

در سال‌های اخیر، آنگولا به جای ژئوپلیتیک، به ژئواکونومی روی آورده است. در ابتکارات یکپارچه‌سازی اقتصادی منطقه‌ای، این قدرت ثانویه همچنان به‌عنوان یک شرکت‌کننده بی‌میل به شمار می‌رود. مهم‌تر از همه، این کشور به منطقه تجارت آزاد که توسط جامعه توسعه جنوب آفریقا (SADC) تأسیس شده، نپیوسته است. برای شرکت‌های آفریقای جنوبی صادرات به آنگولا و سرمایه‌گذاری در آن همچنان دشوار است. درحالی‌که دولت آنگولا ادعا می‌کند که نمی‌تواند به منطقه تجارت آزاد SADC بپیوندد زیرا اقتصاد پس از جنگ آن در حال بازسازی است، ردورز (۲۰۱۳) اشاره می‌کند که به نظر می‌رسد این استدلال تنها به رقابت آفریقای جنوبی مربوط می‌شود: شرکت‌های برزیلی، چینی و پرتغالی دسترسی نسبتاً آسان‌تری به بازار داشته‌اند. با آنگولا اعتراض به ادغام براساس شرایطی که عمدتاً توسط آفریقای جنوبی تعیین شده، در حال پیگیری یک استراتژی چالش‌برانگیز است. اگر به اظهارات دولت باور داشته باشیم، این استراتژی به کاهش فاصله اقتصادی با آفریقای جنوبی معطوف است. با این حال، ردورز استدلال می‌کند که کسانی که از حمایت بازار بهره‌مند می‌شوند عمدتاً

به اصطلاح تاجران قابل اعتمادی هستند؛ افرادی که ارتباطات شخصی نزدیکی با دولت، نظامی و حزب حاکم دارند.

استراتژی مناقشه آنگولا فقط دفاعی نیست. شرکت نفت دولتی، سونانگول، نقش حیاتی در ژئواکونومی ایفا کرده است. همان‌طور که روکه (۲۰۱۳) به اختصار نشان داد، این شرکت در زیرساخت‌ها و معادن همجواری منطقه‌ای، سرمایه‌گذاری کرده است. به‌عنوان مثال، سونانگول پروژه‌های مشترک اکتشاف نفت را با جمهوری کنگو انجام داده است، حرکتی که با امضای توافق‌نامه‌های مالیاتی و تجاری در سال ۲۰۱۱ تسهیل شده است. نزد شرکت‌های تابعه سونانگول بندر بوبا و یک معدن باکسیت در گینه بیسائو جالب توجه هستند. احتمالاً در صورت اکتشاف نفت در استان غربی این کشور، شرکت پیش‌گفته به زامبیا خواهد رفت. برای گسترش کریدور بنگوئلا، یعنی یک خط راه‌آهن از سواحل آنگولا تا کمر بند مس کنگو-زامبیا، برنامه‌هایی در حال آماده‌سازی است. دولت آنگولا برای تسهیل صادرات مواد معدنی به دنبال بازسازی بندر لوبیتو در انتهای این کریدور است. علاوه‌براین، سونانگول در بندر اصلی در سائو تومه و پرنسپ و همچنین در گسترش و نوسازی فرودگاه این کشور، امتیازاتی به‌دست آورده است. این شرکت با شرکت محلی برق و آب و همچنین شرکت نفت محلی که در حال حاضر ۷۰ درصد آن متعلق به سونانگول است، همکاری می‌کند.

گروه سونانگول به مراتب چیزی فراتر از یک شرکت معدنی است. این گروه به یکی از مهم‌ترین شرکت‌ها در آفریقای جنوب صحرا تبدیل شده است. این گروه افزون بر فعالیت‌های اصلی خود (اکتشاف و بهره‌برداری از منابع نفتی، از جمله حفاری در آب‌های عمیق و مطالعات لرزه‌نگاری)، به فعالیت‌های متنوع حمل‌ونقل هوایی، بانکداری، املاک و مستغلات، کشتیرانی و مخابرات نیز روی آورده است. موفق‌ترین زیرمجموعه‌های آن شامل دو بانک خدمات کامل، اپراتور خدمات مخابراتی MSTelcom و شرکت هواپیمایی سونیر هستند. این شرکت‌ها در گسترش اقتصادی آنگولا به مناطق مرزی نزدیک نیز دخالت دارند. در اواسط سال ۲۰۱۲، سونیر به سهام‌دار عمده شرکت هواپیمایی ملی سائوتومه و پرنسپ، تبدیل شد. بانک‌های متعلق به گروه سونانگول به دنبال تأمین سهام در بانک‌های کیپ‌ورد و گینه بیسائو هستند. جمهوری دموکراتیک کنگو و نامیبیا نیز برای گسترش آینده در نظر گرفته شده‌اند.

آنگولا با گسترش نفوذ اقتصادی خود در آفریقای جنوب صحرا، در تلاش است تا اهرم اقتصادی خود را افزایش دهد و فاصله‌اش را با هژمون منطقه‌ای کاهش دهد. رقابت با آفریقای جنوبی همچنین نتیجه قرار گرفتن بنادر آنگولا به‌عنوان گزینه‌هایی در مقابل بنادر آفریقای جنوبی است: در حال حاضر مواد معدنی استخراجی در کمربند مس کنگو-زامبیا عمدتاً از طریق ریچاردز بی، بزرگ‌ترین بندر آفریقای جنوبی، صادر می‌شوند. همان‌طور که اندیشکده استراتفور (۲۰۱۲) پیشنهاد می‌کند بندر لوبیتو ممکن است به یک گزینه حیاتی تبدیل شود. علاوه‌براین، شرکت‌های آنگولایی و آفریقای جنوبی برای بازارها در آفریقای جنوب صحرا رقابت می‌کنند و وضعیت و موقعیت شرکت‌های آنگولایی با حمایت سیاسی که دریافت می‌کنند، تقویت می‌شود.

اتیوپی

سیاست خارجی و/استراتژی امنیت ملی/اتیوپی (جمهوری دموکراتیک فدرال اتیوپی، ۲۰۰۲) عقب‌ماندگی اقتصادی و فقر شدید اکثریت مردم اتیوپی را به‌عنوان تهدیدات حیاتی شناسایی می‌کند. در این سند استدلال می‌شود که سیاست خارجی باید از طریق ترویج سرمایه‌گذاری و تجارت، به تسریع توسعه اقتصادی ملی کمک کند و هدف پیشبرد دموکراسی را محقق سازد. با توجه به اینکه اتیوپی کشور محصور در خشکی است، کریدورهای ریلی و جاده‌ای به جیبوتی، کنیا و سودان جزء اجزای حیاتی استراتژی اقتصادی و سیاست خارجی کشور به شمار می‌روند. به‌عنوان یک قلمرو ترانزیتی بالقوه دیگر، سومالی‌لند با توجه به ثبات نسبی‌اش در مقایسه با سایر نقاط سومالی، مطرح است. روابط اتیوپی با این کشورها همکاری‌آمیز است. به نظر می‌رسد که سودان جنوبی به‌عنوان یک کشور پیرو بالقوه در نظر گرفته می‌شود، به‌ویژه اگر به اتیوپی به‌عنوان یک تأمین‌کننده امنیت و مرکز حمل‌ونقل وابسته شود (آبیینک، ۲۰۱۳).

برای اتیوپی ژئواکونومی اهمیت زیادی دارد. این کشور به‌شدت در زیرساخت‌ها، به‌ویژه در زمینه انرژی و حمل‌ونقل، سرمایه‌گذاری کرده است تا نقش خود را به‌عنوان هژمون زیرمنطقه‌ای تقویت کند. فرودگاه آدیس آبابا به یک مرکز اصلی پروازها در داخل آفریقا و از آفریقا به سایر قاره‌ها تبدیل شده است. کریدورهای ریلی و جاده‌ای در حال به‌روزرسانی هستند مهم‌ترین آن‌ها کریدور LAPSET است که از طریق راه‌آهن، جاده و خط لوله به

بندر لامو در کنیا اتیوپی، سودان جنوبی و اوگاندا را متصل می‌کند (در مورد این موضوع بعداً بیشتر توضیح داده خواهد شد). پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۲۷ تا ۲۷ سد جدید با ایستگاه‌های نیروگاه آبی که تقریباً ۲۵ گیگاوات برق تولید می‌کنند، به بهره‌برداری برسند (کستا فرناندز، ۲۰۱۵). انتظار می‌رود تا پایان دهه جاری خطوط انتقال برق با ولتاژ بالا به کنیا درآمدهای صادراتی اضافی به ارزش یک میلیارد دلار آمریکا را به همراه داشته باشد (بانک توسعه آفریقا، ۲۰۱۲).

مشابه مورد آنگولا، می‌توان گفت که اتیوپی در ظاهر در حال پیگیری استراتژی رقابت از طریق ژئواکونومی است: با تقویت رشد داخلی، فاصله بین اتیوپی و آفریقای جنوبی کاهش می‌یابد و بدین ترتیب شانس‌های دومی برای تقویت دیدگاه سیاسی‌اش در مورد آفریقای جنوب صحرا، در برابر اراده اتیوپی، محدود می‌شود. با این حال، به نظر نمی‌رسد که مناقشه علیه آفریقای جنوبی محرکی برای سیاستگذاران اتیوپی باشد. برخلاف مورد آنگولا، پروژه ژئواکونومی اتیوپی، مناقشه‌ای برای آفریقای جنوبی ایجاد نمی‌کند. در بازارهای منطقه‌ای، رقابت بین شرکت‌های اتیوپی و آفریقای جنوبی حاشیه‌ای است و تجارت منطقه‌ای اتیوپی همچنان بسیار پایین است؛ همچنین پتانسیل رشد این تجارت نیز کم است (شولوپین و ورانا، ۲۰۱۵). کریدورهای حمل‌ونقلی که اتیوپی در پی ساخت آن‌هاست، ترافیک را از آفریقای جنوبی منحرف نخواهد کرد و صادرات برق نیز به منافع آفریقای جنوبی آسیب نمی‌زند.

نکته جالب درباره اتیوپی این است که پروژه ژئواکونومی آن با یک پروژه ژئوپلیتیک همزمان است: این قدرت ثانویه نیروهایی را به سوماتالی اعزام کرده است که در حال مبارزه با الشباب هستند. تقریباً ۴۵۰۰ نفر از ۲۲۰۰۰ نیرویی که شامل مأموریت اتحادیه آفریقا در سوماتالی می‌شوند، اتیوپیایی هستند. نیروهای اتیوپی مسئول مناطق باکول، بی و گدو هستند که با اتیوپی هم‌مرزند.^۱ علاوه بر این، در دارفور (سودان)، در سودان جنوبی و در امتداد مرز مورد مناقشه سودان جنوبی و سودان، نیروهای اتیوپی در تعداد قابل توجهی در مأموریت‌های حفظ صلح شرکت دارند (سازمان ملل، ۲۰۱۷). با این حال، این تعهد به امنیت منطقه‌ای به معنای مناقشه با آفریقای جنوبی نیست. اتیوپی نفوذ خود را (هم از نظر اقتصادی و هم

۱. برای اطلاعات بیشتر به [این لینک] (<http://amisom-au.org>) مراجعه کنید.

نظامی) عمدتاً به زیرمنطقه‌ای گسترش می‌دهد که از آفریقای جنوبی دور است و علاقه محدودی به آن دارد.

احتمالاً در موضوعات کلیدی در دستور کار سیاست خارجی اتیوپی، بهترین نمونه از هم‌پوشانی حداقلی بین منافع سیاست خارجی اتیوپی و آفریقای جنوبی به چشم می‌خورد: حق استفاده از آب رود نیل و شاخه‌های آن. حوضه این رودخانه توسط بوروندی، جمهوری دموکراتیک کنگو، مصر، اریتره، اتیوپی، کنیا، رواندا، سودان جنوبی، سودان، تانزانیا و اوگاندا مشترک است. پیمان رود نیل ۱۹۲۹ (که توسط بریتانیا به‌عنوان قدرت استعماری در آن زمان و مصر امضا شده است) جایگزین نشده و همچنان موضوعی جنجالی برای کشورهای حوضه‌ای است زیرا به این معنی است که آنها بدون رضایت مصر نمی‌توانند از آب‌های دریاچه ویکتوریا و نیل استفاده کنند. امتیازات دیگری نیز به مصر اعطا شده است: مهم‌ترین آنها این است که مصر می‌تواند در کشورهای حوضه نیل، جریان آب رودخانه را نظارت کرده و پروژه‌های مهندسی بالادستی را که بر جریان رودخانه تأثیر می‌گذارد، وتو کند. این موضوع به‌وضوح فرصت‌های استفاده از آب برای کشاورزی، تولید صنعتی و (به‌ویژه) تولید برق در کشورهای غیر از مصر را محدود می‌کند.

در سال ۲۰۱۰، زمانی که رئیس‌جمهور اتیوپی، ملس زناوی، به دلیل اختلاف بر سر دسترسی به نیل نشان داد که مصر از شورشیان در اتیوپی حمایت می‌کند، روابط اتیوپی با مصر به نقطه سطح رسید. او افزود که «اگر مصر به خاطر این مسئله با کشورهای بالادست وارد جنگ شود، شکست خواهد خورد» (نقل از: ابینک، ۲۰۱۱). بعداً یک هیئت مصری به اتیوپی رفت تا در مورد همکاری در زمینه سدهای در حال ساخت در اتیوپی گفتگو کند که ظاهراً تنش‌ها را کاهش داد. اختلاف بر سر نیل همچنین وابستگی متقابل ژئواکونومی و ژئوپلیتیک را نشان می‌دهد: استفاده از ابزار نظامی (تهدید به جنگ با مصر) حداقل در لحن دولت اتیوپی، ضرورت دارد. استفاده از آب نیل و شاخه‌های آن برای پروژه ژئواکونومی توسعه ملی و قدرت منطقه‌ای اتیوپی، حیاتی است.

کنیا

در سال ۲۰۰۰ پس از احیای جامعه شرق آفریقا (EAC) که در سال ۱۹۷۷ منحل شده بود، ادغام زیرمنطقه‌ای در شرق آفریقا شتاب تازه‌ای گرفت. در سال ۲۰۰۷، بوروندی و رواندا به

اعضای بنیان‌گذار (کنیا، تانزانیا و اوگاندا) پیوستند. در سال ۲۰۱۶ سودان جنوبی به‌عنوان عضو جدیدی به این جامعه ملحق شد. جامعه شرق آفریقا امکان حرکت آزاد سرمایه، کالاها، خدمات و نیروی کار را فراهم می‌کند. این جامعه در نظر دارد تا در دوره منتهی به سال ۲۰۲۴ یک اتحادیه ارزی ایجاد کند. در سال ۲۰۱۵، کنیا که نقش مرکزی را در جامعه شرق آفریقا ایفا می‌کند، یک استراتژی جدید سیاست خارجی را اعلام کرد که لحن یک تغییر چشمگیر و قاطع در روابط خارجی را داشت. این چارچوب جدید مشخص می‌کند که سیاست خارجی کنیا بر پنج رکن استوار است: دیپلماسی صلح با تمرکز بر آفریقا؛ دیپلماسی اقتصادی، که به معنای تلاش برای افزایش سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی است؛ دیپلماسی دیاسپورا، که به مشارکت‌های کنیاهای مقیم خارج در توسعه کنیا معطوف است؛ دیپلماسی محیط زیست؛ و دیپلماسی فرهنگی (جمهوری کنیا، ۲۰۱۴).

رئیس‌جمهور اوهورو کنیاتا در سخنرانی که در جریان کارزار انتخاباتی سال ۲۰۱۳ برگزار شد، وعده داد که کنیا را به کشوری با محیط کسب‌وکار بسیار مطلوب تبدیل کند تا آن را به یک «اقتصاد شیر آفریقا» تبدیل کند (نقل از: کنیا تودی، ۲۰۱۳). مابرا (۲۰۱۶) خاطرنشان می‌سازد که این قدرت ثانویه مصمم است تا طبق چشم‌انداز ۲۰۳۰، به یک کشور صنعتی و با درآمد متوسط، تبدیل شود. تلاش برای تنوع اقتصادی، توسعه زیرساخت‌ها و ثبات کلان اقتصادی، همچنین پیشرفت در سرمایه‌انسانی و فناوری، به محور سیاست‌های کنیا تبدیل شده است. دولت کنونی تأکید ویژه‌ای بر توسعه اقتصادی داشته است که آن را با تشکیل سرمایه بومی و کنترل بومی بر اقتصاد مرتبط می‌داند. این نوع ملی‌گرایی اقتصادی به منطقه‌گرایی مرتبط است: کنیا به آفریقا و به‌ویژه به شرق آفریقا اهمیت زیادی می‌دهد. در یک ائتلاف داوطلبانه با رواندا و اوگاندا پروژه‌های مرتبط با ادغام منطقه‌ای تسریع شده‌اند. همکاری با اتیوپی و سودان جنوبی نیز شدت یافته است؛ ابتدا در زمینه کریدور LAPSSET که پیش‌تر ذکر شد و همچنین در ارتباط با سیاست‌های امنیتی سومالی و سودان جنوبی (کاگوانجا، ۲۰۱۴).

کریدور LAPSSET شامل بندر لامو است که هنوز ساخته نشده است؛ یک پالایشگاه نفت که در آن بندر باید ساخته شود؛ و شبکه‌ای از راه‌آهن، جاده و خط لوله از آنجا به اتیوپی، سودان جنوبی و اوگاندا؛ و مناطق رشد کشاورزی و مناطق پردازش صادرات در طول کریدور.

برای تکمیل کریدور هیچ چارچوب زمانی مشخصی وجود ندارد. همانطور که براون (۲۰۱۵) اشاره می‌کند، به نظر می‌رسد که در مجامع عمومی مختلف، مقامات از همه کشورهای شرکت‌کننده بر دستاوردهای گذشته تمرکز کرده و به جای اینکه اطمینان حاصل کنند که برنامه‌های مشخص با نقاط عطف قابل اندازه‌گیری در دست اجرا است، تنها یک دیدگاه مبهم از آنچه هنوز باید انجام شود دارند. با توجه به بی‌ثباتی سودان جنوبی، بعید به نظر می‌رسد که کریدور لبست، حداقل نه به شیوه‌ای که ابتدا تصور می‌شد، در آینده نزدیک به واقعیت تبدیل شود. ممکن است نسخه‌ای کمتر بلندپروازانه از کریدور، که بر منابع نفتی کنیا و اوگاندا تمرکز دارد، دنبال شود. حتی این کار نیز به بهبود قیمت نفت از سطح پایین کنونی بستگی دارد. در حال حاضر به نظر می‌رسد که حتی مقامات کنیا که مسئول پروژه کریدور هستند نمی‌توانند بگویند که آیا این پروژه مرده است یا زنده.

فراتر از زیرساخت‌های حمل‌ونقل، کنیا نیروی محرکه‌ای برای منطقه آزاد تجاری سه‌جانبه (TFTA) بوده است که هدف آن گرد هم آوردن ۲۶ کشور بازار مشترک شرق و جنوب آفریقا، جامعه شرق آفریقا (EAC) و جامعه توسعه جنوب آفریقا (SADC) در یک بلوک تجاری است. علت علاقه کنیا به TFTA توسعه اقتصادی از طریق تجارت است. با این حال، به نظر می‌رسد که رویکرد تجارت آزاد کنیا تحت تأثیر عدم تمایل آفریقای جنوبی به پذیرش آزادسازی تجارت، محدود می‌شود. آفریقای جنوبی TFTA را بیشتر به‌عنوان وسیله‌ای برای صادرات سیاست‌های محدودکننده تجاری و جایگزینی واردات خود به یک منطقه وسیع‌تر می‌بیند یا به عبارت دیگر، به ترویج زنجیره‌های ارزش در سطح منطقه‌ای می‌پردازد تا سطح جهانی (شولوین و ورا، ۲۰۱۵).

بررسی ابتکارات اقتصادی کنیا از منظر مناقشه، این امکان را فراهم می‌کند که بگوییم کنیا در جایی بین آنگولا و اتیوپی قرار دارد. تقویت توسعه اقتصادی داخلی به اهداف داخلی انگیزه می‌دهد. همان‌طور که اشاره شد، سیاست خارجی به توسعه اقتصادی محدود شده است. کریدور لبست به منافع آفریقای جنوبی آسیب نمی‌زند. حتی ممکن است این کریدور به شرکت‌های آفریقای جنوبی کمک کند تا به بازارهای منطقه‌ای دسترسی پیدا کنند. اما همان‌طور که در نظرات مختلف درباره TFTA مطرح شد، در زمینه یکپارچگی اقتصادی منطقه‌ای، کنیا به‌عنوان یک وزنه متقابل برای آفریقای جنوبی عمل می‌کند. اگر کنیا از این

موضوع نگران باشد که شرکت‌های آفریقایی جنوبی در شرق آفریقا بر شرکت‌های کنیا غلبه خواهند کرد، ملی‌گرایی اقتصادی دولت کنیا، منجر به تنش خواهد شد اما در صورت ادامه یکپارچگی اقتصادی بین EAC و SADC این رخداد محتمل است (شولوپین و ورانا، ۲۰۱۵). برخلاف اتیوپی، کنیا به‌طور بالقوه مستعد رقابت با آفریقایی جنوبی است. در مقایسه با آنگولا، کنیا هنوز این پتانسیل را آزاد نکرده است.

دومین عاملی که سیاست خارجی کنیا را شکل می‌دهد، موقعیت آن در یک همسایگی ناامن است؛ جایی که در آن درگیری‌های مسلحانه در منطقه دریاچه‌های بزرگ، سومالی و سودان جنوبی در حال وقوع است. بحران‌های انسانی، از جمله آوارگی پناهندگان و خصومت‌های مرزی توسط شورشیان، دزدان دریایی و تروریست‌ها، همگی تهدیدی برای کنیا به شمار می‌روند که با استفاده از روش‌های نظامی به آن واکنش نشان می‌دهد؛ یعنی به انجام ژئوپلیتیک می‌پردازد. در سال ۲۰۱۱، کنیا با حضور ۳۰۰۰ سرباز یک عملیات نظامی در سومالی همسایه را آغاز کرد که واکنش اصلی آن به آدم‌ربایی‌های مرزی توسط سازمان شبه‌نظامی اسلام‌گرای الشباب بود. ایجاد یک منطقه حائل به عرض حدود ۱۰۰ کیلومتر در سمت سومالی مرز، هدف این عملیات بود تا از هرگونه نفوذ بیشتر به خاک کنیا جلوگیری شود. با حملات گسترده به نواحی در شهرهای کنیا که مشکوک به حضور الشباب بودند، به‌ویژه نایروبی، این عملیات تکمیل شد. دولت کنیا ادعا کرد که از سوی دولت انتقالی سومالی خواسته شده تا نیروها را مستقر کند، اما این ادعا از سوی سومالی‌ها رد شد (چیسمن، ۲۰۱۱). علاوه بر این، کنیا در «مرجع بین‌الدول توسعه»^۱ که نقش مهمی در سومالی ایفا کرده است، مشارکت دارد؛ و در «کنفرانس بین‌المللی منطقه دریاچه‌های بزرگ» که به‌عنوان یک مجمع برای همکاری‌های منطقه‌ای در جلوگیری از مناقشات خشونت‌آمیز عمل می‌کند نیز حاضر است. مرکز برنامه‌ریزی و دبیرخانه «نیروی آماده شرق آفریقا» که دارای ابعاد چندگانه است، در نایروبی واقع شده است و نشانگر نقش رهبری کنیا در سیاست‌های امنیتی در سطح زیرمنطقه‌ای است.

مداخله در سومالی تنها به‌عنوان راهی برای متوقف کردن فعالیت‌های فرامرزی الشباب نیست، بلکه برای ساخت کریدور «لپست» و تحقق «چشم‌انداز ۲۰۳۰ کنیا» نیز حیاتی است.

۱. Intergovernmental Authority on Development

باین‌حال، برخلاف مداخله آنگولا در جمهوری دموکراتیک کنگو (DRC) در سال ۲۰۰۲، مداخله کنیا در سومالی در سال ۲۰۱۱ به‌عنوان یک مورد از مناقشه ناخواسته با آفریقای جنوبی تلقی نمی‌شود. آفریقای جنوبی نقش عمده‌ای در سومالی ایفا نمی‌کند و واکنش‌های آن به مداخله کنیا، حمایت‌آمیز بوده است: چند ماه پس از آغاز مداخله، رئیس‌جمهور جاکوب زوما در یک اجلاس مشترک‌المنافع، حمایت خود را از سیاست کنیا در قبال سومالی اعلام کرد. همین موضوع در مورد تعهد کنیا به سیاست‌های امنیتی در منطقه دریاچه‌های بزرگ نیز صدق می‌کند.

نیجریه

همان‌گونه که در طول سال‌ها توسط دولت‌های متوالی تقویت شده است، این باور قوی وجود دارد که نیجریه دارای سرنوشتی آشکار به‌عنوان قهرمان آفریقا است (باخ، ۲۰۰۷). هنگامی که نیجریه به استقلال رسید، اولین رئیس‌جمهور، تافاوا بالوا، اعلام کرد که «ما به آفریقا تعلق داریم و آفریقا باید اولین اولویت در امور خارجی ما باشد» (نقل از: اوبی و آکینکوتو، ۲۰۱۴، ص. ۴۱۸). همان‌طور که فاول (۲۰۱۲) استدلال می‌کند، ملی‌گرایان اولیه نیجریه از نقش کشورشان در آفریقا نوعی تصور مسیحایی داشتند. به گفته آگو (۲۰۱۳)، آن‌ها به دلیل تجربیات خود با ستم استعماری، یک سیاست خارجی نوع‌دوستانه را دنبال کردند.

این مقاله مجال مناسبی برای بررسی این موضوع نیست که آیا پان‌آفریکانیسم نیجریه نوع‌دوستانه است یا بیشتر به‌عنوان یک عامل مشروعیت‌بخش به تعقیب منافع نیجریه عمل می‌کند. آنچه در اینجا اهمیت دارد این است که قدرت ثانویه (نیجریه) به‌طور سنتی به امور منطقه‌ای متعهد بوده است، که به شکلی متفاوت از آنچه آنگولا و کنیا نشان داده‌اند و قطعاً به میزان بیشتری نسبت به آنچه اتیوپی نمایش داده، عمل کرده است. باین‌حال، اخیراً مشاوران سیاست‌گذاری و محققان نیجریه‌ای پیشنهاد کرده‌اند که سیاست خارجی باید با اولویت قرار دادن رفاه مردم نیجریه، به منافع داخلی خدمت کند (به‌عنوان مثال، اوبی و آکینکوتو، ۲۰۱۴). این افراد که اغلب تأثیرگذار هستند، استدلال می‌کنند که «مسائل غیراقتصادی نباید در محاسبات خارجی [نیجریه] غالب باشند» (جان، ۲۰۱۰). چنین توصیه‌هایی براساس تفسیری انتقادی از مداخلات امنیتی در غرب آفریقا، که عمدتاً در دهه ۱۹۹۰ رخ داد، و حمایت‌های قبلی از کشورهای آفریقایی که علیه آپارتاید و استعمار مبارزه

می‌کردند، شکل گرفته است. این تلاش‌ها به‌عنوان اقدامات نوع‌دوستانه‌ای دیده می‌شوند که دیگران از آن‌ها بهره‌مند شده‌اند. حضور اقتصادی نیجریه در کشورهایی که گفته می‌شود نیروهای نظامی‌اش آن‌ها را تثبیت کرده‌اند، همچنان محدود باقی مانده است، و منافع اقتصادی برای نیجریه نیز به همین ترتیب محدود بوده است (اوجمه، ۲۰۱۱).

در برنامه‌ریزی سیاست‌های نیجریه، این افکار مختلف منعکس شده است و به نظر می‌رسد که ژئوپلیتیک دیگر در دستور کار نیجریه قرار ندارد. بااین‌حال، در مداخلات امنیتی مشروعیت‌یافته توسط سازمان ملل متحد، نیجریه همچنان یک بازیگر کلیدی باقی مانده است. در برنامه‌ریزی سیاست‌های نیجریه، این افکار مختلف منعکس شده است و به نظر می‌رسد که ژئوپلیتیک دیگر در دستور کار نیجریه قرار ندارد. نیجریه همچنان یک بازیگر کلیدی در مداخلات امنیتی مشروعیت‌یافته توسط سازمان ملل متحد باقی مانده است. برای مأموریت‌های لیبریا، مالی و سودان، این کشور تعداد قابل توجهی نیرو اعزام کرده است (سازمان ملل متحد، ۲۰۱۷). بااین‌حال، بعید است که ببینیم چگونه در یک ژئواستراتژی بزرگ‌تر نیجریه این تعهد جای می‌گیرد. کمیسیون برنامه‌ریزی ملی (۲۰۱۲) اکنون اعلام می‌کند که اثربخشی سیاست خارجی کشور باید با سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، جریان‌های تجارت خارجی و انتقال مؤسسات مالی حیاتی به نیجریه اندازه‌گیری شود. «چشم‌انداز ۲۰۲۰:۲۰۲۰» که در سال ۲۰۰۸ اعلام شد، هدف کسب جایگاه نیجریه به‌عنوان یکی از ۲۰ اقتصاد بزرگ جهان تا سال ۲۰۲۰ را دنبال می‌کند. «دستور کار تحول»، که تحت دولت رئیس‌جمهور گودلاک جاناتان تدوین شد، بر نیاز به تقویت روابط بین‌المللی که به برنامه توسعه اقتصادی نیجریه خدمت می‌کنند، از جمله تجارت و همچنین مسائلی مانند آموزش و همکاری‌های فناورانه، تأکید دارد. کمیسیون‌های دولتی با کانادا، آلمان، آفریقای جنوبی و ایالات متحده ایجاد شده‌اند، درحالی‌که مراحل تقویت روابط تجاری با چین در اندیشه‌های سیاست خارجی نیجریه مورد بحث قرار گرفته است. اکثر نمایندگی‌های دیپلماتیک نیجریه در خارج از کشور اکنون باید مفید بودن اقتصادی خود را توجیه کنند (اوبی و آکینکوتو، ۲۰۱۴).

اشتباه خواهد بود اگر نتیجه بگیریم که نیجریه به یک استراتژی ژئواکونومی روی آورده است. اقتصاد به بخش حیاتی سیاست خارجی این کشور تبدیل شده است، اما برخلاف موارد

آنگولا، اتیوپی و کنیا، سطح منطقه‌ای تقریباً اهمیتی ندارد. منطق پشت دیپلماسی اقتصادی نیجریه، توسعه اقتصادی داخلی، به‌ویژه کاهش فقر، از طریق مشارکت‌های جهانی است. این همچنین بدان معناست که دیپلماسی اقتصادی نیجریه، در بهترین حالت، به‌عنوان رقابت ناخواسته با آفریقای جنوبی تلقی می‌شود. میزان این رقابت محدود است زیرا دیپلماسی اقتصادی نیجریه در سطح جهانی متمرکز شده است. آفریقای جنوبی با نیجریه در بازارهای جهانی رقابت نمی‌کند، زیرا این دو کشور محصولات متفاوتی صادر می‌کنند.

باین‌حال، مواردی پراکنده از اصطکاک‌های دیپلماتیک وجود داشته است. انتقاد نلسون ماندلا از نقض حقوق بشر در نیجریه (به‌طور دقیق اعدام کن سارو- ویوا و هشت فعال جامعه مدنی دیگر در سال ۱۹۹۵) و رد صریح این انتقاد توسط نیجریه، به نقاط مرجع مهمی در مطالعات مربوط به پروژه رهبری منطقه‌ای آفریقای جنوبی پس از سال ۱۹۹۴ تبدیل شده است (به‌عنوان مثال، شومان، ۲۰۰۳؛ شولوین، ۲۰۱۳). انتخاب وزیر امور خارجه سابق آفریقای جنوبی، نکوسازانا دلامینی - زوما، به‌عنوان رئیس اتحادیه آفریقا (AU)، باعث ایجاد اصطکاک شدیدی شد، زیرا قدرتمندترین کشورهای عضو اتحادیه آفریقا معمولاً اتباع خود را به‌عنوان نامزد برای ریاست معرفی نمی‌کنند.

علاوه‌براین، نیجریه و آفریقای جنوبی در مورد نحوه واکنش به بحران ساحل عاج در سال ۲۰۱۰ اختلاف نظر داشتند. نیجریه از مداخله نظامی علیه رئیس‌جمهور لوران باگبو حمایت کرد، در حالی که آفریقای جنوبی چنین نکرد (لینچ، ۲۰۱۱). نیجریه همچنین از اعمال منطقه پرواز ممنوع بر فراز لیبی در سال ۲۰۱۱ حمایت کرد که منجر به حملات هوایی گسترده‌ای شد و به نیروهای شورشی اجازه داد تا رژیم قذافی را سرنگون کنند. در همین حال، آفریقای جنوبی به دنبال یک راه‌حل مذاکره‌ای در چارچوب اتحادیه آفریقا بود (فابریسیوس، ۲۰۱۵). آفریقای جنوبی در ابتدا به نفع قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت سازمان ملل متحد رأی داد که اعمال منطقه پرواز ممنوع را مجاز می‌کرد، اما به زودی قدرت‌های غربی را به دلیل سوءاستفاده از این قطعنامه مورد انتقاد قرار داد و خواستار توقف حملات نظامی شد. نیجریه چنین انتقادی را مطرح نکرد. بنابراین، قدرت ثانویه (نیجریه) رهبری آفریقای جنوبی را تضعیف کرد، اگرچه نیت واقعی آن، به‌ویژه در رابطه با رقابت، همچنان نامشخص است.

علاوه‌براین، در سال ۲۰۰۸ دولت نیجریه و پارلمان ملی این کشور اعلام کردند که نیجریه‌ای‌های مقیم آفریقای جنوبی قربانیان بیگانه‌هراسی بوده‌اند، که به شکل خشونت‌های فیزیکی علیه آن‌ها نیز بروز کرده است. رئیس‌جمهور عمرو یارآدوا این موضوع را در جریان یک دیدار رسمی از آفریقای جنوبی مطرح کرد. با وجود این تلاش دیپلماتیک، اخراج نیجریه‌ای‌هایی که به‌طور غیرقانونی در آفریقای جنوبی زندگی می‌کردند ادامه یافت (برگ‌استرسر، ۲۰۰۹). تنش‌ها در سال ۲۰۱۲ افزایش یافت، زمانی که آفریقای جنوبی ۱۲۵ نیجریه‌ای را به دلیل عدم ارائه مدارک معتبر واکسیناسیون تب زرد اخراج کرد. مقامات نیجریه‌ای نیز چند روز بعد با همین استدلال، ورود ۱۲۶ شهروند آفریقای جنوبی به نیجریه را رد کردند (برگ‌استرسر، ۲۰۱۳).

نتیجه‌گیری

تعداد کمی از کشورها در جنوب صحرای آفریقا وجود دارند که از اهرم اقتصادی و نظامی کافی برای رقابت با آفریقای جنوبی، یعنی هژمون منطقه‌ای، برخوردار باشند. از دیدگاه فردی قدرت‌های درجه دوم، مناقشه، حداقل به شکل عمدی و بسیار آشکار، معمولاً یک استثنا است. علاوه‌براین، ژئواکونومی و ژئوپلیتیک گاهی استراتژی‌هایی به هم مرتبط هستند که یکدیگر را تکمیل می‌کنند، اما در سیاست خارجی قدرت‌های درجه دوم به‌عنوان ویژگی‌هایی از دوره‌های مختلف نیز ظاهر می‌شوند.

آنگولا نمونه‌ای از چگونگی جایگزینی استراتژی‌های ژئواکونومی با استراتژی‌های ژئوپلیتیک است. امتناع این قدرت ثانویه از پیوستن به منطقه تجارت آزاد سادک (SADC) و فعالیت‌های سونانگول (شرکت نفتی آنگولا) در خارج از کشور، نشانگر مناقشه عمدی است. این اقدامات بخشی از یک استراتژی ژئواکونومی را تشکیل می‌دهند. به نظر می‌رسد که ژئوپلیتیک، مانند مداخله آنگولا در جمهوری دموکراتیک کنگو، یک رویکرد نظامی قدیمی به امور منطقه‌ای باشد. در دهه ۱۹۹۰ نیجریه نیز یک استراتژی ژئوپلیتیک را در غرب آفریقا دنبال می‌کرد، اما اکنون برای دستیابی به اهداف استراتژیک، تمایلی به استفاده از ابزارهای نظامی ندارد. در عوض، این کشور بر دیپلماسی اقتصادی متمرکز شده است. این موضوع، در بهترین حالت، به‌عنوان رقابت ناخواسته با آفریقای جنوبی تلقی می‌شود. باین‌حال، تنها موارد

پراکنده اصطکاک دیپلماتیک نشان می‌دهد که نیجریه موقعیت فرودست خود در مقابل آفریقای جنوبی را نمی‌پذیرد. از آنجاکه سیاست خارجی فعلی نیجریه فاقد تمرکز منطقه‌ای است، نمی‌توان آن را ژئواکونومی نامید.

در همین حال در اتیوپی و کنیا، ارتباط متقابل ژئواکونومی و ژئوپلیتیک به چشم می‌خورد. اتیوپی از طریق همکاری‌های موردی با کشورهای منطقه‌ای، به‌ویژه در زمینه توسعه زیرساخت‌ها در بخش‌های انرژی و حمل‌ونقل، به دنبال هدف توسعه اقتصادی داخلی است. در اینجا عمدتاً به این دلیل که آفریقای جنوبی به‌طور قابل توجهی در اقتصاد و سیاست شاخ آفریقا دخیل نیست، اصطکاک با آفریقای جنوبی وجود ندارد. از آغاز این قرن، سیاست‌های اقتصادی و امنیتی کنیا نسبتاً بلندپروازانه‌تر شده است، اگرچه کریدور لپست (LAPSSET) شکاف قابل توجهی بین اهداف پروژه و نتایج آن را نشان می‌دهد. پتانسیل مناقشه با آفریقای جنوبی وجود دارد، زیرا نتایج مورد انتظار کنیا از منطقه تجارت آزاد سه‌جانبه (TFTA) به سختی با نتایج مورد نظر آفریقای جنوبی سازگار است. همچنین، افزایش سطح سرمایه‌گذاری شرکت‌های آفریقای جنوبی در شرق آفریقا ممکن است چالش‌هایی را برای استراتژی توسعه اقتصادی کنیا ایجاد کند.

در هر دو مورد، به نظر می‌رسد که پروژه‌های ژئواکونومی (توسعه اقتصادی داخلی از طریق کریدورهای انرژی و حمل‌ونقل و در مورد کنیا، ادغام منطقه‌ای) نیاز به پشتیبانی ژئوپلیتیک دارند. آیا با توجه به اینکه مصر استفاده از نیروی هوایی خود را علیه سدهای اتیوپیایی که در جریان رود نیل اختلال ایجاد می‌کنند، در نظر گرفته است، یک استراتژی کاملاً ژئواکونومی برای اتیوپی کارساز خواهد بود؟ (کلی و جانسون، ۲۰۱۲) اگر اتیوپی تنها از ابزارهای اقتصادی در سیاست‌گذاری استفاده کند چگونه ممکن است با الشباب مقابله کند؟ در مورد کنیا نیز می‌توان به‌طور قانع‌کننده‌ای استدلال کرد که منطقه‌ای پر از تنش، استفاده از ابزارهای نظامی را بر قدرت ثانویه تحمیل می‌کند. کریدور لپست (LAPSSET) که به‌عنوان یک پروژه الگویی ژئواکونومی شناخته می‌شود، نمی‌تواند در محیطی که با حملات مرزی شبه‌نظامیان سومالیایی و جنگ داخلی در سودان جنوبی مشخص می‌شود، رشد کند.

یافته پیش‌گفته به این سؤال منجر می‌شود که آیا کشورها آزادند تا بین ژئواکونومی و ژئوپلیتیک یکی را انتخاب کنند؟ حداقل موارد بررسی شده در این فصل نشان می‌دهد که

این انتخاب توسط پویایی‌های تنش‌زای مناطق همسایه، بر کشورها تحمیل می‌شود: تنها در صورتی که نیازی به استفاده از ابزارهای نظامی در سیاست قدرت نباشد، ژئواکونومی به‌عنوان یک رویکرد مستقل رشد خواهد کرد. با پیشبرد این تفکر، باید پرسید که آیا بخش‌های بداقبال جهان (نامی که لوتواک (۱۹۹۰، ص. ۱۷) بر آن‌ها نهاد) که درگیری‌های مسلحانه یا تنش‌های داخلی در آن‌ها ادامه دارد، در اوایل قرن بیست‌ویکم بیشتر قاعده هستند تا استثنا؟ این بدان معناست که غلبه ژئواکونومی که لوتواک در ذهن داشت، محدود به روابط بین‌المللی در برخی از بخش‌های جهان شمالی است و حتی در تمام آن‌ها نیز صدق نمی‌کند.

منابع

- Abbink, J. (2011) 'Ethiopia', in Mehler, A., Melber, H. and van Walraven, K. (eds), *Africa Yearbook: Politics, Economy and Society South of the Sahara in 2010* (Leiden: Brill), pp. 337–338.
- Abbink, J. (2013) 'Ethiopia', in Mehler, A., Melber, H. and van Walraven, K. (eds), *Africa Yearbook: Politics, Economy and Society South of the Sahara in 2012* (Leiden: Brill), pp. 325–336.
- Adekeye, A., Adebayo, A. and Landsberg, C. (eds) (2007) *South Africa in Africa: The Post-Apartheid Era* (Scottsville: KwaZulu-Natal University Press).
- African Development Bank. (2012) 'Ethiopia–Kenya Electricity Highway: Project appraisal Report', *African Development Bank*. Available at: www.afdb.org/fileadmin/uploads/afdb/Documents/Project-and-Operations/Ethiopia-Kenya_-_Ethiopia-Kenya_Electricity_Highway_Project_Appraisal_Report_.pdf, accessed 26 May 2017.
- Agwu, F. A. (2013) *Themes and Perspectives on Africa's International Relations* (Ibadan: University Press).
- Anderson, D. M. and McKnight, J. (2015) 'Kenya at War: al-Shabaab and its Enemies in Eastern Africa', *African Affairs*, 454, pp. 1–27.
- Arsano, Y. (2007) *Ethiopia and the Nile: Dilemma of National and Regional Hydropolitics*, unpublished PhD thesis, University of Zurich.
- Bach, D. C. (2007) 'Nigeria's "Manifest Destiny" in West Africa: Dominance without Power', *Africa Spectrum*, 42, 2, pp. 301–321.
- Baru, S. (2012) 'Geo-economics and Strategy', *Survival* 54, 3, pp. 47–58.
- Bergstresser, H. (2009) 'Nigeria', in Mehler, A., Melber, H., and van Walraven, K. (eds), *Africa Yearbook: Politics, Economy and Society South of the Sahara in 2008* (Leiden: Brill), pp. 145–160.
- Bergstresser, H. (2013) 'Nigeria', in Mehler, A., Melber, H., and van Walraven, K. (eds), *Africa Yearbook: Politics, Economy and Society South of the Sahara in 2012* (Leiden: Brill), pp. 157–173.
- Blackwill, R. D. and Harris, J. M. (2016) *War by Other Means: Geoeconomics and Statecraft* (Cambridge, MA: Harvard University Press).
- Browne, A. J. (2015) *LAPSSET: The History and Politics of an Eastern African Megaproject* (London: Rift Valley Institute).
- Cheeseman, N. (2011) 'Kenya', in Mehler, A., Melber, H. and van Walraven, K. (eds), *Africa Yearbook: Politics, Economy and Society South of the Sahara in 2010*, pp. 345–357.
- Cowen, D. and Smith, N. (2009) 'After Geopolitics?: From the Geopolitical Social to Geoeconomics', *Antipode* 41, 1, pp. 22–48.

- Cooper, A. F., Higgott, R. A. and Nossal, K. R. (1991) 'Bound to Follow? Leadership and Followership in the Gulf Conflict', *Political Science Quarterly*, 106, 3, pp. 391–410.
- Cuesta Fernández, I. (2015) 'Mammoth Dams, Lean Neighbours: Assessing the Bid to turn Ethiopia into East Africa's Powerhouse', in Scholvin, S. (ed.), *A New Scramble for Africa? The Rush for Energy Resources in Sub-Saharan Africa* (Farnham: Ashgate), pp. 93–110.
- Ebert, H., Flesmes, D. and Strüver, G. (2014) 'The Politics of Contestation in Asia: How Japan and Pakistan Deal with their Rising Neighbors', *Chinese Journal of International Politics*, 7, 2, pp. 221–260.
- El-Fadel, M., El-Sayegh, Y., El-Fadl, K. and Khorbotly, D. (2003) 'The Nile River Basin: A Case Study in Surface Water Conflict Resolution', *Journal of Natural Resources and Life Science Education*, 32, pp. 107–117.
- Fabricius, P. (2015) 'What Ended Zuma's Mediation in Libya?', *Institute for Security Studies*, 28 May. Available at: <https://issafrica.org/issatoday/what-ended-zumas-mediation-in-libya>, accessed 26 May 2017.
- Fawole, A. W. (2012) 'Nigerian Foreign Policy: The Search for a New Paradigm', in Imobighe, T. A. and Alli, W. O. (eds), *Perspectives on Nigeria's National and External Relations: Essays in Honour of Professor A. Bolaji Akinyemi* (Ibadan: University Press), pp. 150–169.
- Federal Democratic Republic of Ethiopia. (2002) *Foreign Affairs and National Security Policy Strategy* (Addis Ababa: Ministry of Information).
- Flesmes, D. (2009) 'Regional Power South Africa: Co-operative Hegemony Constrained by Historical Legacy', *Journal of Contemporary African Studies*, 27, 2, pp. 153–178.
- Flesmes, D. and Castro, R. (2016) 'Institutional Contestation: Colombia in the Pacific Alliance', *Bulletin of Latin American Research*, 35, 1, pp. 78–92.
- Grosse, T. G. (2014) 'Goeconomic Relations between the EU and China: The Lessons from the EU Weapon Embargo and From Galileo', *Geopolitics*, 19, 1, pp. 40–65.
- Hsiung, J. C. (2009) 'The Age of Geoeconomics, China's Global Role, and Prospects of Cross-strait Integration', *Journal of Chinese Political Science*, 14, 2, pp. 113–133.
- Huntington, S. P. (1993) 'Why International Primacy Matters', *International Security*, 17, 4, pp. 68–83.
- International Crisis Group. (2012) 'The Kenyan Military Intervention in Somalia', *International Crisis Group*, Africa Report No. 184. Available at: www.crisisgroup.org/africa/horn-africa/kenya/kenyan-militaryintervention-somalia, accessed 1 February 2018.

- John, I. (2010) 'Rethinking Nigeria's Economic Diplomacy', *Vanguard*, 6 May. Available at: <http://community.vanguardngr.com/profiles/blogs/rethinking-nigeriaseconomic>, accessed 12 February 2017.
- Kagwanja, P. (2014) 'Kenya's Foreign Policy: The Return of Geopolitics and the Revenge of the Liberal Order', *Observatoire des grands lacs en Afrique note*, 2.
- Kelley, M. B. and Johnson, R. (2012) 'STRATFOR: Egypt is Prepared to Bomb all of Ethiopia's Nile Dams', *Business Insider*, 13 October. Available at: www.businessinsider.com/hacked-stratfor-emails-egyptcould-take-military-action-to-protect-its-stake-in-the-nile-2012-10?IR=T, accessed 17 January 2018.
- Kenya Today. (2013) 'Jubilee Manifesto Launch: Uhuru Kenyatta Speech', *Kenya Today*, 3 February. Available at: www.kenyatoday.com/politics/uhuru-kenyatta-manifesto, accessed 10 September 2017.
- Landsberg, C. (2008) 'An African "Concert of Powers": Nigeria and South Africa's Construction of the AU and NEPAD', in Adebajo, A. and Abdul Raufu, M. (eds), *Gulliver's Troubles: Nigeria's Foreign Policy after the Cold War* (Scottsville: University of KwaZulu-Natal Press), pp. 203–219.
- Leonard, M. (2016) 'Introduction: Connectivity Wars', in Leonard, M. (ed.), *Connectivity Wars: Why Migration, Finance and Trade Are the Geo-economic Battlegrounds of the Future* (London: European Council on Foreign Relations), pp. 13–30.
- Luttwak, E. N. (1990) 'From Geopolitics to Geo-economics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce', *The National Interest*, 20, pp. 17–23.
- Lynch, C. (2011) 'On Ivory Coast Diplomacy, South Africa goes its Own Way', *Foreign Policy*, 23 February. Available at: <http://foreignpolicy.com/2011/02/23/on-ivory-coast-diplomacy-southafrica-goes-its-own-way>, accessed 26 May 2017.
- Mabera, F. (2016) 'Kenya's Foreign Policy in Context (1963–2015)', *South African Journal of International Affairs*, 23, 3, pp. 365–384.
- Malaquias, A. (2000) 'Angola's Foreign Policy since Independence: The Search for Domestic Security', *African Security Review*, 9, 3, pp. 34–46.
- Malaquias, A. (2002) 'Dysfunctional Foreign Policy: Angola's Unsuccessful Quest for Security since Independence', in Adar, K. G. and Ajulu, R. (eds), *Globalization and Emerging Trends in African States' Foreign Policy-Making Process: A Comparative Perspective of Southern Africa* (Aldershot: Ashgate), pp. 13–33.
- Mattlin, M. and Wigell, M. (2016) 'Goeconomics in the Context of Restive Regional Powers', *Asia Europe Journal*, 14, 2, pp. 125–134.

- Mercille, J. (2008) 'The Radical Geopolitics of US Foreign Policy: Geopolitical and Geoeconomic Logics of Power', *Political Geography*, 27, 5, pp. 570–586.
- Miyandazi, L. (2012) 'Kenya's Military Intervention in Somalia: An Intricate Process', *African Centre for the Constructive Resolution of Disputes*, Policy and Practice Brief. Available at: www.accord.org.za/publication/kenya-s-military-intervention-in-somalia, accessed 25 May 2017.
- National Planning Commission [of Nigeria]. (2012) 'Annual Performance Monitoring Report', *National Planning Commission*. Available at: www.nationalplanning.gov.ng/images/docs/MonitoringandEvaluation/NP_CAnnualPerformanceMonitoringReport.pdf, accessed 26 May 2017.
- National Planning Commission [of Nigeria]. (n.d.) 'The Transformation Agenda: 2011–2015', *National Planning Commission*. Available at: www.nationalplanning.gov.ng/images/docs/Transformation.pdf, accessed 26 May 2017.
- National Planning Commission [of Nigeria]. (n.d.) 'Vision 20: 2020', *National Planning Commission*. Available at: www.nationalplanning.gov.ng/images/docs/NationalPlans/nigeria-vision20-20-20.pdf, accessed 26 May 2017.
- Ojeme, V. (2011) 'Economic Diplomacy: A Paradigm Shift in Nigeria's Foreign Policy', *Vanguard*, 21 August. Available at: www.vanguardngr.com/2011/08/economic-diplomacy-a-paradigm-shift-in-nigeria%E2%80%99s-foreign-policy, accessed 12 February 2017.
- Redvers, L. (2013) 'Angola, the Reluctant SADC Trader', *South African Institute of International Affairs*, Occasional Paper No. 152. Available at: www.saiia.org.za/occasional-papers/angola-the-reluctant-sadc-trader, accessed 1 February 2018.
- Republic of Kenya. (2014) 'Kenya Foreign Policy', *Republic of Kenya*. Available at: www.mfa.go.ke/wp-content/uploads/2016/09/KenyaForeign-Policy.pdf, accessed 26 May 2017.
- Roque, P. C. (2013) 'Angola's Crucial Foreign Policy Drive', *German Institute for International and Security Affairs*, SWP Comment No. 15. Available at: www.swp-berlin.org/en/publication/angolas-crucial-foreignpolicy-drive/, accessed 1 February 2018.
- Schoeman, M. (2003) 'South Africa as an Emerging Middle Power, 1994–2003', in Daniel, J., Habib, A. and Southall, R. (eds), *State of the Nation: South Africa 2003–2004* (Cape Town: HSRC Press), pp. 349–367.

- Schoeman, M. and Alden, C. (2003) 'The Hegemon that Wasn't: South Africa's Foreign Policy towards Zimbabwe', *Strategic Review for Southern Africa*, 25, 1, n.p.
- Scholvin, S. (2013) 'From Rejection to Acceptance: The Conditions of Regional Contestation and Followership to post-Apartheid South Africa', *African Security*, 6, 2, pp. 133–152.
- Scholvin, S. (2016) 'Geopolitics: An Overview of Concepts and Empirical Examples from International Relations', *The Finnish Institute of International Affairs*, FIIA Working Paper No. 91. Available at: www.fiaa.fi/en/publication/geopolitics, accessed 1 February 2018.
- Scholvin, S. (2017a) 'Secondary Powers vis-à-vis South Africa: Hard Balancing, Soft Balancing, Rejection of Followership, and Disregard of Leadership', *German Institute of Global and Area Studies*, GIGA Working Paper No. 306. Available at: www.gigahamburg.de/de/system/files/publications/wp306_scholvin.pdf, accessed 9 February 2018.
- Scholvin, S. (2017b) 'South Africa and Secondary Powers: Contestation in Sub-Saharan Africa', *South African Institute of International Affairs*, SAIIA Occasional Paper No. 270. Available at: www.saiia.org.za/occasional-papers/south-africa-and-secondary-powerscontestation-in-sub-saharan-africa, accessed 1 February 2018.
- Scholvin, S. and Wrana, J. (2015) 'From the Cape to Cairo? The Potential of the Tripartite Free Trade Area', *South African Institute of International Affairs*, SAIIA Occasional Paper No. 221. Available at: www.saiia.org.za/occasional-papers/from-the-cape-to-cairo-the-potentialof-the-tripartite-free-trade-area, accessed 1 February 2018.
- Scott, D. (2008) 'The Great Power "Great Game" between India and China: "The Logic of Geography"', *Geopolitics*, 13, 1, pp. 1–26.
- Simon, D. (ed.) (1998) *South Africa in Southern Africa: Reconfiguring the Region* (Oxford: Currey).
- Stratfor. (2012) 'The Geopolitics of Angola: An Exception to African Geography', *Stratfor*. Available at: www.stratfor.com/sample/analysis/geopolitics-angola-exception-africangeography, accessed 8 August 2012.
- Turner, T. (2002) 'Angola's Role in the Congo War', in Clark, J. F. (ed.), *The African Stakes of the Congo War* (Basingstoke: Palgrave Macmillan), pp. 75–92.

- Ubi, E. N. and Akinkuotu, O. O. (2014) 'Nigerian Foreign Policy and Economic Development, 1999–2013', *International Area Studies Review*, 17, 4, pp. 414–433.
- United Nations. (2017) 'Troops and Police Contributors Archive (1990–2016)', *United Nations*. Available at: www.un.org/en/peacekeeping/resources/statistics/contributors_archive.shtml, accessed 16 February 2017.
- Wigell, M. and Vihma, A. (2016) 'Geopolitics versus Geoeconomics: The Case of Russia's Changing Geostrategy and Its Effects on the EU', *International Affairs*, 92, 3, pp. 605–627.

۱۶. نتیجه‌گیری

سورن شلوین، میکائیل ویگل و میکا آلتولا

یافته‌های این کتاب

مباحث مربوط به نظم آینده جهانی، و این پرسش که آیا درگیری‌های مسلحانه بار دیگر به مشخصه روابط قدرت‌های بزرگ تبدیل خواهند شد، با الحاق کریمه توسط روسیه و مشارکت مداوم آن در درگیری خفیف در شرق اوکراین، شدت گرفته است. برخی از پژوهشگران استدلال می‌کنند که این تحولات به معنای بازگشت به منطق مبتنی بر نظامی‌گری در ژئوپلیتیک اروپا است، قاره‌ای که پیشتر به‌عنوان الگوی نظم لیبرال شناخته می‌شد (برای مثال، مید^۱، ۲۰۱۴). بریتانیا و فرانسه اخیراً توافق کرده‌اند که همکاری‌های نظامی خود را گسترش دهند. افزایش هزینه‌های دفاعی یکی از خواسته‌های حزب محافظه‌کار آلمان در مذاکرات ائتلافی با سوسیال دموکرات‌ها است، که همچنان در این مورد تردید دارند. دولت سوئد نیز بار دیگر توزیع میلیون‌ها بروشور میان خانوارها را آغاز کرده است تا به شهروندان خود دستورالعمل‌هایی در مورد اقدامات لازم در صورت وقوع جنگ ارائه دهد.

در خاور دور، که به دومین صحنه اصلی سیاست قدرت در جهان تبدیل شده است، ایالات متحده به دلیل برنامه تسلیحات کشتار جمعی کره‌شمالی، تهدید به جنگ علیه این کشور کرده است. رئیس‌جمهور ترامپ حتی تا آنجا پیش رفت که در مقابل سازمان ملل اعلام کرد ایالات متحده آماده است در صورت ناگزیر شدن به دفاع از خود یا متحدانش، کره‌شمالی را «کاملاً نابود» کند (کاخ سفید^۲، ۲۰۱۷). چین بیشتر در جنوب در حال نمایش قدرت نظامی خود است تا حاکمیت خود را بر دریاهای مورد اختلاف اعمال کند و تجارت دریایی خود را محافظت نماید. تنش با ژاپن و کشورهای جنوب شرقی آسیا- و در اقیانوس هند، با هند- در

۱. Mead

۲. White House

حال افزایش است. این موضوع که بودجه دفاعی استرالیا سال گذشته ۶ درصد افزایش یافت تصادفی نیست و قرار است تا سال ۲۰۲۱ به ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی برسد (گادی^۱، ۲۰۱۷).

بااین‌حال، برخلاف روسیه، چین به دلیل فعالیت‌های نظامی‌اش چالش‌گر اصلی نظم لیبرال محسوب نمی‌شود. جمهوری خلق چین ثابت کرده است که قادر به ایجاد نهادهایی است که جایگزین‌هایی برای نهادهای تحت سلطه غرب ارائه می‌دهند. همان‌طور که میکو هوتاری^۲ در فصل ۱۰ تحلیل کرده است، چین از طریق نهادهای مالی که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را دور می‌زنند، در حال پیشبرد تأمین نقدینگی در زمان بحران بوده است. این کشور صندوق‌های سرمایه‌گذاری هدف‌مندی را ارائه داده است که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه فعال هستند. بین‌المللی‌سازی یوان چین^۳ نیز ابزار دیگری است که جمهوری خلق چین می‌تواند برای اهداف استراتژیک از آن استفاده کند.

در سطح منطقه‌ای، به نظر می‌رسد که ژئواکونومی نیز بر ژئوپلیتیک غلبه دارد. پاول بایف^۴ در فصل ۶ استدلال کرده است که ابزارهای اقتصادی علی‌رغم پویایی‌های قابل توجه تنش‌ها، سیاست قدرت در شرق و جنوب شرق آسیا را مشخص می‌کنند. کشورهای منطقه، به‌ویژه چین، برای چند دهه بر رشد اقتصادی داخلی و مدرنیزاسیون متمرکز شده‌اند. اکنون، این اقتصاد است نه توانایی‌های نظامی‌شان حداقل نه در درجه اول که آن‌ها را قدرتمند می‌سازد. البته جمهوری خلق چین تنها کشوری در خاور دور نیست که به ژئواکونومی متوسل می‌شود. در فصل ۱۱، میکائیل ماتلین^۵ و بارت گینز^۶ تحلیل کردند که چگونه چین و ژاپن از کمک‌های خارجی و نقش‌های مربوطه خود در بانک توسعه آسیایی و بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی استفاده می‌کنند تا به اهداف سیاسی خود دست یابند. زمانی که شرکت‌های ژاپنی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ شروع به راه‌اندازی تأسیسات تولیدی در

۱. Gady

۲. Mikko Huotari

۳. Renminbi-Chinese Yuan

۴. Pavel Baev

۵. Mikael Mattlin

۶. Bart Gaens

کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا و واردات منابع از آنجا کردند، کمک‌های خارجی به‌عنوان ابزاری برای جبران اثرات جانبی منفی مانند تخریب محیط زیست عمل کرد. به‌ویژه، پروژه‌های زیرساختی راهی برای شرکت‌های ژاپنی شد تا وارد بازارهای محلی شوند. کمک‌های خارجی چین نیز بسیار حول محور پروژه‌های زیرساختی است که به‌طور نزدیکی با مناطق ویژه اقتصادی گره خورده‌اند، همان‌طور که در مورد ژاپن نیز چنین است. این کمک‌ها با قدرت مذاکره قوی از خودکفایی و همکاری جنوب- جنوب همراه است. با این حال، جمهوری خلق چین به‌وضوح بین اعتبارات صادراتی و کمک‌های توسعه‌ای که احتمالاً بهترین نشانه‌ای از رویکرد کمک‌های خارجی مبتنی بر منافع خود است، تمایز قائل نمی‌شود. علاوه‌براین، به اصطلاح کمک‌های مشروط- یعنی کمک‌هایی که با این شرط اعطا می‌شوند که کشور دریافت‌کننده کالاها یا خدمات را از تأمین‌کنندگان کشور اهداکننده خریداری کند- برای چین و ژاپن رایج است.

همان‌طور که پاراگراف‌های قبلی نشان می‌دهند، مشارکت‌های این جلد نشان داده است که سیاست قدرت در اوایل قرن بیست‌ویکم بازگشتی ساده به ژئوپلیتیک جنگ سرد نیست. در جهان امروز، رفاه و امنیت ملی به جریان‌های سرمایه، داده‌ها، کالاها و انسان‌هایی وابسته است که در سراسر جهان در حال حرکت هستند. آلتولا^۱ و همکاران (۲۰۱۴) پیشنهاد می‌کنند که این جغرافیای جدید جریان‌ها که فضای حاکمیت دولت‌ها را درنور دیده است، سیاست‌های خارجی و امنیتی سنتی مبتنی بر قلمرو را بی‌اثر می‌کند.

در مشارکت خود در این کتاب، کریستین فادر^۲ تأکید کرده است که دولت‌ها به‌طور فزاینده‌ای به جریان‌های فرامرزی مختلف وابسته شده‌اند (فصل ۳). این وابستگی، که اغلب به شکل نامتقارن است به این معنا که یک دولت کنترل بیشتری بر یک نوع خاص از جریان نسبت به دیگری دارد، به اهرمی در سیاست قدرت تبدیل شده است. ابزارهای مربوطه از تحریم‌های اقتصادی تا مهاجرت فرامرزی (مانند مورد ترکیه و اتحادیه اروپا) و دستکاری ارز (برای مثال توسط چین، که به دلیل پایین نگه داشتن ارزش یوان برای افزایش صادرات مورد انتقاد قرار گرفته است) را شامل می‌شود. زیرساخت‌های حیاتی- نه‌تنها خطوط لوله و

۱. Aaltola et al.

۲. Christian Fjäder

نیروگاه‌ها، بلکه شبکه‌های ارتباطی- نیز از جمله دارایی‌هایی هستند که از طریق وابستگی متقابل در سیاست قدرت اهمیت پیدا می‌کنند.

در فصل ۴، میکا آلتولا^۱ و یوها کاپیلا^۲ به نقش جریان‌های لجستیکی در رقابت فزاینده چین و ایالات متحده در آسیای مرکزی پرداختند. نویسندگان استدلال کردند که آنچه آن‌ها «کنترل عملیاتی» بر محیط‌های مصنوع بشر (مانند زیرساخت‌های حیاتی) نامیدند، ابزارهای ملموسی برای اعمال قدرت نامتقارن و همچنین نوع جدیدی از کنترل قلمرو برای دولت‌هایی فراهم می‌کند که از موقعیت خود در ساختار کلی جریان‌ها و زیرساخت‌های حیاتی لجستیکی بهره‌مند هستند. به این ترتیب، نحوه اتصال شهرها و مناطق از طریق جریان‌های جهانی داده‌ها، کالاها و انسان‌ها شروع به ایفای نقشی فزاینده در سناریوهای ژئواستراتژی کرده است. این اتصالات و شبکه‌ها (سیستم‌های مرکز- پیرامون فرودگاه‌ها، کابل‌های داده، خطوط راه‌آهن و جاده‌ها و همچنین خطوط ارتباطی دریایی) می‌توانند تغییر مسیر داده شده یا بازسازی شوند، که پیامدهای عمده‌ای برای سیاست قدرت دارد.

به نظر می‌رسد که در شرایط وابستگی متقابل، اهرم اقتصادی اغلب در دستیابی به اهداف استراتژیک تأثیرگذارتر از قدرت نظامی است (بلک‌ویل و هریس^۳، ۲۰۱۶؛ ویگل و ویهما^۴، ۲۰۱۶) و نگرانی‌های اقتصادی مرتبط‌تر از نگرانی‌های نظامی برای امنیت ملی هستند (براتبرگ و همیلتون^۵، ۲۰۱۳). به‌عنوان مثال، دولت استرالیا استراتژی تاب‌آوری زیرساخت‌های حیاتی خود را منتشر کرد (دولت استرالیا، ۲۰۱۰). همان‌طور که فادر^۶ در مشارکت خود اشاره کرد، کانادا و اتحادیه اروپا استراتژی‌هایی برای محافظت از زیرساخت‌های حیاتی در مرزهای ملی دارند. جای تعجب نیست که در سال ۲۰۱۴، مجمع جهانی اقتصاد نام شورای دستور کار خود درباره ریسک‌های ژئوپلیتیک را به شورای دستور کار درباره ژئواکونومی تغییر داد.

۱. Mika Aaltola

۲. Juha Kämpylä

۳. Blackwill and Harris

۴. Wigell and Vihma

۵. Brattberg and Hamilton

۶. Fjäder

به نظر می‌رسد که اقتصاد جغرافیامحور به میزانی شکل جذابی از سیاست قدرت است که حتی می‌توان آن را به‌عنوان بخشی از درگیری‌هایی یافت که معمولاً با منطق نظامی درک می‌شوند. فصل ۱۴ نوشته سمروتی پاتنائیک^۱ به‌طور متناظر نشان داد که هند از ابزارهای اقتصادی برای گسترش نفوذ خود در آسیای مرکزی و جنوب آسیا استفاده می‌کند. در همین حال، پاکستان تلاش می‌کند تا افزایش تعامل هند با آسیای مرکزی و به‌ویژه افغانستان را مسدود کند. پاکستان سعی می‌کند با استفاده از ابزارهای ژئواکونومی، حوزه نفوذ خود را نیز ایجاد کند. مشارکت پاتنائیک^۲ همچنین بر این موضوع تأکید کرد که عوامل جغرافیایی سنتی-آسیای مرکزی و افغانستان محصور در خشکی هستند و هند به‌شدت به پاکستان به‌عنوان کشور ترانزیت وابسته است- هنوز اهمیت خود را از دست نداده‌اند.

تحلیل نیکلاس راس‌باخ^۳ از انقلاب گاز شیل و سیاست خارجی ایالات متحده، این ایده را تقویت می‌کند که عوامل جغرافیایی سنتی- در این مورد، برخورداری از منابع- هنوز اهمیت دارند (فصل ۹). یک نتیجه‌گیری کلی که می‌توان از متن راس‌باخ گرفت این است که دولت‌هایی که از اهرم اقتصادی برخورد دارند، از طیف وسیع‌تری از گزینه‌های سیاستی بهره‌مند می‌شوند. انتخاب استراتژیک آن‌ها بسیار بیشتر از دولت‌های ضعیف‌تر است. علاوه بر ارائه کمک‌های فنی به دولت‌های متحدی که علاقه‌مند به بهره‌برداری از منابع غیرمعارف نفت و گاز خود هستند، ایالات متحده اکنون در موقعیتی قرار دارد که می‌تواند عرضه انرژی را به‌عنوان مثال برای کاهش وابستگی کشورهای اروپایی به روسیه، به متحدان خود ارائه دهد. به‌عنوان یک جایگزین، این ابرقدرت می‌تواند تلاش کند تا تعهدات جهانی خود، به‌ویژه در خاورمیانه، را کاهش دهد، زیرا برخی از مشاوران سیاستی، که قضاوت آن‌ها توسط راس‌باخ مورد سؤال قرار گرفته است، معتقدند که ایالات متحده در مسیر استقلال انرژی قرار دارد. همه این‌ها بدون دانستن جزئیات منابع هیدروکربنی غیرمعارف در آمریکای شمالی، به‌ویژه میزان و هزینه استخراج آن‌ها، قابل درک نیست.

۱. Smruti Pattanaik

۲. Pattanaik's contribution

۳. Niklas Roszbach

به محض اینکه تشخیص داده شود که عوامل جغرافیایی سنتی همچنان برای ژئواکونومی ضروری هستند، گفتن اینکه ژئواکونومی یک نوع کاملاً جدید از استراتژی سیاست خارجی نیست، عجیب به نظر نمی‌رسد. همان‌طور که براز باراکوهی^۱ در فصل ۲ اشاره کرد، این مفهوم بیش از یک قرن است که با ما همراه بوده است. دانشمندان ژئوپلیتیک کلاسیک مانند جیمز فیرگریو^۲ و هالفورد مکیندر^۳ درباره مسائلی بحث کرده‌اند که، اگر از تعریف ارائه شده در مقدمه این جلد پیروی کنیم، ژئواکونومی محسوب می‌شوند. برای این دانشمندان، ژئوپلیتیک به معنای دنبال کردن اهداف استراتژیک با ابزارهای نظامی نبود. این درک بیشتر از شیوه‌های سیاست خارجی دوران جنگ سرد نشأت می‌گیرد که با زیگنیو برژینسکی^۴ و هنری کیسینجر^۵ مرتبط است. فیرگریو^۶، مکیندر^۷ و هم‌عصران آن‌ها ژئوپلیتیک را به‌عنوان علمی درباره تأثیر جغرافیا (متغیر مستقل) بر سیاست (متغیر وابسته) درک می‌کردند (شولین^۸، ۲۰۱۶). بنابراین، بسیاری از آنچه که در درک ما از ژئواکونومی به حساب می‌آید، در نیمه اول قرن گذشته به‌عنوان ژئوپلیتیک نام‌گذاری شده بود.

با توجه به نکته‌ای که بلکویل^۹ و هریس^{۱۰} در کتاب «جنگ با ابزارهای دیگر»^{۱۱} (۲۰۱۶) مطرح کردند، باراکوهی^{۱۲} همچنین استدلال کرد که جنبه‌های اقتصادی و نظامی قدرت همیشه به نوعی با هم مرتبط هستند: رفاه اقتصادی پایه هزینه‌های دفاعی است؛ قدرت نظامی و رویدادهای (ژئو)سیاسی معمولاً تأثیرات اقتصادی دارند. این بدان معناست که «ژئواکونومی و ژئوپلیتیک انواع متمایز اما مرتبط [...] از ژئواستراتژی هستند» (این کتاب، ص. ۱۸).

۱. Braz Baracuchy

۲. James Fairgrieve

۳. Halford Mackinder

۴. Zbigniew Brzezinski

۵. Henry Kissinger

۶. Fairgrieve

۷. Mackinder

۸. Scholvin

۹. Blackwill

۱۰. Harris

۱۱. War by Other Means

۱۲. Baracuchy

بنابراین، یک یافته این جلد این است که ژئواکونومی برخلاف آنچه لوتواک^۱ (۱۹۹۰) و دیگران تقریباً ۳۰ سال پیش پیش‌بینی کرده بودند، جایگزین ژئوپلیتیک نشده است. سورن شولوین^۲ این موضوع را در فصل ۱۵ که نشان داده شد قدرت‌های درجه دوم در جنوب صحرای آفریقا-آنگولا، اتیوپی، کنیا و نیجریه- در سیاست‌های خارجی خود به ترکیبی از ژئواکونومی و ژئوپلیتیک اشاره می‌کنند و بنابراین سعی می‌کنند نزدیک‌ترین محیط جغرافیایی خود را شکل دهند، تأیید کرده است.

ترکیب ژئواکونومی و ژئوپلیتیک در رقابت هند و پاکستان نیز صدق می‌کند. همان‌طور که فصل ۱۴ این جلد نشان داده است، پاکستان از حملات خشونت‌آمیز- که توسط شورشیان اسلام‌گرا انجام می‌شود- استفاده می‌کند تا مانع افزایش نفوذ اقتصادی و سیاسی هند در افغانستان شود. پل ریولین^۳ در تحلیل خود از تحریم‌های اقتصادی اعمال شده علیه ایران از زمان انقلاب ۱۹۷۹ (فصل ۸)، نتیجه گرفت که تحریم‌ها احتمالاً اگر تهدید نظامی پنهان ایالات متحده علیه ایران وجود نداشت، موفق نمی‌شدند. ریولین در بخشی درباره لیبی، به این واقعیت اشاره کرد که تمایل رژیم قذافی به کنار گذاشتن تسلیحات کشتار جمعی منجر به سقوط آن شد، و این نشان می‌دهد که دولت‌های ضعیف از نظر اقتصادی ممکن است از سیاست‌های قدرت نظامی به‌عنوان اهرمی مؤثر در برابر رقبای قوی‌تر اقتصادی استفاده کنند. از دیدگاهی کلی‌تر، کاری موتولا^۴ نیز استدلال کرد که ژئواکونومی و ژئوپلیتیک می‌توانند هم‌زمان اتفاق بیفتند (فصل ۷). ایده کلیدی که او مطرح کرد این است که حتی در صورت هم‌زمانی، ژئواکونومی و ژئوپلیتیک از منطق‌های متفاوتی پیروی می‌کنند و تأثیرات متفاوتی بر سیستم بین‌المللی دارند. در مورد ایالات متحده در دوران دولت اوباما، ژئواکونومی حول مشارکت ترانس‌پاسیفیک و مشارکت تجاری و سرمایه‌گذاری ترانس‌آتلانتیک، نه تنها دو بلوک تجاری عظیم تحت هژمونی ایالات متحده، بلکه دو ستون از نظم لیبرال جهانی می‌چرخید. از سوی دیگر به نظر می‌رسد، ژئوپلیتیک سیستم بین‌المللی را به مناطق متمایزی با نظم‌های

۱. Luttwak

۲. Sören Scholvin

۳. Paul Rivlin

۴. Kari Möttölä

امنیتی خاص خود تقسیم می‌کند. موتولا^۱ اشاره کرد که ایالات متحده تمرکز نظامی خود را به سمت منطقه آسیا- پاسیفیک (صحنه خاور دور) تغییر داده است، از شرکای اروپایی خود به صورت نظامی در برابر روسیه حمایت می‌کند (صحنه اروپایی) و در خاورمیانه با کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ اروپایی مشارکت می‌سازد (صحنه خاورمیانه).

باین‌حال، در مورد مناسب بودن رویکرد ترکیبی ژئواکونومی و ژئوپلیتیک اختلاف نظر وجود دارد: درحالی‌که باراکوهی پیشنهاد کرد که دولت‌ها باید ژئواکونومی و ژئوپلیتیک را ترکیب کنند، بایف^۲ استدلال کرد که پیگیری همزمان استراتژی‌های ژئواکونومی و ژئوپلیتیک موقعیت روسیه را در خاور دور تضعیف می‌کند. در یک انتشار دیگر، ویگل^۳ و ویهما^۴ (۲۰۱۶) به‌طور مشابه به این نتیجه رسیدند که ترکیب ژئواکونومی و ژئوپلیتیک برای روسیه در مقابل اتحادیه اروپا مفید نیست. علاوه‌براین، تصور اینکه به‌عنوان مثال، دولت یونان شروع به حمایت از شبه‌نظامیان مسلح کند تا بانک مرکزی اروپا و دولت آلمان شرایط بهتری برای بازپرداخت بدهی یونان ارائه دهند، دشوار است. حداقل در این مورد، اروپا نشان می‌دهد که نیروی نظامی ممکن است چقدر بی‌فایده باشد.

این ما را به نوشته هانس کوندنانی^۵ درباره آلمان به‌عنوان الگویی از «ژئواکونومی لیبرال» می‌رساند (فصل ۵). مشارکت کوندنانی^۶ به‌ویژه برای غلبه بر ارتباط نادرست ژئواکونومی با ملی‌گرایی اقتصادی و نوعی نئومرکانتیلیسم مفید است. آلمان، به‌عنوان یک طرفدار قوی لیبرالیسم اقتصادی، از قدرت مالی خود برای اعمال اصلاحات گسترده در کشورهای جنوب اروپا استفاده کرده و یک دوره سخت‌گیرانه ریاضت اقتصادی را پیش برده است. در درگیری‌ها با روسیه و همچنین در دیگر مناطق، دولت آلمان تحریم‌های اقتصادی را انتخاب کرده و تعهدات نظامی خود را به حداقل رسانده است.

۱. Möttölä

۲. Baev

۳. Wigell

۴. Vihma

۵. Hans Kundnani

۶. Kundnani's contribution

قدرت‌های ژئواکونومی لیبرال می‌توانند از طریق نقش غالب خود در نهادهای مالی بین‌المللی، از طریق تحریم‌های اقتصادی- که هر دو علیه ایران به دلیل برنامه هسته‌ای آن اعمال شده است (فصل ۸)- و با ایجاد مناطق همکاری اقتصادی و تجارت آزاد (فصل ۷e) بر بازارها تأثیر بگذارند. ابزارهای خاص در ژئواکونومی لیبرال با آنچه بیشتر خوانندگان با ژئواکونومی مرتبط می‌دانند متفاوت است، زیرا آلمان صندوق‌های ثروت ملی یا شرکت‌های بزرگ دولتی ندارد، که ابزارهای ژئواکونومی دولت‌هایی هستند که کنترل بسیار مستقیم‌تری بر اقتصادهای ملی خود دارند.

با این حال، حتی دولت‌هایی که در دسته ژئواکونومی لیبرال قرار نمی‌گیرند، آن را به‌عنوان رویکردی نسبتاً پنهان و غیرمستقیم برای دستیابی به اهداف استراتژیک خود دنبال می‌کنند (ویهما و ویگل^۱، ۲۰۱۶). میکائیل ویگل^۲ و آنا سولیز لاندیوار^۳ و، به میزان کمتری، مارتا مارکز^۴، ژئواکونومی را با مفاهیم توازن نرم و قدرت نرم پیوند دادند (فصل ۱۲ و ۱۳). نویسندگان نشان داده‌اند که چگونه ژئواکونومی اغلب به شیوه‌ای ظریف از طریق ساخت و حمایت از گروه‌های ذینفع در کشورهای هدف عمل می‌کند. به‌عنوان مثال بازرگانان و سیاستمداران در آمریکای لاتین که به‌طور شخصی از سرمایه‌گذاری‌های چین سود می‌برند. چین همچنین شبکه‌های دیپلماتیک، از جمله با نهادهای بین‌دولتی مانند اتحادیه ملل آمریکای جنوبی، ایجاد می‌کند و در زیرساخت‌ها سرمایه‌گذاری می‌کند تا سرمایه‌گذاری‌ها و تجارت منطقه‌ای خود را تسهیل کند. در همین حال، ونزوئلا یک اتحاد اقتصادی و سیاسی با کشورهای آمریکای مرکزی و کارائیب و همچنین بولیوی ایجاد کرده است. هر دو جمهوری خلق چین و ونزوئلا هدف کاهش نفوذ ایالات متحده در آمریکای لاتین را دارند، اما به‌طور مستقیم با ایالات متحده روبه‌رو نمی‌شوند. این همکاری اقتصادی آن‌ها با کشورهای سوم است که به‌طور نسبی ابرقدرت را تضعیف می‌کند. علاوه‌براین، منفعل بودن یا، بدتر از آن، دنبال کردن سیاست‌هایی که با رویکرد صحیح ژئواکونومی در تضاد است، ممکن است پیامدهای قابل توجهی برای دولت مورد نظر داشته باشد. با عدم تقویت روابط اقتصادی با

۱. Vihma and Wigell

۲. Mikael Wigell

۳. Ana Soliz Landivar

۴. Martha Márquez

آمریکای لاتین، دنبال کردن مسیر ملی‌گرایی اقتصادی و سیاست‌ها و لفاظی که دولت‌ها و مردم آمریکای لاتین آن را توهین‌آمیز و نژادپرستانه می‌دانند، دولت ترامپ عملاً راه را برای چین هموار می‌کند تا نفوذ خود را به سمت جنوب ریو گرانده گسترش دهد. در مورد ونزوئلا، به نظر می‌رسد که یک پروژه ژئواکونومی بیش از حد بلندپروازانه دنبال شده است: هزینه‌های رهبری منطقه‌ای حتی قبل از سقوط قیمت جهانی نفت بیش از حد بالا بود تا پایدار بماند.

سؤالات برای تحقیقات آینده

علاوه بر یافته‌هایی که در بالا مطرح شد، مقالات ارائه‌شده در این جلد پرسش‌هایی را نیز برای پژوهش‌های آتی مطرح کرده‌اند. اول از همه، برای ما واضح است که همیشه ترسیم مرز بین ابزارهای اقتصادی و نظامی قدرت آسان نیست، هرچند انجام این کار برای تمایز بین ژئواکونومی و ژئوپلیتیک، براساس تعریفی که در فصل ۱ ارائه دادیم، ضروری است. به‌عنوان مثال، بایف^۱ در مورد تلاش‌های روسیه برای صادرات تجهیزات نظامی به شرق و جنوب شرق آسیا بحث کرده است. آیا این تلاش‌ها بخشی از یک استراتژی ژئواکونومی است که به دنبال کنترل بازار و اهرم استراتژیک از طریق وابستگی متقابل (به قطعات یدکی روسی برای آن تجهیزات) است؟ یا آیا این را می‌توان بهتر به‌عنوان یک استراتژی ژئوپلیتیک فهمید که هدف آن تغییر توازن نظامی منطقه‌ای با تقویت شرکای روسیه است؟

در ارتباط با این موضوع، ویگل^۲ و سولیز لاندیوار^۳ نشان داده‌اند که تشخیص اینکه آیا یک سیاست خاص ژئواکونومی است یا خیر، می‌تواند دشوار باشد: تلاش چین برای دستیابی به بازارها و منابع در آمریکای لاتین همچنین اهدافی اقتصادی را دنبال می‌کند. در این مرحله، هنوز مشخص نیست که افزایش سرمایه‌گذاری و تجارت تا چه حد به جمهوری خلق چین در دستیابی به اهداف سیاسی کمک خواهد کرد، یا حتی آیا هدف اصلی آن اساساً دنبال کردن اهداف سیاسی است یا خیر. منطقی است که فرض کنیم جمهوری خلق چین اهداف متنوعی را در آمریکای لاتین دنبال می‌کند که برخی از آنها اقتصادی، برخی دیگر سیاسی هستند و تنها برخی از آنها در چارچوب ژئواکونومی قرار می‌گیرند.

۱. Baev

۲. Wigell

۳. Soliz Landivar

علاوه‌براین، ما نیازمند درک بهتری از انواع مختلف ژئواکونومی هستیم. با مقایسه تحلیل مارکز^۱ از دیپلماسی نفتی ونزوئلا و مطالعه کوندنانی^۲ درباره سیاست‌های قدرت آلمان در منطقه یورو، مشخص می‌شود که تفاوت‌های قابل توجهی بین دولت‌هایی که ژئواکونومی را از طریق شرکت‌های دولتی اجرا می‌کنند و دولت‌هایی که به قدرت غالب خود در نهادهای بین‌دولتی متکی هستند، وجود دارد. یک نوع خاص از ژئواکونومی که شایسته مفهوم‌پردازی بهتری است، ژئواکونومی از طریق نهادهای مالی است. برای دستیابی به این هدف، به نظر می‌رسد اینکه آن را با رویکردهای نهادگرایی و اقتصاد سیاسی بین‌المللی ترکیب کنیم ارزشمند باشد. ما معتقدیم که طرفداران ژئواکونومی که در تحقیقات خود بر نهادها تمرکز می‌کنند، باید بر ارزش افزوده‌ای که دیدگاه ژئواکونومی ارائه می‌دهد، تأکید کنند. آنها باید توضیح دهند که چگونه ژئواکونومی دو مکتب فکری تثبیت‌شده را پربار می‌کند.

همان‌طور که اشاره شد، متلین^۳ و گانس^۴ نشان داده‌اند که زیرساخت‌ها در کمک‌های خارجی چین و ژاپن نقش محوری دارند. آنها همچنین استدلال کرده‌اند که این امر عمدتاً به ترتیب منافع چین و ژاپن را تأمین می‌کند. درعین‌حال، آنچه حداقل به‌طور ضمنی از تحلیل آنها برمی‌آید این است که کشورهای دریافت‌کننده نیز به‌طور قابل توجهی از روابط خود با این دو قدرت شرق آسیا بهره می‌برند. به نظر ما این موضوع به سؤال کلیدی دیگری اشاره دارد: آیا ژئواکونومی درباره بازی‌های با مجموع صفر است یا راه‌هایی برای ایجاد منافع متقابل وجود دارد؟ درحالی‌که بسیاری از فصل‌های این کتاب بر این باور که روابط بین‌الملل عموماً حول بازی‌های با مجموع صفر می‌چرخد استوار است، ممکن است این امر صحیح نباشد. اگر این‌طور نباشد، باید توجه بیشتری به فرصت‌ها و احتمالات ژئواکونومی به‌عنوان شکلی از روابط متقابل سودمند میان کشورها معطوف شود.

فصل‌های این کتاب به ژئواکونومی به‌عنوان بخشی از روابط بین‌الملل پرداخته‌اند. تعداد کمی از آنها بینش‌هایی در مورد نقش مسائل داخلی ارائه کرده‌اند. بااین‌حال، اقتصادهای ملی به‌وضوح پایه و اساس استراتژی‌های ژئواکونومی را تشکیل می‌دهند. برای ژئواکونومی،

۱. Márquez

۲. Kundnani

۳. Mattlin

۴. Gaens

قدرتمند بودن بسیار بیشتر از سیاست‌های قدرت مبتنی بر نظامی‌گری، به رشد و مدرنیزاسیون داخلی وابسته است. درحالی‌که بایف^۱ توجهات را بر تصمیمات گرفته‌شده توسط رؤسای جمهور و نخست‌وزیران روسیه جلب می‌کند تا ظهور روسیه به‌عنوان یک بازیگر ژئواکونومی در شرق و جنوب شرق آسیا را توضیح دهد، باید این سؤال را نیز مطرح کرد که آیا برخی کشورها با این دلیل ساده که فاقد دارایی‌های مربوط به قدرت ملی هستند، کمتر احتمال دارد به ژئواکونومی روی آورند؟ همان‌طور که در بالا در مورد موارد لیبی و پاکستان پیشنهاد شد، چنین کشورهایی ممکن است به سیاست‌های قدرت نظامی متوسل شوند زیرا خود را در این عرصه نسبتاً قدرتمندتر می‌دانند.

اگر کسی بپذیرد که دولت‌ها ممکن است براساس دارایی‌های اقتصادی یا نظامی، سیاست قدرت را انتخاب کنند، موضوع برابری توزیع اهرم اقتصادی با توزیع قدرت نظامی، همان‌طور که باراکوهی^۲ اشاره کرده است حیاتی می‌شود. درحالی‌که دوران اولیه پس از جنگ سرد با تک‌قطبی بودن در هر دو بعد (اقتصادی و نظامی) مشخص می‌شد، دنیای امروز هنوز از نظر قدرت نظامی تحت سلطه ایالات متحده است، اما اهرم اقتصادی به‌طور متوازن‌تری میان گروهی از دولت‌ها توزیع شده است. تحقیقات بیشتری برای مشخص شدن این موضوع که برای سیاست قدرت چه معنایی دارد نیاز است: آیا ایالات متحده در آینده نزدیک می‌تواند از فشار نظامی به‌عنوان آخرین راهکار نه‌تنها علیه قدرت‌های کوچکی مانند ایران و کره شمالی، بلکه برای کند کردن رشد اقتصادی رقبای خود، به‌ویژه کشورهای بریکس^۳، استفاده کند؟ آیا دولت‌ها با اهرم اقتصادی - نه‌تنها بریکس، بلکه قدرت‌های بزرگ اروپایی - با استفاده از رفاه اقتصادی خود، قدرت نظامی خود را افزایش خواهند داد؟ یا اینکه بر سیاست اهرم اقتصادی متمرکز خواهند شد؟

حتی اگر دولت‌ها به ژئواکونومی پایبند بمانند و از استفاده از ابزارهای نظامی خودداری کنند، ما فکر می‌کنیم که نیاز به اندازه‌گیری دقیق‌تری از اهرم اقتصادی یا ژئواکونومی وجود دارد. باراکوهی^۴ اشاره کرده است که عواملی مانند نهادها، بازارها و منابع به‌عنوان پایه‌های

۱. Baev

۲. Baracuhy

۳. BRICS

۴. Baracuhy

استراتژی‌های ژئواکونومی عمل می‌کنند، زیرا دارایی‌هایی هستند که اهرم اقتصادی ملی از آنها نشأت می‌گیرد. با این حال، هنوز مشخص نیست که چگونه می‌توان اهرم اقتصادی ملی را محاسبه کرد. فصل‌های ۱۴ و ۱۵ به این موضوع می‌پردازند، اما تحقیقات سیستماتیک‌تری به‌طور ایده‌آل باید فهرستی از دارایی‌های قابل اندازه‌گیری که برای ژئواکونومی اهمیت دارند، ارائه دهد و سپس این فهرست را برای پیشبرد سلسله‌مراتب جهانی و منطقه‌ای به کار گیرد. با توجه به بحث‌های مربوط به «قابلیت تبدیل قدرت» (به‌عنوان مثال، آرت^۱؛ بالدوین^۲، ۱۹۷۹)، همچنین باید مشخص شود که کدام دارایی‌های قدرت - مانند نهادها، بازارها، منابع و سایر موارد - برای کدام نوع از چالش‌های ژئواکونومی مفید هستند.

مسئله دیگری که شایسته توجه بیشتری است، شکست در حوزه ژئواکونومی است. بیشتر فصل‌های این کتاب اینکه چگونه دولت‌ها از طریق ابزارهای اقتصادی به اهداف ژئواستراتژی خود دست می‌یابند را تحلیل می‌کنند. این موضوع برای کتابی که قصد دارد نشان دهد اقتصاد جغرافیامحور به دلیل تناسب آن با روابط بین‌الملل امروزی به‌عنوان یک پارادایم سیاست خارجی در حال رشد است چندان تعجب‌آور نیست. با این حال، به‌عنوان مثال، به نظر می‌رسد روسیه در محاسبه منافع و هزینه‌های سیاست خود در خاور دور، به‌ویژه در رابطه با چین، دچار اشتباه شده است. همان‌طور که بایف^۳ استدلال کرده است، یک استراتژی ژئواکونومی پرهزینه، سود استراتژیک کمی به همراه داشته است. این موضوع موقعیت کلی روسیه را تضعیف می‌کند و نشان می‌دهد که گزینه‌های سیاستی مناسب‌تری نادیده گرفته شده‌اند. حتی این استراتژی نتیجه معکوس داشته است، زیرا یک استراتژی اشتباه، پایه‌های قدرت دولتی که چنین استراتژی را دنبال می‌کند، تضعیف می‌کند. همین موضوع در مورد ونزوئلا نیز صدق می‌کند. مطالعات پیگیری‌شده براساس مشارکت مارکز^۴ در این کتاب باید به این سؤالات پاسخ دهند که آیا یک پروژه بیش از حد بلندپروازانه برای دستیابی به قدرت منطقه‌ای به بحران داخلی این کشور دامن زده است یا خیر، و اگر چنین است، چگونه این اتفاق رخ داده است.

۱. Art

۲. Baldwin

۳. Baev

۴. Márquez

سپس حوزه‌ای از تحقیق وجود دارد که فراتر از قلمرو معمول روابط بین‌الملل است: مارکز^۱ - بیشتر به‌عنوان یک یادداشت حاشیه‌ای - اشاره کرد که «نفت از سال ۱۹۲۲، زمانی که اکتشافات بزرگ شروع به فراهم کردن جریان درآمد نفتی برای دولت کردند، نیروی محرکه سیاست‌های داخلی و خارجی ونزوئلا بوده است» (این کتاب، ص. ۱۸۲). با تعمیم این ایده، سؤال به چه میزان و چگونه شرایط جغرافیایی و منابع طبیعی مانند مورد ونزوئلا کشورها و سیاست‌هایی را که دولت‌های آن‌ها دنبال می‌کنند شکل می‌دهند، جالب به نظر می‌رسد. مشارکت روسباخ^۲ در مورد انقلاب گاز شیل^۳ نیز می‌تواند به این روش گسترش یابد، هرچند نویسنده اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کند که وفور منابع ایالات متحده را به سمت یک طراحی بزرگ خاص در سیاست خارجی سوق داده است. ما پیشنهاد یک شکل جدید از جبر جغرافیایی را نمی‌دهیم، اما ممکن است ارزشمند باشد که ایده‌ای را که یکی از محدود دانشمندان امروزی که در سنت ژئوپلیتیک کلاسیک قرار دارد، مطرح کرده، مورد توجه قرار دهیم: «رفتار سیاسی یک کشور بازتابی از تاریخ آن کشور است؛ و تاریخ آن کشور به میزان زیادی (هرچند نه به‌طور کامل) محصول موقعیت جغرافیایی آن است» (گری^۴، ۱۹۸۸، ص. ۴۳).

یادداشت

(۱) قابلیت تبدیل^۵ به معنای تبدیل‌پذیری است: ابزارهای قدرتی که در حوزه مسئله‌ای A قابل استفاده هستند، لزوماً در حوزه مسئله‌ای B مفید نیستند. برای مثال، چین ممکن است از ذخایر دلار آمریکا برای دستکاری نرخ ارز یوان یا ارائه اعتبارات برای پروژه‌های زیرساختی به متحدان خود استفاده کند. همان ابزارها می‌توانند برای اهداف مختلف و در زمینه‌های متفاوت به کار گرفته شوند. در همین حال، سلاح‌های کشتار جمعی به رژیم قذافی به‌عنوان یک عامل بازدارنده در برابر غرب خدمت

۱. Márquez

۲. Rossbach's contribution

۳. shale

۴. Gray

۵. Fungibility

کردند. اما این سلاح‌ها به هیچ وجه برای وادار کردن کشورهای آفریقایی به پذیرش ادعای رهبری قذافی بر قاره کمکی نکردند.

منابع

- Aaltola, M., Kämpylä, J., Mikkola, H., and Behr, T. (2014) Towards the Geopolitics of Flows: Implications for Finland, FIIA Report No. 40 (Helsinki: The Finnish Institute of International Affairs). Available at: [www.fiia.fi/en/publication/towards-the-geopolitics-of-flows] (www.fiia.fi/en/publication/towards-the-geopolitics-of-flows), accessed 10 January 2018.
- Art, R. J. (1996) 'American Foreign Policy and the Fungibility of Force', Security Studies, 5(4), pp. 7–42.
- Australian Government (2010) Critical Infrastructure Resilience Strategy. Available at: [www.tisn.gov.au/Documents/Australian+Government+s+Critical+Infrastructure+Resilience+Strategy.pdf] (www.tisn.gov.au/Documents/Australian+Government+s+Critical+Infrastructure+Resilience+Strategy.pdf), accessed 9 February 2018.
- Baldwin, D. A. (1979) 'Power Analysis and World Politics: New Trends Versus Old Tendencies', World Politics, 31(2), pp. 161–194.
- Blackwill, R. D., and Harris, J. M. (2016) 'War by Other Means: Geoeconomics and Statecraft' (Cambridge, MA: Harvard University Press).
- Brattberg, E., and Hamilton, D. (2013) 'Global Flow Security: A New Security Agenda for the Transatlantic Community in 2030' (Washington, DC: Center for Transatlantic Relations).
- Gady, F. S. (2017) 'Australia to Increase Defense Budget', The Diplomat, 11 May. Available at: [https://thediplomat.com/2017/05/australia-to-increase-defense-budget] (https://thediplomat.com/2017/05/australia-to-increase-defense-budget), accessed 25 January 2018.
- Gray, C. S. (1988) 'The Geopolitics of Super Power' (Lexington: University Press of Kentucky).
- Luttwak, E. N. (1990) 'From Geopolitics to Geo-economics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce', National Interest, 20, pp. 17–23.
- Mead, W. R. (2014) 'The Return of Geopolitics: The Revenge of the Revisionist Powers', Foreign Affairs, 93(3), pp. 69–79.
- Scholvin, S. (2016) 'Geopolitics: An Overview of Concepts and Empirical Examples from International Relations', The Finnish Institute of International Affairs, FIIA Working Paper No. 91. Available at: [www.fiia.fi/en/publication/geopolitics] (www.fiia.fi/en/publication/geopolitics), accessed 2 February 2018.

- Vihma, A., and Wigell, M. (2016) 'Unclear and Present Danger: Russia's Geoeconomics and the Nord Stream II Pipeline', *Global Affairs*, 2(4), pp. 377–388.
- White House (2017) 'Remarks by President Trump to the 72nd Session of the United Nations General Assembly', The White House. Available at: [www.whitehouse.gov/briefings-statements/remarks-president-trump-72nd-session-united-nations-general-assembly] (www.whitehouse.gov/briefings-statements/remarks-president-trump-72nd-session-united-nations-general-assembly), accessed 25 January 2018.
- Wigell, M., and Vihma, A. (2016) 'Geopolitics versus Geoeconomics: The Case of Russia's Geostrategy and Its Effects on the EU', *International Affairs*, 92(3), pp. 605–627 .